



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

لا اله الا الله

أئمة معصومين

أخريين قائمى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ولایت تکوینی ائمه معصومین علیهم السلام

نویسنده:

گروه فقه و حقوق پژوهشگرده حج و زیارت

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۱	ولایت تکوینی ائمه معصومین علیهم السلام
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست
۲۴	دیباچه
۲۶	مقدمه
۳۰	فصل اول: مفاهیم و کلیات
۳۰	گفتار اول: مفاهیم
۳۰	اشاره
۳۰	۱. امام
۳۲	۲. ولایت
۳۴	۳. شیعه
۳۵	۴. سنی
۳۶	گفتار دوم: کلیات
۳۶	۱. ولایت تکوینی
۳۷	۲. انسان کامل
۳۹	۳. خلیفه الله
۴۱	۴. وهابیت
۴۲	فصل دوم: مبانی ولایت تکوینی
۴۲	اشاره
۴۴	گفتار اول: مبانی انسان شناختی
۴۴	اشاره
۴۵	۱. ترسیم خلقت اولیه انسان از منظر غیر اسلام

- ۴۵ ..... اشاره
- ۴۶ ..... الف) دیدگاه های طبیعت گرایانه
- ۴۸ ..... ب) دیدگاه یونانیان
- ۵۰ ..... ج) انسان کامل ارسطو
- ۵۳ ..... د) ترسیم خلقت اولیه انسان در عهدین
- ۵۶ ..... ۲. خلقت انسان و هدف آفرینش وی از منظر اسلام
- ۵۶ ..... اشاره
- ۵۷ ..... الف) خلقت آدم
- ۵۹ ..... ب) خلقت حوا
- ۶۱ ..... ج) ملاک خلافت کلیه الهیه
- ۶۴ ..... د) اختصاصی نبودن مقام خلافت آدم
- ۶۶ ..... ه) کون جامع بودن انسان
- ۶۷ ..... و) ویژگی های خلیفه و نسبت وی با ملائکه
- ۷۰ ..... ۳. چند ساحتی بودن انسان
- ۷۰ ..... اشاره
- ۷۱ ..... الف) جایگاه تجرد روح در شناخت انسان
- ۷۴ ..... ب) ادله نقلی تجرد روح
- ۷۵ ..... ج) ادله عقلی و شواهد تجربی تجرد روح
- ۷۶ ..... د) مراتب نفس انسان از منظر قرآن کریم
- ۷۸ ..... ۴. رابطه نفس و بدن
- ۸۳ ..... ۵. امتیازات انسان شناختی اسلامی بر غیر آن
- ۸۵ ..... گفتار دوم: مبانی معرفت شناختی ولایت تکوینی
- ۸۵ ..... اشاره
- ۸۶ ..... ۱. قوای نفس
- ۸۷ ..... ۲. فطرت الهی
- ۹۳ ..... ۳. عقل بالاتر از حس، و قلب بالاتر از عقل

۹۶	۴. شهود قلبی
۹۶	اشاره
۹۶	الف) چستی قلب و مراتب آن
۹۹	ب) مقتضیات و موانع کشف و شهود قلبی
۱۰۳	ج) امکان ادراک مراتب بالای هستی با قوای باطنی
۱۰۶	فصل سوم: تمهیدات تشریحی - اکتسابی خداوند برای وصول انسان به مقام ولایت تکوینی
۱۰۶	اشاره
۱۰۸	گفتار اول: هدایت تشریحی عام
۱۰۸	اشاره
۱۱۰	۱. ضرورت هدایت تشریحی عام
۱۱۲	۲. بی نیاز نبودن از شریعت از تولد تا مرگ
۱۱۴	گفتار دوم: هدایت خاص
۱۱۷	گفتار سوم: اهمّ تمهیدات تشریحی وصول به ولایت تکوینی
۱۱۷	اشاره
۱۱۸	۱. ایمان و یقین
۱۲۳	۲. عبودیت و تخلّق به اخلاق الهی
۱۲۹	۳. شب زنده داری
۱۳۱	۴. اخلاص
۱۳۴	۵. صبر
۱۳۷	۶. بهره مندی از ولایت ولی (انسان کامل)
۱۴۰	فصل چهارم: اثبات ولایت تکوینی امام علیه السلام
۱۴۰	اشاره
۱۴۰	گفتار اول: ادله نقلی ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام
۱۴۰	اشاره
۱۴۱	۱. ضرورت تجلّی اسم ولی در عالم امکان
۱۴۵	۲. ولی، مصداق صراط مستقیم

۳. مهتدی و هادی به امر بودن امام ..... ۱۵۰
۴. ائمه معصومین علیهم السلام، مصداق صادقین ..... ۱۵۳
۵. شاهد امت بودن، لازمه ولایت تکوینی ..... ۱۵۹
- گفتار دوم: ادله عقلی ولایت تکوینی امام علیه السلام ..... ۱۶۲
- اشاره ..... ۱۶۲
۱. هدفمندی نظام آفرینش و خلقت انسان ..... ۱۶۳
۲. ضرورت واسطه فیض، همیشه و برای همگان ..... ۱۶۷
۳. ضرورت الگو و مربی، همیشه و برای همگان ..... ۱۷۰
- گفتار سوم: شواهد و قراین اثبات ولایت تکوینی ..... ۱۷۵
- اشاره ..... ۱۷۵
۱. ارائه معجزات و کرامات ..... ۱۷۶
۲. آگاهی بر علوم غیبی ..... ۱۸۲
۳. صدور حکمت های ماندگار برخاسته از علوم غیبی ..... ۱۸۹
- گفتار چهارم: محدوده و قلمروی ولایت تکوینی ..... ۱۹۲
- اشاره ..... ۱۹۲
۱. اختلاف در قلمروی مصداقی ولایت تکوینی ..... ۱۹۴
- اشاره ..... ۱۹۴
- الف) نفی ولایت از غیر نبی اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۱۹۴
- ب) اختصاص داشتن ولایت تکوینی به معصومین علیهم السلام ..... ۱۹۵
- ج) انحصار ولایت تکوینی به مردان ..... ۱۹۵
- د) امکان ولایت تکوینی برای هر انسانی به نحو تشکیکی ..... ۱۹۹
۲. آرای مختلف در زمینه قلمروی زمانی ولایت تکوینی ..... ۲۰۱
- اشاره ..... ۲۰۱
- الف) فقط در حیات دنیوی و اخروی ..... ۲۰۱
- ب) استمرار در برزخ ..... ۲۰۳
۳. تضارب آراء در مورد سعه عملی ولایت تکوینی ..... ۲۱۲



- ۲۱۲ ..... اشاره
- ۲۱۴ ..... الف) تفویض
- ۲۱۸ ..... ب) متناسب با سعه وجودی و روحی سالک
- ۲۲۲ ..... فصل پنجم: پاسخ به شبهات ولایت تکوینی
- ۲۲۲ ..... اشاره
- ۲۲۳ ..... گفتار اول: تنافی ولایت تکوینی با توحید ذاتی
- ۲۲۳ ..... اشاره
- ۲۲۵ ..... ۱. فِرَق غلات و تبعات غلّو
- ۲۳۰ ..... ۲. ایهام غلّو در عرفان اسلامی
- ۲۳۴ ..... ۳. نقد غلات و ایرادهایی بر مکتب ابن عربی
- ۲۵۶ ..... ۴. جمع بندی غلّو و لوازم آن
- ۲۶۲ ..... گفتار دوم: تنافی با توحید افعالی و ربوبی
- ۲۶۲ ..... اشاره
- ۲۶۳ ..... ۱. شبهه شرک
- ۲۶۳ ..... اشاره
- ۲۶۵ ..... پاسخ شبهه
- ۲۷۲ ..... ۲. توارد علتین بر معلول واحد
- ۲۷۲ ..... اشاره
- ۲۷۳ ..... پاسخ شبهه
- ۲۷۵ ..... گفتار سوم: تنافی ولایت تکوینی با توحید عبادی
- ۲۷۵ ..... اشاره
- ۲۷۶ ..... تقریر شبهه
- ۲۷۶ ..... اشاره
- ۲۸۱ ..... پاسخ شبهه
- ۲۸۱ ..... اشاره
- ۲۸۱ ..... الف) حقیقت عبادت

۲۸۳ ----- (ب) تمایزات زیارت و لوازم آن از بت پرستی

۲۹۱ ----- (ج) تعارض نداشتن سجده با توحید عبادی در زیارتگاه ها

۲۹۳ ----- (د) نیت و اغراض شیعه در زیارت

۳۰۰ ----- نتیجه گیری و جمع بندی نهایی

۳۰۰ ----- اشاره

۳۰۲ ----- حسن ختام: توصیه عارفانه امام خمینی رحمه الله علیه

۳۰۴ ----- کتابنامه

۳۲۱ ----- درباره مرکز

سرشناسه: قائمی، آفرین، 1347 -

عنوان و نام پدیدآور: ولایت تکوینی ائمه معصومین علیهم السلام [کتاب] / آفرین قائمی؛ تهیه و تدوین پژوهشکده حج و زیارت.

مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، 1395.

مشخصات ظاهری: 304 ص. م. س 14/5 × 21/5؛

شابک: 135000 ریال: 6-660-540-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [291] - 304؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: ولایت تکوینی

موضوع: \*Guardianship of genesis

موضوع: ولایت

موضوع: \*Sainthood

شناسه افزوده: حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. پژوهشکده حج و زیارت

رده بندی کنگره: 8/BP223/8/ق2 و 8/1395

رده بندی دیویی: 297/45

شماره کتابشناسی ملی: 4305532

ص: 1

اشاره



ولایت تکوینی ائمه معصومین علیهم السلام

آفرین قائمی

تهیه و تدوین پژوهشکده حج و زیارت.

ص: 3



دبیاچه 11

مقدمه 13

فصل اول: مفاهیم و کلیات

گفتار اول: مفاهیم 17

1. امام 17

2. ولایت 19

3. شیعه 21

4. سنی 22

گفتار دوم: کلیات 23

1. ولایت تکوینی 23

2. انسان کامل 24

3. خلیفه الله 26

4. وهابیت 28

فصل دوم: مبانی ولایت تکوینی

گفتار اول: مبانی انسان شناختی 31

1. ترسیم خلقت اولیه انسان از منظر غیر اسلام 32

ص: 5

- الف) دیدگاه های طبیعت گرایانه 33
- ب) دیدگاه یونانیان 35
- ج) انسان کامل ارسطو 37
- د) ترسیم خلقت اولیه انسان در عهدین 40
2. خلقت انسان و هدف آفرینش وی از منظر اسلام 43
- الف) خلقت آدم 44
- ب) خلقت حوّا 46
- ج) ملاک خلافت کلیه الهیه 48
- د) اختصاصی نبودن مقام خلافت آدم 7 51
- ه) کون جامع بودن انسان 53
- و) ویژگی های خلیفه و نسبت وی با ملائکه 54
3. چند ساحتی بودن انسان 57
- الف) جایگاه تجرّد روح در شناخت انسان 58
- ب) ادلّه نقلی تجرّد روح 61
- ج) ادلّه عقلی و شواهد تجربی تجرّد روح 62
- د) مراتب نفس انسان از منظر قرآن کریم 63
4. رابطه نفس و بدن 65
5. امتیازات انسان شناختی اسلامی بر غیر آن 70
- گفتار دوم: مبانی معرفت شناختی ولایت تکوینی 72
1. قوای نفس 73
2. فطرت الهی 74



3. عقل بالاتر از حس، و قلب بالاتر از عقل 80

4. شهود قلبی 83

الف) چیستی قلب و مراتب آن 83

ب) مقتضیات و موانع کشف و شهود قلبی 86

ج) امکان ادراک مراتب بالای هستی با قوای باطنی 90

ص: 6

فصل سوم: تمهیدات تشریحی - اکتسابی خداوند برای وصول انسان به مقام ولایت تکوینی

گفتار اول: هدایت تشریحی عام 95

1. ضرورت هدایت تشریحی عام 97

2. بی نیاز نبودن از شریعت از تولد تا مرگ 99

گفتار دوم: هدایت خاص 101

گفتار سوم: اهمّ تمهیدات تشریحی وصول به ولایت تکوینی 104

1. ایمان و یقین 105

2. عبودیت و تخلّق به اخلاق الهی 110

3. شب زنده داری 116

4. اخلاص 118

5. صبر 121

6. بهره مندی از ولایت ولی (انسان کامل) 124

فصل چهارم: اثبات ولایت تکوینی امام 7

گفتار اول: ادله نقلی ولایت تکوینی ائمه: 127

1. ضرورت تجلّی اسم ولی در عالم امکان 128

2. ولی، مصداق صراط مستقیم 132

3. مهتدی و هادی به امر بودن امام 137

4. ائمه معصومین:، مصداق صادقین 140

5. شاهد امت بودن، لازمه ولایت تکوینی 146

گفتار دوم: ادله عقلی ولایت تکوینی امام 149

1. هدفمندی نظام آفرینش و خلقت انسان 150

2. ضرورت واسطه فیض، همیشه و برای همگان 154

3. ضرورت الگو و مربی، همیشه و برای همگان 157

گفتار سوم: شواهد و قراین اثبات ولایت تکوینی 162

ص:7

1. ارائه معجزات و کرامات 163
  2. آگاهی بر علوم غیبی 169
  3. صدور حکمت های ماندگار برخاسته از علوم غیبی 176
- گفتار چهارم: محدوده و قلمروی ولایت تکوینی 179
1. اختلاف در قلمروی مصداقی ولایت تکوینی 181
- الف) نفی ولایت از غیر نبی اکرم 9 181
- ب) اختصاص داشتن ولایت تکوینی به معصومین: 182
- ج) انحصار ولایت تکوینی به مردان 182
- د) امکان ولایت تکوینی برای هر انسانی به نحو تشکیکی 186
2. آرای مختلف در زمینه قلمروی زمانی ولایت تکوینی 188
- الف) فقط در حیات دنیوی و اخروی 188
- ب) استمرار در برزخ 190
3. تضارب آراء در مورد سعه عملی ولایت تکوینی 199
- الف) تقویض 201
- ب) متناسب با سعه وجودی و روحی سالک 205
- فصل پنجم: پاسخ به شبهات ولایت تکوینی
- گفتار اول: تنافی ولایت تکوینی با توحید ذاتی 210
1. فرّق غلات و تبعات غلّو 212
  2. ایهام غلّو در عرفان اسلامی 217
  3. نقد غلات و ایرادهایی بر مکتب ابن عربی 221
  4. جمع بندی غلّو و لوازم آن 243

گفتار دوم: تنافی با توحید افعالی و ربوبی 249

1. شبهه شرک 250

پاسخ شبهه 252

2. توارد علتین بر معلول واحد 259

ص: 8

گفتار سوم: تنافی ولایت تکوینی با توحید عبادی 262

تقریر شبهه 263

پاسخ شبهه 268

الف) حقیقت عبادت 268

ب) تمایزات زیارت و لوازم آن از بت پرستی 270

ج) تعارض نداشتن سجده با توحید عبادی در زیارتگاه ها 278

د) نیت و اغراض شیعه در زیارت 280

نتیجه گیری و جمع بندی نهایی

حسن ختام: توصیه عارفانه امام خمینی رحمه الله علیه 289

کتابنامه 291

ص: 9



الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

امامت یکی از ارکان اصلی مذهب اهل بیت علیهم السلام است. شیعه اعتقاد دارد رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تبیین و توضیح دین مبین اسلام و هدایت بندگان به کمال و سعادت را برگزیدگان خاندان ایشان ادامه می دهند و هرگز امر دین به مردم واگذار نمی شود. از این رو به شناخت امام در مکتب اهل بیت علیهم السلام، بسیار توصیه شده و مرگ بدون شناخت امام، مرگی جاهلی معرفی شده است. یکی از شئون امام که باید با آن آشنا شد، مقام ولایت تکوینی است. توان تصرف امام در عالم آفرینش و قلوب بندگان، موضوعی است که نیاز به تبیین و توضیح دارد.

کتاب پیش رو با عنوان «ولایت تکوینی ائمه معصومین علیهم السلام» که با قلم سرکار خانم آفرین قائمی نگارش شده است، به بیان قدرت و بسط ید امام در عالم آفرینش می پردازد. این اثر با اصلاحات و اضافاتی که حجج اسلام آقایان حسن ترکاشوند و غلامرضا رضایی انجام دادند، برای انتشار آماده شده است.



امید است کتاب حاضر مایه معرفت بیشتر به ساحت مقدس اهل بیت علیهم السلام شود و تلاش تمام فرهیختگانی که در به بار نشستن این کتاب زحمت کشیده اند، رضایت باری تعالی و ائمه هدی علیهم السلام را در پی داشته باشد.

انه ولی التوفیق

گروه کلام و معارف

پژوهشکده حج و زیارت

ص: 12

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ) (اعراف: 43)

سپاس مخصوص خدایی است که ما را به این امر هدایت کرده و اگر خدای متعال ما را هدایت نمی کرد، ما خود هرگز هدایت نمی شدیم.

بر اساس مبانی عرفان شیعی بر خاسته از تعالیم اهل بیت علیهم السلام، کمال نهایی انسان، خلافت الهی است و از انسان واصل به این رتبه عالی انسانیت، به انسان کامل تعبیر می شود. از این منظر در هر عصر و زمان، انسان کاملی حضور دارد که بر عملکرد جهان و انسان های دیگر نظارت و بر آنان نفوذ خاص دارد که به این اعتبار او را واسطه فیض یا حجت نیز می گویند. ثمره این سیر آن است که انسان واصل، نوعی ولایت و قدرت تصرف بر عالم طبیعت و بواطن انسان ها پیدا می کند و اکمل ایشان می تواند در عالم ملکوت و مجردات نیز به اذن الهی تصرف داشته باشد. از این سیطره علمی و قدرت نفوذ، به ولایت تکوینی تعبیر می شود.

ولی نقض، ابرام و شباهات فراوانی به دایره مصداقی، زمانی (دنیا، برزخ، قیامت) و تصرفی (کم و کیف تصرفات) ولایت تکوینی وارد شده است. وهابیت به تبعیت از ابن تیمیه، این مقام را به نبی اکرم صلی الله علیه و آله، آن هم به حیات دنیوی و اخروی ایشان منحصر

دانسته و از دیگران نفی می کند. از دیدگاه وهابیت، زیارت نبی صلی الله علیه و آله و سایر اولیای الهی و تبرک و توسل به ایشان بعد از مرگ، بسان بت پرستی و منافی توحید ربوبی و عبادی است؛ زیرا از دیدگاه وهابیان، وقتی اولیای الهی می میرند، بسان سایر جمادات می شوند که هیچ درک و فعالیتی ندارند.

وهابیان طبق این مبنای باطل، زیارت، تبرک، توسل و استشفاع ایشان را بدعت معرفی می کنند؛ سپس به اباحه جان، مال و ناموس کسانی فتوا می دهند که این مبانی را نپذیرفته و برای زیارت بارگاه اولیای الهی بار سفر می بندند. برخی دیگر از برآیندهای این مبنای پوشالی عبارت است از: کشتار عزاداران و زائران عتبات عالیات در سیستان و بلوچستان، عراق، پاکستان، بحرین و سوریه و نیز تخریب اماکن تاریخی اسلامی و بقیع.

در مقابل، گروهی دیگر برخی اولیاءالله مثل مسیح علیه السلام، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را تا مقام الوهیت یا ربوبیت استقلالی بالا می برند. از آن سو تصوف بیگانه و عرفان نماهای نوظهور، با سوءاستفاده از بحران معنویت در جهان امروز، به اسم عرفان، کمال، آرامش روحی و روانی و... انسان های غافل را به منجلاب تباهی و غارت اموال و اندیشه می کشانند.

وهابیان با توجه به نیاز طبیعی انسان به معنویت و وصول به کمال نهایی، گروهی را به عنوان وسایط یا اقطاب معرفی و دیگران را به احترام و پیروی بی چون و چرا از ایشان دعوت می کند. امروزه صدها مشرب انحرافی با هزاران کتاب گمراه کننده که در دسترس آسان جوانان و میان سالان تشنه تعالی و آرامش قرار گرفته، به جای تعالی و تکامل، مرموزانه ایشان را به سقوط، انحطاط و دوگانگی هویت می کشانند. بنابراین در مقابل این همه هجمه، تبیین دقیق مرام شیعه و پاسخ به شبهات، ضرورتی گریزناپذیر است.

از آنجا که یکی از اعتقادات شیعه، ولایت تکوینی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است، شایسته می نماید این موضوع در چارچوب اصطلاحات فلسفی و عرفانی محدود نشود و با بیانی ساده در دسترس همه طالبان حقیقت قرار گیرد. از این رو این نوشتار در صدد است به خواست خدای متعال، ولایت تکوینی ائمه هدی علیهم السلام را با توجه به

آیات و روایات و با استفاده از منابع فلسفی، عرفانی، کلامی و اخلاقی اصیل و معتبر، اثبات کند و شبهات مربوط به آن را پاسخ دهد. از این رو در این نوشتار، این سؤالات بررسی و پاسخ داده می شود:

1. حقیقت ولایت تکوینی چیست؟

2. دلایل عقلانی، قرآنی و روایی ولایت تکوینی ائمه اطهار علیهم السلام کدام است؟

3. مبانی، قراین و نمودهای وصول به این مقام والا چیست؟

4. دامنه و قلمروی مصداقی، زمانی و عملیاتی آن تا چه حد است؟

5. شبهات مطرح در این موضوع کدام است و پاسخ مناسب به آنها چیست؟

در پایان از سرورانی که در پژوهشکده حج و زیارت این اثر را ارزیابی کردند و سایر مسئولان ذی ربط این مرکز که زمینه چاپ آن را فراهم ساختند، کمال سپاس و تشکر را دارم و پیشاپیش از پیشنهادات و انتقادات دیگر صاحب نظران و خوانندگان ارجمند استقبال می کنم.

«و ما التوفیق إلا من عند الله العزیز الحمید»



#### اشاره

برخی با دید سطحی و یک امر غیرلازم و فرعی به مباحث مفهوم شناسی می نگرند. در حالی که در مفهوم شناسی، هم محل نزاع روشن می شود، هم محدوده موضوع تعیین می گردد و هم از مباحث خارج از موضوع پیش گیری به عمل می آید. گاه در همین مفهوم شناسی است که برخی نزاع ها مطرح و بررسی می شود. نوشتار حاضر نیز از این امر مستثنا نیست. واژگان اصلی این نوشتار عبارت اند از: امامت، ولایت تکوینی، انسان کامل، خلیفه الله، شیعه، سنی.

#### 1. امام

واژه امام در لغت به معنای جلودار و پیشروست. امام کسی است که به هر گونه ای از او پیروی می کنند (پیروی از گفتار، کردار، نوشتار یا غیر آن). (1) برخی ریشه آن را بسان امت از «أم یأم» به معانی آهنگ، قصد و عزیمت، به دنبال مطلوب بودن و مانند

ص: 17

---

1- . المفردات فی غریب القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، ج 1-2، ص 87.

آن گرفته اند. بر اساس این تعریف، امام کسی است که قصد شود و به نزدش بیایند، نه اینکه وی به دنبال مردم برود تا آنان را هدایت کند. امت نیز گروهی هستند که به دنبال یک امام حرکت می کنند و در پی هدف واحدی هستند که به هر یک از آنان، مأموم اطلاق می شود. پس امام و مأموم و امت، متلازم با یکدیگرند. (1)

امامت اصطلاحی، چنین تبیین شده است:

الإمامة رياسة عامّة في أمور الدّنيا و الدّين، لشخص من الأشخاص، نيابةً عن النّبي صلي الله عليه و آله.

امامت، ریاستی فراگیر در امور دنیایی و دینی، برای فردی از افراد، به نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله است. (2)

امامت حقیقتی دارد؛ مثل مقام اطاعت، ریاست دین و دنیا، وصایت، خلافت و جانشینی در روی زمین یا حکومت بین مردم. در واقع امامت، به معنای نشان دادن راه نیست، بلکه رساندن به هدف و مطلوب است که از عهده هر نبی ای بر نمی آید. به عبارت دیگر می توان گفت، نبوت راهنمایی است، ولی امامت رهبری است. نبوت ابلاغ فرمان های الهی و اتمام حجت بر مردم است. نبی نیز فقط راه را نشان می دهد، خواه مردم بپذیرند یا نپذیرند. اما امامت، رهبری معنوی است؛ یعنی امام مردم را به سوی خدا هدایت می کند. (3)

از منظر قرآن کریم، این امام ممکن است بر باطل یا بر حق باشد. در قیامت نیز هر امتی با امامی که برگزیده است، محشور می شود و به دنبال وی راهی بهشت یا جهنم می گردد:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ (اسراء: 71)

روزی که هر دسته از مردمان را به پیشوایشان بخوانیم.

ص: 18

---

1- . ر. ک: تاج العروس، محمد مرتضی حسینی زبیدی، ص 1291؛ ر. ک: دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، بهاءالدین خرمشاهی، ص 815؛ الصحاح، اسماعیل بن حمار جوهری، ج 3، ص 1037.

2- . شرح باب حادی عشر، حسن بن یوسف حلّی، شارح: فاضل مقداد سیوری، ص 40؛ ر. ک: سرمایه ایمان، ملا عبدالرزاق لاهیجی، ترجمه: صادق لاریجانی، ص 107؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، ج 1، ص 277.

3- . ر. ک: بیان التنزیل، عزالدین عمر بن محمد نسفی، صص 208-217؛ ترجمه المیزان، محمد حسین طباطبایی، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، ج 1، صص 409 و 420؛ امامت و رهبری، مرتضی مطهری، ص 92.

- فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ (توبه: 12)

پس سران کفار را بکشید.

چنان که امام ممکن است انسان یا غیرانسان باشد: مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً؛ «و قبل از آن (قرآن کریم)، کتاب موسی جلودار و سبب رحمت بود». (احقاف: 12؛ هود: 17)

نزد شیعه امامت یک منصب الهی است که مردم نمی توانند امام را عزل یا نصب کنند؛ اگرچه تحقق عینی آن در سطح جامعه، وابسته به بیعت و پیروی مردم از ایشان باشد:

وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: 124)

هنگامی که پروردگارش، ابراهیم علیه السلام را به کلماتی آزمود، پس وی از عهده همه آنها به تمامه برآمد. [خداوند به وی] فرمود: هر آینه من تو را برای مردم پیشوا قرار دادم. گفت: و از فرزندان من هم [به این مقام می رسند]؟ فرمود: عهد من (امامت) به ستمکاران (غیر معصومان) نخواهد رسید.

امام رضا علیه السلام در زمینه جایگاه امام و انتصابی بودن این مقام می فرماید:

الإمام واحد دهره لا يدانيه أحدٌ ولا يعادله عالمٌ ولا يوجد منه بدلٌ ولا له مثلٌ... وهو بحيث التَّجَمُّعِ من يد المتناولين...؛ فأين الإختيار من هذا وأين العقول عن هذا. (1)

امام، یگانه زمانه خویش است؛ کسی به منزلت وی نزدیک نشود و هیچ عالمی به پای وی نرسد و جایگزینی برایش یافت نگردد و مانند وی ندارد... و وی بسان ستاره از دسترس به دور باشد...؛ عقل ها کجا توانند وی را دریابند و این را با گزینش، چه نسبتی باشد؟ (انتصابش با خداوند است).

## 2. ولایت

ولی در لغت: به معنای قرب و نزدیکی است... و هر کسی امر شخصی را متکفل شود و از عهده آن برآید، ولی او خواهد بود... و ولایت با کسر (و) به معنای سلطان و

ص: 19



نیز با کسره و فتحه (و) به معنای نصرت آمده است. (1)

در مورد دو چیز که کنار یکدیگر و متصل به یکدیگر باشند، کلمه ولاء یا ولی یا کلمه مولاه به کار برده می شود؛ در نتیجه غالباً در دو معنای متضاد به کار می رود. مثلاً به خداوند اطلاق مولا نسبت به بندگان شده و بالعکس؛ به آقا هم اطلاق شده و به غلام هم گفته می شود. یکی از معانی کلمه مولا، «معتق» یعنی آزادکننده است. به کسی که آزاد می شود، معتق می گویند. کلمه مولا هم به معتق اطلاق شده است و هم به معتق؛ یعنی هم به آزادکننده، مولا می گویند و هم به آزادشده. (2)

اصل معنای ولایت، برداشته شدن واسطه ای است که بین دو چیز حائل شده باشد؛ به طوری که بین آن و غیر آن واسطه ای باقی نماند و سپس برای نزدیکی چیزی به چیز دیگر به چند صورت، به کار گرفته شده است: قرب نسبی، مکانی، منزلتی، صداقت و غیر آنها. به همین مناسبت به هر یک از دو طرف ولایت، ولی گفته می شود. خدای سبحان، ولی بنده مؤمن خود است و امورش را زیر نظر می گیرد و شئون وی را تدبیر می کند. مؤمن حقیقی و واقعی نیز ولی پروردگار است؛ زیرا خود را در اوامر و نواهی خداوند، تحت ولایت او درمی آورد؛ همچنین در تمامی برکت های معنوی، تحت ولایت خداوند خود است. (3)

ولی در اصطلاح به معنای سرپرست است و بسان امام، عام بوده و ممکن است حق یا باطل باشد:

- (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا... وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ...) (بقره: 257؛ توبه: 23؛ نساء: 144؛ انفال: 73)

ص: 20

1- . المفردات فی غریب القرآن، ج 1، ص 552؛ ر. ک: قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج 3، ص 20؛ فرهنگ لاروس، خلیل ابهری، ماده ولی.

2- . آزادی معنوی، مرتضی مطهری، صص 10 و 11.

3- . ترجمه المیزان، ج 6، ص 13 و ج 4، ص 8؛ صحاح اللغه، احمد عبدالغفور عطار، ج 6، ص 2528.

خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند... و کسانی که کافر شدند، سرپرستان شیطان است.

- (الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ) (نساء: 76)

کسانی که کافرند، در راه طاغوت کارزار نمایند؛ پس موالیان شیطان را بکشید.

ولایت حق تعالی، ابعاد و اقسام مختلفی دارد: ولایت حقیقی بالذات تکوینی و تشریحی که مختص خداوند متعال است و سایر ولایت ها، همه تبعی اند. ولایت حقیقی تبعی از آن بندگان خاص خداوند و ملائکه مقرب است که بدان ولایت تکوینی اطلاق می شود و سایر ولایت ها، همه اعتباری تبعی محسوب می شوند که اگر به اذن و اراده الهی اعطاء و طبق شریعت عمل شود، به حق است؛ وگرنه به ناحق و باطل محسوب می شود.

### 3. شیعه

واژه شیعه در لغت از شاع، یثیع، به معنای در پی رفتن و دنبال کردن و پا جای پای دیگری نهادن است؛ ولی در معنای تبعیت و پیروی استعمال می شود. مثل: (إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ)؛ «همانا از تابعان نوح، ابراهیم بود». (صافات: 83) یا این عبارت:

يا شيعه آل أبي سفيان! إن لم يكن لكم دين ولا تخافون المعاد، فكونوا أحراراً في دنياكم! (1)

ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دینی برایتان نباشد و خوفی از روز قیامت ندارید، پس در دنیای خویشان آزادمردان باشید.

اما شیعه و تشیع، اصطلاحی است که معمولاً به صورت مطلق یا مقابل سایر فرق به کار می رود. شیعه تنها به پیروان امام علی علیه السلام که ایشان و یازده فرزندش علیهم السلام را خلیفه بلافضل پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می دانند، اطلاق می شود. اگرچه برخی فرق مثل زیدیه، اسماعیلیه، واقفیه و برخی غلات مطرود، خود را منسوب به شیعه و امام علی علیه السلام می کنند، اما از اصطلاح شیعه امامیه که منحصر در شیعه اثنی عشریه است، خارج و

ص: 21

---

1- ر. ک: أطيّب البيان في تفسير القرآن، عبدالحسين طيب، ج 5، ص 102.

بالتبع از بحث ما نیز خارج اند.

اصطلاح شیعه در مورد موالیان، محبان و پیروان امام علی علیه السلام، پس از نزول آیه هفتم سوره بینه، از سوی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله با این بیان به کار برده شد: «این (علی علیه السلام) و شیعیانش در روز قیامت از بهترین اهل زمین اند» (1). در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گروهی مثل عمار، سلمان، و... به شیعه علی علیه السلام بودن شهرت داشتند؛ اگرچه در گذر زمان، امثال طلحه و زبیر، تغییر مسیر داده، در مقابل وی قد علم کردند.

#### 4. سنی

سنت در لغت به معنای راه و روشی است که میان مردم جا افتاده است و تقریباً همه از آن پیروی می کنند. همین پیروی عمومی، وجه اعتبار و سبب ماندگاری آن می شود که به دو قسم سنت حسنه یا سیئه تقسیم پذیر است. ولی در اصطلاح به سیره نبوی صلی الله علیه و آله اطلاق می شود که از سوی صحابه، پیگیری و سپس در میان مسلمانان متداول و در قالب برخی روایات یا تاریخ منتقل شد. اما سنت در لسان فقهای شیعه، هرگاه قرین قرآن واقع شود، مراد مجموعه احادیث و سیره عملی معصومین علیهم السلام است.

سنی در اصطلاح، در مقابل شیعه، به اکثریت مسلمانانی اطلاق می شود که در پی سقیفه، خلافت بلافضل امیرالمؤمنین، علی علیه السلام را نپذیرفتند و وی را پس از خلفای سه گانه، خلیفه چهارم می دانند. اینها فقه و معارف خود را از خلفا و سایر صحابه دریافت می کنند؛ در نتیجه تمایزات شاخصی در عقاید و احکام نسبت به شیعه دارند؛ چراکه شیعیان، دین خود را از امام علی و یازده فرزندش علیهم السلام دریافت می کنند. البته سنی نیز به فرقه های بسیاری منشعب شده است. پس در میان خود اهل سنت نیز از حیث عقاید و فتاوا، اختلافات بسیاری وجود دارد. (2)

ص: 22

1- ر. ک: تفاسیر مختلف شیعه و سنی ذیل همین آیه.

2- ر. ک: کتب ملل و نحل یا فرقه و مذاهب، از عبدالکریم شهرستانی، جعفر سبحانی و...

1. ولایت تکوینی

صاحب نظران در تعریف اصطلاحی ولایت تکوینی، بر یک امر مشترک که همان قدرت انسان بر سیطره و اعمال قدرت در عالم است، اتفاق نظر دارند. اما برخی دید وسیع تری داشته، دامنه نفوذ قدرت انسان های مقرب را محدود به جهان ماده نمی دانند؛ بلکه نفوذ آنها را در برخی ملائک یا در نفوس مستعد انسانی برای هدایت یا مصالح دیگر، مؤثر می دانند. البته این ولایت، ولایت مستقل و بدون اذن خداوند نیست، بلکه از مناصب اعطایی حضرت حق به انسان برین است. (1)

از نظر شرعی و عقلی امکان دارد خداوند متعال به خواص از بندگان، به جهت اظهار رفعت و علو شان یا تأیید آنها و اتمام حجت بر دیگران یا مصالح دیگر، ولایت و قدرت در تصرف کاینات یا مأموریت های خاصی مثل تدبیر امور عطا کند تا در مواردی که فقط مأمورند، مأموریت های خود را انجام دهند و در موارد دیگر بر حسب مصالح و جهات ثانوی که در داخل نظام کاینات پیش می آید، طبق آن مصلحت، تصرفاتی بنمایند. (2)

ولایت تکوینی به معنای تصرف در جهان طبیعت و آفرینش است که ثبوت آن برای پیشوایان معصوم علیهم السلام ضروری به نظر می رسد؛ زیرا یکی از راه های اثبات امامت، معجزه است که چیزی جز تصرف در عالم تکوین و انجام اموری خلاف جریان طبیعی عالم نیست. (3) در ادامه بحث، به شرح و بسط قلمروی عملکرد ولی و نیز ضرورت معجزه یا کرامت برای امام علیه السلام می پردازیم. (4)

ص: 23

- 
- 1- ر. ک: تفسیر تسنیم، عبدالله جوادی آملی، ج 3، صص 92 و 93 و 116 و 117.
  - 2- حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، سید محمد مهدی موسوی خلیجی، ص 85.
  - 3- امامت و ولایت، محسن کازرونی، ص 237؛ تجلیات ولایت، علی اکبر بابازاده، ص 157.
  - 4- ضرورت معجزه یا کرامت برای امام علیه السلام، خود نمود و شاهدهی بر ولایت تکوینی ایشان است.

مکتب ها و صاحب نظران مباحث انسان شناسی، هر یک تفسیری خاص از انسان کامل بر اساس نظریه و مبنای فکری خود دارند که شرح آنها و تبیین و تشریح مطالب ذکر شده، در ضمن تعاریف مذکور، به اختصار در مباحث مبانی انسان شناختی ولایت تکوینی خواهد آمد. در بحث مفهوم شناسی، تنها اشاره ای می شود به تعاریف مختلف از انسان کامل از منظر برخی صاحب نظران:

- انسان کامل آن است که در شریعت و حقیقت و طریقت، کامل باشد... این انسان کامل را اسامی بسیار است: ... شیخ، پیشوا، هادی، مهدی، ... امام، خلیفه، قطب، صاحب الزمان گویند و جام جهان نما و آیینه گیتی نما و تریاق بزرگ و اکسیر اعظم گویند... آدمیان زبده و خلاصه کاینات اند و میوه درخت موجودات اند و انسان کامل زبده و خلاصه موجودات آدمیان است. (1)

- معنای انسان کامل این است که یک انسان تمام داریم، در مقابل انسانی که... ناتمام است، یعنی اصلاً غیرانسان است... او انسانی است که همه ارزش های انسانی اش با هم رشد بکنند و رشدش هم به حد اعلیٰ برسد. (2)

- کسی که مراحل تجرد برزخی و عقلی را طی کرده و به تجرد تام عقلی برسد، به دلیل آنکه در طول علل قرار گرفته و به همه مراتب مادون، اشراف داشته و مسلط می گردد، در علم و عمل از آگاهی و قدرت کامل برخوردار بوده، انسان کامل نامیده می شود. (3)

- انسان کامل از جهت اول (مظهر حق تعالی بودن) دو قوس نزول و صعود را پی نهاده و به مصداق (دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) ؛ «پس نزدیک شد و در کنار آمد تا اینکه بسان دو قوس، یا نزدیک تر گردید». (نجم: 8 و 9) به مقام قرب نهایی باریافته و از این طریق به دلیل وساطتی که در اعطای فیض به ما سواه دارد، مظهر ربوبیت حق

ص: 24

---

1- . الإنسان الكامل فی معرفة الأواخر والأوائل، عزالدین (عمر بن محمد) نسفی، ترجمه: ماریژان موله، صص 4 و 5.

2- . انسان کامل، مرتضی مطهری، ص 5.

3- . انسان در اسلام، عبدالله جوادی آملی، ص 53.

شده است.... از جهت دیگر، انسان کامل به مصداق (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ)؛ [«همانا من بشری بسان شما باشم»] (کهف: 110؛ فصلت: 6 و ابراهیم: 11) در عالم طبیعت به سر برده، با دیگران اکل و مشی نموده و بر عبودیت و بندگی خود افتخار می نماید. (1)

- انسان کامل، آینه ای است که... هر آنچه از جمال و کمال و جلال حق در آن تابیده، همان را نشان می دهد.... انسان کامل گفتار، تقریر، سکوت و بالا-خره همه شئون زندگی اش نشان دهنده خداست؛ چون همه چیز او برای خداوند متعال است. از این روست که خداوند قول و فعل و تقریر او را حجت [و تبعیت و اطاعت از وی را واجب] کرده است. (2)

- شبستری در ضمن تعریف خود از انسان کامل، خودآگاهی، تصفیه باطن، مکاشفه و سیر به سوی تجرد را شرط وصول به ولایت تکوینی و پیدایش انسان کامل را هدف آفرینش می شمارد:

اگر گفتمی مسافر کیست در راه؟ کسی کو شد ز اصل خویش آگاه

مسافر آن بود کو بگذرد زود ز خود صافی شود چون آتش از دود

سلوکش سیر کشفی دان ز امکان سوی واجب به ترک شین و نقصان

به عکس سیر اول در منازل رود تا گردد او انسان کامل

بدان اول که تا چون گشت موجود که تا انسان کامل گشت مقصود (3)

جمع بندی تعاریف اصطلاحی یادشده چنین است: انسان کامل که از وی با تعبیر مختلف یاد می شود، انسانی است که قوای جسمانی و روحی خود را به طور کامل به کار می گیرد و به نحو متعادل، همه نیازهای جسمی، روحی و معنوی خویش را پاسخ می گوید. در نتیجه تعدیل قوا و تعدیل غرایز، در پرتو تعالیم عقل، فطرت، وحی و

ص: 25

1- . تحریر تمهید القواعد، عبدالله جوادی آملی، صص 547، 548، 562، 553، 552-568.

2- . شمیم ولایت، عبدالله جوادی آملی، ص 409.

3- . گلشن راز، محمود شبستری، ترجمه: محمد موحد، ص 79.

الگوگیری از اولیای واصل، روح را چنان تربیت و تقویت کرده است تا بتواند با عالم برین مرتبط شود و برخی قوای ماوراء طبیعی را نیز مسخر خود کند.

انسان کامل در پی اطاعت، عبادت و خلوص، مقام وساطت فیض، شفاعت و ولایت تکوینی می یابد و توان هدایت و دست گیری سایرین را نیز به دست می آورد. پس با سیطره بر نفس و بر طبیعت و تا حدودی بر عالم غیب، از غیب آگاه و گاه به او خبر داده می شود یا تصرفاتی غیر عادی را در طبیعت یا نفوس انسان ها انجام می دهد.

### 3. خلیفه الله

خلیفه به کسی گفته می شود که جانشین قبل از خود باشد و جمع آن «خلائف» است. (1) به بیان دیگر، به جانشین و جایگزین، خلیفه گفته می شود و چون به حاکم و فرمانروایی اضافه شود، آن را ادامه دهنده خط حکومتی گویند که مضاف الیه می شود. (2)

آیت الله جوادی آملی در تعریف خلیفه و تفاوت آن با امام می فرماید:

خلیفه یعنی جانشین سابق، نه کسی که ملحق به دیگری است و پس از او بر جای وی می نشیند. گرچه برخی چنین پنداری را ارائه کردند. فرق بین خلیفه و امام در این است که خلیفه ناظر به گذشته و امام، ناظر به آینده است. چه سبق و لحوق زمانی باشد یا رتبی، اگر کسی به دنبال دیگری جای او را اشغال کند، خلیفه نام دارد و اگر کسی راهنمای دیگران باشد و دیگران به او اقتداء کنند، امام نام دارد. البته ممکن است فردی، هم خلیفه باشد و هم امام؛ خلافتش نسبت به کسانی است که بر او مقدم بودند و امامتش نسبت به افرادی است که از او متأخرند و انسان کامل چنین است. یعنی هم نسبت به مردم امام است و هم نسبت به موجود سابق بالذات، یعنی خداوند، خلیفه است. (3)

ص: 26

- 
- 1- . لسان العرب، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم ابن منصور، ج 4، ص 183.
  - 2- . معارف و معاریف، سید مصطفی حسینی دشتی، ج 2، ص 881؛ ر. ک: تاج العروس، ج 8، ص 320؛ فروق اللغات، نورالدین حسینی موسوی، ص 122.
  - 3- . تفسیر تسنیم، ج 3، ص 29.

خلیفه الله در اصطلاح، به یک لحاظ به هر انسانی اطلاق می شود؛ زیرا هر انسانی خلیفه خدا بر زمین است. برای تصرف در نعمات و مخلوقاتی که خداوند با ابزار عقل و تجربه، قدرت تصرف در آنها را به او عطا کرده است و کافر و مؤمن از این حیث مشترک اند. اما خلافت برتر از آن انسان هایی است که خلیفه اجرای احکام شرعی، قضاوت، تشریح برخی احکام و مانند آن در میان جامعه بشری باشند.

اما خلیفه مصطلح مورد بحث، انسان کاملی است که واسطه نزول فیض بر عالم امکان و به ویژه انسان هاست. او با امکان تصرف غیرعادی در طبیعت و نفوس، هادی انسان به سوی هدف نهایی خلقتش می شود، انسان را متوجه مقام استخلافش می کند، انتظارات مستخلف عنه از وی را بیان می کند و عمل به وظیفه استخلاف را از انسان خواهان می شود.

مدار خلیفه اصطلاحی مورد بحث، علم به اسمای الهی است؛ ... انسان امین وارسته که مظهر همه اسمای الهی، اعم از تنزیهی و تشبیهی است، از خلافت سهمی دارد و خلیفه خداست. البته خلافت دارای حقیقت تشکیکی است؛ زیرا علم اسمای حسناى الهی نیز حقیقت مشکک است. مثلاً در انسان کامل، همه آن اسمای حسناء، به نحو کمال یافت می شود و در انسان متوسط یا ضعیف، همه آنها به طور متوسط یا ضعیف حضور دارد.... به بیان دیگر، خلافت الهی از سنخ کمال وجودی و مقول به تشکیک است و مراحل عالی آن در انسان های کامل نظیر حضرت آدم علیه السلام و انبیا و اولیای دیگر یافت می شود و مراحل مادون آن، در انسان های وارسته و متدین متعهد ظهور می کند. (1)

محور اختیارات و فعالیت های هر خلیفه و جانشینی، مرتبط به مقدار وظایف و اختیاراتی است که مستخلف عنه به او واگذار کرده است. پس نه حق کوتاهی از این مسئولیت ها را دارد و نه حق تجاوز از آنها را، اصل استخلاف، جایی است که مستخلف عنه، خود مستقیماً نمی خواهد در اموری مداخله کند و در عین اشراف بر خلیفه و کسانی که تحت امارت او هستند، خود را برتر از این می بیند که مستقیماً به حل و فصل امور بپردازد.

ص: 27



خلیفه گماشتن خداوند به دلیل قصور فاعل و مانند آن نیست، بلکه بدان دلیل است که همه مردم، این ظرفیت و قابلیت را ندارند که مستقیماً با اله ماورای طبیعی خود ارتباط مستقیم برقرار کنند. به علاوه حتماً حکمت های دیگری نیز در کار است که عقل قاصر ما به آنها نمی رسد. پس این سؤال، بی مورد است که خدایی که عالم و قادر مطلق است و هیچ گاه از مخلوق و سیطره بر آنها غایب نیست، چرا برای خود خلیفه قرار داده است؟<sup>(1)</sup>

#### 4. وهابیت

وهابیت یکی از فرقه های به ظاهر اسلامی است که در نجد و حوالی آن در عربستان سعودی با حمایت انگلیس شکل گرفت. مؤسس آن محمد بن عبدالوهاب نجدی (م 1206 ه. ق) است. پیروان وی که خود را سلفی نیز می نامند، مدعی پیروی از سلف صالح، یعنی صحابی صدر اسلام هستند. این فرقه در بسیاری از احکام فقهی و عقیدتی و سیره عملی خویش، تابع بدعت های احمد بن تیمیه (م 708 ه. ق) و شاگردش ابن قیم جوزی (م 751 ه. ق) هستند.

وهابیان با هر امر نوظهوری که کم و کیف آن در آیات یا روایات نبوی صلی الله علیه و آله به صراحت نیامده باشد، مخالفت می کنند و مرتکبین آنها را بدعت گذار و کافر می دانند. مهم ترین ویژگی این گروه، منع زیارت اموات، منع حضور زنان در قبرستان ها، تحریم ساختن قبه (گنبد) و بارگاه برای قبور، منع توسل، تبرک و استشفاع از اموات و مانند آن است.

وهابیان در پی این مبانی باطل، جان، مال و ناموس سایر فرقه های اسلامی، به ویژه شیعیان را مباح و کشتار زائران و... را موجب وارد شدن به بهشت القاء می کنند. آنان با این بدعت شوم، کشتارهای خونینی را میان مذاهب اسلامی به راه انداخته اند و بسیاری از ابنیه تاریخی و باستانی اسلام را با خاک یکسان کرده و با تفرقه اندازی بین مسلمانان، زمینه سیطره استکبار را فراهم آورده اند.<sup>(2)</sup>

ص: 28

1- ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 3، صص 128 و 129؛ معارف در قرآن، محمدتقی مصباح یزدی، ج 1-3، بحث خلافت الهی انسان.

2- ر. ک: کتب مختلفی که در زمینه وهابیت انتشار یافته اند؛ از جمله: وهابیت بر سر دوراهی، مکارم شیرازی، و... .

انسان از حیث جسمانی، موضوع علوم تجربی، بیولوژی، پزشکی و امثال این هاست؛ از حیث رفتار شخصی و حالات و صفات نفسانی، موضوع علم اخلاق، علوم تربیتی و نیز روان کاوی و روان شناسی است؛ از حیث رفتارها و فعالیت های جمعی، موضوع علوم سیاسی و جامعه شناسی و مانند آن است و از حیث اصل پیدایش و علت فاعلی و غایی و مانند آن، موضوع فلسفه و جهان بینی است. نگاه اخیر جامع است و به همین حیث جامعیت، مؤثر بر سایر نگرش هاست.

همان گونه که ایدئولوژی، مبتنی بر جهان بینی است، نوع معامله علوم مختلف با انسان، هرگونه برنامه ریزی خُرد و کلان و هر نحو ارزیابی شخصیت و هویت انسان نیز ارتباط مستقیمی با نوع نگرش به انسان و قوای ادراکی وی دارد. هر دانشمند یا مکتبی با نگرش خاصی که به انسان دارد، هدف نهایی، کمال و عملکرد وی را تبیین یا تعیین می کند. نگاه اسلام به انسان، نگاهی همه جانبه است، اما سایر مکاتب و ادیان، تنها به بُعدی یا برخی ابعاد وجودی انسان نظر دارند و همین مسئله، سبب نقص تعامل آنان با انسان شده است.

انگیزه فعالیت های انسان، تأمین نیازها و نیل به آرمان ها و ارزش ها و در نهایت، رسیدن به سعادت و کمال نهایی است. روش جهت دادن به کارها، به تشخیص صحیح هدف نهایی بستگی دارد که همه تلاش های زندگی، برای دستیابی به آن صورت می پذیرند. بنابراین شناخت هدف نهایی، نقش اساسی را در جهت دادن به گزینش ها و فعالیت ها ایفا می کند. در واقع عامل اصلی تعیین خط مشی زندگی انسان، نوع نگرش و شناخت وی در مورد جایگاه، کمال و سعادت نهایی اش است.

کسی که حقیقت خود را تنها مجموعه ای از عناصر مادی و فعل و انفعالات پیچیده آنها و حیات خود را منحصر به زندگی چند روزه دنیا می داند، لذت، سعادت و کمالی را ورای آن نمی شناسد؛ در نتیجه رفتارهای خود را به گونه ای تنظیم می کند که تنها نیازهای دنیوی اش را تأمین کند. چنین انسانی طاقت چندانی برای تحمل مشکلات طاقت فرسا ندارد و به راحتی دست به خودکشی می زند.

اما کسی که حقیقت خود را فراتر از پدیده های مادی و مرتبط با ملکوت عالم می داند و مرگ را پایان زندگی محسوب نمی کند، بلکه آن را نقطه انتقال از جهان گذرا به جهان جاودان می شناسد، رفتارهای خود را وسیله ای برای رسیدن به سعادت و کمال ابدی می داند که همان قرب الهی و بهره وری از خلافت و ولایت تکوینی است. به همین دلیل برنامه زندگی دنیوی اش را به گونه ای طرح و اجرا می کند که هرچه بیشتر برای زندگی ابدی اش سودمند باشد. از سوی دیگر، سختی ها و ناکامی های زندگی دنیا، او را دلسرد و ناامید نمی کنند و از تلاش در راه انجام وظایف و کسب سعادت و کمال ابدی، باز نمی دارند.

تأثیر و تمایز انحاء انسان شناسی، منحصر به زندگی فردی نیست، بلکه در خطمشی سیاسی - اجتماعی و رفتارهای متقابل افراد نسبت به یکدیگر نیز تمایز شاخصی دارند. اعتقاد به نظارت دائمی اله، حیات اخروی و پاداش و کیفر ابدی، در رعایت حقوق دیگران و احسان و ایثار نسبت به نیازمندان، نقش مهمی ایفا می کند. در جامعه ای که چنین اعتقاداتی

زنده باشد، برای اجرای قوانین و مقررات عادلانه و جلوگیری از ظلم و تجاوز به دیگران، کمتر نیاز به اعمال زور و فشار خواهد بود. در صورتی که این اعتقاد، جهانی و همگانی شود، مشکلات بین المللی هم به صورت چشمگیری کاهش خواهند یافت.

اختلافات مطرح در مباحث ولایت تکوینی نیز بسان سایر منازعات انسان شناسانه و سایر رشته های مرتبط، ریشه در تفاوت بینش ها و گرایش ها دارد. بنابراین قبل از هر بحثی، لازم است با ماهیت و ابعاد وجودی انسان، از منظر خالق وی آشنا شویم و ابزارهای تکوینی و تشریحی برای طی مسیر تا قرب الهی را در قالب مبانی انسان شناسی و مبانی معرفت شناسانه (ابزارهای کسب معرفت) و طریقت مطابق با قرآن و عترت بررسی کنیم تا زمینه اثبات و پذیرش اصل ولایت تکوینی انسان و به ویژه ولایت تکوینی ائمه اطهار علیهم السلام فراهم آید.

## گفتار اول: مبانی انسان شناختی

### اشاره

انسان نزد اغلب اندیشمندان، همواره در مقام یک تافته جدابافته از سایر موجودات بررسی شده است. این موجود پیچیده و پر رمز و راز، همچون کلاف سردرگمی است که با تلاش های علمی متداول بشری، نمی توان او را بررسی و شناسایی کرد و همه در برابر معرفی کامل وی، ابراز عجز می کنند؛ تا آنجا که فیلسوف معروفی چون الکسیس کارل، کتابی با عنوان «انسان، موجود ناشناخته» می نگارد. در نتیجه، بهتر آن است کم و کیف پیدایش انسان را در ترسیمی که خالقش می نماید، بررسی کنیم و پذیرا باشیم.

چنان که در مصنوعات بشری متداول است، این هدف و غرض است که کم و کیف طراحی و پردازش یک مصنوع را رقم می زند؛ مثلاً ساختمانی که برای محیط آموزشی ساخته می شود، کاملاً متفاوت از ساختمان هایی است که برای هتل، کارخانه، بیمارستان، یا مسکن یک خانواده و از این قبیل بناها ساخته می شود. مصنوعات و مخلوقات حکیم مطلق نیز بر همین منوال است. پیدایش و صورت گیری هر مخلوقی، از کرات آسمانی

گرفته تا یک زنبور یا مورچه، همه و همه تابع نقشی است که آن موجود باید در نظام هستی ایفا کند و خالق این نظام، آن را مدنظر داشته است؛ اگرچه انسان، به دلیل محدودیت تحقیقات علمی اش، به حکمت همه آنها پی نبرد.

ساختار انسان نیز دقیقاً به گونه ای پردازش و صورت‌گیری شده است که وی را به هدف نهایی خلقتش، یعنی ولایت تکوینی و خلافت الهی در زمین برساند. قوا و پیش‌نیازهای تکوینی وصول به این هدف علیاً، در وجود انسان تعبیه شده است. هدایت تشریحی، دستگیر و مؤید این قوای تکوینی می‌شود تا سیر الی الله انسان را تسریع و تسهیل ببخشد. این مدعا را تنها می‌توان در پی مقایسه تبیینی قرآن کریم از ساختار انسان، با ترسیمی که سایر اندیشمندان و مکاتب از خلقت و ساختار انسان ارائه می‌کنند، بررسی و اثبات کرد. آنچه در ادامه می‌آید، این هدف را دنبال کند.

از آنجا که تفصیل همه دیدگاه‌ها در ذیل عناوین مطرح شده در این فصل و رساله، ممکن است خود، ده‌ها جلد کتاب و رساله را پر کند، در این فصل، نخست اشاره‌ای مختصر به سایر دیدگاه‌ها در زمینه خلقت و ساختار انسان و کمال وی می‌شود. سپس مبانی انسان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه از دیدگاه اسلام با شرحی بیشتر، اما باز هم گذرا ارائه می‌گردد تا با ترسیم خلقت الهی و ساختار تکوینی و قوای نفس انسان از منظر اسلام، زمینه اثبات و پذیرش ولایت تکوینی انسان و به ویژه ائمه علیهم السلام را فراهم آورد.

## 1. ترسیم خلقت اولیه انسان از منظر غیر اسلام

### اشاره

توجه به انسان و ترسیم مبدأ و منتهای آن، دغدغه همیشگی بشر بوده، هر مکتب و روش فکری، بنا بر جهان بینی خاص خویش، به انسان شناسی پرداخته و نظرات مرتبط با انسان شناختی خویش را در همان راستا پردازش کرده است. مادی‌گرایان، انسان را صرفاً در دنیای دنی جست‌وجو می‌کنند و مبدأ و منتهای وی را در لجزارها و مرداب‌ها می‌جویند. یونانیان بنا به فرض موهوم درگیری خدایان و ارباب متعدد هستی با زمینیان،

آدمی را ارزیابی کرده اند. اهل کتاب، متأثر از ایشان، دست به تحریف کتب مقدس خویش در این زمینه زده اند. در این مجال، این آراء به صورت گذرا آورده می شود تا سخافت آنها از یک سو و تأثیرپذیری برخی اشکال تراشان مسلمان، از جمله برخی فلاسفه، عرفا و وهابیت، از این نظریات غیراسلامی روشن شود.

### الف) دیدگاه های طبیعت گرایانه

برخی بسان ماتریالیست ها، آدمی را پدیده ای کاملاً برآمده از تحولات مادی می دانند. اینها انسان را بسان ماشینی معرفی کرده اند که در پی فرسایش و تمام شدن توانش، از رده استفاده خارج و در گردونه بازیافت قرار می گیرد. یعنی از متن طبیعت با جهش و مانند آن، پدید آمده و در پی مرگ، متلاشی و مضمحل می شود و به چرخه طبیعت باز می گردد و دیگر هیچ.

دیگران به تبع چارلز داروین (1809-1882 م.) زیست شناس معروف انگلیسی، پیدایش انواع مختلف حیوانی و گیاهی را زاینده انتخاب طبیعی، یعنی پشت سر نهادن، تغییرات تصادفی، تنازع بقا و انطباق با محیط شمرده و بالاخره انسان را از نسل میمون یا میمون تکامل یافته، معرفی می کنند. این داده ها علاوه بر مخالفت ها و اعتراضات عدیده، در حد یک فرضیه باقی مانده، نهایتاً می توانند توجیه گر تحولات درون یک نوع یا تحولات گونه های مشابه، مثل گربه سانان یا انواع لاله ها یا نژادهای مختلف انسانی در مناطق مختلف جهان باشند؛ ولی از توجیه خلقت اولیه، عقل، روحیات و معنویات بشر، عاجز هستند.<sup>(1)</sup>

امروزه بطلان این فرضیه با پیشرفت تحقیقات زیست شناسی و به ویژه ژنتیکی، کاملاً مبرهن است. اما بر فرض عدم ابطال نیز نمی تواند نظریه ای مقابل و مخالف با قرآن تلقی گردد، نه از جنبه بحث های توحیدی و نه از حیث مباحث انسان شناسی. از لحاظ بحث های توحیدی، مخالف قرآن کریم نیست؛ زیرا بر اساس این نظریه، ماده نخست

ص:33

---

1- ر. ک: ترجمه المیزان ج 1، صص 134-138 و 524؛ انسان از دیدگاه اسلام، احمد واعظی، صص 57-68.

با تحرک خود، مرحله‌هایی را گذرانده و تا انسان شدن، حرکت را ادامه داده است... نه ممکن است که حرکت، بدون حرکت آفرین، موجود شود و نه ممکن است که موجودی جامد و جاهل، فاعل و محرک خود باشد.

به لحاظ مباحث انسان‌شناسی نیز... اثبات نمی‌کند که این تنها راه تحقق انسان است... در هر حال انسان‌هایی که امروز بر پهنه زمین زندگی می‌کنند، همگی فرزندان آدم و حوا علیهم السلام هستند؛ زیرا اگر بخشی از آنها ریشه در غیر آدم داشتند، صحیح نبود که قرآن کریم همه را بنی آدم بخواند. (یا بنی آدم...). (اعراف: 26، 27، 31، 35؛ یس: 60)»(1)

سید جمال الدین اسدآبادی در کتاب نیچریه، نظریه داروین را در تعارض با کرامت قدسی انسان و موجب هم طرازی انسان و حیوان، بلکه ترفندی دروغین برای ابطال عقاید دینی، به ویژه اسلام، برآورد کرده است. محمدعلی فروغی نیز این منظر را توجیه‌گر غیراخلاقی جواز جنگ‌ها و دیگرکشی‌ها برای بقای اقدر (نظر نیچه) می‌شمارد. (2) بنابراین شایسته است در توجیه یا پذیرش نظریه تکامل داروین، بسان نظریه جهش، دقت بیشتری اعمال شود.

اساطیر قدیم ایران، کیومرث (نخستین انسان) را محصول برآمده از دو ساقه ریواس رسته از دل زمین معرفی می‌کنند که ساقه دوم، همسر اوست و سایر انسان‌ها از نسل این دو به هم می‌رسند! آرای دیگر مثل خودزایی از لجن‌ها و مرداب‌ها، نزول مایه‌های حیات از آسمان بر زمین، منشأ حیات شدن برخی موجودات آتشین (سوپ بنیادین) و از این دست چیزها نیز قبل از عهدین مطرح بوده‌اند که ما در صدد بررسی آنها نیستیم. (3)

نگرش مادی - طبیعی صرف به انسان، وی را در حد یک ماده، نهایتاً یک حیوان متمدن، تنزل می‌دهد؛ چه رسد وی را به تصور خلافت و ولایت الهی. انسانی که با دید مادی

ص: 34

- 
- 1- . صورت و سیرت انسان در قرآن، جوادی آملی، صص 25-31.
  - 2- . ر. ک: سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، ص 614.
  - 3- . ر. ک: پیشینه مباحث جدید کلامی در ایران، محمد مشهدی، صص 114 و 115؛ فرضیه‌های تکامل، رواسانی، صص 6-12.

دنیوی به خود و بالتبع به دیگران می نگرد، برای ادامه حیات خود و دیگران، ارزشی قائل نیست. چنین انسانی، دنیا را میدان منازعه ای می یابد که اگر نرنی، می خوری و اگر تو نبری، دیگران خواهند برد و اگر تو نکشی، دیگران تو را می کُشند. اگر احیاناً تن به رعایت قانون می دهد نیز برای این است که با رعایت همه جانبه قانون، از سوی هموعانش در امان باشد یا به اسم قانون، بیشتر و راحت تر و سریع تر بتواند چپاول کند!

در حالی که نگرش الهی، او را از حیث مبدأ و غایت و نحوه فعالیت، از طبیعت محوری خارج می کند و بر رأس هرم هستی می نشاند. در این نگرش، ماسوی الله همه از برای بهره وری بشر ملکوتی آفریده شده تا با نیروی تجربه و عقل، همه را تسخیر کند تا بالاخره با قوت روح و روان، به (فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ)؛ «جایگاه صداقت نزد سلطان نیرومند» (قمر: 55) راه یابد و «آنچه اندر وهم ناید، آن شود».

انسان صاحب این نگرش، همواره خود را در محضر

«الشاهد هو الحاکم»<sup>(1)</sup> می یابد؛ پس در تلاش است تا از مواهب دنیوی، بیشترین توشه را در چارچوب شرع، برای حیات ازلی خود بردارد. وی هرگز به درنده خوبی و قوانین جنگل تن در نمی دهد؛ نه ظلم می کند و نه زیر بار ظلم می رود؛ چنان که بسان چهارپایان سر در آخور نمانده است. بلکه برعکس، فعال در عرصه معنویت، با سرمایه عقل، فطرت و وحی، سالک قرب و کاسب خلافت و ولایت اله می شود.

## ب) دیدگاه یونانیان

ترسیم کتب یونانی آدمیان، بدین شرح است:

در اصل آدمیان... هم نر بود و هم ماده یا «نرماده». آدمیان همه گرد ساخته شده بودند.

ص: 35

---

1- . نهج البلاغه، حکمت 324؛ امام علی علیه السلام فرمود: «اتَّقُوا معاصی الله فی الخلوات فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ»؛ «در خلوت ها از نافرمانی خداوند بپرهیزید؛ زیرا کسی که شما را می بیند، همان حاکم است»؛ نیز: بحار الانوار، ج 73، ص 364؛ تفسیر اثنا عشری، حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی، ج 13، ص 15؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذَّنُوبِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ»؛ «از کوچک ترین گناهان بپرهیزید، زیرا شاهد، همان حاکم است».



چهار دست و چهار پا و سری داشتند که دو صورت داشت و چهار گوش.... چنان تندرftar و چابک بودند که در صدد برآمدند به آسمان برآیند و به خدایان حمله برند. در شورای آسمان، از وحشت آدمیان چهارپا، غوغا افتاد. خدایان در مانده بودند که صاعقه ای بفرستند و همه را نابود کنند یا آنها را بجای بگذارند. اما از نابود کردن آدمیان، زیان بزرگی به آنها می رسید؛ چه دیگر پرستنده و قربانی دهنده ای نمی داشتند و به مقام خدایی آنان لطمه می خورد.

عاقبت زئوس، خدای خدایان... بر آن شد که آدمیان را از میان، دو نیم کند؛ تا هم از نیرومندی و خطر آنان بکاهد و هم پرستندگان خود را دو چندان کند؛ فرمان داد و چنین شد. در آغاز امر، نیمه ها در جست و جوی هم بر آمدند... و از خواب و خوراک غافل می ماندند و بیم آن می رفت که نسل آدمی، یک باره منقطع شود. آن گاه زئوس در ساختمان آنان اصلاحی کرد و جفت گیری را که موجب تناسل است، ممکن ساخت و نوع آدمی بر جا ماند. (1)

در جای دیگر نیز آمده است:

چون آدمیان فرزندان اجرام آسمانی بودند، شکلشان گرد بود... زئوس آدمیان را به دو نیم کرد؛ چنان که تخم مرغ را با مویی به دو نیم کنند. وقتی آنها را به دو نیم کرد، به آپولون (پسرش که خدای طب، موسیقی و تیراندازی بود) دستور داد که سر نیمه ها را به جلو برگرداند تا آنها آثار بریدگی خود را ببینند و از نخوت و غرورشان بکاهد. آپولون دستور داشت که زخم بریدگی را خوب کند. پوست را از اطراف بکشد و روی شکم جمع کند و آن را مثل دهانه کیسه ای به هم آورد و بر آن گره زند. ناف که بر شکم می بینیم، جای این گره است... هنوز هم این خطر هست که اگر فرمان خدایان را نبریم، به دو نیمه شویم و به شکل نیمرخ هایی که حجاران بر سنگ نقش می کنند یا به شکل چوب خط در آییم. (2)

ص: 36

---

1- . ترجمه پنج رساله افلاطون، محمود صناعی، ص 264؛ ر. ک: دوره کامل آثار افلاطون، افلاطون، ترجمه: محمدحسن لطفی تبریزی و رضا کاویانی، ج 1، ص 438.

2- . ترجمه پنج رساله افلاطون، صص 302-306؛ نیز: ر. ک: دوره کامل آثار افلاطون، ج 1، ص 438.

برخی اساطیر یونانی، انسان را حاصل ازدواج نابجای دو خدا یا دو دیو یا جزئی کنده شده از برخی خدایان مثل مو، پوست و... یا اضافه شدن خون خدایان به خاک یا چیز دیگر می‌شمارند؛ ولی در برخی اساطیر از جمله ادیان شرقی همچون آیین برهما، سیک، آیین های ژاپنی و...، توجه چندانی به خلقت اولیه انسان نشده و در میان برخی سرخ پوستان، ترسیمی شبیه ترسیم عهدین یا قرآن کریم مطرح است!<sup>(1)</sup>

### ج) انسان کامل ارسطو

از آنجا که ارسطو به معلم اول شهرت یافته، آرای وی در زمینه های مختلف و به ویژه در فلسفه و اخلاق، محل مراجعه و استناد علمای بعدی واقع شده است. در این میان، تنها آرای وی در زمینه اهداف پیدایش و حیات انسان و معرفی برترین انسان، از میان فلاسفه بنام، به اختصار می آید تا با دیدگاه اسلامی مقایسه و سنجش و ارزیابی شود.

در نظام فکری ارسطو، رفتار و کردار آدمی، غایات سودجویی و خیرطلبی دارد که البته بهترین سودها و خیرها، سعادت و خوشبختی است. انسان سعادت را به خاطر نفس سعادت می جوید، نه برای دستیابی به چیز دیگر؛ درحالی که اموری نظیر لذت، ثروت، علم و دانش را به عنوان وسایلی برای رسیدن به سعادت در نظر می آورد. زندگی سعادت‌مندانه باید کسب شود تا به درجه عادت برسد و از آن پس ملکه وجود آدمی شود. فعل و عملی ارزشمند و اخلاقی به شمار می آید که از روی تصمیم و آگاهی، تحقق پذیرفته باشد.<sup>(2)</sup>

انسان کامل ارسطو که از آن به عنوان انسان بزرگوار یا انسان فرزانه یاد می کند، برای همگان میسر نیست؛ زیرا مهم ترین صفت فرزانه این است که خود را سزاوار

ص: 37

- 
- 1- ر. ک: اسطوره های آفرینش در آیین مانی، ابوالقاسم اسماعیل پور، ص 30؛ آفرینش در اساطیر آمریکا، حسن حسینی، صص 125-297؛ اساطیر و فرهنگ ایرانی، رحیم عقیقی، ص 424؛ یشت ها، ابراهیم پورداود، ج 2، ص 42؛ اوستا، فقره 10، یسنای 26.
  - 2- ر. ک: ترجمه اخلاق نیکوماخوس ارسطو، حسن لطفی، صص 5-17 و 42.

افتخار می‌داند و اساسی‌ترین شرط آن اصالت خانوادگی و ثروتمندی است. مرد بزرگ منش، همیشه آرزومند حفظ تفوق خود است. او جز در اقدامات معدودی که با اهمیت هستند یا شهرت در پی دارند، مداخله نمی‌کند. در برابر گردن‌کشان، می‌ایستد؛ زیرا کاری است صعب و مستوجب احترام و افتخار. وی همواره جویای حقیقت است و از ابراز حقیقت، اگرچه مغایر با افکار عمومی باشد، پروایی ندارد. او بیشتر نگران حقیقت است تا آرای عمومی؛ پس قول و فعلش صریح است. (1)

فضایل مطلق، تنها برای مردان میسر است و زنان صرفاً می‌توانند به فضایی نسبی دست یازند. زنان محتاج فضایل فرمانبرداران و مردان، محتاج فضایل فرمانروایان هستند. به همین دلیل زنان و نیز غلامان، کارگران، صنعتگران، کشاورزان، کسبه و... صلاحیت اتصاف به فضایل را ندارند و به همین دلیل، شهروند مدینه فاضله محسوب نمی‌شوند، گرچه خدمتکاران برای شهر ضروری هستند، ولی فقط لشکریان و اعضای مجلس بخشی از دولت شهر هستند. از آنجا که در نظر وی تاریخ، شکل معتبری برای تحقیق و معرفت و کسب عبرت یا الگوگیری نیست، کمتر به تاریخ اهتمام داشته است. (2)

#### نقد آرای ارسطو

بر انسان کامل ارسطو، در عین بعضی ویژگی‌های مثبت آن، انتقادات مهمی وارد است:

1. اصالت خانوادگی و ثروتمندی و مانند آن، که ارسطو از اساسی‌ترین شروط کمال انسانی می‌داند، برخاسته از تفکر طبقاتی وی است. ارسطو برای بردگان، زنان و مردم عادی، انسانیت قائل نیست و ایشان را فقط یک ابزار جاندار می‌داند؛ در نتیجه در این باور است که این گروه توانایی دست یازیدن به مقام و منزلت انسان بزرگوار را ندارند. در حالی که نه همواره فقر و بینوایی موجب خفت و خواری است و نه انسان ثروتمند،

ص: 38

---

1- ر. ک: ترجمه اخلاق نیکوماخوس، صص 109-113؛ نیز: ر. ک: فلسفه اخلاق در تفکر غرب از منظر مک اینتایر، شهریاری، صص 87-70.

2- ر. ک: فلسفه اخلاق در تفکر غرب از منظر مک اینتایر، صص 115-118 و 397.

همیشه به دور از آز و طمع به سر می برد و نه جنسیت، نژاد یا طبقه یا شغل می توانند در انسانیت یا سلب آن مؤثر باشند.

2. تکیه بر افتخارطلبی و سایه افکندن آن بر اخلاقیات، سبب تضاد فوق العاده ای در اندیشه انسان بزرگوار ارسطوست؛ زیرا انسانی که از یک سو طالب خیر و فضیلت و از دیگر سو خواهان افتخار و برتری طلبی است، به ناچار به رقابت های ناسالم و حسادت و از این قبیل رذایل تن می دهد. (1)

3. از منظر وی، تحقق فضایل به طور کلی و عدالت و عقل عملی به ویژه، ملازم با دولت شهر است که بدون آن، امکان تحقق فضایل وجود ندارد؛ چنین شهری، شهری است با نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستقل که تمام نیازمندی های خود را در درون خود تحصیل کند و نیازی به بیرون از خود نداشته باشد. این در حالی است که این دولت شهر مفروض ارسطو، با مناسبات اجتماعی و بین المللی امروزی، امکان تحقق ندارد. پس باید استنتاج شود که پس از تحولات جهانی، راه فضیلت مندی و سعادت به کلی مسدود شده است که هیچ خردمندی این تبعات تفکر ارسطویی را پذیرا نیست. (2)

4. به نظر ارسطو، طبیعت و طبقه اجتماعی انسان، تغییرپذیر نیست؛ مثلاً بربرها و برده ها نمی توانند از بردگی یا بربریت گذر کنند و شهروند یک شهر باشند. فقدان دید تاریخی او مانع شده که صورت های دیگری از حیات جمعی را نیز موفق در تحصیل فضایل فرض کند. همچنین بی اعتباری و نبود معرفت بخشی تاریخ در مکتب ارسطو، اصل درس و عبرت گیری از تاریخ را نادیده می گیرد. (3)

با این تفصیل، انسان کامل ارسطو، تنها بر مردان اشراف زاده و نجیبی اطلاق می شود که حیاتی متأملانه یا حکمتی فلسفی دارند و بس. پس تعلیم و تربیت اخلاقی،

ص: 39

---

1- . ر . ک: ترجمه اخلاق نیکوماخوس ارسطو، صص 117-126 و 264.

2- . ر . ک: فلسفه اخلاق در تفکر غرب از منظر اینتایر، صص 111-120.

3- . ر . ک: همان، صص 396 و 397.

هیچ محلی نخواهد داشت؛ زیرا در این مکتب، تغییر و تحولی امکان پذیر نیست! درحالی که در اسلام، همه انسان ها این قابلیت را دارند و هدف بعثت انبیا و انزال کتب آسمانی، تحول همگانی به سمت هدف نهایی خلقت بشر است. همچنین فضیلت طلبی، سعادت جویی، حکمت و حیات عقلانی، اولین قدم های سیر به سمت تکامل معنوی است، نه نهایت آن. حذف مبدأ و معاد از صحنه زندگی و هستی، سبب این لاپائالات در مکتب فلسفی، اخلاقی و معرفتی ارسطویی شده است.

### **(د) ترسیم خلقت اولیه انسان در عهدین**

عهدین، نزدیک ترین کتب دینی به قرآن کریم است و از حیث زمانی نیز نسبت به سایر کتب، به زمان نزول قرآن کریم نزدیک تر است. در عین حال به سبب تحریفات عمدی یا سهوی، بسی از آموزه های الهی فاصله گرفته اند. این فاصله در زمینه خلقت انسان و هدف آفرینش وی نیز چشمگیر است. اینک گوشه هایی از متون عهدین را عرضه و بررسی می کنیم تا با عمق آموزه های ناب اسلامی، مقایسه و رجحان آموزه های اسلامی مشخص شود.

- خدا به غرفه ای از بهشت داخل شد که طرف دست راستش، آب گوارایی بود؛ پس مستی از آب برگرفت و منجمد و خشک کرد و گفت: «از تو تمام پیامبران را می آفرینم». پس به غرفه دیگر که در آن آب شور بود رفت، مستی از آن را نیز منجمد و خشک کرد و گفت: «همه کافران و ستمکاران و... را از تو می آفرینم». پس آن دورا مخلوط کرده و جلو عرش خود چسباند. بعد آدم را از آن بیافرید و چهل سال بی جان به شکل مجسمه بود... پس وقتی خلقتش تمام شد و روح در وی دمیده شد، بی درنگ سراغ آن خوشه رفت و آن را خورد. (1)

- در سفر پیدایش در باب اول آورده اند: «خدا گفت: آدم را به صورت ما و شبیه خود بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمانی و بهائم و بر تمام زمین و همه حشرات که

ص: 40

---

1- بحارالانوار، ج 11، صص 103، 112، 113 و 118؛ تکامل در قرآن، علی مشکینی اردبیلی رحمه الله علیه، صص 58-61، با کمی دخل و تصرف.

بر زمین می خزند، حکومت نماید.

باب دوم: پس خداوند آدم را از خاک زمین بسرشت و در دماغ او دمید و آدم «نفس زنده» شد.

باب سوم: و خداوند گفت: خوب نیست که آدم تنها باشد، پس برایش معاونی هم نوع وی بسازیم.

باب چهارم: و آدم زن خود را حوا نام نهاد؛ زیرا که او مادر جمیع زندگان است.

باب پنجم: و خدا ایشان را برکت داد و بدیشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن حکومت نمایید. (1)

مسیحیان معتقدند، عصیان حضرت آدم و حوا در بهشت، از راه توالد و تناسل به نسل های بعد منتقل شد. بنابراین تمامی انسان ها با گناه ذاتی متولد می شوند. خدای رحیم و عطف، برای اینکه این گناه را از نسل انسان بردارد، خود در قالب عیسی مسیح علیه السلام متجسم (متجسد)، از مریم علیها السلام متولد و پس از کشیدن مرارت های دنیا، بر دار رفت تا کفاره گناهان بشر باشد.

انسان باید با تناول عشاء ربانی با گوشت و خون مسیح علیه السلام، متحد شود تا از آن آلودگی ذاتی، رهایی یابد. این نهایت کمالی است که یک انسان می تواند به آن برسد. با پرداخت پول به ارباب کلیسا می توان از عذاب گناهان خلاصی یافت و بهشت را خریداری کرد.

در مسئله انسان و نجات، مصلحان [مارتین لوتر، کالون و...] سخنان اگوستین قدیس را که در واقع سخن پولس بود، تکرار کردند... که با گناه آدم علیه السلام، نسل او به وضعی دچار شد که هرگز نمی توانست خود را نجات دهد. تنها با ایمان به مسیح... و با فیض ازلی خداوند، نجات آدمی میسر می شود... و عمل در این راه تأثیری ندارد. شایان ذکر است که این اندیشه نیز مستند به رساله های پولس بود. (2)

ص: 41

- 
- 1- . انوار ملکوت، محمدحسین حسینی طهرانی، ج 1، ص 306؛ ر. ک: قاموس کتاب مقدس، جیمز هابس، ص 84؛ ر. ک: پژوهشی در روح و شبه، سپری، صص 96 و 97، 101 و 102 به نقل از: روح در قلمروی دین و فلسفه، نصرالله حوائجی، ص 30.
  - 2- . پژوهشی در روح و شبه، ص 250.

روشن است که این ترسیم و لوازم آن، با فطرت و کرامت قرآنی مرتبط با انسان و مسیح علیه السلام و بلکه با اصل توحید از جهات عدیده ای ناسازگار است. عصیان آدم، ترک اُولی بود که پس از تلقی صیغه توبه و انجام مناسک حج، آثار آن پاک شد و گناهی نماند تا با وراثت! به همه انسان ها سرایت کند! تجسد یا تجسم خدای نامحدود مجرد، محال ذاتی است؛ به ویژه که این تجسد، با طی دوران جنینی، ولادت، تحمل مشکلات و مصایب، اعدام و لوازم آنها، همراه باشد! پس بستن راه توبه و گشودن بازار عشاء ربانی و خرید گناهان و فروش بهشت، بهانه ای بیش برای کشاندن مسیحیان بی فکر به کلیسا و چاپیدن اموال آنها نیست.

با این توضیحات روشن شد که حتی مسیحیت، که آخرین دین آسمانی قبل از اسلام و نزدیک ترین دین به آن است، نتوانسته جایگاه انسان در نظام هستی را آن گونه که مطابق حقیقت و توجیه گر هدف نهایی خلقت وی باشد، ترسیم کند. تحریفات و بدعت هایی که در این دین واقع شده، آن را از واقع نمایی ساقط و اعتماد مخاطبان را از خود سلب کرده است.

رهبانیت (دنیاگریزی افراطی) که از سوی ارباب کلیسا تبلیغ می شود، در عین اینکه تنها منتج آسودگی و راحتی در بهشت است و بس، خلاف طبیعت انسانی و توصیه ناپذیر است و از آن استقبال هم نمی شود. بنابراین طبق مسیحیت، خلافت و ولایت تکوینی انسان، هیچ مبنا و توجیهی نخواهد داشت و هدف نهایی انسان صرفاً کسب آرامش در دنیا و آخرت است. تناقضاتی که بین گزارشات غیر الهی از خلقت اولیه انسان وجود دارد، از آنجا که نشان دهنده قصور فهم بشر از ترسیم دقیق خلقت اولیه خود است، از ارزش علمی آنها می کاهد.

یکی آن را زاییده تصادم کرات آسمانی یا تناکح خدایان با هم یا با جنیان می انگارد، دیگری وی را برخاسته از لجنزارها یا از نسل میمون. آن یکی انسان را مقهور خدایان که با دو نیمه کردن وی، توان سیر ملکوتی و ورود وی به مُلک خدایان را از او سلب

کرده اند، معرفی و این دیگری وی را موجودی ملکوتی که بر صورت خداوند خلق شده، معرفی می کند که در عین اینکه محور هستی و مسلط بر کون و مکان می باشد، مجبور است که بار گناه پدر اولیه را بر دوش کشد و بر طبق طینتش، صالح یا طالح باشد.

یکی دچار افراط و دیگری دچار تفریط گردیده اند. به هر حال در این مکاتب و مسالک، وصول به مقام خلافت الهی، امری محال یا بی معنا یا در انحصار فرد یا افرادی خاص است و همه، از آموزه های اسلامی فاصله بسیاری دارند.

لکن مکتب اسلام، به ویژه مذهب تشیع، اصرار دارد که طبق آموزه های قرآنی، علاوه بر اینکه خداوند یگانه را رب العالمین و خالق و مدیر و مدبر هستی بداند، او را از هر عیب و نقص مبرا دانسته، در عین حال انسان را در ارتباط وثیق با این رحمان و رحیم قرار دهد. پس انسان ها در این زمینه سه گروه می شوند:

1. منعم علیهم و پیروانشان که بر صراط مستقیم اند و از شرک، الحاد و عصیان برائت جسته و در ستیزاند.
  2. مشرکان، جاحدین و معاندان که در مقابل خدا و دین او قد علم می کنند؛ پس مغضوب علیهم هستند.
  3. گمراهانی که فکر می کنند بر صراط مستقیم اند، اما دچار تحریفات عقیدتی و انحرافات عملی بسیار هستند.
- بنابراین لازم است تا با تبیین مواضع اسلام ناب، حقیقت روشن شود و جویندگان صراط مستقیم نجات، هدایت شوند.

## 2. خلقت انسان و هدف آفرینش وی از منظر اسلام

### اشاره

کمال هر چیز، رسیدن آن به وضعیتی است که با ساختار همان موجود سازگار باشد؛ پس هر موجودی، یک سری استعدادهای تکوینی برای وصول به اهدافی از پیش تعیین شده دارد. آن هدف یا کمال مطلوب، در واقع همان به فعلیت رسیدن تمامی استعدادهای تعبیه شده در وجودش است که با طبیعت وی همخوانی و سازگاری تام



دارد. بنابراین کمال هر موجودی جز در پرتو شناسایی ساختار خلقت وی و اهداف آفرینش آن، تفسیرپذیر نیست. تاکنون ساختار اولیه انسان از نگاه‌های مختلف ارزیابی شد و اینک خلقت و جایگاه انسان از پنجره جهان بینی اسلامی بررسی می‌شود تا هدف واقعی خلقت وی، یعنی دستیابی به ولایت تکوینی، روشن و مبرهن شود. (1)

## الف) خلقت آدم

طبق کرائم قرآنی، خالق هستی، پدر و مادر اولیه انسان‌ها را از خاک و سپس سایر انسان‌ها را از طریق نطفه و سیر مراحل جنینی به وجود آورد و پس از اتمام خلقت جسمانی، روح بدان دمیده شد و حیات طبیعی گرفت. در این کتاب مقدس که مهیمن بر سایر کتب آسمانی است (مائده: 48)، مسیر خلقت جسمانی آدم از خاک، این‌گونه ترسیم می‌شود:

خاک بعد گل (آل عمران: 59؛ روم: 20؛ سجده: 7)، سپس گل چسبنده شد (مؤمنون: 12؛ حجر: 26، 28 و 33)، پس شمه ای از آن گل، بدل به گلی شبیه گل کوزه گران و بعد گل نرم و صیقلی یافته شد و آماده صورت‌گری اله گردید. (صافات: 11؛ الرحمن: 14) تا پس از اتمام صورت‌گری، روح الهی در آن دمیده شود.

در مورد خلقت سایر انسان‌ها می‌فرماید:

هر آینه ما انسان را از شمه ای گل آفریدیم. سپس وی را نطفه ای در جایگاهی با مکنث (محفوظ و مطمئن) قرار دادیم. سپس از نطفه، خون بسته را بیافریدیم و بعد علقه را گوشتی خورد شده گردانیدیم و بعد از مضغه، استخوان را بیافریدیم؛ بعد بر استخوان گوشت پوشانیدیم. سپس یک خلقتی جدید ایجاد کرده [و روح در آن جسد دمیدیم]. پس بارک الله بر خداوند که بهترین خالقان است. [زیرا بهترین و پیچیده ترین ممکنات را آفریده است]. (مؤمنون: 14؛ سجده: 9)

قرآن مجید در مورد هدف خلقت این‌گونه ای این موجود جدید، با صراحت

ص: 44

می فرماید: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)؛ «و یاد آور وقتی را که پروردگارت به ملائکه گفت: هر آینه من در زمین جانشینی را قرار می دهم». (بقره: 30) بین مفسران در تعیین مستخلف عنه، اختلاف افتاده است: برخی مستخلف عنه را اممی سابق بر خلقت آدم علیه السلام می دانند (نسناس) که منقرض شده بودند؛ برخی مستخلف عنه را خود ملائکه موکل بر زمین می دانند و برخی نیز جن را که هزاران سال قبل از انسان ساکن زمین بودند، مستخلف عنه می انگارند. درحالی که هم ملائکه موکل بر زمین، هنوز در آمد و شد و تدبیر امورات زمینیان مانده اند و هم جن هنوز در زمین مستقر و چه بسا در تعامل با انسان اند.

اما اغلب مفسران، خلیفه یعنی «انسان کامل» را مستخلف عنه خداوند متعال می دانند و شاهد آن را اطلاق

«إِنِّي جَاعِلٌ» می گیرند؛ زیرا اگر مستخلف عنه دیگری غیر از فاعل منظور بود، حتماً در کلام به آن تصریح می شد. به علاوه این خلافت الهی است که سبب کرامت انسان و مستتبع سجده ملک می شود، نه خلافت از خود ملائکه یا مفسدین فی الأرض. همچنین جمله (نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ) شاهد دیگری است بر اینکه هدف استخلاف، فراتر از تسبیح و تقدیس صرف است و این با استخلاف از ملائکه یا موجودات مفسد قبلی، سازگار نیست. (1)

چون انسان نسخه جامع عالم است و عالم اکبر در او به ودیعت نهاده شده [است] و از همه انواع کاینات، نمونه ای در او وجود دارد، باعث شده تا زمینه مساعدی برای مقام خلیفه الهی او فراهم گردد.... لازمه اش این می شود: چنان که خداوند (بِكُلِّ شَيْءٍ مِّنْهُ مُحِيطٌ) (2) و (عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (3) است، خلیفه او نیز باید به اذن او بر همه عالم احاطه داشته باشد و مظهر همه اسمای حسنی او باشد و چیزی به نام فعل و فیض حق وجود نداشته باشد، مگر اینکه خلیفه خدا واجد کمال آن و قادر بر انجام آن باشد.

ص: 45

1- ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 3، صص 57-61.

2- بر هر چیزی احاطه دارد. (فصلت: 54)

3- بر هر چیزی گواه است. (فصلت: 53)

و به تعبیر دیگر آینه ای باشد که همه اوصاف مستخلف عنه و صاحب صورت را نشان دهد و به اصطلاح، کون جامع باشد و چنین مقامی اختصاص به انسان کامل دارد و شامل انسان هایی که (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَصْلُ) (1) یا (شَّيَاطِينِ الْإِنْسِ) (2) یا (فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً) (3) هستند، نمی شود. (4)

اما عدم نفی فساد در زمین، بیانگر امکان وقوع آن است. نتیجه اینکه اگرچه قابلیت خلیفه شدن در همه انسان ها وجود دارد، ولی هر انسانی خلیفه نمی شود؛ زیرا مفسد، اگرچه به زبان یا به جسم تکوینی، مسیح و تقدیس گو باشد، برای استخلاف از خدای کامل مطلق، هیچ شایستگی نخواهد داشت. پس باید گروهی باشند که علاوه بر تسبیح و تقدیس زبانی یا تکوینی و علاوه بر تنزه از فساد، در پی تعلم اسما و صفات إله، با کسب اختیاری کمالات و حذف نقایص، خود جلوه و آینه تقدس و تنزه اله بشوند تا این گونه از ملک، افزون گشته و شایسته مسجود ملائکه واقع شدن باشند.

بنا بر تصریح آیات قرآن کریم، هدف خلقت انسان، رسانیدن وی به مقام خلافت و ولایت الهی است و این هدف متعالی برای همه انسان ها لحاظ گردیده، تمهیدات تکوینی لازم برای دستیابی بدان در نهاد هر انسانی تعبیه و توسط تعلیم الهی (وحی)، تأکید و تکمیل شده است. پس حضرت آدم علیه السلام در مقام نماینده انسان های وارسته (أولیاء الله) مسجود ملک شد، ولی تنها برخی انسان ها به اوج آن بار می یابند. (5)

## ب) خلقت حوّا

در فصول آتی، یکی از مباحث، قلمرو مصداقی ولایت تکوینی است. از آنجا که در اصل به خلافت رسیدن و ولایت تکوینی زنان، منازعه و اختلاف است و این اختلاف

ص: 46

- 1- . اینان بسان چهارپا، بلکه گمراه تر. (فرقان: 44)
- 2- . انسان های شیطان صفت. (انعام: 112)
- 3- . قلوبشان بسان سنگ یا سخت تر. (بقره: 74)
- 4- . تفسیر تسنیم، ج 3، صص 61-63.
- 5- ر. ک: مباحث قلمروی مصداقی ولی الله در همین نوشتار (فصل 4، گفتار 4).

ریشه در نگرش صاحب نظران به خلقت اولیه زن از یک سو و جایگاه وی در نظام خلقت از سوی دیگر دارد، در این مقام مناسب است به دیدگاه های مختلف در این زمینه نیز اشاره ای گذرا بشود. برخی جوامع و حتی صاحب نظران مشهوری چون ارسطو، زن را جز خدمه مرد یا ابزار تولید نسل نمی دانند که باید در خدمت تولید، پرورش، رفاه و شهوت مردان باشند.

جاهلیت عرب نیز از داشتن دختر، عار داشت، دخترکان را در بدو تولد، زنده به گور می کرد و دختری که زنده نگه داشته می شد، از کمترین حقوق انسانی نیز بهره مند نبود. برخی جوامع متمدن امروز نیز، زنان را شهروند درجه دوم محسوب و آنان را از بسیاری حقوق فردی، خانوادگی و اجتماعی محروم می کنند؛ زیرا تفکر مردسالاری در جوامع مختلف، نفوذ داشته و با زن، بسان یک حیوان اهلی برخورد می کنند!

قرآن کریم، هم در خلقت و هم در حقوق انسانی، زن و مرد را مساوی قرار داد و تمامی حقوق انسانی را برای زن نیز قائل شد. قرآن کریم، مرد را خادم زن معرفی می کند که در عین قیمومیت اجتماعی و ریاست خانواده، وظیفه تأمین هزینه و نیازهای زن را بر عهده وی می گذارد. دو برابر بودن ارث و دیه و نیز اختصاص برخی مناصب اجتماعی مثل حکومت، قضاوت، امامت و نبوت به مردان نیز در همین راستا توجیه می شوند. یعنی زن از این مناصب معاف شده است تا با آسودگی خیال در کنار مردان به تعالی و تهذیب نفس، فراهم آوردن کانونی گرم برای آرامش اهل خانه، تربیت نسل سالم و تأمین آینده ای روشن برای اجتماع بپردازد.

قرآن کریم در مورد خلقت اولیه زن می فرماید:

(رَبُّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً) (نساء: 1؛ اعراف: 189؛ حجرات: 13)

پروردگارتان آن است که شما را از یک نفس آفرید و از او همسرش را بیافرید و از این دو، مردان فراوان و زنانی را منتشر کرد.

در سفر پیدایش، باب 2، آیه 7 چنین آمده است: «خداوند در بینی آدم پس از خلقت او روح دمید و آدم، نفس زنده شد» و یهودیان از این بیان چنین فهمیده اند که تنها مردان، روح دارند و زنان فاقد آن اند و به جای روح، موجود دیگری به نام بعل زبول در جسد زنان حلول کرده است. (1)

از تحریفات دیگر عهدین: خلقت حوا از دنده چپ آدم است و معتقدند که مردان به همین جهت یک دنده کمتر از زنان دارند؛ علاوه بر اینکه این مدعا با پیشرفت علوم طرد شده، از سوی منابع اسلامی نیز رد شده است. (2)

صاحب نظران مسلمان نیز از نفوذ این اسرئیلیات به اندیشه شان، در امان نمانده و مضمون آن را گهگاه در آثار علمی خود منعکس و به شرح و بلکه تبیین علمی آن پرداخته اند. در نتیجه چه بسا به کلی امکان وصول به خلافت و ولایت تکوینی را از زنان منتفی دانسته اند. اعتقاد نصارا به امام صادق علیه السلام عرضه شد؛ ایشان فرمود:

خدا از این حرف، پاک و منزّه است. مگر خدا ناتوان بود یکی دیگر مثل آدم بیافریند که می بایست آن را از دنده چپ آدم بردارد، بلکه خدا حوّا را از زیادی خاک آدم بسرشت و روح در آن دمید. (3)

شرح مستند اقوال و بررسی و نقد آن در قلمرو مصداقی خواهد آمد.

### ج) ملاک خلافت کلیه الهیه

رمز خلافت و برتری انسان بر ملائکه، روح مجرد، به علاوه اختیار، تعقل و توانایی تعلیم و تعلم به طور مطلق، به ویژه تعلیم و تعلم اسما و صفات الهی در راستای خودسازی برای خداگونه شدن، با اتصاف به همین اوصاف در حدود امکانی خویش است. در حالی که

ص: 48

---

1- . پژوهشی در روح و شبه، ص 96؛ ر. ک: همان، صص 97، 101 و 102، به نقل از: روح در قلمرو دین و فلسفه، نصرالله حوائجی، ص 30.

2- . تکامل در قرآن، علی مشکینی اردبیلی، ص 61.

3- . ر. ک. تفاسیر مذکور در فهرست منابع، ذیل بقره: 30، أعراف: 11 و طه: 117.

برای مَلَك، تعقل، اختیار و امکان تکامل و ارتقاء مقام نیست. (صافات: 164) چنان که امکان تخلف از فرامین الهی و تنزل نیز در او نیست. (تحریم: 6) بر خلاف انسان که توان سیر به هر دو جهت انحطاط یا ترقی در او تعبیه شده است. (تکویر: 28)

به آدم همه اسما را آموخت [و آدم آنها را فرا گرفت]. سپس آنها را به ملائکه عرضه داشت، پس فرمود: اگر راست می گوئید، مرا به آن اَسْمَاء، خبر دهید. \*گفتند: تو پاک و منزهی! مگر آنچه را تو به ما آموخته ای، ما چیزی نمی دانیم؛ زیرا تویی که آگاه و حکیمی. \* فرمود: ای آدم! تو ایشان را بر اَسْمَاء، آگاه نما؛ پس وقتی آدم آنها را باخبر کرد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من از نهان و آشکار آسمان و زمین آگاهم و می دانم آنچه را که مخفی می دارید و آنچه را آشکار می کنید؟ (بقره: 31-33)

در اینکه دقیقاً نحوه تعلیم، چگونه بوده و نیز این اسما چه بوده اند، میان روایات و بالتبع میان مفسران اختلاف است. آنچه از همه بیشتر مناسب آن مقام به نظر می رسد، این است که این شهود، علم به اسما و صفات الهی یا شهود مسماهای آنها باشد که تجلی گر اسما و صفات الهی اند. یعنی شهود ارواح انبیا و اوصیای ایشان که خلیفه واقعی خدا در زمین اند و ارزش کار و تلاش آنها، آن قدر است که فساد دیگران در مقابل این همه عظمت ناچیز است. (1)

محتمل است که عرضه اسما بر فرشتگان، همان ارائه حقیقت انسان کامل که مظهر همه اسمای حسناهای الهی است، باشد. یعنی انسان کامل که عالم کبیر در او منظوم است، به فرشتگان عرضه شد و به آنها گفته شد: چنین حقیقتی را که کون جامع و مجمع اسمای الهی است، تعریف کنید و هویت جمعی او را گزارش دهید. (2)

این بیان مؤید به روایتی از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ اسْمَاءَ حُجَجِ اللَّهِ كُلِّهَا، ثُمَّ عَرَضَهُمْ وَهُمْ أَرْوَاحٌ عَلَى

ص: 49

1- ر. ک. ترجمه المیزان، ج 1، صص 180-184؛ تفسیر تسنیم، ج 3، صص 165-235؛ سایر تفاسیر مختلف، ذیل بقره: 33.

2- تفسیر تسنیم، ج 3، ص 183.

الملائكة، فقال: (أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

بأنكم أحق بالخلافه في الأرض لتسيحكهم و تقديسكم من آدم. (1)

خداوند تبارک و تعالی همه اسامی حجت های خداوند را به آدم تعلیم داد، سپس ایشان را درحالی که ارواحی بودند، بر ملائکه عرضه کرد و فرمود: مرا به اسامی ایشان خبر دهید، اگر راست می گوید که همانا شما به جهت تسیح و تقدیستان، برای خلافت در زمین، از آدم سزاوارتر هستید.

به هر حال هرچه بوده، این مسلم است که این تعلیم و تعلم آدم، شهودی منتج حق الیقین یا الهام نوعی علم غیب بوده که ملائکه با آن قرب و علورته، از معرفت مضامین آن در حجاب مانده بودند و این تعلم خاص، مستلزم ولایت و خلافت تکوینی آدم، حتی بر ملائکه شده است؛ زیرا صیرف تعلیم و تعلم اکتسابی مطلق علوم و حتی صیرف تعلیم و تعلم اسما و صفات الهی و گذران عمر در علوم دینی و عرفانی و بلکه صیرف داشتن علم غیب و مانند آن، کمال نهایی محسوب نمی شود و تنها ابزار و شرطی برای وصول به ولایت تکوینی است.

اگر به لوازم این علم به اسما و صفات، عمل نشود و خودسازی و دگرسازی در پی آن نباشد، خود این معلومات، از یک سو حجت را بر وی تمام می کنند و از سوی دیگر، خود حجاب و مانع اکبر بر سر راه تکامل وی می شوند. (جمعه: 5) پس تا حقایق اسما و اوصاف جلیله و جمیله الهی در جان و عمق روح بشر شاکله نیابد، انسان به مقام خلافت مطلقه الهی نخواهد رسید. گاه این امر موهبتی است و سن نمی شناسد؛ پس ممکن است کودکی خردسال، سرور کون و مکان شود و فعال ما یشاء گردد. گاه اکتسابی است، یعنی به تلاش مجاهدانه باید به این مقام باریافت. در نتیجه، موهبتی

ص: 50

---

1- . تفسیر تسنیم، صص 186 و 187، به نقل از: نور الثقلین، ج 1، ص 54؛ تفسیر تسنیم، ص 173، به نقل از: آلاء الرحمن، ص 84؛ تفسیر تسنیم، ص 232، به نقل از: تفسیر برهان، ج 1، ص 73، تفسیر تسنیم، صص 233 و 234 از امام عسکری علیه السلام، به نقل از تفسیر برهان، ج 1، ص 73.

مختص معصومین است، اما قوه اکتساب و دستیابی به این مقام، در نهاد هر انسانی تعبیه شده و ابزار تکوینی و تشریحی آن در اختیار همه قرار دارد.

## (د) اختصاصی نبودن مقام خلافت آدم

علیه السلام

با توجه به کرائم مرتبط با خلقت انسان و توضیحاتی که گذشت، به دلایلی می توان مدعی شد که این مقام، مختص آدم نیست:

1. در آیه یادشده، (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) جمله اسمیه است که استمرار خلافت را می رساند.
2. اگر خلیفه شدن مختص آدم بود، اعتراض ملائکه بر فساد و خونریزی در زمین وجهی نداشت؛ زیرا در مورد شخص آدم علیه السلام، خونریز بودن معنا نداشت.
3. مقام خلافت در قرآن به داوود علیه السلام هم نسبت داده شده است: (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ)؛ «ای داوود! ما تو را خلیفه ای در زمین قرار دادیم». (ص: 26) نیز می فرماید: (يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ)؛ «شما را خلیفه زمین بگرداند». (نمل: 62؛ یونس: 14؛ اعراف: 74 و 69)
4. امکان تسخیر طبیعت و بهره وری از امکانات آن برای همگان.
5. علم به اسماء، مختص آدم نیست.
6. حسادت شیطان و دشمنی وی با نوع بشر به دلیل مقام خلافت آنان است، نه به صرف خلقت موجودی جدید، و این دشمنی مختص آدم علیه السلام نیست.
7. در روایات، ادعیه و زیارات عدیده، ائمه علیهم السلام نیز به عنوان خلفای در زمین معرفی شده اند. (1) امام علی علیه السلام فرمود:  
«لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحَجَّةٍ... أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»؛ (2) «زمین از کسی که برای خداوند با حججی قیام نماید، خالی نباشد.... اینان جانشینان

ص: 51

---

1- . ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 3، صص 36-57؛ ترجمه المیزان، ج 15، ص 209 و ج 8، صص 23-27؛ انسان کامل، سید علی طباطبایی، صص 114-117.

2- . نهج البلاغه، ح 147.



خداوند در زمین هستند». امام رضا علیه السلام نیز فرمود:

«الْأئِمَّةُ، خَلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ»؛ (1) «امامان، جانشینان خداوند عزیز و جلیل در زمین هستند».

بر اساس توضیحات، وصول به ولایت تکوینی، نه مختص آدم علیه السلام و نه مختص معصومین علیهم السلام و نه مختص مردان است، بلکه امکان وصول بدان در هر انسانی، بالقوه است؛ ولی برخی از انسانیت ساقط و موجب فساد و خونریزی می شوند. برخی نیز بر قله انسانیت واقع می شوند. برخی دیگر نیز بین دو رتبه (مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ)؛ «جایگاه صداقت نزد پادشاه نیرومند». (قمر: 55) و (أَسْفَلَ سَافِلِينَ)؛ «پست ترین پست ها». (تین: 5) به طور تشکیکی هستند.

انسانی که بیشتر بهره گیرد و بهتر خود را خداگونه کند، مخاطب (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّاتٍ) (2) قرار می گیرد. برعکس هر آنکه راه عناد و عصیان در پیش گیرد، مصداق (إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) (3) گردد.

پس شناخت بهینه نفس و به کارگیری مواهب الهی در راه مناسب و به طور شایسته، تنها راه ارتقای انسان از حیوانیت و تکامل وی تا مقام متعالی خلافت الهی است:

هر که خود را... به گونه صحیح نشناسد، تدبیر ولایتش به دست شیطان سپرده می شود و شیطان با رسوخ در همه اعضا و جوارح او و تسخیر باطن وی، به جایش می بیند و می شنود، سخن می گوید و کار می کند، اما اگر کسی خود را به درستی تفسیر و به صحت و کمال، خودسازی کند، ولایت و تدبیرش به دست خداست....

در نتیجه خدا در بخش صفات فعلی - نه در بخش ذات که منطقه ممنوعه است -

ص: 52

---

1- . کافی، ج 1، کتاب الحجج، باب أَنَّ الْأئِمَّةَ خَلَفَاءُ اللَّهِ، ص 193.

2- . ای نفس به اطمینان رسیده [و بر هوا و هوس نفس اماره شهویه و سبعیه غالب آمده]، در حالی که تو از خدایت راضی و خدایت از تو راضی است، به سوی خدایت مراجعت نما؛ پس در میان بندگان خاص من وارد شو و به بهشت خاص من درآ». (فجر: 27)

3- . ایشان جز بسان چهارپا، بلکه از آنها گمراه تر نباشند. (فرقان: 44؛ أعراف: 179)

خودش زبان آن بنده می شود که با آن سخن می گوید؛ گوش او می شود که با آن می شنود و دست و چشم وی می گردد. آری ولایت الهی، ثمره ارزشمند تفسیر صحیح انسان است که جز در پرتو حاکمیت جوهره وجود انسان (عقل) بر تمام ابعاد و اجزای وجودی او به دست نخواهد آمد. (1)

## ه) کون جامع بودن انسان

خداوند حکیم مطلق، این موجود زمینی را به گونه ای و با تجهیزاتی آفریده است که بتواند به عالم ملکوت بار یابد. شناسایی و بررسی این ساختار و این تجهیزات، سبب استفاده بهینه از اینها و سرعت گرفتن در سیر و کنار زدن موانع و آفات راه است.

به امام علی علیه السلام منسوب است که فرمود:

أترعم إنک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

دوائک فیک و لاتشعر و دائک منک و ما تبصر

و أنت الکتاب المبین الذی بأحرفه أظهر المضمّر

و أنت الوجود ونفس الوجود ما فیک موجود یحضر

تو فکر می کنی که جسمی کوچک هستی، در حالی که جهانی بزرگ در تو نهفته است؛

دوایت در خودت است و تو هوشیار نیستی و درد تو هم در پوست و چشم باز نمی کنی؛

و تو کتاب آشکاری هستی که با حروف تو، پنهان آشکار گردد؛

و تو وجودی و حقیقت وجودی که همه موجودات در تو حاضرند. (2)

فلاسفه و عرفا، انسان را عالم صغیر و جهان هستی را عالم اکبر معرفی می کنند. این عالم صغیر، عصاره و چکیده تمامی عناصر مادی و مجرد عوالم عالم اکبر است. همه آنچه خداوند در عالم کبیر خلق فرموده، نمونه او را در انسان قرار داده، بلکه مظهر

ص: 53

---

1- : تفسیر انسان به انسان، جوادی آملی، صص 388-390؛ ر. ک: سه رسائل فلسفی، محمد صدر المتألهین، تصحیح و تعلیق: سید

جلال الدین آشتیانی، صص 51-50؛ ر. ک: شرح بر زاد المسافر، سید جلال الدین آشتیانی، ص 117.

2- . به نقل از: ترجمه بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج 1، ص 627.

صفات ربوبی هم شده است. با همین جسم کوچک خود، همه ترکیبات عناصر اصلی عالم (آب، خاک، باد و آتش) و غیر اصلی (معادن و مانند آن) را در خود دارد و با عقل و روح مجرد و قلب خود، سرآمد عقول و نفوس مجرده عالم ملکوت است. (1)

اجزای عالم کبیر چون... نفوس ناطقه و منطبعه و طبایع عنصریه و صور جسمیه ماده و قوای معدنیه و نباتیه و حیوانیه و جواهر و اعراض - بأسرها - در انسان موجود است و حق تعالی، این انسان کامل را روح عالم ساخت و بلندی و پستی را مسخر او گردانید، از برای کمال صورتی که انسان بر آن مخلوق است....

پس چنان که در عالم، هیچ چیز نیست که تسبیح حق نگوید و به حمد او قیام ننماید، همچنین در عالم هیچ چیز نیست که مسخر این انسان نباشد، به واسطه فضیلتی که حقیقت صورتش اعطای آن می کند و تسخر عالم مر انسان را به منزله تسبیح و تحمید حق است.... این را انسان کامل درمی یابد که صاحب کشف و عیان و اهل ذوق و وجدان است، نه آنکه به صورت انسان است و به معنای حیوان. (2)

این ساختار ویژه انسان که از سوی قرآن کریم تبیین و از سوی روایات تفسیر شده، خود به خود طالب سیر به سوی عوالم برین از عالم طبیعت است. در حالی که ترسیمی که از فلاسفه یونان و نیز از عهدین و مانند اینها گذشت، نمی توانند توجیه گر این سیر و کارآمد در این راستا باشند؛ چنان که رویکرد طبیعت گرایانه نیز انسان را از این سیر باز می دارد و مانع وصول به مراتب عالی انسانیت در معرفت و اخلاق و سایر شئون انسانی می شود.

## (و) ویژگی های خلیفه و نسبت وی با ملائکه

با توجه به مطالب پیش گفته، ویژگی های ولی الله یا انسان کامل به اختصار چنین شد:

1. جامع همه عوالم و اکوان است: هم عقل و هم شهوت، هم غریزه و هم فطرت، هم عناصر مادی و هم قابلیت های ملکوتی؛ پس جلوه گر کل اسما و صفات فعلی اله است.

ص: 54

1- ر. ک: صوفیسم و تائوئیسم، ایزوتسو، صص 231-246؛ ر. ک: أطيّب البیان فی تفسیر القرآن، عبدالحسین طیب، ج 8، ص 84.

2- شرح فصوص الحکم، تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی، ج 2، صص 727 و 728.

2. واسطه فیض برای سایر ممکنات بوده و هدف اصلی خلقت است.

3. معلم و نیز مسجود ملائکه گردید و معلم برتر از شاگرد و مسجودله برتر از ساجد باشد.

4. کل مخلوقات از جمله ملائک، خادم انسان اند و انسان کامل، قادر بر تصرف در همه است؛ پس نایب خدا در تصرف و هدایت و دستگیری غیر خود است.

5. آئی از ملائک افزون شود که خود و مقامات خود را ندیده، مغرور نشود و خود متقاضی آن، همراه با منیت نباشد؛ زیرا خود را دیدن و طالب مقامات شدن، لغزشگاهی است که سبب اغواء و در نتیجه هبوط آدم ملکوتی به عوالم ملکی شود. (1)

شیطان بدان ها گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرد، مگر به این دلیل که اگر از آن بخورید، یا فرشته یا جاودانه [چون خودش] می شوید و قسم خورد که هرآینه من خیرخواه شمایم. پس آنها را فریفت و آنها [به طمع جاودانه یا فرشته شدن] از آن درخت خوردند. (اعراف: 20-22)

وجه سجده در برابر خدا به دلیل آفرینش چنین موجودی است که جامع اضداد (ربوبیت در عین عبودیت، عقل در عین شهوت، تبعیت و عدم تخلف در عین اختیار و اراده) است و خود خدا هم برای آفرینش چنین موجودی به خود تبریک گفته است. (مؤمنون: 14) همچنین با همین توضیحات روشن شد؛ زیرا وقتی ملائکه عظمت انسان را مشاهده کردند، به عظمت خالق آن پی برده، در مقابل این خالق و قادر و عالم مطلق، به سجده و تعظیم افتادند. (بقره: 34؛ حجر: 29-31؛ اعراف: 11)(2)

شرافت بر ملائکه که ذکرش گذشت، از آن انسان کامل است. اما در مقایسه انسان به طور کلی با ملک، نمی توان همین قضاوت جزمی را داشت. بین دانشمندان در این امر اختلاف است. بعضی ملائکه را افضل از انسان و بعضی انسان را افضل از ملائکه

ص: 55

---

1- ر. ک: انسان کامل، صص 310-333.

2- ر. ک. تفاسیر مذکور در فهرست منابع، ذیل بقره: 34.

می دانند. ملک و انسان دو سنخ متمایز و مختلف اند. به جهاتی می توان گفت، چون حقیقت ملک، صرف روحانیت و نورانیت است و منسوب به ظلمت هیولانی ماده نیست، همیشه مشغول عبادت و مطیع امر پروردگار و غرق در مشاهده جلال و جمال احدی است؛ در نتیجه اشرف و افضل از انسان به شمار می رود؛ به ویژه ملائکه مقربین، مثل جبرائیل، میکائیل و ملائکه حمله عرش.

اگر ملک از بشر افضل نبود، چرا آدم و حواء به فریب شیطان، به امید آنکه به خوردن آن، ملک یا جاودانه شوند، از شجره منهبه خوردند. به علاوه، رسالت انبیا به واسطه ملائکه بوده است: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ)؛ «روح الامین باقرآن بر قلب تو نازل شد». (شعراء: 193 و 194) درحالی که انسان وقتی مراتبی را طی کرد و کامل شد و از ظلمت ماده و عالم طبیعت، رهایی یافت، ممکن است به اول درجه ملک برسد.

اما به لحاظ خصوصیات و جامعیتی که در انسان مأخوذ است و آن قوا و استعداد غیرمتناهی که برای ترقی و تعالی در بشر نهاده اند که ملک فاقد آن و محدود به حد معینی است، انسان افضل از ملک است. جبرئیل، ملک مقرب در شب معراج می گوید:

«لو دنوت انملة لاحترق اجنحتي»؛ (1) «اگر به قدر بند انگشتی نزدیک شوم، بال هایم می سوزند». ولی فرد کامل انسان، یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، از سدره المنتهی می گذرد و می رسد به (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى)؛ «پس بسان دو کمان یا نزدیک تر شد». (نجم: 9)

به علاوه ملائکه مدبر به امر پروردگار، برای حفظ و حراست انسان و تأمین آسایش و معاش وی، استخدام شدند و در ملک، قوه شهوت و غضب نیست که با نفس مجاهده کند و از مقتضیات آنها خودداری نماید. پس انسانی که با هواهای نفسانی مخالفت و از عقل و شرع پیروی کند، بهتر از ملک است؛ پس به این اعتبارات، می توان گفت مؤمن کامل، بهتر و افضل از ملک است. (2)

ص: 56

1- ترجمه المیزان، ج 13، ص 21، به نقل از: مناقب، ج 1، ص 179.

2- ر. ک: مخزن العرفان در تفسیر قرآن، امین، ج 1، صص 253-255.

بنا به توضیحات پیش گفته، نه می توان به طور مطلق انسان را برتر از ملک دانست و نه می توان به طور مطلق ملک را برتر از انسان محسوب کرد؛ زیرا هم مراتب ولایت تکوینی و مظهر اسما و صفات فعلیه اله بودن، تشکیکی است، پس همه انسان ها و بلکه همه انسان های کامل نیز در یک رتبه نیستند:

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ) (بقره: 253)

اینها فرستادگانی هستند که ما برخی را بر برخی دیگر فضیلت بخشیده ایم؛ برخی از ایشان، آن اند که با خداوند سخن گفتند و برخی را درجاتی بالا برده است.

ملائکه هم طبق مأموریت ها و جایگاهی که بر عهده دارند، مقامات و درجات بسی متمایز و متفاوت دارند: (وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ)؛ «و کسی از ما نیست مگر اینکه جایگاهی مشخص دارد». (صافات: 164) بنابراین قضاوت در مورد افضلیت ملک یا انسان، بستگی به این دارد که کدامین انسان با کدامین ملک سنجیده و مقایسه شود. به هر حال از ضروریات شیعه این است که شجره طیبه چهارده معصوم علیهم السلام بر جمیع ملائک و سایر انسان های کامل برتری دارند تا آنجا که حضرات ابراهیم علیه السلام (شعراء: 83) و یوسف علیه السلام (یوسف: 101) و امثال ایشان نیز آرزومند ملحق شدن به ایشان هستند.

### 3. چند ساحتی بودن انسان

#### اشاره

بنا به کرائمی که در مباحث خلقت انسان گذشت، انسان دو ساحت متمایز، در عین حال مرتبط و متعامل مُلکی و ملکوتی، ناسوتی و لاهوتی، مادی طبیعی و مجرد فراطبیعی دارد که هر یک قوا، مقتضیات و لوازم خاص خود را دارند. اما اغلب مکاتب غیراسلامی، ساحت مجرد ابدی انسان را پذیرا نشده، انسان را برآمده از طبیعت می انگارند که در نهایت، پس از مرگ نیز به چرخه طبیعت بازمی گردد و چیزی از او باقی نمی ماند؛ مگر اینکه خاکش، خود انسانی جدید شود که هیچ ارتباطی با انسان قبلی ندارد.

با پذیرش و اثبات تجرد روح باقی است که می توان مباحث خلافت الهی و ولایت تکوینی انسان را طرح و بررسی کرد؛ و الا بدون پذیرش تجرد روح، اثبات و پذیرش

حیات ملکوتی، صاحب کرامات و ولایت تکوینی شدن و فعالیت پس از مرگ، امکان ندارد؛ زیرا محدودیت جسمانی آن قدر زیاد است که با صرف نظر از روح، نمی توان فرضی برای تصرف در قلوب یا در طبیعت به صورت کرامت یا اعجاز نمود. به همین دلیل برای اثبات ولایت تکوینی، بررسی تجرد روح و لوازم آن ضروری است.

### الف) جایگاه تجرد روح در شناخت انسان

مادی گرایان، همان گونه که منکر مبدأ و معاد هستند، منکر روح مجرد برای انسان نیز هستند. به همین دلیل به مقتضیات روح، از جمله معنویت و ارتباط با ماوراء و انس بدان در دنیا و نیز لوازم حیات روح پس از مفارقت از بدن، در برزخ و قیامت، بی توجه هستند و بالتبع هیچ برنامه ریزی خاصی برای آن ندارند. چنانچه به زعم منکران تجرد روح، با مردن و تحلیل رفتن و پوسیده شدن بدن، انسان نابود می شود و بقایی ندارد تا بتواند در هستی مؤثر باشد.

در مورد روح و حیات پس از مرگ و معاد، توضیح چندانی در عهدین نیز نیامده است. به همین دلیل «صیدوقیان» (منسوب به صادق کاهن یهودی)، در مقابل «فریسیان» (عزالت گزینان) به معاد و فرشتگان معتقد نبودند. اما در مسیحیت، به ویژه در میان متعصبان کاتولیک، آموزه روح و حیات پس از مرگ و لوازم آن، جدی تر گرفته می شود. (1)

در نقطه مقابل، مسلمانان و به ویژه شیعیان، تکیه و تأکید خاصی بر تجرد روح، معنویت و تقویت ارتباط روحی با خالق هستی و اولیاءالله دارند. در اثر موج افکار مادی، برخی منکر شده اند که ترکیب انسان از روح و بدن، یک فکر اسلامی باشد و آن را فکری دانسته اند که از هندی ها به دیگران و از جمله به یونانیان سرایت کرده است. ولی با کمترین نظر در متون مقدس اسلامی، روشن می شود که مسئله دوگانگی روح و بدن از ضروریات اسلام است. (2)

ص: 58

1- ر. ک: سیری در ادیان زنده جهان، سلیمانی اردستانی، صص 186 و 187.

2- ر. ک: آشنایی با قرآن، ج 10، صص 220-233.

در دنیای اسلام، در پی آموزه های قرآنی، علماء اهتمام خاصی به آموزه روح و لوازم آن داشته اند؛ مثلاً ابن مسکویه (قرن 4 ه. ق) در اوایل کتاب اخلاقی خویش، تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، هشت دلیل عقلی بر تجرد روح می آورد. دیگر علما در گرایش های مختلف علمی، به تناسب و ارتباط مباحث تفسیری، فلسفی، کلامی یا اخلاقی با این موضوع، به بررسی و اثبات و دفع شبهات آن پرداخته اند. (1)

تصرفات عادی در طبیعت، برخاسته از ابزار طبیعی انسان، یعنی ابزار تجربی و عقلانی است؛ ولی تصرفات خارق العاده در طبیعت، مشروط به قوت روح ملکوتی بشر است. به همین دلیل است که امام علی علیه السلام می فرماید: «به خدا قسم! در قلعه خیبر را با قدرت جسمانی قلع نکردم، بلکه با نیروی ربّانی از جا کردم». (2) توجه به معنویات برای تقویت قوای روح، زمینه ساز سیر باطنی انسان تا رسیدن به مقام خلافت و ولایت الهی است.

مقوله هایی مثل عبادات، مناسک، ادعیه، تهجد و زیارت، در همین راستا توصیه و در دسترس مؤمن قرار داده شده اند. از طریق این امور، روح تقویت شده، آثاری شگفت انگیز و خارق العاده را از خود به منصفه ظهور خواهد رسانید. معجزات، کرامات، اخبار غیبی و مشاهدات قلبی از این جمله اند. در اسلام توجه به آخرت، معنویت و اقتضائات روحانی، بسان رهبانیت مسیحی یا مرتاضان هندی نیست، بلکه با دنیا و التذاذ و بهره مندی از تمتعات آن، در حد رفع نیازهای جسمانی - دنیوی سازگار است. ولی در موارد تراحم، اولویت با روح، معنویت و لوازم حیات جاودان انسان در آخرت است.

چون حقیقت انسان روح اوست، بدون شناخت روح، شناسایی انسان ناممکن است. این شناخت، اصل موضوع همه علوم انسانی است. باید باور داشت که تعیین اهداف و مسیر زندگی و ارزش یا ضدارزش محسوب کردن امری، مشروط بدان است که چگونه به هویت و جایگاه انسان در نظام هستی و هدف آفرینش وی از یک سو و به خود آن

ص: 59

1- ر. ک: ترجمه المیزان، ج 1، صص 521-558؛ بدایه الحکمه و نهایه الحکمه، سید محمدحسین طباطبایی، مباحث تجرد روح.

2- . امالی، محمدبن نعمان (شیخ مفید)، کریم فیضی تبریزی، ص 293.



امر از سوی دیگر نظر شود. اگر انسان جهان را بشناسد، ولی خویشتن خود و پیوندش با خدا، جهان و آینده را شناسایی نکند، به جای اینکه طبیعت را در خدمت بگیرد، بشر را در تسخیر طبیعت می نهد.

مثلاً ژان کازنو، انسان را چنین معرفی می کند:

به طور قطع انسان، حیوانی است متافیزیک؛ بدین معنا که دارای آگاهی است و از شرایط و مقتضیات، آگاهی می یابد؛ زیرا او می داند که خواهد مرد. همچنین خود را آزاد می داند (یا چنین می پندارد) و شعوری خاص نسبت به قواعد و امکانات دارد و مسائل ارزشی را بر خود مطرح می کند. ممکن است تا حدودی جامعه انسانی را همچون جامعه مورچگان در نظر آوریم، لیک باید... در مورد انسان، آگاهی بر رفتار حیوانی افزوده شود. (1)

اگر کسی بر پایه هستی شناسی توحیدی، حقیقت انسان را جان ملکوتی او بداند، هرگز او را با حیوان، یکسان ارزیابی نمی کند. ساخت ملکوتی انسان که از پروردگار به صورت نفخ ملکوتی افاضه شده، حقیقتی بسان جبل آویخته به خالق خویش است، نه شبیه آب ریخته (مثل آب باران). جبل متین متصل به موجود ابدی، بی گمان معدوم نخواهد شد. (2)

تفاوت منظر دنیاپرستان از دیدگاه قرآنی که انسان را در سیر بین مبدأ و معاد یافته و هدفش را خلافت الهی دانسته است (تا آنجا که بتواند هم ردیف ملک شود، بلکه از آن فراتر رود)، در ترسیم و ارزیابی اهداف و ارزش ها، بسی فاحش است. رتبه مورچگان آگاه روی زمینی کجا و بشر تکامل یافته برتر از ملک کجا؟ روشن است که منویات، گرایش ها، اهداف، عملکردها و بالتبع ارزش های اجتماعی و هنجارهای اخلاقی این دو مکتب، در دو نقطه مقابل قرار می گیرند.

ص: 60

---

1- . جامعه شناسی وسائل ارتباط جمعی، ژان کازنو، ترجمه: باقر ساروخانی و منوچهر محسنی، صص 53 و 54.

2- . تفسیر انسان به انسان، صص 73-75.

در قرآن کریم حدود 24 مورد واژه روح آمده که در برخی موارد، در مورد انسان به کار رفته است؛ مثل: (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ)؛ «پس وقتی [جسم آدم را تمام کرده و] تسویه نمودم و از روح خودم در وی دمیدم، پس برایش به سجده افتید». (ص: 72؛ حجر: 29) در مورد حضرت عیسی علیه السلام نیز می فرماید: (كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ)؛ «کلمه او و روحی از اوست که وی را بر مریم افکنده است». (نساء: 171)

آیات دال بر حیات برزخی انسان، مثل آیات توفی، حیات شهدا، عذاب یا نعمات برزخی، سخن انسان پس از مرگ با فرشتگان و مانند اینها را نیز باید بر آیات خلقت آدم علیه السلام، اضافه کرد؛ زیرا اگر روح، مجرد و ابدی نباشد، آیات مرتبط با برزخ نیز توجیه پذیر نخواهند بود؛ به این دلیل که بدن با رسیدن أجل، شروع به فرسوده شدن کرده، بالاخره پوسیده و تبدیل به خاک می شود، پس وقتی حیات برزخی معنا دارد که هویت انسان، با بقای روحش باقی بماند.

در نتیجه چون روح ملکوتی است، نه تنها با مرگ تن، نابود نمی شود، بلکه قوی تر نیز می شود:

وَ صَارَتْ الْأَجْسَادُ سَحَابًا بَعْدَ بَصْنَتِهَا وَالْعِظَامُ نَحْرَةً بَعْدَ قُوتِهَا وَالْأَرْوَاحُ مُرْتَهَنَةً بِثِقَلِ أَعْبَانِهَا، مُوقِنَةً بِغَيْبِ أُنْبَائِهَا. (1)

اجساد بعد از شکوفایی و زیبایی [در پی مرگ تن] پوسیده شده، استخوان ها بعد از استحکام، از هم می پاشند و ارواح در گرو اعمال خویش اند و به خبرهای غیبی [که پیش از آن به آنها داده شده بود] به یقین می رسند.

در مورد حیات برزخی، در بحث قلمروی زمانی ولایت تکوینی اولیاءالله، شرح بیشتری می آید. ولی از این حدیث روشن می شود که اصالت و حقیقت انسان به روح

ص: 61

اوست، نه به تن؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«أصل الإنسان لُبه»؛<sup>(1)</sup> «حقیقت انسان به درایت اوست». وقتی درایت، اصل انسان شد، روح نیز اصل انسان می شود؛ زیرا این روشن است که درایت در واقع کار روح است، نه کار جسم یا قوای جسمانی.

### ج) ادله عقلی و شواهد تجربی تجرد روح

بین انسان خواب و بیدار، تفاوت بسیاری است، این تفاوت ها، با مرگ به اوج خود می رسد. انسان مرده بسیاری از توانایی فرد زنده را از دست داده، از حیات طبیعی معمولی سایر انسان ها باز می ماند. همین که انسان مُرد، باید در جایی بدنش را دفن کنند یا دور از دسترس زندگان قرار دهند؛ زیرا چیزی نمی گذرد که بسان سایر جنبنندگان، جسمش بدل به لاشه ای متعفن، تحمل ناپذیر و زیان بار می شود. این تفاوت فاحش میان مرده و زنده و نیز خواب و بیدار، به ارتباط یا قطع یا تضعیف ارتباط روح با بدن مرتبط است. بدین دلیل خود شاهدهی بر غیر جسمانی بودن روح است.

برای تجرد روح، ادله تجربی و عقلانی فراوانی نقل شده است، از جمله: اصل خواب و خواب دیدن، خواب های صادقه، احضار ارواح و گرفتن اخباری راست از آنها، خواب دیدن مردگان و دادن اخباری صادق از سوی آنها، بروز کرامات و معجزات از ائمه علیهم السلام و سایر اولیاءالله پس از رحلت از دنیا، درحالی که جسد جسمانی آنها از فعالیت بازمانده است، موت اختیاری و خلع روح توسط برخی عرفا، وجود ابدال برای اولیاءالله، مکاشفات مرتبط با برزخ و احوال مردگان پس از مرگ، هیپنوتیزم، تله پاتی (خواب مصنوعی)، کارهای مرتاضان هندی، تبدل تمامی سلول های بدن در هر هفت سال در عین ثبات هویت و وحدت وجود انسان و مانند این امور که از هرگونه آزمون تجربی فراتر بوده، با تبیین های مادی توجیه پذیر نیست.<sup>(2)</sup>

ص: 62

1- . بحارالانوار، ج 1، ص 82.

2- . ر. ک: الإشارات و التنبیها، حسین ابن سینا، ج 2، صص 292-296؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، طباطبایی، ج 2، صص 56-59.

حاصل این ادله و شواهد این است که:

1. انسان غیر از جسم، یک بُعد فارغ از خواص جسم دارد.

2. این بُعد غیر جسمانی، هویت اصلی اوست.

3. این هویت اصلی، در تمامی مراحل سیر جسمانی و رشد یا تحلیل آن، به قوت خود باقی است؛ پس سبب وحدت هویت و شخصیت فرد از اول تولد تا مرگ و بلکه برای ابد می شود.

4. از آنجا که هویت و همه ادراکات وابسته است، تکالیف (اوامر و نواهی) الهی و قوانین بشری و بالتبع همه ثواب و عقاب ها و مدح و ذم ها و... متوجه روح است. بدن تنها ابزاری برای زندگی روح در جهان مادی و کسب قابلیت لازم برای ورود به عالم علوی است.

5. حال که روح مجرد است، انسان با مرگ تن نمی میرد، بلکه تنها فعالیت و اکتسابات جسمانی آن متوقف شده، از عالمی پست، به عالمی برتر، یعنی عالم ارواح (برزخ)، منتقل می شود. در آن مرحله، متناسب با آن و همراه رهاورد کردارش، به حیات خود ادامه می دهد.

6. چون قیامت بر پا شود، همه ارواح به ابدان قبلی خود عودت داده شده، وارد مرحله چهارم حیات خود (پس از دوران جنینی در رحم، حیات دنیوی و حیات برزخی) می شوند. پس اگرچه یک بُعد انسان ناسوتی و دیگری ملکوتی است، ولی این دو مستقل از یکدیگر نبوده، بلکه در تعامل شدید با یکدیگر، برای دستیابی به هدف مشترک هستند. بنابراین برای تکامل و تعالی به سلامت و قوت یکدیگر وابسته اند. (1)

## **(د) مراتب نفس انسان از منظر قرآن کریم**

نفس، در پی سیر تکاملی و حرکت ها و فعالیت های اختیاری، به مراحل مختلفی وارد شده، آثار مختلفی را از خود بروز می دهد. نفس انسان در قرآن با پنج صفت معرفی شده،

ص: 63

که هر یک از این صفات، نشان دهنده یک درجه و یک مرتبه از آن است. اینها مراحل و دوران رشد نفس از صفر تا بی نهایت و وصل به پیشگاه با عظمت خداوند هستند:

یک - بشریت با نفس اماره: (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ)؛ «هرآینه نفس، دائماً امر کننده به بدی باشد». (یوسف: 53) نفس اماره، یعنی غرایز و شهوات سرکش که پیوسته انسان را به زشتی ها و بدی ها دعوت می کند و تمتعات دنیوی و فجور را برای او زینت می بخشد. آنان که نفس اماره شان بر سایر مراتب غالب آید، همواره در فکر شکم و شهوت بوده، در واقع حیوانی به صورت انسان هستند. در این گونه نفوس، دیگر چیزی از انسانیت نمانده و جز امیال شهوانی و وسوسه های شیطانی، چیزی درو نشان نیست.

دو - انسانیت با نفس ملهمه: (وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا)؛ «قسم به نفس و آنچه وی را به راست دارد، پس خوبی ها و بدی ها را به وی الهام نماید». (شمس: 7 و 8) خداوند به چنین نفسی که عامل تربیت باشد، سوگند می خورد. نفس ملهمه، فرقان بین حق و باطل است و خوبی ها (بایسته ها) و بدی ها (نبایسته ها) را به انسان می نمایاند.

سه - بنی آدم بودن با نفس لوامه (نفس ملامتگر): نفس لوامه، درست نقطه مقابل نفس اماره است؛ قوه ای که از درون، مثل یک قاضی عادل، انسان را سرزنش می کند: (لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ)؛ «نه چنین باشد، من به نفس ملامتگر قسم می خورم». (قیامت: 2) نفس لوامه، روحی است بیدار و نسبتاً آگاه که هر چند هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته است، ولی گاه می لغزد و در دامان گناه می افتد؛ اما کمی بعد بیدار شده، توبه می کند و به مسیر سعادت بازمی گردد. این همان چیزی است که از آن به عنوان وجدان اخلاقی یاد می کنند. در بعضی از انسان ها این محکمه درونی، بسیار نیرومند است و در بعضی، بسیار ضعیف؛ ولی به هر حال در هر انسانی وجود دارد.

چهار - نفس مطمئنه: (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ)؛ «ای نفس به اطمینان رسیده». (فجر: 27) نفس مطمئنه آن است که نفس سرکش را رام کرده، به مقام تقوای کامل و احساس مسئولیت رسیده است و دیگر نمی لغزد. این نفس چون به حقیقت واصل شده، از

هرگونه دغدغه، شبهه، غصه و واهمه رهایی و آرامش یافته و به طمأنینه رسیده است.

پنج - عباد الرحمن با نفس راضیه و مرضیه: (اِزْجِعِ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي)؛ «درحالی که تواز پروردگارت راضی و وی از تو راضی است، به سوی پروردگارت بازگرد؛ پس در بندگان من داخل شو و در بهشت من درآ. (فجر: 28-30) نفس راضیه مرضیه، آن است که در معامله با خداوند، سود کامل برده و به سعادت نهایی، یعنی ولایت تکوینی، رسیده است. هم این از خالق و خلقتش راضی است و هم خالقش از وی. (1)

بنابراین برخی مراتب نفس و قوا و ملکات نفسانی، می توانند مهم ترین یاور و برخی ممکن است سخت ترین مانع سیر ملکوتی انسان باشند. این وابسته به این است که روح و قوای روحانی با نیروی عقل، فطرت و وحی، بر غرایز، شهوات و تمتعات دنیوی غالب آیند یا فریفته و مقهور اینها شوند که اگر غالب شوند، نفس لوامه، ملهمه، مطمئن ظهور خواهند یافت تا انسان را به مقام قرب، یعنی راضیه مرضیه برسانند، وگرنه میدان برای نفس اماره باز می شود و انسان را مقهور آمال، آرزوها و دسیسه های شیطانی می کند.

#### 4. رابطه نفس و بدن

در میان حکما، سه نظریه عمده در مورد پیدایش نفس مطرح است. دیدگاه اول، نفس انسان را ذاتی روحانی و غیرمادی می داند که در پیدایش، نیازمند بدن نیست. بر اساس این دیدگاه، نفس از ملکوت آمده، مدتی به تدبیر و اداره بدن می پردازد، سپس آن را رها کرده، به عالم مجردات و روحانیات باز می گردد. طبق این نظریه، نفس هم در وجود، روحانی و قدیم است و هم در بقاء (روحانیة الوجود و البقاء). این نظریه به افلاطون و پیروان فکری او منسوب است. (2)

ص: 65

- 
- 1- ر. ک: آشنایی با قرآن، ج 10، صص 181-183؛ ترجمه مفردات، ج 1، پاورقی ص 216؛ برگزیده تفسیر نمونه، ج 5، صص 341-343؛ آموزش عقاید، ج 1-2، صص 38 و 39 و ج 3، صص 28 و 29 و 31؛ نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، صص 332-339.
  - 2- ر. ک: مجموعه آثار افلاطون، ترجمه حسن لطفی و دیگران، ج 1، صص 483-563.

نظریه دوم که به فلاسفه مشاء و در رأس آن، به بوعلی سینا منسوب است، بر همراه بودن نفس و بدن در پیدایش تأکید دارد. بدن به عنوان شرط پیدایش (علت معدّه) نفس، ایفای نقش می‌کند. زمانی که جنین، صاحب قلب و دماغ شد، نفس ناطقه از سوی خالق، بدان افاضه می‌شود. پس روح، حادث و مجزا و در عین حال مرتبط با بدن است که بعد از مرگ جسم، به حیات خود ادامه داده و در قیامت که آخرین مرحله حیات وی است، به بدن تکامل یافته مناسب با حیات اخروی، برگشته و به حیات ابدی خود ادامه می‌دهد. این تبیین، بیش از دو مورد دیگر با آیات قرآن همخوانی دارد.

دیدگاه سوم که از سوی ملاصدرا، مؤسس حکمت متعالیه مطرح شد، به تقدم وجودی جسم بر نفس ناطقه معتقد است. در این نظریه، نفس اگرچه جوهری مجرد و غیرمادی است، اما از بستر ماده برخاسته و جوهری است که در یک حرکت استکمالی، پس از گذراندن مراتبی مادی، به مرتبه ای مجرد و غیرمادی رسیده، در بقای ابدی خود کاملاً بی نیاز از جسم خواهد بود. به عبارت دیگر، جسم علت مادی روح است و در حرکت جوهری، خود جسم بدل به روح می‌شود. (1)

علامه طباطبایی رحمه الله علیه نظر اخیر را می‌پذیرند:

انسان در آغاز به جز یک جسمی طبیعی نبود و از بدو پیدایشش، صورت‌هایی گوناگون به خود گرفت تا در آخر، خدای تعالی همین موجود جسمانی و جامد و خمود را خلقتی دیگر کرد که در آن خلقت، انسان دارای شعور و اراده گشت. (مؤمنون: 12-14؛ حج: 5؛ ص: 72؛ حجر: 29)

[روح] کارهایی می‌کند که کار جسم و ماده نیست؛ چون شعور و اراده و فکر و تصرف و تسخیر موجودات و تدبیر در امور عالم، به نقل دادن و دگرگون کردن و امثال آن، از کارهایی است که از اجسام و جسمانیات سر نمی‌زند.

پس معلوم شد که روح، جسمانی نیست؛ به خاطر اینکه موضوع و مصدر افعالی است

ص: 66

که فعل جسم نیست. پس نفس، بالنسبه به جسمی که در آغاز مبدأ وجود او بوده - یعنی بدنی که باعث و منشأ پیدایش آن بوده - به منزله میوه از درخت و به وجهی به منزله روشنایی از نفت است. با این بیان، تا حدی کیفیت تعلق روح به بدن و پیدایش روح از بدن، روشن می گردد، و آن گاه با فرارسیدن مرگ، این تعلق و ارتباط قطع می شود. دیگر روح با بدن کار نمی کند، پس روح در اول پیدایشش، عین بدن بود و سپس با انشائی از خدا از بدن متمایز می گردد و در آخر با مردن بدن، به کلی از بدن جدا و مستقل می شود. (1)

آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) می نویسد:

ترسیم هجران خلیفه خدا و تصویر رنجوری وی از فراق جمال احدی بر مبنای روحانیه الحدوث بودن روح که با آیات (تَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي) (ص: 72) و مانند آن هماهنگ و با احادیث تقدم ارواح بر ابدان، مناسب است، آسان می نماید؛ لیکن تبیین آن بر محور جسمانیه الحدوث بودن روح که با آیات (ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ) (مؤمنون: 14) و مانند آن هماهنگ است، دشوار خواهد بود.... غرض آنکه ترسیم بسیاری از مطالب خلافت و مباحث نفس انسانی بر مبنای روحانیه الحدوث بودن روح، هماهنگ است و تطبیق آن بر مبنای جسمانیه الحدوث، نیازمند تأمل و چاره جویی است. (2)

علی رغم تمایزات و لوازم مختلفی که این آراء با یکدیگر دارد و بررسی آنها در وسع این رساله نیست، بنا به هر سه ترسیم، روح و جسم، دو ساحت وجودی بشر هستند که اگرچه روح، مجرد و تن، مادی است و هر یک اقتضائاتی مختص به خود دارند، ولی حدقل در دنیا در تعامل شدید و وثیق با یکدیگر هستند. پس فعالیت هر یک، وابسته، متناسب و تأثیرگذار بر دیگری است.

ص: 67

---

1- . ترجمه المیزان، ج 1، ص 529 و 530.

2- . تفسیر تسنیم، ج 3، صص 222 و 223.



تعامل و ترکیب انسان از روح و بدن از نوع هیچ یک از ترکیبات مادی، یعنی اتحادی مثل مصنوعات بشری از اجزاء یا مزجی مثل سوپ و آش از مواد؛ یا عنصری مثل ترکیب آب از هیدروژن و اکسیژن یا انحلالی مثل شربت از آب و شکر و نیز مثل رابطه گل و گلاب (تفاله و عصاره) یا شبیه رابطه لفظ و معنا و مانند اینها نیست. دقیق تر آن است که رابطه نفس و بدن، رابطه تدبیری از سوی نفس و ابزاری از سوی بدن (شبیه راکب و مرکوب) است؛ به همین دلیل با مرگ، ابزار فعالیت مادی و دنیوی از روح سلب می شود، اما انسان نابود نمی شود؛ زیرا اصالت انسان به روح است. (1)

مجاری ادراکی حسی جسمانی، اولین ابزار شناخت پس از تولد انسان هستند که روح انسان را با پیرامون خود مرتبط می کنند. تجربه و آزمون، در خدمت جسم، و غرایز جسمانی و تسخیر طبیعت، برای رفاه و بهره مندی بیش تر از آن است. ولی بیشتر دریافت های حسی، به ویژه دیداری و شنیداری، احساسات و عواطف را تحریک می کند، قلب را تحت تأثیر مستقیم خود قرار می دهد و جوارح دیگر را به فعالیت می کشاند. مشکلات و اکتسابات روحی - روانی، بر تن اثر می گذارد و مشکلات و بیماری های جسمانی، روح را دچار ضعف، افسردگی و... می کند یا برعکس.

شادابی و کسالت روحی نیز به شدت و به سرعت بر توانایی و بُرد غرایز و ضعف یا تزلزل جسمانی تأثیر می گذارد. از آنجا که بین روح و جسم، ارتباط و تعامل عمیقی برقرار است، نمی توان به نیازهای طبیعی جسمانی که سبب صحت، بقاء و نیرومندی می شود، بی اعتنا بود. به همین دلیل اسلام با رهبانیت مسیحی و ریاضت بودایی و صوفی و مانند آن، که مستلزم سرکوبی همه یا بخشی از غرایز است، به شدت مخالفت می کند. (2)

اما از سوی دیگر اگر ارضای غرایز جسمانی در اولویت قرار گیرند، انسان را اسیر ناسوت می کند و از سیر ملکوتی باز می دارد یا آن را کند می نمایند. پس ضروری است

ص: 68

1- ر. ک: ترجمه المیزان، ج 10، ص 174.

2- ر. ک: انسان از دیدگاه اسلام، چ 12، صص 30 و 31 و 52-57.

که به نیازهای جسمانی - دنیوی در حد رفع نیاز بسنده شده، به امور روحانی - معنوی اصالت داده شود تا روح نیز پرورش یابد. با تصحیح بیش و گرایش، می توان ابزار و اهداف جسمانی - تجربی را نیز در راستای تعالی انسان قرار داد تا ارزش های اخلاقی و الهی نیز رشد یابند. این گونه می توان قوای جسمانی را در تقویت روح، تحصیل آخرت و وصول به مقام ولایت تکوینی به کار گرفت. رساله حقوق امام سجاد علیه السلام بهترین راهکارهای به خدمت گیری قوای جسمانی، برای تعالی روح را به نوع بشر خواهان ترقی و کمال، آموزش می دهد.

جسم که عبادت کرد و ریاضت کشید، روح قوی و با ملکوت عالم مرتبط می شود؛ روح که قوی شد، اعضای جسمانی و حتی بزاق دهان ولی الله، صاحب اثر خارق العاده گردیده، چاهی را پر آب می کند، بیماری را شفا می بخشد یا علومی را منتقل می کند! پای او سرعت سیر یافته و در چشم بر هم زدنی از این سر دنیا به آن سر دیگر طی الارض می کند! دست او یدالله شده و دروازه ای را از جا می کند و بر روی دست نگه می دارد تا لشکری از روی آن بگذرد، درحالی که چهل مرد رزمنده، توان جابه جایی آن را ندارند! (1) نگاه وی صاحب نفوذ خارق العاده شده، قلوبی را مجذوب و دلباخته خویش کرده، مرده را زنده یا خشتی را به طلا تبدیل می کند.

فعالیت های خارق العاده مرتاضان هندی و نیز انبیا و اولیاءالله، همه برخاسته از همین قانون است. ولی ریاضات مرتاضان هندی، نوعاً شاق، خارج از تحمل انسان عادی، منافی عقل و دیانت، و مختل کننده زندگی عادی است. اما ریاضات شرعی اولیاءالله، سهل و تدریجی برنامه ریزی شده و در قالب تکالیف و مناسک دینی برای هر آنکه عاقل، بالغ و قادر باشد، تعیین شده است. این دستورات، به گونه ای است که در توان نوع بنی آدم بوده، روند زندگی روزمره فردی یا جمعی را مختل نمی کند.

(بقره: 233 و 286؛ انعام: 152؛ اعراف: 42؛ مؤمنون: 62)

ص: 69

---

1- امالی، شیخ مفید، ص 293.

## 5. امتیازات انسان شناختی اسلامی بر غیر آن

انسان شناختی اسلامی، به طور عمیقی با جهان بینی، روش و منش اخلاقی، برنامه ریزی های خرد و کلان فردی و سیاست جمعی و خلاصه با تمامی ابعاد زندگی بشر در تعامل است و همه را تحت الشعاع خود قرار می دهد. این انسان شناسی، انسان را در مسیری مستقیم که موصل به هدف متعالی خلقت، یعنی نهادن تاج کرامت خلافت الهی بر سر خویش است، راهی کرده، وی را برای رسیدن به هدف، مصمم می کند.

انسان از نظر قرآن، نفخه روح الهی است و خواه ناخواه، به سوی خدای خودش بازگشت می کند. این است که شناسایی خدا و انسان از یکدیگر جدا نیست و انسان تا خود را نشناسد، نمی تواند خدای خود را به درستی بشناسد. از طرف دیگر، تنها توأم با شناختن خداست که انسان به واقعیت حقیقی خود پی می برد. انسان در مکتب پیامبران - که قرآن کامل ترین بیان آن است - با انسانی که بشر از راه علوم می شناسد، بسی متفاوت است....

انسانی که بشر از راه علوم می شناسد، در میان دو پراتنز (تولد و مرگ) قرار دارد و قبل و بعد این پراتنرها را تاریکی گرفته است و از نظر علوم بشری مجهول است؛ ولی انسان قرآن، این پراتنرها را ندارد، از جهان دیگر آمده است و در مدرسه دنیا باید خود را تکمیل کند و آینده اش در جهان دیگر، بستگی دارد به نوع فعالیت و تلاش یا تنبلی و سستی ای که در مدرسه این جهان انجام می دهد. تازه انسان میان تولد و مرگ، آن چنان که بشر می شناسد، بسی سطحی تر است از آنچه پیامبران می شناساند. (1)

انسان شناختی اسلامی بر محور کرامت می چرخد، بر خلاف انسان شناختی های انحرافی که جز اهانت به مقام انسانیت ثمره ای ندارند. معلم انسان شناسی اسلامی، یعنی خداوند متعال، خود کریم است: (اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ)؛ «به نام پروردگار کریمت بخوان». (علق: 3؛ انفطار: 6؛ نمل: 40) خداوند در اوج کرامت است: (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ)؛

ص: 70

---

1- وحی و نبوت، مطهری، ص 86؛ ر. ک: فطرت در قرآن، صص 85 و 86؛ تفسیر انسان به انسان، صص 70-72.

«معبودی جز وی که پروردگار عرش کریمانه است، نباشد». (مؤمنون: 116) محتوای تنزیلی وی بر بشر کریم است: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ)؛ «هرآینه آن، قرآنی بزرگوار باشد». (واقعه: 77؛ عبس: 13) واسطه آورنده آن برای انسان نیز کریم است: (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ)؛ «به دستان سفرایی بزرگوار نیک سرشت». (عبس: 15 و 16؛ تکویر: 19 و 20) ابلاغ کننده آن به سایر انسان ها هم کریم است: (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ)؛ «همانا آن بیان فرستاده ای بزرگوار باشد». (حاقة: 40)

پیگیری این کرامت های پی در پی است که به انسان درس کرامت داده، وی را به اوج کرامت می رساند:

(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا) (اسراء: 70)

هرآینه فرزندان آدم را بزرگ داشتیم و آنها را بر خشکی و دریا حمل کردیم و از پاکي ها، روزی بخشیدیم و آنها را بر بسیاری از آنچه آفریده ایم، برتری داده ایم، آن چنان برتری!

خداوند می فرماید: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)؛ «کریم ترین شما نزد پروردگار، باتقواترین شماست». (حجرات: 13) پس پاداشی که بر اعتقاد و تقوا و عمل به اینها تعلق می پذیرد، نیز کریم است: (لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ)؛ «برای ایشان پاداشی کریمانه است».

(حدید: 11 و 18؛ یس: 11؛ سبأ: 4؛ نور: 26؛ حج: 50؛ انفال: 4 و 74)

از منظر اسلام، کرامت انسان تا آنجاست که بشر می تواند حامل رسالت عظیم الهی باشد:

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ... إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) (احزاب: 72)

ما امانت (تعهد، تکلیف و ولایت الهیه) را بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه داشتیم، اما آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند. اما انسان آن را بر دوش کشید.

که همانا او بسیار ظالم و جاهل بود. [چون قدر این مقام عظیم را شناخت و به خود ستم کرد!].

این امانت الهی همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، با اراده و اختیار است که لازمه آن ولایت تکوینی الهی است. (1) این در حالی است که معلم انسان شناسی سایر مکاتب بشری و انحرافی، دنیاپرستان زرمدار هستند. درس اینان دون همتی و ثمره پیگیری مراسم درجا زدن در منجلاب خودمحوری و طمع است. نهایت استکمالی که با اینها نصیب انسان می شود، پرورش یک حیوان متمدن است که از هر چهارپایی چپاولگرتر و شهوت پرست تر و از هر درنده ای ددمنش تر می شود: (إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا)؛ «ایشان مگر بسان چهارپایان نیستند، بلکه اینان گمراه تر هستند». (فرقان: 44؛ اعراف: 179)

هر که وجود اصیل خود را بشناسد، به ارزش جاودانه آن پی می برد و آن را در بازار جهاد و شهادت به خدا می فروشد.... ولی آنکه خود اصیل را نشناسد، گرفتار طبیعت شده و در رهن ماده قرار می گیرد و به آن مشغول می شود و خویشتن را به بهایی ارزان حراج می کند.... چون پیمودن راه سقوط و وادی هلاکت، مخالف با فطرت و حقیقت انسانی است، اگر کسی به یاد واقعیت انسانی خویش باشد، هرگز به پیمودن راه تبهکاری تن نمی دهد و چنانچه کسی راه انحراف را برگزیند، گرفتار کیفر الهی می شود که همانا خودفراموشی است. (2)

## گفتار دوم: مبانی معرفت شناختی ولایت تکوینی

### اشاره

با اینکه پژوهش های فلسفی، روان شناختی و فیزیولوژیکی، معرفت ما را درباره آگاهی به طور چشم گیری افزایش داده اند، اما هنوز هم تبیین کم و کیف آن در هاله ای از ابهام است. از جمله محدودیت های روان شناسی انسان، تمرکز بر جنبه های مکانیکی و نه جنبه های درونی یا کیفی ادراک، تفکر، قصد و عاطفه انسان است. این شبیه همان

ص: 72

---

1- . ر. ک: برگزیده تفسیر نمونه، ج 3، صص 636 و 637.

2- . تفسیر انسان به انسان، صص 66-70.

محدودیتی است که در فلسفه، در مورد بررسی وجود ذهنی، به عنوان بخشی از بررسی واقعیت‌ها مطرح است.

امروزه معرفت‌شناسی، خود علم ورشته‌ای مستقل و مفصل است و بررسی همه ابعاد آن در این رساله، نه می‌گنجد و نه ضروری است. ما در این رساله تنها منازعه غرب با اسلام در زمینه منابع شناخت و اعتبار و قلمرو هر یک را به مقصداری که در اثبات و پذیرش ولایت تکوینی تأثیرگذار باشند، بررسی خواهیم کرد.

مشکل عمده محافل علمی غیردینی، انحصار منابع ادراک در حس، تجربه و نهایتاً عقل است. فلسفه مادی‌گرای غرب، عقل کلی استدلال‌گر، کشف و شهود قلبی، فطرت و وحی الهی را به عنوان منابع معتبر شناخت، پذیرا نیست؛ بلکه افراط‌گرایان، شک‌گرا نیز هستند. یعنی داده‌های حس و تجربه را نیز مفید علم یقینی نمی‌شمارند. به همین دلیل باب شناخت بسیاری از حقایق را بسته‌اند.

## 1. قوای نفس

با دقت در مطالب ارائه شده در زمینه ساختار انسان، وی نفسی مجرد (من علوی) و بدنی مادی طبیعی (من سفلی) دارد که هر دوی آنها نیز دو نیروی «عالمه و درّاکه» و «عامله و محرکه» دارند. نیروی دراکه بدن با مرکزیت مخ، حواس خمسه و عواطف است و نیروی محرکه آن غرایزی است که بین انسان و حیوان مشترک‌اند. اگر انسان در همین حد از معرفت و تحریک بماند و بدان قانع باشد، در حد حیوانیت مانده، بلکه از حیوان نیز پست‌تر (بهیمه‌تر یا درنده‌خوتر) می‌شود. ملحدان تجربه‌گرا یا متدینان دنیاپرست، در این دسته جای دارند.

نیروی دراکه نفس با مرکزیت قلب و عقل کلی استدلال‌گر، کشف و شهود و الهامات الهیه است و نیروی محرکه آن، فطرت و گرایش‌های متعالی من‌علوی است. روشن است که اهداف جسمانی - دنیوی، متفاوت از اهداف روحی - معنوی و اخروی است. برای کسی که منکر تجرد روح و بقای ابدی آن و بالتبع ثواب و عقاب اخروی باشد،

تنها یک سری اهداف گذرا و ظاهری مطرح است و در موارد تراحم، با ملاک لذت، سود و رفاه بیشتر، یکی بر دیگری گزینش می شود. مثل تراحم لذت سیاحت جهان با لذت تن آسایی!

در نتیجه، آن که به تمایلات علوی روحی و معنوی نیز توجه دارد، غالباً بین این دو سری از گرایش های خود (من علوی و سفلی)، درگیری و کشمکش دارد. اگر تمایلات نفسانی - حیوانی غالب آیند، بسان گروه قبل می ماند (در حد یک حیوان، بلکه پست تر)؛ ولی اگر تمایلات علوی برتری یابند، انسان به تدریج مدارج انسانیت را طی می کند، از حیوانیت خارج و با مجردات هم سلک می شود و در نهایت می تواند خلیفه الله گردد.

نقش عقل در این نزاع قوای نفسانی شیطانی با سفرای رحمانی، علاوه بر درک حقایق برتر، قضاوت و تعدیل غرایز برای غلبه قوای من علوی انسان است. از آنجا که گرایش های غریزی قوی هستند، وحی نیز در این راستا مددکار عقل شده، فطرت را بیدار و شکوفا می کند و با ترغیب بر کسب ثواب های پایدار اخروی، سبب غلبه عقل بر غرایز و تعدیل آنها می شود. بالتبع نفس از ناسوت به ملکوت عروج کرده، نگرشی الهی و سپس در پی ایمان و عمل صالح، وجودی ملکوتی کسب می کند. در این گفتار، این مبانی و منابع مهم معرفت شناسانه و تأثیر آنها بر وصول انسان به مقام ولایت تکوینی، به اختصار بررسی می شوند.

## 2. فطرت الهی

بر خلاف برخی پندارها، طینت انسان خالی از هرگونه گرایش و بینش نیست، بلکه نفخه روح الهی، یک سری بینش ها و گرایش هایی را به ارمغان دارد که از آن در اصطلاح ابتکاری قرآن، به فطرت یاد می شود. آموزه ای که خلأ آن در مکاتب غیراسلامی به طور محسوسی مشهود است. این عطیه الهی یکی از مهم ترین زمینه های وصول انسان به مقام عظمای خلافت الهی است. پس بسی بجاست که با این آموزه وحیانی و تفاسیر مختلف آن نیز آشنا شود تا از این نیروی خداداد استفاده بهینه را کند؛

چنان که با شرح آن، امتیاز آموزه های اسلامی بر سایر تعالیم، بسی روشن تر خواهد شد.

برای فطرت، معانی مختلفی مثل ابداع و اختراع، شکافتن از طول، گشودن، ابراز کردن، آفرینش، خمیره و سرشت، جبلت، طبیعت انسان، دین، سنت و الجبله المتهیه لقبول الدین ذکر کرده اند. (1)

جمع الجمع این تعاریف یک خلقت هدایت یافته است؛ یک نوع وجود و معنا یا یک نوع وجود و شهود (معرفت وجودی یا علم حضوری) که باید گشوده و ابراز شود.... پس فطرت یک خلقت هدایت یافته تکوینی است که زمینه ساز هدایت آینده خواهد بود. (2)

این فطرت که شناختی تکوینی است، در نهاد همه انسان ها تعبیه شده، همه جایی و همیشگی است. خداوند، منشأ زیبایی طلبی، حقیقت جوئی، کمال خواهی و احساس وابستگی به زیبا، کامل و حق محض است. ریشه این لغت، یعنی «ف - ط - ر» در قرآن کریم مکرر به کار رفته است، ولی «فطره» مصطلح بر وزن «فعله» - تنها در آیه ذیل به کار رفته است:

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) (روم: 30)

پس روی خود را خالصانه به سمت دین حق نما که این دین همان فطرتی است که خداوند، انسان ها را بر آن سرشته است. در آفرینش الهی هیچ دگرگونی نیست.

طبق این آیه، آموزه های دینی، اعم از معارف، احکام و اخلاقیات، همه در واقع شرح و بسطی بر داده های فطری است که سبب شکوفایی و باروری آن نیز می شود. به همین دلیل دل های پاکی که مستعد باشند، به راحتی به دین حنیف (غیر محرف) جذب شده، مرید پاکباخته آن می شوند. از آنجا که دریافت های فطری شهودی اند، بی گمان خدشه ناپذیر هستند.

ص: 75

1- ر. ک: لغتنامه دهخدا، فرهنگ معین، المنجد، اقرب الموارد، الصحاح و... ریشه فطر.

2- . منظری اسلامی به ارتباطات و رسانه، ابراهیم فیاض، صص 341 و 352.



گاهی تعبیری مثل طبیعت، غریزه و طینت به جای فطرت به کار برده می شوند و گاه برعکس. به همین دلیل لازم است تمایزات اینها روشن شود تا از این استعمالات شایع اما غلط، خودداری شود.

طبیعت: در مورد بی جان ها و امور جسمانی، نیز خواص جسم انسان مثل وزن و حجم یا امور ژنتیکی مثل رنگ پوست و چشم و مزاج و مانند آنها به کار برده می شود.

غریزه: تمایلاتی است که بین حیوان و انسان مشترک بوده، در خدمت ارضای نیازهای جسمانی و بقاء تن است.

طینت: اموری است که - اعم از روحيات یا ویژگی های اخلاقی - از بدو پیدایش انسان در رحم، از طریق ژنتیک (وراثت) یا صفات و حالات مادر در دوران بارداری، با وی قرین شده، ممکن است نگرش، گزینش و رفتار وی را تحت تأثیر قرار دهند.

ولی فطرت، اگرچه مانند طبیعت، غریزه و طینت یک امر تکوینی است نه اکتسابی، اما فراجسمانی بوده، در مورد بینش ها و گرایش هایی که در نهاد انسان تعبیه شده و در خدمت تمایلات روحی و گرایش های متعالی انسان است، به کار برده می شود. عنایت و ارضای فطریات است که انسان را فراتر از جماد، نبات و حیوان قرار می دهد. برعکس بی توجهی به اینها، سبب سقوط انسان به ردیف حیوانات و بلکه پایین تر می شود. (1)

برخی نیز فطریات را به عادات، آداب و رسوم، یا ملکات نفسانی ارجاع داده اند؛ در حالی که بین اینها و فطریات نیز شاخصه هایی است که اینها را از یکدیگر متمایز می کند. فطرت به رغم تفاوت میزان آگاهی و معرفت انسان ها، برای همه درک پذیر وجدانی است؛ زیرا بدیهی بوده، بی نیاز از دلیل یا تعلیم و تعلم یا تمرین و تکرار است و تنها نیازمند توجه، تنبه، تربیت و شکوفایی است.

به تبع اختلاف مناطق جغرافیایی، قومی، مکتبی و مذهبی، در فطریات تعارض و اختلافی نیست، بلکه نزد همه مشترک است. فطرت در گذر زمان یا تحولات اجتماعی

ص: 76

و مانند آن، متغیر نشده، ثابت می ماند. درحالی که آداب و رسوم یا عادات و ملکات و مانند اینها، کاملاً بر خلاف فطرت اند؛ یعنی مختلف، متعارض، متغیر و نیازمند تعلیم، تعلم و تمرین هستند. (1)

فطریات دو دسته اند:

الف) بینش ها: شناخت ها و علمی که نیازمند تعلیم و تعلم نیست و هر کسی از آن آگاه است. مثل علم به مصادیق حسن و قبح و علم به برخی علوم عقلی، بدون نیاز به تفکر و تأمل، مثل اصل تناقض و احکام متماتلین و از این قبیل امور.

ب) گرایش ها: مثل گرایش به خوبی و تنفر از بدی؛ همچنین علاقه به نیکی و نیکوکاران و تنفر از بدی و بیزاری از بدکاران. بینش ها و گرایش های فطری در ابعاد مختلف، انسان را به سوی تکامل و تعالی نفس تا وصول به آرامش و اطمینان مطلق با تحصیل قرب حق تعالی سوق می دهند.

توجه به فطریات و شکوفایی آنها در پرتو انوار رحمانی کرائم قرآنی و سیره و مناسک شرعی و روش و منش اولیاءالله، می تواند انسان را به هدف نهایی خلقت وی، یعنی ولایت تکوینی برساند. علمای اخلاق، انسان شناسی و نیز روان کاوی نوین، گرایش های کلی انسان را چهار مورد برشمردند: حس کنجکاوی، حس نیکی، حس زیبایی و حس مذهبی. (2) فطرت عشق به جست و جوگری، کمال و زیبایی، منشأ تمام حرکات و سکانات، زحمات و جدیت های طاق فرسای انسان ها در هر رشته علمی یا فنی است. اگرچه در تشخیص کمال و اینکه کمال چیست و محبوب و معشوق کیست، مردم نهایت اختلاف را دارند، اما هر یک مطلوب و معشوق خود را در چیزی پنداشته، آن را کعبه آمال خود قرار می دهند و از دل و جان خواهان آن هستند.

ص: 77

---

1- ر. ک. سیره و میراث معنوی، رابطه فطرت و اخلاق، محمود رجبی، صص 95-97؛ نیز: منشور جاوید، جعفر سبحانی، ج 2، صص 34 و 35؛ فطرت، مرتضی مطهری، کل کتاب.

2- ر. ک. اخلاق در قرآن، ج 1، صص 281-297؛ منشور جاوید، ج 2، صص 52 و 53؛ تفسیر نمونه، ج 16، صص 448-450.

ولی هر کس به فطرت خود رجوع کند، می یابد که قلبش به هر چه متوجه است، اگر مرتبه بالاتری از آن را بیابد، فوراً قلب از اولی منصرف، به دیگری که کامل تر است، متوجه می شود و وقتی به آن کامل تر رسید، به اکمل از آن متوجه می شود و این مسئله همین طور ادامه می یابد. پس عقربه قلوب، متوجه به کمالی است که نقصی نداشته، غنی مطلق است و عاشق بر جمال و جلالی است که عیب نداشته، سبوح و قدوس باشد. (1)

با توجه به این توضیحات، فطرت یکی از ابزارهای تکوینی وصول به مقام ولایت تکوینی است که به قدرت مطلقه و حکمت نافذ الهی از بدو خلقت در نهاد هر بشری تعبیه شده است تا هم دستگیر وی برای وصول به کمال نهایی و هدف خلقتش باشد (نفس ملهمه) و هم در مراحل مختلف و ابعاد گوناگون زندگی، حجت الهی را به صورت درونی (نفس لوامه) بر وی تمام کند تا با جهاد اکبر در مقابل نفس اماره و با اخلاص و تلاش مستمر، بتواند به مقام مطمئن و راضیه و مرضیه برسد.

ما دو انسان داریم: یک انسان فطری که هر کسی بالفطره انسان متولد می شود، همراه یک سلسله ارزش های عالی و متعالی،... تمام ارزش ها را بالقوه در خودش دارد. مثل درختی است که باید به او آب و نور و لوازم دیگر رساند تا رشد کند و اینها در او به وجود آید... در مرحله دوم با عمل خودش ساخته می شود. منتها دو نوع ساخته می شود: یک وقت آن چنان ساخته می شود که هماهنگ با ارزش های فطری است؛ این می شود انسان راستین و یک وقت ساخته می شود بر ضدارزش های فطری؛ این می شود انسان مسخ شده. (2)

فطرت فعال، انسان را به سیر ملکوتی و تحصیل خلافت و ولایت تکوینی سوق می دهد؛ پس موانع شکوفایی آن، بعینه موانع وصول انسان به ولایت تکوینی است:

(وَنَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا \* فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا \* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (شمس: 7-10)

ص: 78

1- ر. ک: شرح چهل حدیث، امام خمینی، صص 182-185؛ ر. ک: تبیین براهین اثبات وجود خدا، صص 284-294.

2- شناخت، مطهری، صص 241 و 242؛ ر. ک: فطرت، صص 18 و 19.

قسم به نفس و آنچه آن را به راستی وادارد. پس لغزشگاه ها و بازدارنده ها را به آن الهام نمایند؛ همانا هر آن که آن را تزکیه نماید، رستگار شود و هر آن که آن را بپوشاند، خود را ببازد.

صاحب نظران، راهکارها و رهنمودهای مختلفی برای فعال سازی فطرت و رفع و دفع موانع شکوفایی آن بیان کرده اند. مهم ترین عوامل شکوفایی فطرت، معرفت و تزکیه است که همین ها از جمله اهداف بعثت پیامبران است. انبیاء علیهم السلام هم با برنامه علمی، یعنی تعلیم کتاب و حکمت و هم با برنامه عملی، یعنی تزکیه و تطهیر، گنجینه های عقلی و فطری انسان را شکوفا کرده، انسان را به انجام اعمال شایسته و ترک منکرات و زشتی ها سوق می دهند. (نساء: 17)

اهم موانع شکوفایی فطرت، غفلت و عصیان است؛ امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«الغفلة ضلال النفوس»؛ (1) «غفلت، گمراهی جان هاست». زیرا غفلت، دل را از نور ذکر و انس با حق دور می دارد و انسانی که دلش تیره شد، از شهود حق و گرایش به فضیلت باز می ماند. تعلق به دنیا و محبت به آن، از علل عمده عصیانگری و خمول فطرت است. به همین دلیل در روایات آمده است:

«حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئة»؛ (2) «دوست داشتن دنیا، سرمنشأ هر لغزشی است». البته هرچه غفلت زا باشد و انسان را از یاد خدا باز دارد، دنیاست، نه صرف متمول بودن و بهرمندی از تمتعات دنیوی. آنچه موجب زدودن این موانع می شود، بعد از بصیرت و تزکیه، عبارت است از توبه، زهد، ریاضت، مراقبه، محاسبه، تقوای الهی و عبادت خالصانه. (3)

وقتی معرفت و گرایش فطری شکوفا شد و به کمال خود رسید، نفس تهذیب می شود. در نتیجه با قوت بصیرت و طهارت باطن، انوار الهی بر جان سالک پرتوافشان

ص: 79

- 
- 1- . غرر الحکم، آمدی، حرف الغین.
  - 2- . بحار الانوار، ج 70، ص 59، ح 5؛ الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ج 2، ص 2.
  - 3- . ر. ک: فطرت در قرآن، صص 391-405؛ مراحل اخلاق در قرآن، صص 210-220؛ أنوار الحکمة، فیض کاشانی، صص 17-26؛ سیره و میراث معنوی، محمود رجیبی، صص 95-105.

شده، آن را به صورت چراغی تابان در می آورد که بدون نیاز به تزریق روغن، نورافشانی کرده، چشمه های حکمت از درونش می جوشد. پس چنین فردی با نور عالم تاب ولایت خویش، دیگران را نیز به صراط مستقیم هدایت می کند و ممکن است اموری خارق العاده از وی صادر شود. (نور: 34-38) بنابراین یقظه، یعنی تنبه و بیداری فطرت و تلاش برای شکوفایی آن، اولین گام مهم و بلند سیر و سلوک الی الله تا وصول به مقام خلافت و ولایت تکوینی محسوب می شود.

### 3. عقل بالاتر از حس، و قلب بالاتر از عقل

لغت شناسان برای واژه عقل، معانی گوناگونی ذکر کرده اند: رشد، خرد، قوه و استعداد، درک و آگاهی، ضد حماقت و جهل، کنترل کننده غرایز، قلب، قوه تمیز، تأمل در کارها، قلعه و حصن، حبس کردن و از این دست امور. در این نوشتار، مراد از عقل، بخشی از نفس انسان است که نیروی کنترل کننده غرایز، هدایتگر آنها با نیروی تمیز خوب و بد یا مفید و مضر و تبیین حقایق با داده های حسی و استدلال منطقی است. همین نیرو توجه گر انتخاب و اعمال اراده انسان است و سبب تفاضل نوع انسان بر سایر مخلوقات، حتی ملانکه می شود.

خصوص واژه «عقل» در قرآن کریم به کار نرفته است، ولی مشتقات آن مانند: «

تعقلون، یعقلون و...»، حدود 50 بار در این کتاب مقدس به کار رفته است. گاه از عقلا با واژه های

«أولى النهى، ذی حجر، أولوا الأبواب واولوا الأبصار» یاد شده است. در منظر قرآن کریم، اصل تعقل و تفکر (خردورزی) یک ارزش انسانی است تا آنجا که نبود آن، سبب سقوط از انسانیت است. (بقره: 171؛ انفال: 22؛ یونس: 100) به همین دلیل است که عقل، فصل ممیز انسان از سایر موجودات محسوب می شود.

جایگاه عقل در تشخیص خوب و بد و تفکر در مبدأ و معاد، در روایات اسلامی تا آنجاست که به دلیل اهمیت و کثرت روایات وارده در این زمینه، اولین کتاب حدیثی اصول کافی مرحوم کلینی و نیز بحار الأنوار مرحوم مجلسی، «کتاب العقل و الجهل» است.

نیز کتاب عرفانی - اخلاقی امام رحمه الله علیه با عنوان «جنود عقل و جهل»، تنها در مورد یکی از همین احادیث نگارش شده است! عقل در استنباط مسائل فرعی فقهی، هم عرض نقل و اجماع، از منابع معتبر استنباط به حساب می آید. (1) فلسفه اسلامی نیز به لحاظ تنوع عملکرد عقل، به دو بخش «حکمت عملی» و «حکمت نظری» تقسیم شده است.

در روایات، کارکردهای مختلفی برای عقل ذکر شده است: اطاعت و عبادت خداوند متعال، انجام دادن واجبات و ترک نمودن محرمات، غلبه بر هوا و هوس، تعدیل غرایز، آینده نگری، مدیریت زمان، تخلیه رذایل و تخلیه به فضایل، معرفت الله و حجج الله، صبر و استقامت بر حق و حقیقت، ارزش مداری و پرهیز از ضدا ارزش ها و ناهنجارها، اقتصاد و اعتدال در زندگی، تعلیم و تعلم و شناخت حقایق هستی. (2) در اینجا به سه روایت بسنده می گردد:

- امام علی علیه السلام «خداوند با چیزی بهتر از عقل پرستش نشده است». (3)

- امام صادق علیه السلام: «عقل گوهری است که به وسیله آن خداوند پرستش شود و بهشت ها به دست آیند». (4)

- امام کاظم علیه السلام: «خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان؛ حجت آشکار، رسولان، پیامبران (مبلغان) و امامان علیهم السلام هستند و حجت پنهان، عقول مردم است». (5)

کار عقل را به طور خلاصه می توان در دو قسم دریافت های مرتبط با شناخت انسان

ص: 81

---

1- . ر. ک: فقه و عقل، أبو القاسم علی دوست، ج 1، کل کتاب.

2- . ر. ک: کافی، ج 1، کتاب العقل و الجهل؛ بحار الأنوار، ج 1، کتاب العقل و الجهل.

3- . کافی، ج 1، ص 21.

4- . کافی، ج 1، ص 11؛ معانی الأخبار، ص 239؛ المحاسن، ص 195؛ بحار الأنوار، ج 1، ص 16: «قلت له: ما العقل؟ قال أبی عبدالله علیه السلام: ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان، قلت: و الذی كان فی معاویة؟ قال: تلك التکراء و تلك الشَّیطنة و هی شبيهة بالعقل و لیست بالعقل».

5- . کافی، ج 1، ص 19.

و حقایق هستی و شناخت های مرتبط با عملکرد و تصمیم گیری انسان در مقام عمل، پس از تشخیص خیر و شر و حسن و قبح، با کنترل غرایز جای داد. البته شناخت حقایق هستی نیز در واقع مقدمه و پیش نیاز شناخت ارزش ها و هنجارها از ضدا ارزش ها و نابهنجاری هاست. خدای سبحان انسان را با روح الهی ملازم با فطرت و جسم و غرایز شهوانی آفریده است و کنترل قوا و قضاوت و تصمیم گیری هنگام تزاخم آنها را به عقل سپرده است.

اگر عقل اصالت و اولویت را به فطریات و تعبد به شریعت مقدس داد و در مقام عمل به تعدیل و هدایت غرایز پرداخت، انسان به کمال انسانیت خویش می رسد و از ملک برتر می شود؛ اما اگر اسیر شهوات شد، از چرنده پست تر و اگر اسیر غضب و عصبانیت گردید، به مرتبه درندگان و گزندگان تنزل می کند. اگر علاوه بر ضلالت خود، سعی در به انحراف و ضلالت کشیدن دیگران کرد، خود، شیطان، بلکه معلم شیاطین می شود.

پس (كُلُّ يَعْْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهٖ)؛ «هر کس طبق شاکله ای که به نفس خود داده، عمل خواهد کرد». (اسراء: 84) سپس سیره و روشی که برگزیده، با تکرار و استمرار، ملکه جان و سیرت اصیل باطنش می شود و در قیامت با آن ظاهر می گردد. بدین دلیل است که صاحبان بصیرت در همین دنیا نیز قادر به دیدن سیرت اصیل افراد هستند. بدین ترتیب اگر انسان، عاقلانه و حکیمانه رفتار کرد و خود را تحت ولایت الهی قرار داد، خود محبوب خداوند متعال شده، رنگ خدایی به خود می گیرد و در نهایت بنا به ظرفیت وجودی خویش به ولایت تکوینی نائل گشته، خود دستگیر دیگران برای نجات از ضلالت می شود. اما اگر تحت ولایت شیطان قرار گرفت، به سرافروزی درکات اسفل سافلین فرو می غلتد. (1)

تذکر این نکته مهم است که این همه کارکرد، از آن «عقل کلی» مطرح نزد «الهیون» است، نه از آن «عقل ابزاری تجربه گرایان» که عقل را به تیشه ای در دست یک نجار یا بنا تنزل داده، آن را در خدمت دنیا و تن می شمارند و بس! اهداف و هنجار محصول

ص: 82

عقلِ ابزاری مادی گرا، در حد رفع نیازهای یک حیوان تنزل دارند که از منظر الهی، ضداً ارزش محسوب می‌شوند؛ در حالی که اهداف و هنجار محصول عقل کلی، اگر به طور صحیح و مستمر به کار گرفته شوند، می‌توانند انسان را از طبیعت، به اوج ملکوت صعود و عروج بخشند و انسان را به جایگاه واقعی اش در نظام هستی، یعنی مقام خلافت الهی سوق دهند.

#### 4. شهود قلبی

##### اشاره

شهود قلبی، دیدن بدون دخالت چشم سر، و ادراک، بدون استفاده از قوای حسی و مصنوعات بشری، حتی بدون بکارگیری عقل و استدلال‌ها و برهان‌های عقلی است؛ شبیه رؤیت خواب، اما در بیداری و هوشیاری کامل! چشیدنی، نه شنیدنی یا خواندنی! یقینی و فارغ از هرگونه شک و تردید، اما با محاسبات مادی، باورنکردنی! ارتباطی با ماورای طبیعت، با بُعد ماورایی انسان، یعنی روح با مرکزیت قلب! ارتباطی که خود نمود ولایت تکوینی و در عین حال مؤثر در استدامه و ارتقای انسان به مراتب بالاتر است.

##### الف) چیستی قلب و مراتب آن

قلب از حیث فیزیولوژی و پزشکی، یکی از اعضای بدن است که صنوبری شکل بوده، معمولاً در سمت چپ قفسه سینه قرار دارد. منشأ حیات، اول به آنجا وارد و هنگام مرگ، از آنجا خارج می‌شود! قلب در لغت به معانی دگرگونی، تحول، زیر و رو شدن، وارونه گشتن آمده است، تقلب به معنای وارونه جلوه دادن و انقلاب به معنای دگرگون شدن است. قلب جسمانی را هم بدان دلیل قلب گفته اند که همواره در حال زیر و رو کردن خون و تصفیه آن است. قلب مصطلح در معرفت‌شناسی نیز همواره در حال تحول و دگرگونی در پی دریافت‌های مختلف روانی یا شهودی است.

قرآن کریم، تعقل، تدبیر و تفقه را به جای مخ، به قلب نسبت می‌دهد: (فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا)؛ «پس برای ایشان قلب‌هایی باشد که با آن تعقل نمایند». (حج: 46؛ اعراف:



179؛ محمد: 24) چنان که رؤیت یا کوری را نیز به قلب نسبت می دهد:

- (ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى)؛ «قلب آنچه را که دیده، تکذیب نخواهد نمود». (نجم: 11)

- (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ)؛ «پس همانا چشم اینان کور نیست و لکن قلب اینها که در سینه هاست، کور است». (حج: 46)

اما تلقی وحی در انحصار قلب است، نه ابزار یا مرکزی دیگر: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ)؛ «آن وحی را روح الامین بر قلب تو نازل کرد». (شعراء: 193 و 194) قرآن کریم به نیروی عقل و با استدلال عقلانی برای پیامبر صلی الله علیه و آله حاصل نشد، بلکه این قلب پیامبر صلی الله علیه و آله بود که استعداد درک و شهود آن حقایق متعالی را پیدا کرد. اساساً مخاطبِ بخش عمده ای از پیام قرآن کریم، دل انسان است؛ پیامی که تنها گوش دل قادر به شنیدن آن و چشم دل قادر به دیدن آنهاست. سطح این مسائل از حوزه درک عقل بالاتر است، اما ضد عقل و اندیشه نیست. (1)

حالات اخلاقی مثبت و منفی بسیاری چون خوف، خشیت و انابه، خشوع، رأفت و رحمت، رعب، وجل، خبت و لین (نرمی)، فراغت، اطمینان و سکونت، غفلت و تذکر، مرض و سلامت، طهارت و تقوا، لجاج و عناد، ثبات و تزلزل، الفت و اشمئزاز، استقبال و ابا، ایمان و نفاق، حمیت و تعصب، غلظت و فضاظت، حسرت، غضب و قساوت نیز به قلب نسبت داده شده اند. بنابراین قلب مرکزی در نفس است که درک، اندیشه، عواطف، تصمیم گیری، حب و بغض بدان منتسب است. به عبارت دیگر تمامی علایم حیاتی - روحی فرد را می توان به قلب یا فؤاد نسبت داد.

امکان، بلکه ضرورت مکاشفات قلبی برای تعالی انسان، امری است که شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند:

غزالی می پنداشت که اگر عالم ملک را با حواس جسمانی می توان درک کرد، عالم ملکوت را نیز لابد می توان به مدد قوایی دیگر درک کرد، وراء حس جسمانی. آنچه

ص: 84

نفس انسان را از اتصال به این عالم ملکوت باز می‌دارد، در واقع تعلقی است که به جسم دارد و جسمانیات. اگر نفس بتواند خود را از این تعلقات آزاد کند، می‌تواند به این عالم ملکوت راه پیدا کند. نکته این است که نزد غزالی، معرفت... دوگونه است: حسی و شهودی. یکی از حس و عقل مایه می‌گیرد و آن دیگری مایه اش الهام است و ایمان قلبی.

شاید بتوان گفت که قلب انسانی دو دریچه دارد: یکی بر دنیای مُلک باز می‌شود که عبارت است از دریچه احساس [و عواطف] و آن دیگر بر عالم ملکوت گشاده می‌شود و عبارت است از دریچه شهود. اینجاست که معرفت واقعی، حاجت به مراقبت باطن دارد و به عزلت و انزوا. اما این معرفت که راه نیل به آن کشف و شهود مستقیم است، امری است و رای توصیف... در تجارب زندگی عادی هم بسیار چیزها هست که انسان می‌اندیشد یا حس می‌کند و در عین حال، نمی‌تواند به بیان آورد. (1)

به تعبیری دیگر می‌توان گفت: خداوند علاوه بر چشم سر حسی، یک چشم دل باطنی نیز به انسان داده است که با آن بتواند ملکوت عالم را با معرفت خود درک کند. سپس از معارف حاصل، در راه تعالی و تکامل خود و دیگران بهره‌گیرد و به صلاح و سداد خود و هم‌نوعانش تعمیق بخشد. به یک لحاظ، انسان مجموعه از اندیشه‌ها، آرزوها، ترس‌ها، امیدها، عشق‌ها و مانند اینهاست که همه در حکم رودهایی هستند که در دریایی ژرف به هم می‌رسند و هنوز هیچ بشری ادعا نکرده است که توانسته از اعماق آن اطلاع پیدا کند.

آنچه قرآن کریم قلب می‌نامد، آن دریاست که همه آنچه که قوای نفس نامیده می‌شوند، حتی خود عقل، نهرها و رودهایی است که به این دریا می‌پیوندند. به تمثیلی دیگر، انسان شبیه هر می‌است که قلب در رأس آن قرار دارد و عقل، غریزه و فطرت، سه ضلع اصلی آن را می‌سازند. این

ص: 85

---

1- . فرار از مدرسه، عبدالحسین زرین کوب، صص 124 و 125؛ ر. ک: مسائل توحید، ابراهیم بن صالح خضیری، ترجمه: نظام الدین نافع ابوبکر، صص 14 و 15.

سه ضلع در رأس هرم به هم پیوسته و با هم جمع می شوند. به عبارت دیگر، قلب کانون همه احساسات و ادراکات حضوری و حصولی انسان است.

از آنجا که قلب روحانی و معنوی، نه قلب صنوبری جسمانی، کانون تمرکز نفس و روح مجرد انسان است، می تواند منشأ همه صفات عالی و انسانی یا برعکس، خاستگاه رذایل و تمایلات حیوانی و سبب سقوط انسان باشد؛ همان گونه که فعالیت و کارآمد بودن قوا و حواس مادی انسان به سلامت قلب جسمانی او وابسته است، فعالیت و کارآمدی قوا و حواس معنوی او نیز به سلیم بودن قلب معنوی اش بستگی دارد. (1)

کلید در قلب به دست خود انسان است؛ اگر خواست به روی ملائکه باز می کند، وگرنه محل نفوذ شیاطین می شود و به روی شیاطین باز خواهد شد. اگر انسان به مبادی عالی توجه کرد و تسلیم اوامر الهی و مخالف هوای نفس شد، از عالم ملکوت به وی الهام و وجودش تجلی گر خالق می شود. ولی اگر به عالم فانی دل بسته شد و گرد شهوات و هواهای نفسانی گردید، شیطان ولی او می شود؛ پس همه حرکات و سکناتش نیز شیطانی خواهد بود. مضمون آیه الکرسی (بقره: 256 و 257) می تواند مؤید و مبین همین مدعا باشد. (2)

### **(ب) مقتضیات و موانع کشف و شهود قلبی**

عارفان، علوم الهی را دو دسته می دانند: «اکتسابی» و «لدنی». علوم اکتسابی یا رسمی، علمی است که از طریق آموزش انسانی و به تدریج و همراه با رنج فراوان به دست می آید. علم لدنی الهی، علمی است که از طریق مکاشفات یا الهام ربانی، در اندک زمانی، به راحتی حاصل شود. ممکن است انسان واجد علم رسمی یا صاحب علم لدنی یا دارای هر دو علم باشد. علم لدنی در قلبی که از کدورت صفات نفسانی و

ص: 86

---

1- ر. ک: اخلاق در قرآن، صص 244-265؛ نیز: تفسیر تسنیم، ج 2، صص 222-230.

2- ر. ک: أطیب البیان فی تفسیر القرآن، طیب، ج 1، ص 78.

قدرات طبایع حیوانی و علایق دنیوی منزّه است، می جوشد و اسرار جهان غیب را برای وی آشکار می سازد. (1)

امکان شهود بواطن هستی و انسان و اعمالش، برای هر انسانی بالقوه حاصل است؛ اما فعلیت آن وابسته به ظرفیت و شرح صدر، صفای باطن و دفع حُجُبِ ظلمانی (تمتعات دنیوی) و نورانی (غرور به علم و عبادت و مانند اینها)، سپس تلاش برای سیرِ اِلَى اللّهِ است. در مراحل ابتدایی، این شهودها و مکاشفه ها، ثمره تهجد و سیر و سلوک اند؛ ولی این مشاهدات و مکاشفاتِ خالی از ریا و غرور، راهنما و قوت قلب سالک برای ثبات قدم در استدامه می شود.

قرآن کریم مراتب حجاب قلب یا موانع شهود را چنین ترسیم می کند: اول: (رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)؛ «آنچه به دست آورده اند، بر قلب هاشان زنگار نشانده است». (مطففین: 14؛ انعام: 25؛ اسراء: 46) زنگار و حجاب قلب چیزی جز «نفس عمل طالح» نیست. پس معصیت، خود حجاب دل است، نه اینکه علت حجاب باشد. رتبه دوم، طبع قلب است: (طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ)؛ «خداوند بر قلب هاشان مهر زده است». (توبه: 93)

رتبه سوم، ختم قلب است: (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ)؛ «خداوند بر قلب هاشان موم نهاده است». (بقره: 7؛ انعام: 46؛ جاثیه: 23) نهایت درجه حجاب دل، قفل قلب است: (عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)؛ «بر قلب ها قفل ها زده شده است». (محمد: 24) کوری دل که به این میزان رسید، کوری ابدی در آخرت را در پی خواهد داشت: (مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا)؛ «هر آن که در این دنیا کوردل باشد، پس وی در آخرت کور و گمراه تر خواهد بود». (اسراء: 72)

در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله آمده است:

«لولا- أَنْ الشَّيَاطِينِ يَحُمُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ»؛ (2) «اگر شیاطین بر گرد قلب های فرزندان آدم نمی چرخیدند، هرآینه اینان به ملکوت آسمان ها می نگریستند». امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

ص: 87

1- . ر. ک: المیزان، ج 13، صص 474 و 486؛ اسرار عرفانی حج، محمدتقی افعالی، صص 255-265.

2- . بحار الانوار، ج 56، ص 163.

ما من قلب إلا وله أذنان على أحدهما ملك مرشد و على الآخر شيطان مفتن، هذا يأمره و هذا يذره. (1)

هیچ قلبی نیست، مگر آنکه برایش دو گوش باشد؛ بر یکی ملکی است که او را ارشاد می کند و بر دیگری شیطانی است که وی را به فتنه می افکند؛ این یکی او را امر می کند و آن یکی بازش می دارد.

غلبه دادن الهامات مَلکی بر وسوسه های شیطانی، نیازمند ایمان یقینی و اراده ای قوی، به علاوه آمادگی روحی است.

امام علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَاقْبَالَاً وَإِدْبَاراً فَأَتْوَاهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَاقْبَالَهَا، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أَكْرَهَ، عَمِيَ. (2)

همانا برای قلب ها خواسته ها و روی آوری و پشت کردنی است؛ پس با توجه به روی آوری و مطالباتش به سراغ قلب بروید؛ زیرا اگر قلب به اکراه واداشته شود، کور می شود [و درکی نخواهد داشت].

شهوَت و اقبال و ادبار قلوب در حدیث ذیل از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

دل ها دارای اعراب چهارگانه است: رفع، فتح، خفض و وقف. رفع دل در یاد خدا و فتح دل در راضی بودن از خدا و خفض دل در سرگرمی به غیر او و وقف دل در غفلت از خداست. (3)

قلب مؤمن آن گاه که در مقام قرب الهی، به نور حقیقی نزدیک شد، دیدگانش بینا می شود؛ سپس آنچه تا آن مرحله از فهم او مستور بود، به وضوح و روشنی می رسد:

(لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمْ فَبَصَرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) (ق: 22)

ص: 88

1- . بحار الانوار، ج 65، ص 274.

2- . نهج البلاغه، حکمت 193 و خطبه های 88 و 109.

3- . مصباح الشریعه، ابن بابویه صدوق، ص 20.

همانا تواز این امور در غفلت بودی، پس ما پرده هایت را از تو برداشتیم، سپس امروز تیزبین شده ای [و نادیده ها را می بینی].

پس از این شهود باطنی و فراگیر و به دور از دست برد شیاطین است که امام علی علیه السلام می فرماید:

«لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»؛ (1) «اگر پرده ها کنار روند، بر یقین من نیفزایند».

این بر خلاف آنانی است که در ناسوت با حس و تجربه یا وسوسه های شیطانی محصور شده، خود را از رؤیت ملکوت، محروم کرده اند. بدین ترتیب مقام کشف و شهود حقیقی از آن قلبی است که به صفای یقین فکری و حکمت اخلاقی و تقوای عملی نائل آمده است؛ نه آن قلبی که اسیر هوا و هوس باشد. (2) در حالی که:

«كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى امْرِئٍ»؛ (3) «چه بسا عقلی که اسیر هوایی است که امیر شده است».

در جنگ عقل و نفس، راه پیروزی عقل بر نفس، فکر، ذکر و شکر، و راه پیروزی نفس بر عقل، مکر، ذهول و کفران نعمت است. شیوه تهاجم نفس بر عقل این است که ابتدا وی را وسوسه می کند: (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ) ؛ «همانا ما انسان را آفریدیم و هر آنچه را حدیث نفس نماید (با خود بگوید)، می دانیم». (ق: 16) و سپس باطل را آراسته، در چشم انسان زیبا جلوه می دهد: (بَلْ سَأَلْتَهُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً) ؛ «بلکه نفس شما این امور را برایتان زیبا جلوه داده است». (یوسف: 18 و 83) تا آنجا که انسان فریفته نفس، سیئات خود را حسنات می پندارد:

(هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) ؛ «همانا اینان آنچه به انجام رسانیده اند، را نیکو می پندارند». (کهف: 104) (4)

حاصل اینکه انسان، دارای دو وضعیت ادراکی است: یکی ادراک ظاهری که برای

ص: 89

1- . نهج البلاغه، خطبه 112؛ بحار الانوار، ج 67، ص 321؛ غرر الکلم و درر الکلم، آمدی، ح 7569.

2- . ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 2، صص 230-237؛ اسرار عرفانی حج، صص 268-270؛ أشعه اللمعات، نورالدین عبدالرحمن جامی، ترجمه: هادی رستگار مقدم گوهری، صص 143-149.

3- . نهج البلاغه، حکمت 211.

4- . تفسیر تسنیم، ج 2، صص 258 و 259.

همه انسان‌ها با به‌کارگیری قوای طبیعی حاصل می‌شود؛ دیگر ادراک باطنی که توسط باطن انسان، یعنی قلب او حاصل می‌گردد. با به‌فعلیت رسیدن قوای ادراکی ظاهری، عالم طبیعت و معقولات برای وی شناسایی و تبیین می‌شود. اگر قوای باطنی هم به‌فعلیت برسند و چشم قلب گشوده شود، به تدریج بواطن نیز مشهود انسان عارف شده، بر بخشی از غیب مطلع می‌گردد. خود این مکاشفات، نمود وصول انسان به مراتبی از ولایت تکوینی است.

### ج) امکان ادراک مراتب بالای هستی با قوای باطنی

حکما، عوالم هستی را چهار قسمت کرده‌اند: عالم لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت. لاهوت، عالم الوهیت حق است که جز برای ذات مقدسش، علم و آگاهی بدان برای احدی از مخلوقات، مگر به معرفی خودش از راه وحی ممکن نیست. جبروت، عالم مجردات، یعنی عقول و نفوس است که نمی‌توان آن را دید، اما از راه معراج یا وحی، می‌توان از آن مکاشفه داشت یا مطلع شد؛ عالم ملکوت، باطن ناسوت از فوق عرش تا اعماق زمین است که نیمه مجرد، یعنی مثالی (برزخی) است و با چشم بصیرت قلبی (برزخی) نمی‌توان آن را دید. ناسوت، عالم کون و فساد یا همین ظواهر طبیعی است که با حس و تجربه نیز دست‌یافتنی است. (1)

بدین بیان دنیا بباطنی دارد که بر ظاهرش محیط، مسلط و حاکم است. در قیامت، بواطن عالم، مشهود همگان می‌شود. ولی علم بر بخشی از آن ممکن است در ظرف دنیا هم حاصل شود. آن که اهل ظاهر است، دنیابین می‌شود؛ ولی هرکس چشم قلب پیدا کند، ناظر به باطن جهان شده است. اینکه عالم هستی دارای مراتب و درجاتی است که یکی ظاهر (شهادت) و بقیه عمق و باطن (غیب) است، هم بر اساس مبانی فلسفی اثبات پذیر است و هم با کرائم قرآنی می‌توان به آن رسید.

ص: 90

---

1- ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 2، ص 234؛ اُطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 118.

چندین آیه قرآن به ملکوت جهان اشاره دارد، از جمله:

- (كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) (انعام: 75؛ اعراف: 185؛ مؤمنون: 88)

این گونه ملکوت آسمان ها و زمین توسط ابراهیم دیده شد و برای اینکه از دارندگان یقین گردد).

- (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا) (اسراء: 1؛ نجم: 7-18)

منزه باشد خدایی که بنده خویش را شبانه از مسجدالحرام تا مسجد الاقصی که پیرامونش با برکت است، سیر داد تا اینکه نشانه های ما را نشان دهد).

- (أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً) (لقمان: 20)

نعمات ظاهری و باطنی خداوند بر شما سرازیر گردید

از این آیات به دست می آید که اولاً، ادراک ملکوت عالم با علوم حسی و عادی حاصل نمی شود، بلکه رؤیت ملکوتی، بصیرت قلبی و باطنی لازم دارد. ثانیاً، اگر کسی به رؤیت معنوی نائل شد، نتیجه اش حصول علم و یقینی است که در آن هیچ گونه شک و تردیدی نیست. (حق یقین)<sup>(1)</sup>

نفس انسان هم دارای مراتب و درجاتی است؛ پس ظاهر و باطن دارد. کسانی به خودشناسی و خودیابی نایل آمده اند که به عمق وجود خود رفته، به باطن خویش دست یافته باشند. باطن عمل در باطن انسان می ماند. ظهور این اسرار و واقعیات برای اغلب افراد در قیامت است که اصطلاحاً به آن تجسم اعمال می گویند: (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ)؛ «روزی که نهفته ها آشکار گردند». (طارق: 9؛ انعام: 120 و 151؛ ق: 22)

آنان که حتی به مراتب پایین ولایت تکوینی دست یافته و چشم قلبشان باز است، در همین دنیا نیز نیات، افکار، سیرت و باطن ایشان را آشکارا مشاهده می کنند. ولی

ص: 91

---

1- ر. ک: روح البیان، ج 7، ص 251؛ روح المعانی، ج 12، ص 132.



معمولاً کتوم هستند و تنها به هنگام ضرورت، مشاهدات خود را بیان می کنند تا آبرو و اسرار افراد حفظ شود و خود نیز دچار غرور یا ریا نشوند. به هر حال این مکاشفات و شهودات، علامات ابتدایی ورود سالک به اولین مراتب ولایت تکوینی است که استدامه و استمرار آن می تواند وی را با ثبات قدم در مسیر قرب، به درجات عالی تر سوق دهد؛ البته در صورتی که با غرور یا سمعه، خود بدل به حجاب اکبر نشود. (1)

حاصل توضیحات فصل، این شد که اصل هدف خلقت انسان از سوی خداوند متعال، قرار دادن خلیفه ای در زمین است. به همین دلیل ساختار ترکیبی انسان را به گونه ای تنظیم و تسویه کرده که با سرمایه های تکوینی خویش بتواند تا قرب الهی رشد و تکامل یابد و بالاخره به هدف خلقتش یعنی خلافت و کسب ولایت تکوینی الهی در زمین برسد. سرمایه های تکوینی کسب ولایت تکوینی، روح مجرد، فطرت الهی، عقل، تجربه و امکان مکاشفه و شهود عالم ماورای طبیعت است.

انسان با روح مجردی که از نفخه الهی برایش حاصل آمده، می تواند در پی یک سری اکتسابات اختیاری شرعی، چشم دل را بر ملکوت عالم و انسان گشوده، از مَلَک افزون شود و با مرگ متوقف نشده، جاودانه بماند. از آنجا که در وجود انسان دو گرایش متضاد ناسوتی (مقتضیات حیوانی) و ملکوتی (مقتضیات روح الهی) در کشمکش هستند، از سوی خالق حکیم، هدایت تشریحی نیز بر سرمایه های تکوینی وی اضافه می شوند تا حجت را بر انسان تمام و سیر ملکوتی وی را تسهیل و تسریع بخشند. فصل آتی، عهده دار بررسی جایگاه هدایت تشریحی و نقش آن در رساندن انسان به خلافت الهی و ولایت تکوینی است.

ص: 92

---

1- . ر. ک: ترجمه المیزان، ج 7، صص 178 و 179 و ج 9، ص 515 و ج 11، صص 461-465 و ج 19، ص 381 و ج 20، صص 82 و 83؛ اخلاق در قرآن، ج 1، صص 272 و 273؛ مخزن العرفان، نصرت امین، ج 1، صص 261 و 262.

چرخه عناصر، پیدایش گیاهان و حیوانات، انتظام رشد آنها، همه بر اساس نظام هستی و به اصطلاح بر مبنای هدایت تکوینی انجام می‌گیرد. انسان نیز در بُعد جسمانی همانند آنها بر این اساس پدید آمده، رشد می‌کند. اما بشر در کارهای ارادی خود مانند یک سنگ نیست که اگر او را از بالا رها کرده باشند، تحت تأثیر جاذبه زمین خواه ناخواه به سمت زمین سقوط کند؛ همچنین مانند گیاه نیست که راهی بس محدود پیش رو دارد؛ همچنین مانند حیوان نیست که به حکم غریزه، کارهایی ثابت، یکنواخت و محدود انجام دهد. (1)

از آنجا که انسان تنها جسم نیست و دارای روح مجرد است، قسمتی از کمالات خود را در اثر آگاهی و اراده و تلاش خود به دست می‌آورد. بشر همیشه خود را بر سر چهارراهی می‌بیند. انتخاب و تعیین یکی از آنها به طرز فکر، گرایشات، تنوع طلبی و اهداف شخصی او مربوط است. جز انسان، این کار از هیچ موجود دیگری، حتی

ص: 93

فرشتگان بر نمی آید. پس از میان همه پدیده ها، انسان پدیده ای مختار، مکلف و مسئول است که باید درست تشخیص دهد، انتخاب و عملکرد صحیح داشته باشد و استقامت ورزد تا به هدف نهایی خلقتش برسد. (1)

برای انسان به طور کلی دو راه وجود دارد: صراط مستقیم و انحراف به افراط یا تفریط. راه مستقیم انسانیت، همان راهی است که انبیا معرفی کرده اند (2) و در نماز، اهتداء به آن و رهایی از ضلالت و غضب الهی، از خداوند طلب می شود:

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) (فاتحه: 6 و 7)

ما را به راه راست هدایت فرما. راه آنهایی که به آنها نعمت دادی؛ نه راه آنان که بر آنها غضب نموده ای و نه راه گمراهان».

در این آیه به سه گروه اشارت شده است: هدایت یافتگان، مورد غضب واقع شدگان و گمراهان.

انسان مختار و مرید، باید خود، راه سعادت را گزینش و آن را با عزم و استقامت ادامه دهد تا به مقصد و هدف نهایی خلقتش برسد. دریافت های فطری، عقلی، تجربی و شهودی، نمی تواند نمایانگر تمامی معلومات لازم بشر برای شناسایی مقصد و مسیر و زاد و توشه مناسب این سفر ملکوتی باشند. نهایت ثمره معلومات بشری، اگر درست تشخیص داده و دقیق به اجرا نهاده شوند، انتظام اجتماعی و رفاه و امنیت دنیوی است. در حالی که به دلیل محدودیت و تحولات اجتماعی و مانند اینها، نه تشخیص درست میسر است و نه برای اجرا و پایبندی دقیق بدان ها، ضمانت های بشری صرف کفایت می کند.

لطف و حکمت الهی، اقتضاء می کند خداوند، راه هدایت دیگری موسوم به وحی،

ص: 94

1- ر. ک: انسان و سرنوشت، صص 58 و 59.

2- ر. ک: صحیفه نور، روح الله خمینی، ج 8، صص 411، 433-438؛ سخنرانی برای اساتید دانشگاه تهران، 13/4/58 (9 شعبان 1399 ه. ق)؛ صحیفه نور، ج 8، صص 324-323، سخنرانی برای مبلغان، 7/4/58، (3 شعبان 1399 ه. ق).

به همراه الگوهای برین انسانیت، یعنی انسان های واصل را در اختیار انسان نهد تا هم طی مسیر را سهل کند و هم حجت را بر معاندان، دنیاپرستان، رفاه طلبان و امثال اینان تمام نماید. دلایل ضرورت وحی و نبوت، همان دلایل ضرورت وجود انسان کامل در عصری است که خود صاحب ولایت تکوینی است. پس کسی که ضرورت وحی و نبوت را پذیرفته است، نباید در ضرورت وجود ولی تردیدی داشته باشد. (1)

## گفتار اول: هدایت تشریحی عام

### اشاره

هدایت های مختلفی به خداوند متعال انتساب دارند:

الف) هدایت تکوینی عام: این هدایت برای کل موجودات است که مستتبع نظم و اعتدال در نظام هستی و حکومت قوانین علی و معلولی بر تمام تغییرات نظام هستی است. ولی بررسی این نوع هدایت، خارج از موضوع این رساله است.

ب) هدایت تکوینی خاص: این هدایت برای انسان است؛ از حیث ترکیب وی از جسم و روح و اعطای لوازمی تکوینی مثل رشد و فعالیت جسمانی طبق قوانین قطعی طبیعت، عقل، فطرت، حواس پنجگانه، امکان تجربه و تصرف در طبیعت، اختیار و اراده. این هدایت در مباحث خلقت، ساختار وجودی انسان و مبانی معرفت شناختی، بررسی شد؛ پس نیازی به تکرار نیست.

ج) هدایت تشریحی عام ابتدایی: خداوند متعال با ارسال رسل و انزال کتب، همه انسان ها - اعم از کافر، مشرک و موحد - را با تعبیری چون «یا بنی آدم...؛ یا ایها الناس... اَبِه الثَّقَلانِ...؛ تَذِیْرًا لِّلْبَشَرِ؛ هُدًی لِّلنَّاسِ؛ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ» و مانند اینها مخاطب خود قرار داده و حجت را بر همگان تمام کرده است.

د) هدایت تشریحی خاص مؤمنان: خداوند، تنها مؤمنان را با تعبیر «یا ایها الذّیْنَ آمَنُوا...؛ هُدًی لِّلْمُتَّقِیْنَ» مخاطب قرار داده و دستورات عقیدتی، اخلاقی و عملی خاصی برای

ص: 95

خودسازی و سیر و سلوک إلى الله بر عهده شان گذاشته است.

ه) هدایت خاص جزایی: این نوع هدایت، پاداشی برای مؤمنین مطیع است و آنان را در مواضع تحیر و مانند آن، با الهامات قلبی به حق و صواب، رهنمون گشته، و ساوس شیاطین و نفس اماره را دفع نموده، بر استقامت، ایمان و ثبات قدم در راه حق دستگیرشان می شود.

و) هدایت اخص: این هدایت، مختص معصومان است. ایشان پیش از تولد تحت عنایت خاص الهی اند تا با سرمایه عصمت ذاتی موهبتی و علم لدنی، زمینه هدایت مردم، با اعتماد به اقوال و الگوگیری از رفتار ایشان را مهیا سازند.

هدایت تکوینی عام و خاص در فصل قبل بررسی شد و در اینجا هدایت عام تشریحی و نقش آن در وصول انسان به مقام ولایت تکوینی، بررسی می شود. سایر موارد در ادامه می آیند.

اصل هدایت عام، لازمه جهان بینی توحیدی است. خداوند متعال حکیم به هر نوعی از انواع موجودات، در حدی که برای آن موجود ممکن و شایسته است، تفضل و عنایت دارد و موجودات را در مسیر کمالشان هدایت می کند. از این روست که قرآن واژه وحی را همچنان که در مورد هدایت انسان به کار برده، در مورد هدایت جمادات (زلزال: 5؛ فصلت: 12) و حیوانات (نحل: 68) نیز به کار برده است. بدین بیان در هر موجودی، نوعی میل و کشش به سوی مقصدی که متناسب با اهداف خلقتش باشد، وجود دارد. این میل و گرایش قوی، همان است که در علم کلام از آن به هدایت الهی عام (وحی به معنای عام) و در علوم تجربی به طبیعت یا غریزه تعبیر می شود.

عالی ترین درجه وحی و هدایت عامه، همان وحی مصطلح و معروف است که از طریق سلسله پیامبران، معرفت و بصیرت بشر را ارتقاء بخشیده، او را به سوی مقصودی که ماورای افق محسوسات و مادیات است و خواه ناخواه منزلگاهش خواهد بود، راهنمایی می کند. از طرف دیگر نیاز جامعه انسانی به قانون در زندگی اجتماعی را

برطرف ساخته، خلأهای قانونی و ضمانت های اجرایی آن را پر می کند. (1) از این هدایت عامه که مخصوص نوع انسان است، در علم کلام به هدایت تشریحی اختیاری در مقابل هدایت تکوینی جبری تعبیر می شود.

## 1. ضرورت هدایت تشریحی عام

با توجه به محدودیت های امکانات تکوینی هدایت بشر (فطرت، عقل، غریزه، حس و شهود)، اگر ارسال رسل و انزال کتب صورت نپذیرد، احدی هدایت نمی شود؛ زیرا حتی حکمای بزرگ و دانشمندان سترگ که دستشان از دامن انبیا کوتاه بوده، گاه لغزیده و در ضلالت افتاده اند: (ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ)؛ «اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما هدایت شدنی نبودیم». (اعراف: 43) (2)

به این دلیل که همه توان دریافت مستقیم وحی را ندارند و اگر قرار باشد، همه در ارتباط مستقیم با وحی بوده، بار رسالت را خویشتن بر دوش کشند، نظام اجتماعی و روند عادی، بلکه اختیار و ابتلای انسان منتفی می شود، لازم است عده ای معدود، بلکه تنها یک نفر در هر زمان، عهده دار این مسئولیت عظیم شود و دیگران از سیره و ارشادات وی بهره برند تا به سعادت واقعی و هدف نهایی خلقت خویش، یعنی ولایت تکوینی دست یازند.

از آن سو افرادی که این توان فوق العاده روحی - عقلانی را یافته و عهده دار وظایف نبوت، رسالت یا امامت (وصایت) می شوند، بر دیگران حق ولایت و اطاعت یافته، دیگران جیره خوار خوان هدایت آنان می شوند. در نتیجه تمام انسان ها مدیون ایشان شده، بنا به عقل و فطرت، در حضور و غیاب آنان باید تکریم، اقتداء و ارتباط با وی را حتی پس از رحلت ایشان، حفظ کنند.

ص: 97

---

1- ر. ک: وحی و نبوت، صص 9-11.

2- ر. ک: أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 323.

از ضروریات اسلام این است که پیامبر صلی الله علیه و آله، مصداق بارز «خليفة الله» و «انسان کامل» است که صلاحیت و توان دریافت وحی را یافته، سرآمد همه انسان ها قرار گرفته است. ایشان علاوه بر واسطه فیض تکوینی، واسطه فیض و حیانی خداوند است که بدون وجود و حضور مقدس او در زمین، امکان نزول قرآن کریم و بهره مندی انسان های آخر الزمان از هیچ یک از زیبایی های آن میسر نمی شد؛ زیرا تنها روح مطهر، والا و الهی او توان تحمل دریافت وحی از امین الهی (حضرت جبرئیل) را داشت، در غیر این صورت: «اگر ما قرآن را بر کوه ها نازل می کردیم، هر آینه آن را می دیدی که از خشیت الله، خاشع و از هم متلاشی شود». (اعراف: 143 و 155)

پیامبر صلی الله علیه و آله بی کم و کاست، همانی را که از جانب خداوند متعال دریافت کرد، به مخاطبان خویش اعلام فرمود. ایشان در صورت نیاز، به تبیین، تشریح و اجرای آنها نیز همت گماشت. امام علی علیه السلام در مورد انقطاع وحی تشریحی، خطاب به پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «با مرگ تو رشته ای گسست که با مرگ دیگران گسسته نشده بود». (1) سید بن طاووس قدس سره نقل کرده است:

امام صادق علیه السلام در نماز قرآن می خواند و حالت غش به آن حضرت دست داد. چون از آن حال باز آمد، سؤال شد: «چه چیز حال شما را بدین گونه کرد؟»

آن حضرت فرمود: «آن قدر آیه های قرآن را تکرار کردم تا آنکه به حالتی رسیدم که گویی آیات را از کسی که نازلشان فرموده، با مکاشفه و عیان می شنوم. از این رو توان بشری، تاب مقاومت مکاشفه جلال الهی را نیاورد». (2)

با این بیان روشن می شود که از میان چهارده معصوم، توان دریافت وحی تشریحی، تنها در نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود و دیگران، وحی را به واسطه ایشان در قالب قرآن کریم دریافت کرده، به تبیین و تفسیر معصومانه آن پرداخته و در حد توان در جامعه به اجرا نهاده اند.

ص: 98

---

1- . نهج البلاغه، خطبه 226.

2- . اسرار الصلوة، شهید ثانی، ص 204.

بنابراین علم پیامبر صلی الله علیه و آله که از جانب خداوند به ایشان وحی، الهام و تعلیم شد، سرمنشأ علمی است که از طریق جانشینان او در میان مسلمانان و از آنجا به عالم انتقال می یابد؛ چنان که خود آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُيُوبِهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا. (1)

من شهر علمم و علی علیه السلام دروازه آن است؛ پس هر کس اراده علم و حکمت آموزی دارد، از دروازه آن وارد شود.

## 2. بی نیاز نبودن از شریعت از تولد تا مرگ

طبق آموزه های ناب قرآن، سنت و عترت، انسان تا در دنیا است از تکلیف جدا نیست؛ زیرا عبودیت و تکلیف دائر مدار اراده و اختیار است. انسان تا در دنیا زندگی می کند، از این دو منفصل نشده، هر لحظه برای وی امکان تغییر مسیر وجود دارد. بنابراین تا در دنیا هست باید متعبد و بر صراط مستقیم ثابت قدم بماند تا به منزل ثبات و حساب گام نهد. نظریه استغناء از شریعت در پی طریقت و وصول به حقیقت، فکری انحرافی و بدعتی خطرناک است که از سوی برخی از صوفیان وارد عرفان شده و به ناحق به شیعه انتساب داده است.

طریق عبادت برای کسب معرفت و ولایت تکوینی، بسان مدرک تحصیلی نیست که با به دست آوردن رتبه جدید، از قبلی استغناء حاصل شود؛ بلکه بسان حروف الفباء است که از اول تا آخر تعلیم و تعلم، ملازم هرگونه سیر و حرکت به سوی خداوند متعال است. جدایی از شریعت مساوی است با سقوط در دامن دسیسه های شیطانی و انحطاط به قهقرای اسفل سافلین؛ چنان که سرنوشت خود ابلیس چنین شد؛ یعنی با کبر، حسادت و عصیان، از اوج کرامت و روحانیت قرب، سقوط کرد و به نهایت ذلت و

ص: 99

---

1- . آمالی، شیخ صدوق، ص 282؛ عیون أخبار الرضا، ج 2، صص 66 و 298؛ آمالی، شیخ طوسی، ج 2، ص 191؛ مستدرک الحاکم، ج 3، صص 126 و 127؛ الاستیعاب، ج 3، ص 38؛ مناقب ابن المغازلی، صص 80-85 و 120-126؛ شواهد التنزیل، ج 1، صص 334 و 459 و....



به همین دلیل است که عارف والایی چون امام علی علیه السلام در محراب به شهادت رسید و شهدای محراب انقلاب اسلامی ایران، در این امر به ایشان اقتدا کردند. امام خمینی رحمه الله علیه نیز در آخرین لحظات عمر خویش، آخرین نماز خود را با ایماء و اشاره خواند، سپس جان سپرد. سایر عارفان واقعی نیز چنین اند، تا به همه بفهمانند که تا انسان نفس می کشد، اطاعت و عبادت از وی ساقط نخواهد شد؛ حال چه اینکه هنوز در مراحل اولیه بوده، به حد کمال وجودی اش نرسیده باشد، چه اینکه از حیث ایمان و عمل به مراتب عالی رسیده باشد.

با این توضیحات فساد پندار متصوفه روشن می شود که ادعا می کنند: «شریعت تنها طریقتِ وصول به حقیقت است. غرض از تکالیف عملی، تکمیل انسان و رساندنش به نهایت درجه کمال اوست؛ وقتی به حقیقت رسید و کامل شد، دیگر حاجتی به تکلیف نداشته، بقای تکلیف در حق او مفهومی ندارد». بنابراین همه انسان ها محتاج بهره وری از راهنمایی با هدایت تشریحی تا آخر عمر هستند. حال شخص، یا خودش نبی یا وصی صاحب ولایت تکوینی است یا وحی را به وساطت یک نبی یا وصی دریافت می کند. پس برای دریافت وحی، وصول فرد به ولایت تکوینی یا به کسی که او صاحب ولایت تکوینی باشد، ضروری است.

در پی خاتمیت شریعت با خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، نبوت و وحی بلاواسطه مسدود شد؛ ولی نیاز انسان به هدایت تشریحی تا قیامت مستمر است. بدین دلیل قرآن صامت و قرآن ناطق، یعنی ائمه هدی علیهم السلام، تا آخر دنیا پاسخگوی نیاز به هدایت عام تشریحی بشریت هستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از حجه الوداع در خطبه غدیر چنین وصیت فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ، فَإِنِّي سَأُنَلِّكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا: الثَّقَلَيْنِ الْأَكْبَرِ  
کتاب الله، سبب طرفه بید الله و طرفه

بأيديكم، فاستمسكوا به لاتضلُّوا ولا تبدلوا وعترتي أهل بيتي، فإنه قد تبأني اللطيف الخبير أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. (1)

ای مردمان! همانا من از شما جدا گردم (رحلت نمایم) و شما بر حوض (کوثر) بر من وارد می شوید؛ سپس همانا من از شما هنگامی که بر من وارد شوید، از دو چیز گران سنگ می پرسم! پس ببینید بعد از من با این دو چگونه برخورد می کنید: یکی ثقل بزرگ تر، کتاب خداوند که سببی است که یک سر آن به دست خداوند و سر دیگر آن به دست شماست؛ پس بدان متمسک شوید تا گمراه و دگرگون نشوید؛ و [ثقل دیگر] عترت من، خاندان من باشند. همانا خداوند لطیف خبیر، مرا آگاه کرده است که این دو از یکدیگر جدا نشوند تا اینکه بر سر حوض بر من وارد شوند.

تعبیر

«لن يفترقا» اطلاق رد و همان گونه که زمان را تا آخر دنیا برای مسلمانان توسعه می دهد، زمان را برای یکایک متمسکان مؤمن متعهد تا زمان مرگشان توسعه می دهد. پس در عین اینکه الهامات و هدایت خاصه و اخص، همچنان جاری است، برای خلاصی از ضلالت و انحراف، تمسک به قرآن صامت و ناطق، به طور توأمان یک ضرورت است. بنابراین برای ایصال به هدف نهایی خلقت، حضور ولی مطلق در هر عصری، حتی به صورت غایب یک ضرورت اساسی است که شرح بیشتر آن در دلایل ولایت تکوینی امام علیه السلام می آید.

### گفتار دوم: هدایت خاص

هدایت خاص یا هدایت جزایی به شرطی تحقق می یابد که انسان به هدایت عام تشریحی گردن نهاده، با ایمان و عمل صالح، ارتباط خویش را با ماوراء الطبیعه گسترش

ص: 101

---

1- . این روایت با تعابیر مشابهی در کتب مختلف روایی فریقین ذکر شده است؛ از جمله ر. ک: فضائل الخمسه من الصحاح الستة، سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، ج 2، صص 52-66؛ صحیح ترمذی، کتاب المناقب، مناقب اهل بیت النبوی، ح 3786 و 3788؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب و سایر مسانید و کتب.

دهد؛ سپس دارای شرح صدر شده، ظرفیت دریافت الهامات الهی را پیدا کند. با این روند، مورد حمایت و عنایت خاص الهی قرار گرفته، از طریق القائنات قلبی و الهامات رحمانی، بر بصیرت و ثبات قدمش بر صراط مستقیم افزوده می شود. در پی آن به تدریج، روح قوت لازم را یافته، با توسعه وجودی، بیشتر به مقام عظمای خلافت الهی بار یافته، توان ولایت تکوینی را می یابد و منشأ کرامات یا معجزات می شود. (1)

دستیابی به این الهامات در پی رعایت کامل تقوا و ورع، در واقع تحقق وعده خداست:

- (الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى)؛ «آنان که به راه هدایت درآیند، خداوند بر هدایتشان بیافزاید». (محمد: 17)

- (إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا)؛ «اگر تقوایبسته شوید، خداوند برای شما فرقان (نیروی تمییز حق از باطل و خیر از شر) قرار می دهد». (انفال: 29)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

يقول الله (عز و جل): من عمل حسنةً، فله عشر أمثالها و أزيد و من عمل سيئةً فجزاؤها مثلها أو أغفر و من عمل قراب الأرض خطيئةً ثم لقيني لا يشرك بي شيئاً، جعلت له مثلها مغفرة؛ و من اقترب إلى شبراً، اقتربت إليه ذراعاً و من اقترب إلى ذراعاً، اقتربت إليه باعاً و من أتاني يمشى، أتيته هرولاً و لا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أحبه، فإذا أحببته، كنتُ سمعه الذي يسمع به، و بصره الذي يبصر به. (2)

خداوند (عزیز و جلیل در حدیث قدسی) فرماید: «هر آن کسی که یک کار نیک نماید، پس برایش ده برابر آن و بیشتر باشد و هر آن کسی بدی نماید، پس جزایش مثل همان باشد یا وی را بیامرزم (انعام: 160؛ بقره: 245 و 261-262) و هر آن که به اندازه

ص: 102

1- ر. ک: شناخت، ص 72.

2- . مسند احمد، ج 5، ص 153؛ صحیح مسلم، باب توبه، ح 1؛ سنن الترمذی، باب دعاء، ح 131؛ سنن ابن ماجه، باب أدب، ح 58؛ مجمع البحرين، ج 2، ص 142؛ جامع المسانید، ج 13، ص 715؛ التفسیر الکبیر، ج 27، ص 157.

قطعات زمین بدی نماید، سپس درحالی که به من شرکی نورزیده باشد، مرا ملاقات نماید، من برایش به همان اندازه مغفرت قرار می دهم.

هر آن کس به اندازه یک وجب ( 20-25cm) به من نزدیک شود، من به اندازه یک ذراع ( 50-60cm) به وی نزدیک گردم و هر آن کس به اندازه یک ذراع به من نزدیک گردد، من به اندازه یک باع (1) (5/1m<sup>2</sup>) به او نزدیک شوم و هر آن کس به گندی به سوی من راه سپارد، من هروله کنان) به سرعت (به سویش گام بردارم و بنده آن قدر با نوافل به من نزدیک می شود تا آنجا که من او را دوست بدارم. پس وقتی من او را دوست بدارم، من گوش وی گردم که با من بشنود و من چشم وی گردم که با من ببیند.

وقتی قدرت و هیبت خداوند، نافذ در چشم، گوش و سایر اعضای انسان شود، آنها را در کنترل خود می گیرد و عبد دارای فرقان گشته، در گرایش ها و گزینش ها نمی لغزد. هر آن که از لغزش مصونیت بیابد، بر هدایت و ثبات قدمش بیفزاید. کسی که به اینجا برسد، صاحب علم لدنی شده، طبق حکمت الهی، فعال ما یشاء، یعنی منشأ معجزات یا کرامات می شود. دریافت الهامات و هدایت خاصه از راه القای در قلب، ممکن است به واسطه نفوذ آیات قرآن کریم، تأثیر ادعیه، مطالب یک کتاب حدیثی یا دینی یا نصیحت ها و موعظه های دانشمندان باشد.

این دریافت با احساس خاص درونی و دریافتی حضوری قرین است. اما لازم به تذکر است که گاه دریافت ها و خطورات قلبی، از وسوسه های شیطان و در راستای اهداف خصمانه اوست. القای در قلب، اگر از دسیسه های شیطان باشد، وسوسه و اگر از جانب ملک، در راستای سرکوب نفس اماره باشد، الهام است.

برای تمیز بین الهام و وسوسه، چندین راه وجود دارد:

ص: 103

---

1- وجب: پهنای کف دست انسان، وقتی انگشت ها از یکدیگر کاملاً باز شوند: ذراع: از سر انگشت وسط تا بازو و باع: از ریشه بوع، از سر انگشت وسط یک دست تا سر انگشت وسط دست دیگر، وقتی هر دو دست کاملاً از دو طرف کشیده شوند.

1. اگر خیالی که در قلب انسان خطور کرده، در تعارض با شرع نیست، الهام، و اگر مخالف با آن باشد، وسوسه شیطان است.

2. اگر خواطر قلبی مطابق اصول و موازین عقلانی است، الهام، وگرنه وسوسه است.

3. هرگاه از طریق شرع و عقل نتوان به نتیجه رسید، باید با عقلا مشورت کرد تا صواب و خطا را نشان دهند. هرگاه از مشورت با آنان نیز خطا و صواب مشخص نشد، باید توقف و خودداری کرد.

از آنجا که شرح علوم غیبی و ارتباط شهودی ولی الله در مباحث نموده‌ها و شواهد ولایت ائمه علیهم السلام به طور مفصل خواهد آمد، در اینجا به همین مختصر بسنده می‌کنیم.

### گفتار سوم: اهمّ تمهیدات تشریحی وصول به ولایت تکوینی

#### اشاره

همان گونه که یک سفر جسمانی نیازمند هدف و انگیزه برای سفر، تعیین مقصد و مرکوب مناسب، دفترچه راهنما و نقشه، انتخاب بهترین، امن ترین و نزدیک ترین مسیر دستیابی به مقصد، برگرفتن زاد و توشه مناسب و به اندازه برای طول سفر و در مقصد و امثال این امور است، در سفر معنوی نیز همه این امور شرط است. پس خداوند حکیم که با خطاب: (فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ) (1) دعوت کننده انسان به سوی خویش است، باید مسیر و سایر امور پیش گفته را نیز به بشر بنمایاند تا انسان با به کارگیری آنها، زمینه ساز بهره مندی از هدایت خاص جزایی با حسن انتخاب خویش شود.

سپس باید هر آنچه زاد و توشه راه محسوب می شود، در دسترس بشر قرار گیرد تا مشتاقان وصول به هدف نهایی خلقت، بتوانند بر استفاده مسیر، دلگرم و صبور باشند. این بدان دلیل است که دست یابی به صراط مستقیم موصل به مقصد نهایی، یعنی ولایت تکوینی، بدون بهره مندی مستقیم از وحی و الهامات، همراه با الگوگیری و یاریگری استادی که خود مستفیض از این امکانات باشد، امکان ندارد. انبیاء، اوصیاء و اولیاءالله

ص: 104

---

1- . «همگی به سوی خداوند فرار کنید». (ذاریات: 50)

در واقع بسان کاروان سالار و رانندگان ماهری هستند که مسافران را به سلامت به سرمنزل مقصود می‌رسانند. در این گفتار، زاد و توشه های مناسب سیر و سفر الی الله بررسی می‌شوند.

## 1. ایمان و یقین

مهم ترین وجه امتیاز انسان بر سایر مخلوقات، حتی ملائکه، یکی قوه تعلیم و تعلم و دیگری روح و نفخه خاص الهی است که بر جسم مادی او دمیده شده است. انسان با خود، فطرت الهی را به همراه دارد تا او را از حیوانیت بالاتر برده، به او این امکان را بدهد که با تعلیم و تعلم و تلاش خود، از ملک افزون شود. معلومات بشری نوعاً در معرض شک و تردید قرار دارند. اما گاهی علم به مرتبه ای می‌رسد که نفس به آن اطمینان کرده، آن را بدون هیچ شک و تردیدی تصدیق می‌کند؛ این حالت همان است که یقین نامیده می‌شود. یقین بالاترین مرحله شناخت است. (1)

معنای ایمان، تصدیق است که امری درونی و قلبی است. ایمان مصطلح، تصدیق وجود غیب (مبدأ، معاد، ملائک، وحی و...) و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و گردن نهادن به لوازم آنهاست. اقرار زبانی و عمل به لوازم آن، کاشف از تصدیق قلبی بوده، سبب تعمیق معارف و ثبات قدم در مسیر و نگهبان ایمان است. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به نقل از اجدادشان، از امام علی علیه السلام فرمود:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الإیمان معرفة بالقلب و إقرار باللسان و عمل بالأركان»؛ (2) «ایمان، شناسایی با قلب، اقرار به زبان و عمل با اعضاست».

امام علی علیه السلام همین ارکان را در بیان رابطه اسلام و یقین اخذ نموده، فرمود:

الإسلام هو التسليم و التسليم هو اليقين و اليقين هو التصديق و التصديق هو الإقرار و الإقرار هو الأداء و الأداء هو العمل. (3)

ص: 105

1- ر. ک: نگاهی نو در اخلاق اسلامی، حسین مظاهری، صص 19 و 20.

2- البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ج 5، ص 120؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، صص 227، 226 و 277.

3- نهج البلاغه، حکمت 125.

اسلام همان تسلیم و تسلیم همان یقین و یقین همان تصدیق و تصدیق همان اقرار و اقرار همان اداء و اداء همان عمل است.

بنا به این روایات، اسلام واقعی، ترکیبی از یقین عقلی، تصدیق قلبی، اقرار به زبان و التزام به لوازم آن با جدیت در عمل متعبدانه خواهد بود. پس تمام اینها ملازم یکدیگراند. به عبارتی هر یک اگر صحیح و واقعی باشد، دیگری را به دنبال خود خواهد آورد، وگرنه اساساً اسلام و ایمان واقعی محقق نشده است.

یقین صحیح و واقعی به معارف دین، یعنی انسان مسبب تمامی موجودات را خداوند بداند. حتی اراده و ایمان و سایر فعالیت های خود را نیز از عنایات و عطایای خداوند دانسته، هیچ گاه خود را مستقل نپندارد. انسان سپس باید به اینکه خداوند بر تمام حالات او، حتی اسرار درون و باطن وی آگاه است، معرفت یابد تا همیشه خداوند را آن گونه عبادت و اطاعت کند که گویا او را می بیند. انسان باید حساب و ثواب و عقاب اخروی را جدی گرفته، بداند هر عمل صالح و نیکی انجام دهد، پاداش آن را دریافت خواهد کرد و هر عمل ناپسندی مرتکب شود، جزای آن را خواهد دید. وقتی تصدیق و یقین به این امور، در قلب مستقر و قلب بدان ها اطمینان یافت، ایمان نام می گیرد. (1) ولی «حقیقت یقین نوری است تشکیکی که هم فزونی پذیر است و هم حد خاصی ندارد». (2)

یقین و ایمان، مراتب و درجات بسیار دارند. با بصیرت و عمل صالح می توان به درجات عالی ایمان و یقین دست یافت و از لوازم آنها بهره مند شد. در قرآن و سنت بر کسب معارف و عمل نیکی که انسان را تعالی بخشد، ترغیب و تشویق بسیار شده است تا بر عمق ایمان به غیب و اخلاص در عمل بیفزاید.

(وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) (آل عمران: 133؛ حدید: 21)

ص: 106

1- . نهج البلاغه، خطبه 178.

2- . تفسیر تسنیم، ج 2، ص 206.

به سوی مغفرتی از جانب پروردگار و بهشتی که به پهنای آسمان ها و زمین برای تقوای پیشه ها مهیا شده، سرعت [و سبقت] بگیرد.

نقش اساسی در خلافت الهی با علم است و سایر اسما در پرتو علم واقع شده و بر همین اساس با آنکه فرشتگان در جریان خلقت آدم، تسبیح و تقدیس را مطرح ساختند، خداوند در جواب آنان نفرمود: انسان نیز اهل تسبیح و تقدیس است، بلکه عالم بودن او را گوشزد کرد. اگرچه در بسیاری از موارد، پیامبران و دیگر انسان های کامل را به اسمای فعلی، چون مسیح، اواب، منیب و شکور می ستاید، لیکن در محاوره با فرشتگان از آنها نام نمی برد؛ زیرا هیچ یک از این اسما همتای معرفت و علم نیست. آنچه به همه این اسمای فعلی بها و رونق می دهد و همه این اسما به برکت آن حاصل می شود، همان علم است؛ چنان که ارزش عبادت نیز به علم و معرفت است؛ زیرا آنچه باعث کمال عبادت می شود، خلوص است و آنچه سبب خلوص می شود، معرفت است. (1)

قرآن کریم علت اعطای موهبت هدایت خاصه به انبیا را دو چیز می داند، یکی صبر و استقامت بر تمام امتحانات الهی و دیگری یقین:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ) (سجده: 24)

و بعضی از آنان را پیشوایانی که مردم را به امر ما هدایت می کردند قرار دادیم برای آنکه در راه حق صبر و استقامت کردند و به آیات ما یقین داشتند.

هرقدر میزان صبر و یقین مؤمنان متقی بیشتر باشد، قدرت ولایت و نفوذ آنان در عالم تکوین فراتر خواهد رفت. وقتی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مسئله روی آب راه رفتن بعضی از یاران حضرت عیسی علیه السلام مطرح شد، ایشان فرمود: «اگر یقین آنان از این مرتبه بالاتر می رفت، روی هوا حرکت می کردند». (2)

مراتب و درجات یقین بی شمار است و افراد مؤمن و اولیای الهی، هرکدام صاحب

ص: 107

1- . تفسیر تسنیم، ج 3، ص 194.

2- . امالی، شیخ مفید، ص 293.



مرتبه ای از آن هستند. علمای بزرگ اخلاق و عرفان به تبع کرائم قرآنی (حاقه: 51؛ نکاثر: 5-7؛ واقعه: 95)، یقین را به طور کلی به سه قسم تقسیم می کنند: علم یقین؛ عین یقین و حق یقین. (1) ولی می توان مرحله ای دیگر، یعنی حق المبین را نیز بدان اضافه کرد: (إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ)؛ «همانا تو بر حق آشکاری هستی». (نمل: 79؛ نور: 25) این مرحله نهایی، آن است که نه تنها آن کس که با آن ملموس باشد، به حق یقین می رسد، بلکه برای دیگران که با او همراه شوند نیز جای تردید باقی نمی ماند، مگر آنکه راه عناد و لجاج را در پیش گیرند.

در مرحله علم یقین، مؤمن در همه تحرکات و حالات، خدا را حاضر و ناظر می یابد. در مرحله عین یقین، انسان به طرف حقیقت می رود تا به تمام حقایق، مثل برزخ، قیامت، ملائکه و سایر معارف دین به یقینی برسد که گویا آشکارا همه را می بیند. در مرتبه حق یقین که از آن مقربان الهی است، گویا در تمام حقایق، سیر و با آنها زیست می کند. (2) در مرحله حق المبین، خود جلوه گر و نمایاننده ذات حق تعالی شده، هرکه به وی بنگرد، به وجه الله نگریسته و بی اختیار به یاد خداوند متعال و هیبت و جلال و جمال او می افتد.

رسیدن به این مقامات در پی رؤیت و انس با ملکوت هستی تحقق می یابد:

(وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ)؛ «این گونه بواطن آسمان ها و زمین به ابراهیم نمایانده شد تا از صاحبان یقین شود». (انعام: 75) طبق این آیه، این روند مشروط به اراده الهی بوده، تنها برای انسانی که ظرفیت ادراک آن را فراهم کنند، حاصل می شود؛ زیرا: (بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)؛ «ملکوت تمامی چیزها تنها به دست او (الله عزوجل) باشد و شما به سوی وی برمی گردید». (مؤمنون: 88؛ اعراف: 185)

ص: 108

1- ر. ک: تفسیر تسنیم، صص 205 و 206.

2- ر. ک: رحیق مختوم شرح حکمت متعالیه، جوادی آملی، ج 4، ص 362.

انسانی که به حق المبین برسد، خود تجلی گاه حق المبین می شود، عصمت دایمی می یابد و از هرگونه عصیان، طغیان و لغزش در امان خواهد ماند. این مقام پیش نیاز انتصاب به امامت بر مردمان از طرف خداوند است: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)؛ «همانا من تو را پیشوای مردمان قرار دادم». (بقره: 124) وجود امام برای یک امت، حجت را بر آنان تمام کرده، وی دستگیر و الگوی سیر بر صراط مستقیم تا وصول به مقام قرب و دستیابی به ولایت تکوینی می شود. پس به شرط تبعیت و انقیاد مردم از ایشان، امام قطعاً موصل ایشان به مقصد نهایی است. (1)

راه تحصیل یقین، عبادت خالصانه است: (اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)؛ «دایم به پرستش پروردگارت مشغول باش تا به مقام یقین دست یابی». (حجر: 99) عبادت، نفس را از آلودگی ها و رذایل اخلاقی پاک و شایستگی افاضه یقین از سوی خداوند را بیشتر می کند. هرچه عبادت استمرار و تعمیق بیشتری یابد. عابد در مراتب یقین پیش تر برود. معنای آیه این نیست که وصول به یقین، غایت عبادت است، به طوری که اگر کسی به یقین رسید، عبادت را رها کند؛ بلکه مراد این است که یکی از ثمرات نهایی عبادت، یقین سعادت بخش است و به دست آوردن آن جز از طریق بندگی امکان پذیر نیست. هر قدر یقین توسعه یابد، قابلیت عبد برای ولایت تکوینی بیشتر می شود. (2)

مرتبه عالی یقین برای تصور مدبریت، ربوبیت و معبودیت دیگری، جایی نمی نهد. عبد در این مرحله تمامی اسباب و مسببات را مرتبط با حق تعالی دانسته، هر که و در هر مقامی که باشد، هر کار خیری را هم که با توان ادراکی یا تحریکی خود انجام دهد، فعل خدا می داند؛ زیرا اصل وجود، کمالات، ابزار تحریکی و ادراکی، قدرت و اراده خود و دیگران را عطایای حق تعالی یافته است.

این مقام یقین در تعامل دو سویه، عبادت را معنا و عمق بخشیده، با شرح صدر

ص: 109

1- ر. ک: شمیم ولایت، ص 92.

2- ر. ک: ترجمه المیزان، ج 6، صص 273 و 274؛ مخزن العرفان در تفسیر قرآن، نصرت امین، ج 1، صص 96 و 97.

حاصل شده، دریافت الهامات و دستیابی به ولایت تکوینی و بهره‌وری از آن را سهولت، سرعت و توسعه روزافزون می‌بخشد. در پی آن هر قدر اعتقاد و ایمان بیشتر شود، جهان به همان نسبت در برابر او مطیع‌تر و رام‌تر خواهد شد. پس عبودیت زمینه‌ساز تقرب خداوند و ولایت تکوینی است. (1)

## 2. عبودیت و تخلّق به اخلاق الهی

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) (نحل: 36)

همانا ما در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم تا اینکه خدا را عبادت نموده و از طاغوت (هر آنچه در مقابل خداوند قرار گیرد) اجتناب نمایند.

در این آیه، عبادت معنای وسیعی دارد که شامل عمل خالصانه به همه دستورات الهی مثل تفکر، معرفت، ورع، کسب حلال، نگاه به علماء یا پدر و مادر و مانند اینها می‌شود. (2) انسان مؤمن می‌تواند با لحاظ کسب رضایت الهی، همه کارها، افکار و آمال خود را صبغه الهی بخشیده، در زمره عبادات وارد کند. اگر انسان، خالق و مولا بودن خداوند متعال را دریافت، آگاهی او از همه شئون انسان و جهان را پذیرفت و در عمل نیز مطیع محض اوامر و نواهی خداوند شد، پله پله به قرب الهی می‌رسد. (3)

قرآن کریم، مهم‌ترین کمال را همین عبودیت مطرح کرده است؛ به گونه‌ای که عروج انسان کامل (إسراء: 1)، نزول کتاب الهی (کهف: 1؛ حدید: 9؛ فرقان: 1) و علم لدنی و ولایت تکوینی خضر علیه السلام (کهف: 71-89) را بر اصل عبودیت بنا می‌نهد. می‌توان گفت هر کمالی که به افراد، اعم از پیامبر و غیرپیامبر نسبت داده شده، اول به جنبه عبودیت آنها نظر شده است. خداوند، انسان را برای اطاعت و بندگی آفریده (ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؛ «ما جن و انسان را مگر برای اینکه عبادت کنند، نیافریدیم». (ذاریات: 56)

ص: 110

1- ر. ک: نگاهی نو در اخلاق اسلامی، صص 19 و 20.

2- ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 2، صص 380-390.

3- ر. ک: شمیم ولایت، ص 71.

اما عبادت، هدف متوسط است تا وی را به تدریج به پذیرش و بهره‌وری از بنای رفیع ولایت تکوینی سوق دهد. (1)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«العبودیة: جوهره، کنهها الربوبیة»؛ «عبودیت، گوهری است که ظاهرش عبودیت است و کنه (نهایت و باطنش) ربوبیت است». (2)

معنای ربوبیت یعنی تسلط و صاحب اختیار بودن. از این باب به خداوند متعال، رب گفته شده که صاحب حقیقی تمام عوالم است. بندگی خدا خاصیتش این است که انسان هرچه راه بندگی خدا را بیشتر طی کند، بر تصاحب و قدرت و خداوندگاری اش بر نفس خودش و بر سایر ممکنات افزوده می‌شود.

اولین درجه ربوبیت این است که انسان، مالک و مسلط بر نفس و جوارح خودش می‌شود؛ یک درجه بالاتر، مالک خاطرات و خیالات ضمیر خود می‌شود. قوه خیال، حکم یک گنجشک را دارد که دائماً از این شاخه به آن شاخه می‌پرد. اگر فردی در راه عبودیت قدم بردارد، آن چنان غرق عبادت می‌شود که کاملاً از حوادث اطرافش بی‌خبر می‌ماند. بالاتر از این، چنین انسانی، دست کم یک انسان مستجاب الدعوه در حق خود می‌شود.

مرحله بعد آن است که انسان بتواند روی بدن خود اثر نهاده، هر تصرفی که بخواهد، در بدنش انجام دهد؛ مثلاً یک ساعت، جلوی حرکت قلب خودش را بگیرد یا دو ساعت نفس نکشد و نمیرد. در عین اینکه بدنش نیازمند به روح است، روحش از بدنش بی‌نیاز شود؛ یعنی روح را از بدن خلع و جدا کند. ناظر بر بدنش باشد، ولی در جای دیگر سیر کرده، افق وسیع تری را مشاهده کند. سپس قدرت پیدا می‌کند که با همین بدن، طی الارض کند. به نظر شهاب الدین سهروردی و نیز میرداماد: حکیم، حکیم نباشد، مگر در آن مرحله که خلع بدن برایش ملکه شده باشد. یعنی هر وقت که اراده کند، بتواند روح خودش را از بدنش مستقل و جدا کند. (3)

ص: 111

1- ر. ک: تفسیر نمونه، ج 22، صص 396 و 397؛ عدل الهی، مطهری، صص 274-279.

2- مصباح الشریعة، ترجمه: حسن مصطفوی، ج 1، ص 536.

3- ر. ک: آزادی معنوی، مرتضی مطهری، صص 42-72؛ جهان بینی توحیدی، صص 30-34 و 77-80؛ عدل الهی، صص 279-294؛ بیست گفتار، صص 155-165.

در گام بعدی، سالک محبوب خدا شده، می تواند به قرب الهی برسد. نمودش آن است که می تواند در دنیای بیرون خودش هم تصرف کند. مثلاً چوبی را تبدیل به اژدها کند یا شتری شیرده از دل کوه بیرون آورد یا بدر (ماه شب چهارده) را دو نیم کند و مانند این معجزات و کرامات. ولی باز تا آخرین نفس، واجب و لازم است عبادت تکرار شود تا همیشه یادش بماند که بنده است و خدایی دارد؛ پس در کمالات، قدرت، اراده و افعالش مستقل نیست.

عارفی که مجذوب حق المبین شود، اعتنایی به این ربوبیت ها ندارد که بخواهد منیت، غرور و تکبر پیدا کند. وقتی که این تذکر و تلقین در روحش وجود داشت، جلوی معصیت وی را گرفته، در اثر این نیرو، همواره ایمانش تثبیت و این ایمان سبب اخلاص و ورع وی می شود. شاخصه همه انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیاء الله، اخلاص و عصمت در پی عبودیت و بندگی است؛ با این تفاوت که عصمت و خلوص انبیا و اوصیا، موهبتی و بالجنبه است و عصمت سایر اولیاء الله، اکتسابی و در پی الگوگیری و تبعیت از مخلصین است.

(أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يُعَلِّمُ مَا تَصْنَعُونَ) (عنکبوت: 45)

نماز را بیای دار؛ زیرا نماز از زشتی ها و منکرات بازمی دارد و هر آینه یاد خداوند برتر باشد و خداوند می داند که چه می کنید.

با عنایت به توضیحات گذشته، عبادت حقیقی سبب ذکر دائم و آن سبب احساس حضور دائم در محضر ربوبی و آن مستتبع تقوا، ورع و عصمت است که در نهایت روح تزکیه و تقویت شده، به مقصد ولایت تکوینی واصل می شود.

برترین عبادت، عبادت عاشقانه است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ، فَعَانَقَهَا وَ أَحْبَبَهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ  
یسر (1)

ص: 112

برترین مردم کسی است که به عبادت عشق بورزد، پس آن را در آغوش کشد و با قلبش آن را دوست داشته باشد و با جسدش بدان مباشرت نموده و وقت خود را برای آن خالی نماید؛ سپس بیمی ندارد که دنیايش بر سختی یا بر آسانی بگذرد.

بندگانی که تمام مراحل ربوبیت را به حد اعلی طی کرده باشند، محبوب قلوب سالم گردند؛ زیرا حب به کاملان در فطرت هر بشری نهفته است. دیگران نیز با عشق به ایشان، از ایشان الگو گرفته، به صراط مستقیم هدایت می شوند. قلوب سالم در پی مشاهده معجزات یا کرامات از ایشان در صراط مستقیم، ثبات قدم یافته، حاضر می شوند تمام هستی خود را در راه آنان ایثار کنند. مراد از «ولایت تکوینی» همین است، نه اینکه خدا کار عالم را (العیاذ باللہ) به یک انسان واگذار کرده و خودش دست از خلقت و تدبیر عالم برداشته باشد که چنین چیزی بنا به فیض مطلق و مدام إله، محال است. (1) مولوی در دیوانش خطاب به خلیفه حق تعالی خوش سراید:

خِصْرَت چِرا نخوانم، که آب حیات خوردی پِشت چِرا نمیرم، چِون یارِ یارِ گِشتی

گِردت چِرا نگردم، چِون خانِه خدایِ پایت چِرا نبوسم، چِون پایدار گِشتی

فاروق چِون نباشی، چِون از فراق رستی اکنون تو شهریاری، کورا غلام گِشتی (2)

ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج از خداوند سؤال فرمود: پروردگارا! منزلت مؤمن نزد تو چگونه است؟ خداوند (عزوجل) فرمود: ای محمد! کسی که به ولی ای از اولیای من اهانت نماید، آشکارا با من به ستیز برخاسته است. من برای نصرت اولیای خود از هر کسی سریع ترم. سپس فرمود: هیچ بنده ای از بندگانم با وسیله ای محبوب تر از انجام فرایض به من تقرب نجوید. همان طور که انجام فریضه موجب تقرب باشد، انجام نوافل نیز موجب تقرب می شود. عبد سالک به وسیله نوافل و مستحبات به من

ص: 113

1- ر. ک: آزادی معنوی، صص 42-72.

2- مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی مولوی.

نزدیک می شود تا آنجا که او را دوست بدارم. پس زمانی که او را به دوستی خود پذیرفتم، گوش شنوا و چشم بینا و زبان گویا و دست فعال او شوم.

حدیث قدسی قرب نوافل در بیانی دیگر چنین آمده:

ما تقرب إلى عبدی بشیء أحب الی مما افترضت علیه و إنه لیتقرب إلى بالنافله حتی أحببه، فإذا أحببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الی یبطش بها، إن دعانی أحبته و إن سألنی أعطیته. (1)

بنده من به چیزی بسان آنچه بر وی واجب نموده ام، به من نزدیک نشود و همانا وی به سبب مستحبات، آن قدر به من نزدیک گردد که دوستش بدارم. پس وقتی دوستش داشتم، من گوش وی شوم که بدان بشنود و چشم وی باشم که بدان ببیند و زبانش باشم که بدان سخن گوید و دستش باشم که بدان [اشیاء را] برگردد. اگر مرا بخواند، پاسخش دهم و اگر از من چیزی درخواست کند، به وی عطا نمایم.

این بدان دلیل است که بنده، نوافل را از روی محبت و عشق به خداوند متعال به جای می آورد و آن قدر حرکت در مسیر محبت را ادامه می دهد تا از محب خدا بودن به محبوب خدا شدن برسد. در این حالت همه افکار، نیات، انگیزه ها و افعال او را خداوند به عهده می گیرد. اگر چیزی را می فهمد، با نور علم خدا می فهمد و اگر کاری را انجام دهد، با قدرت و اراده الهی انجام دهد. در نتیجه اراده وی هرگز مخالف اراده تکوینی یا تشریحی خداوند اعمال نخواهد شد.

این همان عصمت است که در معصومین، موهبتی و در غیر ایشان، اکتسابی است. این پیش نیاز ولایت تکوینی است که عبد در سایه تلاش مستمر خود در مسیر عبودیت حق تعالی به آن رسیده است. این حق محوری تا آنجا پیش می رود که خود عبد، معیار و مدار تشخیص حق و باطل می شود. بدین دلیل حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مورد حضرت

ص: 114

امیر علیه السلام چنین تصریح فرمود:

«الحق مع علی و علی مع الحق، یدور معه حیث دار»؛ (1) «حق با علی است و علی با حق است؛ حق با وی همان گونه که او بگردد، می چرخد».

سپس بنده، مظهر صفات ربانی و ولی الله شده، خوارق عاداتی از او سر می زند که از عهده دیگران برنیاید. (2) در حدیث قدسی آمده است:

عبدی أطنی حتی أجعلک مثلی، أنا أقول للشیء کن فیکون؛ فأنت تقول للشیء کن فیکون. (3)

بنده من! مرا اطاعت نما تا تو را مانند خود کنم. من به چیزی می گویم باش، ایجاد می شود؛ تو هم بگو باش تا موجود شود.

یعنی همان طور که اراده الهی مؤثر در اشیاء است، بنده در اثر اطاعت و بندگی به مقامی می رسد که اراده او نیز به تبع مشیت الهی در پیدایش و تحول اشیاء، مؤثر واقع شود. (4)

خلاصه اینکه عبادت، هم زمینه ساز ورود به سیر و سلوک الی الله است؛ هم سبب استقامت و استدامه بر صراط مستقیم است، هم تعمیق یافتن آن نتیجه وصول به قرب حق تعالی و درک اوج جلالت و هیبت و جمال یار است. پس هر کس که به مقام ولایت تکوینی باریافته، از برکت تعبد محض بوده است. همچنین هر عبدی که ولایت تکوینی دارد، عبادتش بسی خالصانه تر، پرمغزتر و جانان پسندتر می شود. از آنجا که عبادت با دل و جان چنین عبدی آمیخته شده، وجودش نیز محبوب حق تعالی شده است؛ پس عشق و محبتش در دل دیگران نیز می افتد و دل ها به سویش مشتاق می شود:

ص: 115

---

1- . احقاق الحق، ج 5، صص 623-638، به نقل از: تفسیر اثنا عشری، حسینی شاه عبدالعظیمی، ج 3، ص 419؛ خلاصه المنهج، فتح الله کاشانی، ترجمه: ابوالحسن شعرانی، ج 2، ص 88.

2- . ر. ک: نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، ترجمه: احمد حسین شریفی، صص 343-345؛ ر. ک: همان، صص 325-352.

3- . بحار الانوار، ج 102، 165.

4- . ر. ک: صحیفه نور، ج 19، صص 47-51.



(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) (مریم: 96)

همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، خداوند رحمان برایشان [در دل مردمان] مهرشان را قرار دهد.

### 3. شب زنده داری

شب زنده داری (سُهر تا سحر) از ریاضت های مؤثر و بسی سازنده در سیر و سلوک برای وصول به مقام ولایت تکوینی است. به همین دلیل خداوند متعال با دستور اکید، تهجد و نماز شب را علاوه بر نمازهای یومیه، بر نبی خاتم صلی الله علیه و آله واجب کرد:

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا) (اسراء: 79؛ مزمل: 20)

پس برخی از شب را به تهجد برخیز که بر تو استحباب (وجوب) دارد تا اینکه پروردگارت تو را به مقامی مورد ستایش (شفاعت امت) برانگیزاند.

سپس علت تأثیر عجیب شب زنده داری برای تحقق مقام شفاعت را چنین شرح می دهد:

(إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً \* إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا) (مزمل: 6 و 7)

زیرا همانا وجدها [و دریافت ها و گام های] شبانه، وسیع تر و گفتار آن پایدارتر [و پرمحتواتر] است. همانا در روز برای تو شناگری طولانی [در اشتغالات دنیوی روزمره] باشد، [پس تو را از فراغت دل در عبادت باز دارد؛ در حالی که تا تمرکز و فراغت دل نباشد، دریافت های شهودی وسیع و عمیق و دقیق امکان ندارد].

جمعی از مفسران اتفاق کرده اند که مراد از مقام محمود، مرتبه شفاعت کامله است که در روز قیامت به آن حضرت صلی الله علیه و آله خواهند داد و او را به این منزلت، اختصاص و امتیاز خواهند بخشید و از بعضی احادیث نیز این معنا مستفاد می گردد. چنان چه در کتاب روضه الواعظین روایت کرده که:

«... قال رسول الله صلى الله عليه وآله: هو المقام الذي أشفع فيه لأمتي»؛ [«آن همان مقامی است که برای امتم شفاعت بنمایم»]. (1)

ص: 116

1- . تفسیر شریف لاهیجی، محمد بن علی شریف لاهیجی، ترجمه: میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث)، ج 2، صص 840 و

841؛ ر. ک: ترجمه المیزان، ج 13، صص 241 و 242.

ولی امثال مفسر کبیر، مرحوم طیب، معنای محمود را تا مقام ولایت تکوینی در دنیا و آخرت توسعه می دهند:

یکی از شئون مقام محمود، شفاعت کبراست؛ و الا مقام محمود مقامی است که تمام ملائکه و انبیا و تمام خلق، ستایشش می کنند در جمیع شئون که یکی از آنها مقام شفاعت است که حتی انبیا، احتیاج به شفاعت آن حضرت دارند.... و البته باید یک ارتباطی تحصیل کنیم تا مشمول شفاعت شویم. (1)

خداوند روز را برای معاشرت، کسب و تحصیل معاش، ملاقات یکدیگر، اصلاح امور و امثال اینها قرار داد؛ پس به دلیل اشتغالات روزمره، مجال عبادت در آن کم است؛ خالی کردن عبادت از ریاء و سمعه مشکل است؛ آن تمرکز و توجهی که در شب امکان دارد، در روز میسر نیست؛ در خلوت شب، به طور معمول عبادت مستور می ماند و استتار در عبادت، افضل از افشاء است، در حالی که در روز امر برعکس است.

اما در شب، برنامه های عادی زندگی تعطیل و اشتغال فکری بدان ها به حداقل می رسد؛ آرامش و خاموشی همه جا را می گیرد؛ اموری که سبب مشغولیت حواس خمسه اند، در ظلمت شب محو می شوند؛ خطر آلودگی عبادت به ریاء کمتر وجود دارد؛ با این شرایط، بهترین زمینه حضور قلب فراهم است. پس متعجب با تمام وجود رو به درگاه معبود آورده، سر بر آستان معشوق سوده، هرچه درد دل دارد، با فراغت بال با محبوب خویش در میان می گذارد. بعد با انس و یاد خداوند، جان تازه گرفته، پیمانه قلب خود را از مهر او لبریز می کند. بنابراین:

جز شب تیره نیست آن ظلمات که در او یافتند آب حیات

نشود آب زندگی ریزان مگر از دیده سحرخیزان

آنکه جُسته ای، خریدار است تو چه خُسی؟ چو دوست بیدار است

دوست بیدار و دشمن اندر خواب فرصت این است، فرصتی دریاب

ص: 117

خیز و در خواب کن مر اینان را باز کن چشم و دیده جان را

کنج گیران به گنج روح رسند شب نشینان بر این فتوح رسند

تو بر آن گهر از خریداری نرسی جز به نور بیداری(1)

با این توضیحات، تأکید و توصیه به تهجد شبانه، بدین دلیل است که در شب تاریک و ساکت، حواس انسان به دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها، مشغول و مختل نمی‌شود و به جای آن، دریچه قلب باز شده، میدان مهیا می‌گردد تا روحانیات و اشراقات ربانی بر آن وارد شوند. در مناجات شبانگه، گاهی معلومات و بصایر، گاهی جلوه‌ها و مکاشفات و گاهی حالت ابتهاج از اتصال به عالم قدس روی می‌دهد. درحالی که چون در روز، حواس انسان مشغول به زندگانی دنیوی است، این امور میدانی نمی‌یابند؛ زیرا با مانع اشتغال به غیر حق روبه رو می‌شوند!(2)

#### 4. اخلاص

اخلاص یعنی انسان قلب خود را مخصوص حق کند تا احدی جز خداوند در آن جای نگیرد تا هر عملی را که انجام داد، تنها برای جلب رضایت خدا باشد.(3) امام صادق علیه السلام فرمود:

«القلب السليم، الذي يلقى ربه و ليس فيه أحد سواه»؛ «قلب سلیم آن است که خداوند را در حالی ملاقات کند که در آن غیر خداوند نباشد».(4) سپس ایشان دارا بودن قلب سلیم را برترین نعمت شمرده اند:

ما أنعم الله (عزّ و جلّ) على عبد أجّل من أن لا يكون في قلبه مع الله غيره.(5)

خداوند عزیز و جلیل، به بنده نعمتی برتر از این نداده است که در قلبش، چیزی همراه خداوند نباشد.

ص: 118

1- . اوحدی.

2- . ر. ک: مخزن العرفان در تفسیر قرآن، سیده نصرت امین، ج 14، صص 162 و 163.

3- . ر. ک: سر الصلوه، روح الله موسوی خمینی، ص 76.

4- . بحار الانوار، ج 67، ص 239.

5- . همان، ص 198.

خلوص از شرک جلی و خفی، تنها در عبادت مصطلح نظیر نماز و روزه نیست، بلکه در همه شئون زندگی انسان موحد ظهور دارد. کسی که در هنگام بهره برداری از چیزی یا گریز از چیز دیگر، غیر خداوند را واقعاً نافع یا ضار می داند و بیش از حد مظهر و آیت خدا بودن، درباره آن اعتقاد دارد، چنین باور ناصوابی با خلوص در توحید سازگار نیست. (1)

به لحاظ اینکه انسان دارای دو شأن عقل نظری و عقل عملی است، لازم است برای وصول به مقام ولایت تکوینی، در هر دو بُعد، خود را به کمال برساند. یعنی علاوه بر اینکه در بُعد عقل نظری و کسب یقین به درجه والایی رسیده باشد، باید در زمینه عقل عملی، یعنی اخلاص در عمل نیز به درجه والایی آن که مقام مخلصین است، باریابد. (2)

خداوند متعال می فرماید: «این قرآن در مقام حق و همراهی با آن نازل شده است. پس [نه تنها در عبادت]، بلکه در سراسر دین، اخلاص را رعایت کن و بدانید که دین خالص از آن خداوند است». (زمر: 3) یعنی در سراسر دین، چیزی غیر از خواسته خداوند راه ندارد. به این دلیل رعایت همه دستورات و قوانین دین نیز باید تنها برای خداوند باشد؛ زیرا اگر عملی به اندازه ذره ای برای غیر خداوند صورت گیرد، مورد قبول درگاه الهی قرار نمی گیرد.

اخلاص دارای درجاتی است. به طور عمده افراد خالص در دو دسته «مخلصین» و «مخلصین» قرار می گیرند. دسته مخلصین کسانی هستند که در مبادی درجات ایمان قرار دارند. تحصیل این اخلاص برای قبولی عبادت لازم است؛ زیرا عمل بدون آن فاسد و مردود است. مرتبه دیگر از آن مخلصین است؛ یعنی انسان کاملی که جز حق، چیزی در قلبش وجود ندارد و خداوند او را برای خود خالص کرده است: (حِجَّتْ عَلٰی قَدَرٍ یَا مُوسٰی \* وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِی)؛ «تو بنا به تقدیری آمده ای و من تو را برای خود پرورانده ام». (طه: 40-41)

ص: 119

1- . تفسیر تسنیم، ج 2، ص 405.

2- . المیزان، ج 17، ص 265.

فرق این دو دسته در این است که اولی در راه تحصیل خلوص است، ولی دومی به آن رسیده و به جذب و عنایت الهی، ملکه عصمت برایش حاصل شده است. (1)

مخلصین به دلیل اینکه مظهر صفات حق شده و در نهایت تقرب او هستند، صفات خداوند را به حقیقت درک می کنند. پس خداوند سبحان را به آنچه سزاوار اوست، حمد و ثنا می کنند: «خداوند از این اوصافی که جز بندگان با اخلاص به او نسبت می دهند، منزّه است». (صفات: 159 و 160) در راستای همین ثمره اخلاص است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس چهل شبانه روز عمل خود را برای خداوند خالص کند، چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می شود». (2) اخلاص، سد راه نفوذ شیطان است: «قسم به عزّت که همه، مگر بندگان مخلصت را از آن میان، گمراه می کنم». (ص: 82 و 83؛ حجر: 39 و 40) بدین دلیل مخلصین هیچ گاه مرتکب عصیان یا لغزشی نمی شوند.

در حدیث قدسی آمده است: «اخلاص از اسرار من است؛ آن را در قلب کسی که دوستش دارم، به امانت گذاشته ام». (3) طبق این روایت، تنها راه کسب اخلاص، محبوب خدا شدن و طبق کرائم قرآنی، تنها راه محبوب خدا شدن، پیروی از انسان کاملی چون وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (آل عمران: 31)

بگو اگر خداوند را دوست دارید، پس مرا تبعیت کنید تا خداوند، شما را دوست بدارد و گناهانتان را درگذرد که خداوند آمرزشگری مهربان است.

اگر به این آیه و روایت، کریمه: (فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي)؛ «هر آن که مرا پیروی کند از من است». (ابراهیم: 36) را اضافه کنم، نتیجه این می شود که هر کس تابع و متعبد به شریعت

ص: 120

---

1- ر. ک: نقطه های آزاد در اخلاق عملی، محمدرضا مهدوی کنی، ص 414؛ نیز: ر. ک: دورساله در سیر و سلوک، سید حسین قزوینی، ص 77.

2- بحار الانوار، ج 67، ص 242.

3- مستدرک الوسائل، حسین نوری، ج 1، ص 101.

شود، به مقام مخلصین و محبوبین حق تعالی می رسد. پس سایر انسان ها، حتی مخلصین، باید تلاش کنند با تعبد محض و الگوگیری از مخلصین، محبوب خدا شوند. (1) انسانی که محبوب خداوند شد، خدای سبحان مجاری ادراکی (فهم) و تحریکی (عمل) او را برعهده گرفته، این گونه به مرتبه ای از ولایت تکوینی می رسد. در این مقام، جلوه گاه صفات فعلی خداوند متعال شده، می تواند در ما سوی الله، تصرفاتی خارق العاده بنماید. (2)

هر آن کس به این مقام دست یافت و بر آن ثبات قدم داشت، از جمله اولیاءالله و صاحب ولایت تکوینی است. هرکس با صبر و استقامت بر استمرار سلوک، به خواص اولیاءالله رسید، مخاطب این آیات می شود:

(يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّاتِي) (فجر: 27-30)

ای نفس به اطمینان رسیده! به سوی پروردگارت، درحالی که تواز او راضی و او از تو راضی است، بازگرد. سپس به بندگان خاص من و به بهشت مخصوص من وارد شو.

این خطاب، نهایت تکریم رب به عبد است؛ پس اوج لذت و بهجت و سعادت را برای مخاطبش در بر دارد.

## 5. صبر

یکی دیگر از شرایط اصلی و مراحل کلیدی وصول به ولایت تکوینی، صبر در ابتلا و آزمایش است. انسان در مسیر عبودیت، همواره با امتحان هایی از سوی خداوند متعال مواجه می شود که صبر در برابر آنها، زمینه به فعلیت رسیدن استعدادهای درونی و افزودن بر سعه وجودی انسان را فراهم می کند. (3) ابتلا به معنای امتحان و آزمایش کردن

ص: 121

1- ر. ک: ولایت در قرآن، ص 72؛ أشعة اللمعات، صص 200-213.

2- ر. ک: مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج 14، صص 167-169.

3- ر. ک: ترجمه المیزان، ج 11، ص 182.

است؛ به این ترتیب که کاری به کسی سپرده می شود تا صفات باطنی و درونی وی شکوفا شود. (1) امام علی علیه السلام فرمود:

«فی تقلّب الأحوال، علم جواهر الرجال»؛ «در دگرگونی های روزگار است که جوهره و توانایی افراد شناسایی می شود». (2)

قرآن کریم در بیان جایگاه صبر فرماید: (اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ)؛ «بر آنچه به تو برسد، صبر و تحمل نما که آن نشانه ای از عزم ثابت در امور است». (لقمان: 17) صبر دارای ابعاد و صورت های گوناگونی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «صبر سه گونه است: صبر به هنگام مصیبت و ابتلا، صبر بر انجام طاعت و صبر بر دوری از معصیت». (3) ابتلا از سنت های خداوند است. انسان از زمانی که مکلف می شود تا آخرین لحظه حیات، در معرض امتحانات خداوند قرار دارد و این سنت فراگیر، همه را در بر می گیرد. (4) امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره فرمود:

- «خدا شما را از اینکه بر شما ستم کند، مصون داشته، ولی از آزمایش مصون نداشته است». (5)

- «از سختی ها دوری گزیدن، موجب ضعف و ناتوانی می شود؛ زندگی در شرایط دشوار، آدمی را نیرومند و چابک می سازد و جوهر هستی او را آبدیده و توانا می گرداند». (6)

- «هرگز نباید از خدا خواست که ما را در بوته امتحان قرار ندهد؛ بلکه از امتحان های طاقت فرسا، باید به خداوند متعال پناه برد». (7)

خدا برای تربیت و پرورش جان انسان ها، دو برنامه تشریحی و تکوینی دارد و در هر برنامه، شداید و سختی ها را گنجانیده است. در برنامه تشریحی، عبادات را فرض کرده

ص: 122

1- ر. ک: ابتلا از دیدگاه قرآن و سنت، مجتبی بیگلری، ص 10.

2- بحار الانوار، ج 71، ص 154.

3- اصول کافی، ج 2، ص 145.

4- ر. ک: ترجمه المیزان، ج 10، ص 30 و ج 8، ص 252؛ معارف قرآن، ج 1-3، صص 170-179 و 356-374.

5- نهج البلاغه، خطبه 16.

6- همان، نامه 5.

7- همان، حکمت 93.

و در برنامه تکوینی، مصایب را در سر راه بشر قرار داده است. روزه، حج، جهاد، انفاق، نماز، شدایدی است که با تکلیف ایجاد گردیده و صبر و استقامت در انجام آنها، موجب تکمیل نفوس و پرورش استعدادهای عالی انسانی است. گرسنگی، ترس، تلفات مالی و جانی، شدایدی است که در تکوین پدید آورده شده است و به طور قهری انسان را در بر می گیرد. از این روست که وقتی خدا نسبت به بنده ای از بندگانش لطف مخصوصی دارد، او را گرفتار سختی ها می کند. جمله معروف «البلاء للولاء»، مبین همین اصل است. (1)

اولیای خدا به دلیل صبری که در مصایب و مشکلات دارند، توان روحی شان، افزایش یافته و به تدریج بر مقام ولایتشان افزوده می شود؛ تا آنجا که امام مردم و خلیفه الهی در زمین می شوند. هر قدر ابتلا، سخت تر باشد، به نسبت همان صبری که در مقابله می کنند، در مراتب بالاتری از قرب الهی قرار می گیرند و تجلیات عمیق تر و پیچیده تری در نظام آفرینش از ایشان دیده خواهد شد. (2)

مقام امامت که به گواهی آیات قرآن کریم، بالاتر از منصب نبوت است، وابسته به سرفراز بیرون آمدن از ابتلائات الهی در پرتو صبر و استقامت است: «به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم علیه السلام را به اموری امتحان کرد و او همه را به انجام رسانید. خداوند به او گفت: من تو را امام برای مردمان قرار دادم». (بقره: 124) یکی از علل ترقی و تکامل آن حضرت، این بود که ایشان بارها در معرض امتحان های سخت الهی قرار گرفته و توانست به خوبی از عهده همه آنها برآمده، به کمال نهایی انسان، یعنی امامت برسد. (3)

این مقام در اواخر عمر به حضرت ابراهیم علیه السلام اعطا شد. در آن هنگام حضرت ابراهیم علیه السلام از مقام نبوت برخوردار بود. پس امامت غیر از نبوت و مقامی عالی تر و بالاتر از آن است؛ زیرا در پی صبر بر ابتلائات مرتبط با نبوت، به ایشان کرامت گردید.

ص: 123

---

1- . عدل الهی، ص 154؛ ر. ک: همان، صص 139-172.

2- . ر. ک: امام شناسی، سید محمدحسین حسینی طهرانی، ج 1، ص 335.

3- . ر. ک: تفسیر نمونه، ج 17، ص 166 و سایر تفاسیر، ذیل بقره: 124.



بر این اساس انسان زمانی که در مسیر قرب الهی قرار می‌گیرد، برای توسعه وجودی اش، باید سختی‌هایی را متحمل شود تا از قید این جهان ماده رها و به عوالم بالاتر نائل شود.

## 6. بهره‌مندی از ولایت ولی (انسان کامل)

هر سالکی به مقدار نیل خود از کمال انسانی به راز عبادت می‌رسد. کامل‌ترین انسان‌ها، معصومان علیهم السلام هستند که به سر‌نهایی عبادت واصل شده‌اند؛ از این رو صراط مستقیم و میزان اعمال‌اند. (1) پس اگرچه شرط قبولی اعمال، اخلاص و تقوی است، (2) ولی قبول تقوا، مرهون ولایت انسان کامل است؛ زیرا هیچ عبادتی حتی تقوا، بدون تولی معصومان علیهم السلام مقبول نیست. (3) پس پذیرش ولایت انسان کامل، سر هر عبادتی است.

منشأ افتراق اساسی شیعه و سنی در مسئله امامت در همین امر نهفته است. اهل سنت نقش وصی و خلیفه را تنها در بُعد سیاسی و اداره جامعه منحصر دانسته، نیازی به اشتراط عصمت، نص و علم غیبی نمی‌بینند؛ ولی شیعه نقش امام را در هادی به امر و موصل به هدف‌نهایی بودن ارزیابی می‌کند که سیاست جامعه دینی، تنها بخش کوچکی از این مسئولیت است. بدین دلیل عصمت، نص و علم غیبی را از شروط اساسی انتصاب الهی امام به مقام هدایت به امر قرار می‌دهد. (4)

با لحاظ این امور است که از منظر شیعه، پذیرش اصل امکان وصول به ولایت تکوینی و پذیرش ولایت ره‌یافتگان وصال، یعنی معصومان علیهم السلام، از شروط مبنایی گام نهادن و توفیق در این حرکت صعودی است، وگرنه حرکتی شروع نشده یا به مقصد

ص: 124

1- . ر. ک: وسائل الشیعه، ج 1، صص 7-19 و 90-96؛ کافی، ج 1، صص 416، 419 و 433.

2- . (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)؛ «همانا خداوند فقط از متقین می‌پذیرد». (مانده: 27)

3- . ر. ک: جرعه‌ای از صهبای حج، ص 158.

4- . ر. ک: پژوهشی در پرسمان امامت، کمال حیدری، تدوین: جوادعلی کسار، ترجمه: نورالهدی توفیق، صص 29-40، 75-87 و 131-145.

مطلوب نخواهد رسید. با توجه به نقش عظیم الگو و نمونه عینی، تأثیر استاد و نظارت ولی راه یافته که مربی و مذکر شود، امری است که در روند تربیت، بسی تجربه شده، بدیل ناپذیر است. در صورت فقدان استاد یا دشوار بودن دستیابی به ایشان، مطالعه روش و منش وارستگان واصل به مقصود نهایی، بسی می تواند دستگیر سالک شود و فراز و نشیب راه را به وی بنمایاند.

حاصل مباحث این فصل این است که برای وصول انسان به هدف نهایی خلقتش یعنی ولایت تکوینی، علاوه بر تمهیدات تکوینی اله، از حیث تشریحی نیز وحی و الگوهای متمثل انسان کامل، در اختیار وی نهاده شده تا با حسن انتخاب خود، راه قرب الهی را در پیش گیرد. سپس با ایمان، یقین، عبادت، اخلاص، تهجد و از این قبیل امور، روح خویش را تقویت و وجود خویش را توسعه دهد تا به مقام خلافت و ولایت الهی بار یابد.

پس ولایت تکوینی، تنها نصیب کسانی می شود که خود را در مسیر تهذیب نفس و قرب به اله، از راه ایمان، عمل صالح، الگوگیری و تبعیت از ولی الله و لوازم آنها قرار دهند. وقتی چنین افرادی دارای نفوسی مستعد دریافت الهامات، مکاشفات و ارتباطات فراطبیعی شدند، از هدایت های خاص الهی بهره مند شده، با سعه وجودی ای که پیدا می کنند، دارای قدرتی فوق طبیعی می شوند که هر کار ممکن را به اذن اله و بنا به مصلحت و اقتضای شرایط، می توانند انجام دهند.

بنابراین سعه فعالیت اولیاء الله (معجزات یا کرامات ایشان) متناسب با مقدار سیر و میزان سعه وجودی و روحی خود آنهاست که با همین قوت روح، به برزخ منتقل شده و از آنجا نیز می توانند دخل و تصرفاتی را در دنیا بنمایند. در نتیجه مقام ولایت تکوینی، مقوله ای تشکیکی و ذو مراتب، بسان مراتب تشکیکی نور و منابع آن است.



### اشاره

پس از بیان تمهیدات خدای متعال و پیش نیازهای تکوینی و تشریحی وصول انسان خاکی به عالم فراتر از افلاک، یعنی کسب ولایت تکوینی و قدرت تصرف غیرعادی در طبیعت و نفوس، نوبت به اثبات این مقام عظمای ائمه اطهار علیهم السلام، طبق ادله عقلی و شواهد نقلی و بررسی قلمروی آن از دیدگاه های مختلف می رسد. اگرچه تاکنون به طور پراکنده به ولایت تکوینی ایشان اشاره هایی شده است، ولی این فصل عهده دار بررسی ادله مختلف اثبات ولایت تکوینی این واسطه های فیض و اولیای نعم و بررسی گستره عملیاتی آنها، به نحو متمرکز است.

### گفتار اول: ادله نقلی ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام

#### اشاره

برای اثبات ولایت تکوینی چهارده معصوم علیهم السلام، دلایل و شواهد فراوانی از میان آیات قرآن و نصوص روایی می توان ارائه کرد. از آنجا که بسیاری از روایات در واقع تفسیری بر آیات قرآنی است، تفکیک آنها دشوار، بلکه بی مورد و سبب تطویل بی فایده است؛ زیرا هم مخمل و هم ملال آور می شود. به همین لحاظ تفکیک مطالب در این فصل بر طبق عناوینی است که ممکن است چندین آیه و روایت را در ضمن خود پوشش

دهد، نه طبق دسته بندی متداول کتب قدیمی که طبق تفکیک میان آیات و روایات، مطالب را فصل بندی و ارائه می کردند.

## 1. ضرورت تجلی اسم ولی در عالم امکان

اسم ولی یکی از اسمای امهات اله است که انحای مختلف تصرفات الهی در عالم امکان، مثل رزق، احیاء و إمامته، هدایت، نصرت و مانند اینها از آن نشأت گرفته و در قرآن کریم، بارها به ساحت اقدس اله نسبت داده شده است؛ از قبیل:

– (اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) (آل عمران: 68)

و خداوند سرپرست مؤمنان است.

– (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (شوری: 9، 29 و 44؛ یوسف: 101؛ ق: 16؛ انفال: 24؛ محمد: 11)

آیا آنها غیر از خدا را ولی خود برگزیدند؟ در حالی که «ولی» فقط خداوند است و اوست که مردگان را زنده گرداند و اوست که بر هر کاری تواناست.

ولایت خداوند بر جهان هستی و بر مؤمنان، ولایت اعتباری و قراردادی نیست، بلکه ولایتی حقیقی و برخاسته از خالقیت و ربوبیت آن ذات اقدس است. اسم «ولی» بسان سایر اسمای الهی، باید تجلی گاه داشته باشد؛ همان گونه که تجلی اسم خالق، مخلوقات او و تجلی اسم هادی، هدایت تکوینی و تشریحی اوست، تجلی اسم ولی نیز اعمال ولایت او در عالم وجود است. ولی سنت پروردگار هستی بر این است که تجلیات او با واسطه اسباب و علل صورت پذیرد:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ»؛ (1) «خداوند ایا دارد از اینکه امور، جز به اسباب آن جریان یابد».

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»؛ (2) «حمد خدایی را که متجلی

ص: 128

1- . کافی، ج 1، ص 183.

2- . نهج البلاغه، خطبه 108.

برای خلق به وسیله خلق است». به همین دلیل برای اسمای فعلیه إله، علاوه بر تجلی آنها توسط ملائکه (1) در میان انسان ها نیز تجلی گاه های مختلف می توان یافت. ولایت اعتباری بر اموال، اولاد و مردم یا ولایت حقیقی طبیعی انسان بر قوای نفسانی خویش و همچنین اوصافی چون خالقیت، رازقیت، إحیاء و إماتة (کشاورزی، ولادت، پزشکی و مانند اینها)، رحمانیت، عطوفت، مودت و مانند این کمالات، در انسان های مختلف همواره در حال بروز و نمود است.

ولی مظهریت اتم اسمای فعلیه، از جمله اسم مبارک ولی، تنها در انسان کاملی که حجت الله است، تحقق می یابد. بازگشت تجلی سایر صفات فعلیه اله از جانب ولی الله نیز به همین ام الصفات است و همه به نوعی از فروع آن محسوب می شوند. خالقیت، رازقیت، شفاعت، رحمت، هدایت تشریحی، هدایت به امر و مانند اینها، همه از فروع و تجلیات اصل مقام ولایت اند؛ زیرا همه به نوعی تصرف در انسان و غیر انسان و ایجاد گونه ای تغییر و تحول در آن هستند.

بدین ترتیب از آنجا که ولایت بالذات خداوند متعال، دارای تجلیات مختلفی است، انسانی که به مبدأ هستی نزدیک می شود، می تواند از اشعه های معدن نور بهره مند شده، در حد ظرفیت وجودی خویش، منعکس کننده انوار ولایت الهی شود. یعنی همان گونه که خود از آن مستفیض می شود، آن را به دیگران نیز رسانیده، طالبان وصول را نیز تحت نور ولایت خود رهبری می کند و به هدف نهایی خلقت - البته در حد ظرفیت روحی و تلاش خودشان -، می رساند. (2)

همان گونه که خداوند می فرماید: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)؛ «خداست ولی کسانی که ایمان آورده اند و لذا آنان را از ظلمات به سوی نور بیرون می آورد».

ص: 129

1- . (فالمدبرات أمراً)؛ «تدبیرکنندگان امور» (نازعات: 5)

2- . ر. ک: الممد الهمم فی شرح نصوص الحکم، حسن حسن زاده آملی، ص 340؛ تکمله در شرح صد کلمه در معرفت نفس، صاعدی سمیرمی، اثر: حسن زاده آملی، ص 273؛ کلیات عرفان اسلامی، همایون همتی، ص 197.

(بقره: 257؛ آل عمران: 68؛ جاثیه: 19؛ احزاب: 36) قرآن تأکید می فرماید که: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ «پیغمبر صلی الله علیه و آله به تدبیر امور مؤمنین از خود ایشان سزاوارتر است». (احزاب: 6 و 36؛ نساء: 59 و 105؛ شوری: 52؛ جمعه: 2؛ نحل: 44؛ مائده: 49) اگرچه شأن نزول این آیه با ولایت اجتماعی - حکومتی مرتبط است، ولی شأن نزول، مخصوص محسوب نشده، اصل ولایت نبی صلی الله علیه و آله بر نفوس مؤمنان، عام است و ولایت باطنی و هدایت به امر را نیز شامل می شود.

اما تفاوت ولایت تکوینی با ولایت تشریحی در این است که در ولایت تشریحی، مردم حق انتخاب اطاعت یا عصیان، حتی پس از رؤیت معجزه را دارند، ولی در ولایت تکوینی، تأثیر ولی، قطعی است و نیازی به انتخاب مولی علیه نیست. تنها کافی است ولی اراده امری را در مولی علیه بنماید، همین اراده سبب تحقق ضروری مرید وی در خارج می شود. به عبارت دیگر همان گونه که ولی در تصرف (یعنی در کلمه کن) جلوه حق می شود، در «فیکون» نمودن نیز تجلی گاه حق تعالی می شود؛ بر خلاف ولایت اعتباری که جلوه ها و مجاری آن از گستره وسیعی برخوردار است؛ مانند ولایت والدین بر فرزندان، حاکم بر رعیت، و مالک بر مایملک خود. اما ولایت تکوینی عالی ترین مرتبه آن، منحصر در افراد خاص است:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (مائده: 55)

همانا تنها ولی شما، خداوند و رسولش و کسانی هستند که نماز را بپای داشته و در حال رکوع زکات (صدقه) پردازند.

زیرا به اقرار مفسران شیعه و سنی، تنها مصداق «الذین آمنوا» در این آیه، امام علی علیه السلام است. (1)

ص: 130

---

1- . ر. ک: ترجمه المیزان، ج 6، صص 3-34؛ (ادله و روایات عدیده از شیعه و سنی، دال بر اینکه مراد از «الذین یؤتون الزکوه و هم راکعون» علی علیه السلام است، ملاحظه شوند).

نکته دیگر اینکه همیشه باید یک ولی به عنوان حجت خدای متعال در زمین، مستقر و مصداق خلیفه الله باشد؛ خواه نبی، خواه وصی. (1)

البته رسالت و نبوت ممکن است منقطع شود، ولی زمین از مظهر اسم ولی، خالی نخواهد ماند. از این رو امام باقر علیه السلام فرمود:

والله ما ترک الله أرضاً منذ قبض آدم علیه السلام إلا وفيها إماماً يهتدى به إلى الله وهو حجته على عباده ولا تبقى الأرض بغير إمام حجته لله على عباده. (2)

به خدا سوگند از روزی که آدم علیه السلام قبض روح شد، خداوند زمین را از امامی که به واسطه وی، [مردم بلاد] هدایت شوند و وی حجت خدا بر بندگانش باشد، رها نکرد و زمین بدون امامی که حجت خداوند بر بندگانش باشد، باقی نماند.

به همین لحاظ امام صادق علیه السلام فرمود: «

لوقیت الأرض بغير إمام، لساخت، أی اینهدمت وانخسفت بأهلها»؛ (3) «اگر زمین بدون امام باقی بماند، اهلش را در خود فروبرد؛ یعنی منهدم شده و اهل خود را می بلعد».

با توجه به مطالب یادشده (لزوم مصداق اسم ولی و وجود روایات) و به ضمیمه ادله خاتمیت، حال که نبوت به کلی خاتمه یافته، ضرورت وجود ائمه علیهم السلام، یکی پس از دیگری، به عنوان ولی الله که حجت را بر همگان تمام کنند، اثبات می شود. به ویژه که هدایت به صراط مستقیم دین حنیف و رستگاری انسان ها، به شناخت و تبعیت از ایشان منوط شده است:

اللّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسِي، فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي نَفْسِي، لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛ اللّهُمَّ عَرَفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ؛  
اللّهُمَّ عَرَفْنِي حَجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي حَجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَن دِينِي. (4)

خداوندا! خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من نشناسانی، رسولت را

ص: 131

1- . ر. ک: ممدّ الهمم، صص 339 و 340.

2- . کافی، ج 1، ص 178 و 179.

3- . همان، ص 179.

4- . همان، ص 337؛ مفاتیح الجنان، قمی، دعا در غیبت امام زمان [.]



نخواهم شناخت. خداوند! رسولت را به من بشناسان که اگر او را به من نشناسانی، حجت تو را نخواهم شناخت. خداوند! حجتت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من نشناسانی، از دینم گمراه خواهم شد.

حاصل اینکه ام الصفات فعلیه، یعنی «ولی» نیز بسان سایر اسماء، نیازمند تجلی گاه در میان مخلوقات است. این صفت (ولی) به نحو اتم و اکمل، تنها در افراد خاصی که ظرفیت وجودی آنها با بهره گیری بهینه از تمهیدات تکوینی و تشریحی اله به حد کمال رسیده باشد (معصومان علیهم السلام)، تجلی پذیر است. به همین دلیل بیشتر انسان ها از ولایت تکوینی محروم و برخی از آنان نیز تنها دارای درجاتی ضعیف از آن هستند.

بنابراین همه ائمه هدی علیهم السلام، دارای ولایت تکوینی بوده اند و از این روی به تبع آیاتی که ذکر شد، صفت ولی الله، اولیاء الله و حجه الله، بارها در ادعیه، زیارات و روایات، به عنوان یک صفت شاخص و بارز، به ائمه هدی علیهم السلام نسبت داده شده است.

## 2. ولی، مصداق صراط مستقیم

صراط به معنای راه راست و درست که در آن هیچ اعوجاجی نباشد، دارای دو مصداق است: یکی صراط قیامت، پلی بر روی جهنم که همه باید از آن عبور کنند. کیفیت عبور مردم از این صراط متناسب با درجات ایمان، اخلاق فاضله و اعمال صالحه آنان مختلف است و چون برای غیرمؤمن امکان عبور از آن نیست، در نتیجه در جهنم سقوط می کند.

دیگری صراط دنیا است که نمود و ظهور صراط آخرت بود و تضمین کننده سعادت و رستگاری به شرط پیروی از شریعت است. به بیان دیگر صراط قیامت در واقع تجلی همین صراط مستقیم دنیوی است که موصل به قرب الهی می شود. هر که این طریق را طی کند، به سعادت دنیا و آخرت نائل می شود. نکته مهم اینکه ثبات قدم بر صراط مستقیم دنیایی، مشروط به بهره مندی از ولایت کلیه الهیه خواهد بود و این بهره مندی یا به طور مستقیم از طریق ارتباط بلاواسطه با اله حاصل می شود که این راه، مختص

پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است یا تبعی از طریق پذیرش ولایت ولی الله است. به این دلیل در آیات، اخبار و ادعیه، از قرآن مجید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دین اسلام، امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام، به صراط مستقیم تعبیر شده است؛ زیرا در واقع همه آنها نوری واحد و جلوه های یک حقیقت، یعنی تجلی اسم ولی هستند. (1)

مظهر صراط بودن ولی، یعنی اینکه وجود مقدس ولی، مظهر صفات جلال و جمال الهی است. از این رو انسانی که به ایشان توجه و از ایشان پیروی کند، نیز قهراً به صفات و عظمت خداوند متعال آشنا شده، با الگوگیری از صراط مستقیم متجسم (ولی بر حق)، به سمت اهداف نهایی خلقت رهسپار می شود.

چون صراط مستقیم الهی یک صراط بیش نیست، هر راه و سبیلی غیر صراط اسلام و هر کتابی غیر قرآن و هر طریقی غیر روش و منش ائمه هدی علیهم السلام، مسیر انحرافی بوده که حرکت در آن به معنای پذیرش ولایت شیطان و سوق دهنده به اعوجاج و ضلالتی است که سرانجام آن ورود به آتش قهر الهی است. (2)

چنان که در سوره مبارکه حمد، راست قامتان صراط مستقیم را صاحبان نعمت خاص الهی، نه مورد غضب واقع شده ها و نه گمراهان می شمارد (حمد: 6 و 7) در جای دیگر مصادیق

«انعمت علیهم» را چنین معرفی می کند:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) (نساء: 69؛ مریم: 58)

هر آن کس که خداوند و رسولش را اطاعت کند، پس ایشان با کسانی اند که خداوند به ایشان نعمت بخشیده است، از جمله انبیا، راستگویان، شهدا، نیکوکاران و ایشان چه نیکو دوستانی اند.

در این آیه، اطاعت از خداوند و رسول، شرط محشور شدن همراه انبیا، صدیقین،

ص: 133

1- ر. ک: أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، صص 115-118.

2- تفسیر روشن، حسن مصطفوی، ج 5، صص 404 و 405.

شهدا و صالحان ذکر شده است؛ چنان که پیش تر گذشت، اطاعت از ولی اعظم خدای متعال، یعنی ائمه هدی علیهم السلام، در طول اطاعت از خدا و رسول است (نساء: 59 و...); زیرا رسول و وصی او با اعمال ولایت خویش، تابعان ثابت قدم خود را در دنیا و آخرت بر صراط مستقیم استوار نگاه خواهند داشت. از این رو در آخرت نیز با آنان محشور خواهند شد.

بنا به روایات متعددی که ذیل کرائم یادشده آمده است، ائمه هدی علیهم السلام، اهم مصادیق و شاخصه های صراط مستقیم اند و از آنجا که صراط مستقیم مهیمن و مسلط بر تمامی سبُل متفرقه و پرچمداران آنهاست، پس ائمه علیهم السلام نیز باید مهیمن بر سایر معاصران و مسلط بر نفوس همه انسان ها، حتی صاحبان ولایت تکوینی در مراتب پایین تر از خویش باشند. بدین ترتیب اعلی درجه ولایت کلیه الهیه، در بین معاصرانشان از آن ایشان خواهد بود.

قرآن کریم شاخصه های صراط مستقیم و رهروان آن را چنین بیان می نماید:

الف) اهتدا به صراط مستقیم در واقع پاداش مخصوص الهی به مجاهدات ایشان در مقابل دشمن درون و برون است: (لَا تَتَّبِعُوا مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا\* وَ لَهُ دِينَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا)؛ «ما از نزد خود پاداشی بزرگ به ایشان داده و ایشان را حتماً به راه مستقیم هدایت خواهیم کرد». (نساء: 67 و 68)

ب) هدایت به صراط مستقیم نشانه تمامیت نعمت اله بر عبد مهتدی به آن است: (وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا)؛ «نعمتش را بر تو تمام و به راه راست هدایت نماید». (فتح: 2)

ج) این اهتدا و اتمام نعمت، همان فضل و رحمت مخصوص خداوند به این مهتدیان است:

(فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا) (نساء: 175)

پس آنان که به خداوند ایمان آورده و بدو متمسک شوند، خداوند ایشان را در رحمت و فضلی از جانب خود داخل و آنها را به سمتش، راه راست هدایت نماید.

د) کسی که به صراط مستقیم راه یابد، خود حجت و نشانه ای از خداوند، برای سایر رهروان خواهد شد: (لِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا)؛ «تا اینکه نشانه ای برای مؤمنین باشید و شما را به راه راست هدایت نماید». (فتح: 20)

ه) همان گونه که در قیامت، بیش از یک صراط مستقیم نخواهد بود، از این رو در دنیا نیز در هر عصری، تنها یک نفر مصداق اصیل صراط مستقیم خواهد بود و دیگران در پیمودن مسیر سعادت، باید به دنبال او حرکت کرده، از ایشان تبعیت محض کنند:

(وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) (انعام: 153)

همانا این یگانه راه درست من است، پس این صراط را تبعیت کنید و راه های بیراهه را نپیمایید که از راهش شما را متفرق نماید. این برای شما، همان سفارشی است که شاید بدان تقوای پیموده شوید.

در غیر این صورت راه های انحرافی، نه تنها طی طریق را سخت و کند می کنند، بلکه به کلی انسان را منحرف و از مقصد بازمی دارند. بنابراین اگر کسی بخواهد به طور صحیح، رهسپار وادی ایمن قرب حق شود و به سهولت و به سرعت گام بردارد، گریز و گزیری جز پیمایش صراط مستقیم ندارد.

اگر در مضامین آیات پیش گفته و روایات ذیل آنها اندیشه شود، روشن می گردد که صراط مستقیم در دنیا در وجود و رفتار ولی الله معصوم علیهم السلام متبلور شده، سایرین با پذیرش ولایت وی و سرسپاری به فرامین و تبعیت از روش و منش او، وارد صراط مستقیم می شوند؛ زیرا غیر معصوم از لغزش و ضلالت مصون نخواهد بود، بلکه دانسته یا ندانسته، به عمد یا به سهو، ممکن است هم خود منحرف شود و هم تابعان را به ضلالت بکشاند. بدین ترتیب هرگز امکان ندارد غیر معصوم، مصداق صراط مستقیم دنیایی باشد.

به دلیل دارا بودن مقام عصمت است که خُلق نبی اکرم صلی الله علیه و آله از سوی برخی از همسران آن حضرت به قرآن کریم تشبیه شده است. وقتی از عایشه در مورد اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسند، پاسخ دهد: «

كان خلقه القرآن»؛ (1) «اخلاقشان همان قرآن بود». به همین دلیل است که امیرالمؤمنین نیز خود را قرآن ناطق معرفی می فرمود: «

ذلك الكتاب الصامت و أنا الكتاب الناطق»؛ (2) «آن کتاب ساکت و من کتاب گویا هستم».

قرآن کریم از سوی ملائکه از تحریف و نابودی محافظت می شود و خدای متعال در توصیف آن می فرماید:

إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (فصلت: 41-42)

همانا این کتابی عزیز است که باطل از پیش رو و پشت سر بر آن نیاید، (زیرا) نازل شده ای از جانب حکیم حمید باشد.

قرآن کریم به همان وزن در مورد رسولان نیز می فرماید:

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسِّرُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) (جن: 26-28)

تنها پروردگارت عالم به غیب است که آن را بر هیچ کس، مگر رسولانی که از ایشان رضایت دارد، ظاهر ننماید؛ زیرا ایشان را از پیش رو و پشت سر محافظت می کند؛ تا خداوند بداند که همانا ایشان رسالات پروردگار خویش را [به مردمان] می رسانند و خداوند بر آنچه نزد ایشان است، احاطه دارد و عدد هر چیزی را به شمارش آورد.

در نتیجه همان گونه که قرآن و پیامبران محفوظ هستند، ولی خدا نیز که تجلی

ص: 136

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج 6، ص 340؛ المسند، احمد بن حنبل، ج 6، صص 111 و 216؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج 6، ص 25.

2- . بحار الانوار، ج 39، ص 272.

صراط مستقیم و قرآن کریم است، از لغزش و انحراف محافظت می شود.

ابن بابویه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام و حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی تو باب و راه خدا و حجت پروردگار و نبأ عظیم و صراط مستقیم و مثل اعلی هستی» (1).

نتیجه اینکه هر سالکی برای وصول به قرب حق، نیازمند حرکت در صراط مستقیم ائمه معصومین علیهم السلام در هر مرحله و مقامی است و در صورت محرومیت از فیض و افاضه ولایت تکوینی و تشریحی ایشان، از هدایت و قرب به حق تعالی محروم می ماند.

### 3. مهتدی و هادی به امر بودن امام

خداوند متعال پس از شرح حال برخی انبیا (حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام) تأکید می فرماید:

(جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) (انبیا: 73؛ سجده: 24)

ما ایشان (انبیا) را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت نمایند و به ایشان انجام کارهای خیر را وحی نمودیم.

این هدایت مسلماً هدایت غریزی و حتی هدایت تشریحی نیست؛ زیرا اولی از محل بحث خارج است و دومی نیز قبلاً در مورد ایشان و مخاطبانشان تحقق یافته است؛ پس می ماند هدایت موصل به هدف که مستلزم تصرف در نفوس انسان هاست. از آنجایی که تصرف در نفوس، کاری نیست و مستلزم دارا بودن ولایت تکوینی و وصول خود ایشان به هدف نهایی خلقت قبل از آن است، مقام ولایت کلیه الهیه برای آنان اثبات می شود.

علامه طباطبائی قدس سره در تفسیر آیه شریفه فرمودند: ظاهر جمله «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» این است

ص: 137

---

1- . تفسیر جامع، سید محمد ابراهیم بروجردی، ج 7، ص 321؛ ر. ک: بصائر یا قرآن و اهل بیت، ابوالقاسم عبیدالله بن حسان قرشی عامری نیشابوری حنفی حاکم حسکانی، ترجمه: شیخ حسنعلی نجابت، صص 51-67.

که هدایت به امر، جاری مجرا و مفسر معنای امامت است و ما در ذیل آیه (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) در جلد اول این کتاب بحثی در معنای هدایت امام به امر خدا گذراندیم. اما آنچه در خصوص این مقام خاطر نشان می‌کنیم، این است که این هدایت که خدا آن را از شئون امامت قرار داده، هدایت به معنای راهنمایی نیست؛ چون می‌دانیم که خدای تعالی، ابراهیم علیه السلام را وقتی امام قرار داد که سال‌ها دارای منصب نبوت بود. معلوم است که نبوت، منفک از منصب هدایت تشریحی عام نیست؛ پس هدایتی که لازمه منصب امام است، نمی‌تواند غیر از رساندن به مقصد، معنایی داشته باشد.

این مرحله مستلزم یک نوع تصرف باطنی در نفوس است. با آن تصرف، جان و عزم مولی علیه تحت هدایت مخصوص ولی قرار گرفته، عبد با حسن انتخاب خود، به سیر الی الله سوق داده شده، مدارج تعالی را به سهولت و با سرعت بیشتری طی می‌کند. بدین ترتیب این نحوه تصرفات غیر عادی مستلزم ولایت تکوینی است.

با این بیان هدایت به امر، از فیوضات معنوی و مقامات باطنی است که اولیا الله به واسطه آن قدرت می‌یابند با تصرف در قلوب افراد مستعد، آنان را به صراط مستقیم سوق دهند تا به قرب پروردگارشان برسند. چون امام به وسیله امر هدایت می‌کند، مستلزم آن است که خود امام قبل از هر کس، متلبس به آن هدایت مخصوص، بلکه واصل به مقصد باشد. در غیر این صورت نمی‌تواند بر سران افراد و استعدادات ایشان آگاه شده، رابط میان آدمیان و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی شود. (1)

این بدان دلیل است که هدایت به حق و صراط مستقیم، از شئون آن روح قدسی است که در اثر عظمت و قدرت روح، هرگز به گناهان تمایل نداشته، در عین حال مؤید به الهامات غیبی اله و ارتباط مدام با عالم غیب باشد. همچنین لازمه دعوت به حق و هدایت به امر، آن است که وی بر عقیده و اعمال جوارحی و جوانحی آدمیان

ص: 138

احاطه داشته و بر سیرت نیک و بد آنها آگاه باشد تا بتواند هدایت و دعوت را به موقع و بجا اعمال کند و نتیجه بهینه را بگذارد. یعنی او سعی می کند تا بیماری بیماران را یافته، به مداوای آنان پردازد. او چشمه ای جوشان است که می تواند تمامی تشنگان معنویت را شفا بخشیده و سیراب کند.

امام علی علیه السلام در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِيَهُ، يَصْنَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَّةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَأَذَانٍ صُمٍّ وَالسَّيِّئَةُ بِكُمْ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعُغْلَمَةِ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ. (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله، طبیعی بود که با طبابتش می گشت [و بیماران معنوی - اخلاقی را می یافت]؛ همانا مرهم های وی کارساز بود و داغ هایش سوزاننده، آنها (مرهم ها و داغ هایش) را در هر جا بدان نیاز بود، می گذاشت؛ مانند قلب های کور و گوش های ناشنوا و زبان های لال [از فهم، دیدن و شنیدن و گفتن حق و حقیقت]. داروهایش را بر مواضع غفلت و موارد حیرانی و سرگردانی می نهاد [تا بیمار دلان غافل و شکاک را نجات بخشد].

قرآن کریم در مقام احتجاج بر منحرفان و معاندان، فطرت سلیم را به قضاوت فرا خوانده، می فرماید:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي) (یونس: 35)

آیا آن کسی که به حق هدایت می کند، برای تبعیت سزاوارتر است یا آن که هدایت نمی کند. مگر آنکه هدایت یافته باشد [یا آنکه در ضلالت افتاده و خود محتاج هدایت است].

طبق مفهوم این آیه، کسی که هدایت موهبتی (هدایت به امر) نیافته، با عدم وصول به مقصد نهایی، از حیات معنوی راستین بی بهره مانده، برای هدایت دیگران صلاحیت ندارد؛ زیرا توان آن را ندارد.

نکته مهم اینکه برای تأثیرگذاری بیشتر این هدایت و استمرار آن، بر حکیم مطلق ضروری است تا الگوگیری و پیروی از روش و منش داعی به حق را بر جامعه بشر واجب

ص: 139



فرماید تا بدون قید و شرط از او تبعیت کنند. ولی از آنجا که ساحت پروردگار پیراسته از آن است که گفتار و رفتار کسی را که امکان خطا و اشتباه در او می رود، بر مردم تحمیل کند، انبیا و ائمه هدی علیهم السلام که توفیق، بلکه مسئولیت هدایت به امر را یافته اند، حتماً باید عالم به غیب، دارای مقام عصمت، صاحب نفوذ باطنی و تأثیرات غیرعادی بر قلوب بوده، به اصطلاح دارای ولایت تامه تکوینی و خلیفه خداوند متعال در زمین باشند. (1)

بدین ترتیب آیه یادشده از چند جهت بیانگر نمودهای مختلف ولایت تکوینی ائمه هدی علیهم السلام و مثبت آن است:

(الف) این هدایت مسلماً غیر از هدایت غریزی و تشریحی است.

(ب) تحقق این هدایت، مترتب و منوط به بهره گیری عبد از تمهیدات تکوینی و تشریحی اله در مرحله قبل است.

(ج) هادیان به امر از الهامات مخصوصه اله برخوردارند، دایم الذکر و دایم العبادۀ بوده، همواره در ارتباط با عالم ربوبی و آگاه بر بخشی از غیب هستند.

(د) این هادیان، باید از هرگونه خطا و لغزش در امان باشند تا بتوانند اسوه کامل دیگران شوند.

(ه) هادیان برای هدایت سالکان به مطلوب، باید از ضمیر افراد و بلکه آینده آنان باخبر باشند تا بتوانند رهروان را بر صراط مستقیم استوار بدارند.

(و) نفوس این هادیان باید دارای چنان نفوذ خارق العاده ای در سالکان باشد که موعظه ها و نصیحت های آنان بدون تعلل و تسامح به کار افتد.

#### 4. ائمه معصومین علیهم السلام، مصداق صادقین

قرآن کریم در آیه (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوا پیشه کرده و با صادقان بمانید». (توبه: 119) دستور به معیت مؤمنان متقی با

ص: 140

صادقان را صادر نموده است. بودن با صادقان غیر از صادق بودن و کاذب نبودن خود افراد است. از آنجا که سیاق این آیه، غیر از سیاق آیات کثیری است که بر منع مؤمنان از کذب، نفاق، ریا و امثال این رذایل دلالت می کند، در نتیجه چیزی مضاعف بر صداقت ظاهری و باطنی متقیان را طالب است؛ همان چیزی که در اصطلاح، بدان تولی اطلاق می شود و به عنوان فروع دین، از واجبات محسوب می گردد.

صادق حقیقی، شخصی است که عقیده، صفات، افعال و زبانش همه با هم منطبق و برخاسته از یکدیگر باشند؛ علاوه بر آن هیچ شائبه تزلزل و لغزش در افکار، حالات و رفتارش نبوده، همواره بر صراط مستقیم ثابت قدم بماند. این حقیقت در عصر نزول قرآن کریم جز بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای ایشان علیهم السلام که از طهارت و عصمت موهبتی و بالتبع از صداقت ذاتی بهره مند هستند، منطبق نمی شود. لازمه تحقق صدق ذاتی موهبتی، علم موهوبی غیبی است که با وحی یا الهامات غیبی اعطا می شود. این عنایات خاص، اساس هر فضیلت و شرط انتصاب ایشان به مناصب الهی (رسالت، نبوت یا امامت) است. (1)

از آنجا که صداقت واقعی، تجلی تمامی ابعاد توحید در تمامی شئون وجودی مؤمن متقی و به عبارتی تحقق اخلاص نظری و عملی است، در نتیجه مستلزم ولایت تکوینی مخلص خواهد بود. این بدان دلیل است که علت و معلول از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. با تحقق توحید همه جانبه، عبد هم رنگ رب شده، با اتصاف به صفات جلالیه و جمالیه رب العالمین، در حد ظرفیت امکانی خود، عالم به غیب و فعال ما یشاء، بر مدار حکمت و مصلحت می شود، که این همان ولایت تکوینی مصطلح است.

در روایات عدیده، ذوات مقدس معصومین علیهم السلام، مصادیق صادقان معرفی شده اند. در تفسیر برهان از ابن شهر آشوب از تفسیر ابی یوسف بن یعقوب بن سفیان روایت کرده است که گفت:

مالک بن انس از نافع از ابن عمر برای ما حدیث کرد که گفت: خداوند در آیه

ص: 141

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ) ، صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دستور داده که از خدا بترسند؛ آن گاه گفته است که مقصود از صادقین در جمله کُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن جناب علیهم السلام هستند. (1)

در الدر المنثور از ابن عباس و نیز از ابن عساکر از ابی جعفر آورده است که در تفسیر آیه: (و کُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) گفته اند: «مقصود از صادقین، علی بن ابی طالب علیه السلام است». (2) در این معنا روایات بسیاری از امامان اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده است. (3)

سلیم بن قیس هلالی نقل می کند که روزی امیر مؤمنان علیه السلام با جمعی از مسلمانان گفت وگو داشت؛ از جمله فرمود:

شما را به خدا سوگند می دهم آیا این چنین نیست که وقتی آیه (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) نازل شد، سلمان عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا منظور از آیه عام است یا خاص؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مأموران به این دستور همه مؤمنان هستند، اما عنوان صادقین، مخصوص برادر علی و اوصیای بعد از او علیهم السلام تا روز قیامت است». همه حاضران فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله را تأیید کرده، گفتند: «آری این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم». (4)

از امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر این آیه نقل شده است که فرمود:

با علی بن ابی طالب و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله باشید؛ زیرا آنجا که خداوند فرمود: «برخی از مؤمنان به عهد خود وفا کرده، بر سر پیمان سر نهادند»، مراد حضرت حمزه، فرزند عبدالمطلب است و آنجا که فرمود: «برخی دیگر منتظرند و تغییری در قضای الهی نخواهد بود، منظور علی علیه السلام است». (5)

ص: 142

- 1- . البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 170.
- 2- . الدر المنثور، ج 3، ص 290؛ به نقل از: ترجمه المیزان، ج 9، ص 556؛ ر. ک: منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملا فتح الله کاشانی، ج 4، صص 340 و 341؛ تفسیر برهان، ج 2، صص 170-172.
- 3- . ر. ک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، صص 864 و 865 و ج 4، ص 329.
- 4- . ر. ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج 9، صص 553-556.
- 5- . تفسیر الصافی، ج 4، صص 181-183.

از این رو در آن زمان، وصف صدیق از شاخصه های بارز ایشان شد و در بین دوست و دشمن به این خصوصیت شناخته می شدند؛ زیرا هیچ کس از ایشان دروغ، بدعت، لغزش، عصیان، طغیان، خیانت و مانند اینها را نه دیده و نه شنیده است. حتی کسی جرئت انتساب این رذایل به ایشان را نیز نداشته است. (1) علاوه بر موارد یادشده طبق ادعیه مأثوره و شواهد دیگر نیز مصداق اصیل «صادقین» پس از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، همانا امامان معصوم علیهم السلام هستند.

به هر حال از تعبیر «مع» در آیه شریفه استفاده می شود که این آیه (توبه: 119) با صراحت به پذیرش ولایت و بالتبع تبعیت از ایشان در تمامی ابعاد حیات دنیوی و معنوی امر می کند، زیرا معیت با ایشان، نمی تواند صرفاً جسمانی و محدود به زمان یا مکان خاص باشد؛ حتی مراد معیت رتبی و منزلت اجتماعی نیز نمی تواند باشد؛ زیرا امور یادشده صوری و اعتباری بوده، کمال خاصی برای معاصران و حتی همراهان و یاران محسوب نمی شود. در غیر این صورت باید مشرکان و منافقان هم وطن و معاصر رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیل مؤمنان متقی آن حضرت صلی الله علیه و آله و اوصیای کرامش علیهم السلام برتر و افضل باشند. در حالی که هیچ مسلمان عاقلی چنین احتمالی را در مورد این خطاب فراگیر نمی دهد و چنین تحلیلی را نخواهد پذیرفت.

معیت با صادقان و پذیرش تام و کامل ولایت ایشان، در واقع همگون سازی کل وجود، افعال و حالات مؤمن متقی با این بزرگواران است که جز با تبعیت، اطاعت، نصرت، تولی و تبری در قول و عمل، در پی الگوگیری همه جانبه از ایشان، محقق نخواهد شد. این معیت است که صاحب آن را مشمول دعای پیامبر صلی الله علیه و آله می کند:

اللّٰهُمَّ وَالِ مِنَ الْاِوَالِهَةِ وَالِ مِنَ الْعَادَةِ وَالِ مِنَ الْاَنْصَرِ مِنَ الْاَنْصَرِ وَالِ مِنَ الْاَخْذَلِ مِنَ الْاَخْذَلِ. (2)

خداوندا! هر آن کس علی علیه السلام را همراهی کند، همراهی اش نما و هر آن کس

ص: 143

1- ر. ک: آیات ولایت در قرآن، صص 133-149 و 345-350؛ تفاسیر مختلف ذیل آیه 119 توبه.

2- . الکافی، ج 1، صص 290 و 291؛ الغدیر، علامه امینی، ج 1، صص 230-232.

دشمنی اش نماید، او را دشمنی نما و یاری کن هر آن کس او را یاری رساند و خوار نما هر کس وی را بی مقدار پندارد.

به بیان دیگر

الف) خداوند گمراهی و انحراف بندگان را هیچ گاه اراده و بدان امر نفرموده است؛ زیرا در همین سوره تصریح شده است:

(مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ) (توبه: 115)

خداوند چنین نیست که گروهی را بعد از اینکه هدایتشان نمود، گمراه کند تا اینکه هرآنچه را بدان متقی شوند، برایشان تبیین نماید.

ب) خداوند در این آیه (توبه: 119) دستور به معیت با صادقان را داده است.

ج) صدق در اصطلاح قرآنی، مستلزم عصمت کبراست که حتی در وهم و خیال معصوم، فکر و برنامه ریزی برای عصیان و طغیان راه نیابد.

د) شرط وصول به هدف خلقت و قرب الهی، معیت با صادقین است وگرنه به معیت دستور داده نمی شد، بلکه هر کس خود به سراغ قرآن و سنت می رفت و واصل می شد.

با جمع بندی چهار مقدمه پیش گفته، این نتیجه به دست می آید که آیه، دستور تبعیت از استاد و مرشد راه یافته ای را می دهد که از لغزش مصون شده، بتواند خود هادی به امر باشد و دیگران را نیز به هدف برساند و صرف ارائه طریق نباشد. در مباحث قبل روشن شد که معصومین هادیان به امر، همان صاحبان ولایت تکوینی اند؛ زیرا ایصال به مطلوب، نیازمند گونه ای سیطره و نفوذ باطنی بر قلوب سالکان است که این امر بدون بهره مندی از ولایت تکوینی امکان پذیر نخواهد بود.

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی!

بنابراین از آیه (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)، به کمک روایات تفسیری ذیل آن، که معصومان را تنها مصادیق آن معرفی می کنند و با توجه به لوازم دستور به این معیت از سوی خداوند حکیم و مراد واقعی از معیت و با توجه به شرط بودن معیت برای رسیدن به هدف خلقت،

عصمت، هادی به امر بودن، ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام و سایر لوازم آن اثبات می شود.

دلیل دیگری که ثابت می کند از «صادقین» در آیه شریفه، گروه خاصی از مؤمنان اراده شده اند، این است که در آیه، دو دستور صادر شده است: نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین. اگر در واقع مفهوم صادقین در آیه عام بود و همه مؤمنان راستین و بااستقامت را شامل می شود باید گفته می شد: «و کونوا من الصادقین»، نه اینکه بفرماید: «کُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ». این تغییر بیان، به روشنی ثابت می کند که مراد از «صادقین» در آیه، گروه خاصی هستند.

نکته دیگر اینکه اگرچه واژه صادقین به لحاظ مفهوم کلی است و شامل افراد زیادی می شود، ولی از روایات بسیاری استفاده می شود که منظور از این مفهوم در اینجا، تنها معصومان هستند و دلیل عصمت آنان این است که اگر کسی معصوم نباشد، ممکن نیست بدون قید و شرط، دستور به پیروی و همگامی با او صادر کرد.

جالب توجه اینکه فخر رازی، مفسر معروف اهل سنت نیز این حقیقت را اذعان کرده و گفته است:

خداوند مؤمنان را به همراه بودن با صادقین دستور داده است. بنابراین آیه بر این دلالت دارد که آنها که جایزالخطا هستند، باید به کسی اقتدا کنند که معصوم است تا در پرتو او از خطا مصون بمانند و این معنا در هر زمانی خواهد بود و هیچ دلیلی بر اختصاص آن به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نداریم.

البته وی در ادامه در تعیین مصداق صادقین به خطا رفته و گفته است که ما معصوم را مجموع امت می دانیم! نه یک فرد. (1)

اگر او به این نکته که در متن آیه آمده است توجه می کرد، نیمه دوم راه را نیز به طور صحیح می پیمود و آن اینکه اگر منظور از صادقان، مجموع امت باشد، خود این پیرو نیز جزء آن مجموع است؛ پس در واقع پیرو، جزئی از پیشوا می شود و این اتحاد

ص: 145

تابع و متبوع خواهد شد؛ در حالی که ظاهر آیه این است که پیروان از پیشوایان و تابعان از متبوعان جدا هستند. نتیجه اینکه آیه پیش گفته از آیاتی است که دلالت بر وجود معصوم در هر عصر و زمان می کند. (1)

برای اینکه مسلمانان در تفسیر این آیه و امثال آن دچار این دست لغزش ها نشوند، امام صادق علیه السلام در دعای بعد از نماز غدیر فرمود:

ربنا انک أمرتنا بطاعه و لاه أمرک و أمرتنا ان تکونوا مع الصادقین فقلت: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

و قلت: (اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)

فسمعنا و أطعنا ربنا فثبت أقدامنا و توفنا مسلمین مصدقین لأولیائک. (2)

پروردگارا! تو ما را به اطاعت والیان امر و همراهی با صادقان امر نموده ای. پس فرموده ای: «خدا و رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید» و فرموده ای که «با راستگویان و درست کرداران باشید». پروردگارا! ما شنیدیم و اطاعت کردیم؛ پس ما را ثابت قدم بدار و جزو مسلمانانی که اولیای تو را تصدیق کردند، بمیران.

## 5. شاهد امت بودن، لازمه ولایت تکوینی

از سویی قرآن کریم می فرماید:

- (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا)؛ «ای پیامبر! ما تو را به عنوان شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم». (احزاب: 45؛ مزمل: 15؛ فتح: 8)

- (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُنْفِقُ شَاهِدًا مِنْهُ)؛ «آیا کسی که معجزاتی از سوی پروردگارش دارد و شاهدی از خودش به دنبالش می آید». (هود: 17)

از سویی روایات بسیاری این شاهد را شخص امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی می کنند. (3) البته

ص: 146

- 
- 1- تفسیر نمونه، ج 8، ص: 183؛ ر. ک: تفسیر نور الثقلین، ج 2، صص 182-280؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 1، صص 345-346؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، صص 845-863.
  - 2- تفسیر نور الثقلین، ج 2، ص 282.
  - 3- ر. ک: بصائر، صص 236-243 و تفاسیر مختلف ذیل کریمه هود: 17.

اگر چه در آیه (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)، (1) مقام شهادت در ظاهر به امت اسلامی نیز نسبت داده شده است، اما باید توجه کرد که مراد از شهدا در آیه شریفه، ائمه معصومین علیهم السلام هستند، نه عموم مؤمنان؛ چنان که علامه طباطبایی قدس سره در ذیل آیه شریفه می فرماید:

معلوم است که چنین مقام کریمی شأن همه امت نیست؛ چون کرامت خاصه ای است برای اولیای طاهرین از ایشان. اما صاحبان مرتبه پایین تر از اولیا که مرتبه افراد عادی و مؤمنین متوسط در سعادت است، چنین شهادتی ندارند، تا چه رسد به افراد جلف و توخالی. از آن پایین تر، فرعون های طاغی این امت، [که هیچ عاقلی جرئت نمی کند بگوید این طبقه از امت نیز مقام شهادت بر باطن اعمال مردم را دارا هستند]. (2)

از این گذشته در بعضی روایات نیز به این نکته اشاره شده است. شواهد التنزیل از سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «آیه (لِيَكُونُوا شَهِدَاءَ عَلَى النَّاسِ)، ما اوصیاء را اراده نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله شاهد و گواه بر ما اهل بیت علیهم السلام است و ما گواهان پروردگار و حجت او بر مردم هستیم. (3)

مکتبه مهم این است که در آیه (كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً)، (4) شاهد بودن امت را به وسط بودن و در حد اعتدال حرکت کردن او و به تعبیری، اجتناب از افراط و تفریط، مشروط کرده است. بدیهی است که این شرط تنها در افراد معدودی که دارای مقام عصمت هستند، تحقق پذیر است و آنان نیز کسی جز ائمه اهل بیت علیهم السلام نیستند.

نکته دیگر اینکه چون این شهادت، وسیع و مطلق است، در نتیجه مستلزم آگاهی بر

ص: 147

1- «برای اینکه رسول شاهدهی بر شما و شما شاهدانی بر مردم باشید». (حج: 78)

2- المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 321.

3- ر. ک: انوار درخشان، ج 2، صص 110-113.

4- «این گونه ما شما را امت وسط قرار دادیم، برای اینکه شما شاهدانی بر مردمان و رسول، شاهدهی بر شما باشد». (بقره: 143)



سرائر اعمال و احاطه معنوی افراد است که جز در مورد صاحبان ارواح قدسیه مرتبط با عالم غیب، تحقق پذیر نیست. از این رو در قیامت اذن سخن به کسی داده می شود که دارای علم محیط بر نیات و خلوات و سرائر مردمان (مشهود علیه یا له) باشد تا بتواند هنگام رستاخیز با معلومات خود درباره افراد یا گروه ها، در پیشگاه پروردگار گواهی دهد یا شفاعتی بجا بنماید:

(يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا) (نبا: 38)

روزی که ملائکه و روح به صف بایستند، کسی هیچ سخنی نخواهد گفت؛ مگر آن کس که رحمان بدو اجازه فرماید و سخن صواب بگوید.

در صورتی سخن صواب خواهد بود که از روی آگاهی و بجا، شهادت (شَهَدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) (زخرف: 86) دهد.

گذشته از این بسیاری از روایات نیز بر سر بیان داشتن شهادت و شفاعت در سایر معصومین از اهل بیت علیهم السلام بعد از نبی اکرم صلی الله علیه و آله دلالت دارند؛<sup>(1)</sup> زیرا ایشان به تبع مقام وصایت از پیامبر صلی الله علیه و آله، دارای مقام وسطیت در فیوضات الهی و وساطت در تبلیغ احکام و شهادت بر آحاد امت بوده و تالی تلو رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند. به این معنا که اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بسان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این جهان در اثر موهبت پروردگار به سرائر اعمال و منویات افراد بشر آگاه شده، در اثر همین احاطه، هنگام رستاخیز، گواهی هر یک از آنها، میزان سنجش ایمان و اعمال افراد می شود.

بدیهی است که این احاطه علمی بر سرائر، بواطن و خفیات مردمان، یک امر معمول نیست، بلکه برخاسته از ولایت تکوینی ایشان است؛ چنان که بجا و صواب بودن شهادت و شفاعت ایشان نیز برخاسته از عصمت و طهارت ذاتی موهبتی آنان است. احاطه جامع علمی و مقام عصمتی که به هیچ وجه در شأن سایر مؤمنان، حتی صحابه

ص: 148

1- ر. ک: تفاسیر مختلف ذیل رعد: 43.

نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله، نبوده و نیست. (1)

(قُلْ اَعْمَلُوا فَاَسْبِرِي اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ)؛ «بگو هر چه می خواهید بکنید! پس بزودی خداوند و رسولش و مؤمنان اعمال شما را خواهند دید». (توبه: 105) این آیه، از دیگر کرائمی است که می توان برای اثبات مقام شهادت اهل بیت علیهم السلام به آن تمسک کرد؛ زیرا بنا به روایات بسیار، مراد از «مؤمنون»، ائمه علیهم السلام هستند. (2) پروردگار بالاصاله و بالذات بر اعمال و سرائر قلوب بشر احاطه وجودی و علمی دارد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سایر معصومین صلی الله علیه و آله نیز در پرتو مقام ولایت کلیه الهیه، به سرائر اعمال مردم احاطه می یابند.

بنابراین اثبات مقام شهادت و شفاعت اولیاءالله در قیامت، مستلزم اثبات ولایت تکوینی آنان در دنیاست و اثبات این دو مقام برای معصومین علیهم السلام در قیامت، از ضروریات متفق علیه مذهب حقه شیعه، بلکه بیشتر مسلمانان محسوب می شود. بنابراین در اثبات ولایت تکوینی ایشان نیز نباید تردیدی وجود داشته باشد. (3)

### گفتار دوم: ادله عقلی ولایت تکوینی امام علیه السلام

#### اشاره

در مباحث مرتبط با انسان شناسی در فلسفه، در مباحث امامت در مباحث کلامی و همچنین در مباحث انسان کامل در عرفان اسلامی، ادله و شواهد بسیاری بر جایگاه اصیل انسان و هدف نهایی خلقت این اعجوبه خلقت و جایگاه امامت امام علیه السلام آمده است که شایسته توجه و بررسی است. ولی بر اصل ولایت تکوینی امام علیه السلام تمرکز چندانی نشده است. به همین دلیل اگرچه این رساله برای اثبات ولایت تکوینی از همان مقدمات مذکور در سایر کتب مدد می گیرد، ولی استنتاجی که از آنها می شود، به نحوی متمایز و بسی فراتر از اثبات اصل امامت سیاسی - اجتماعی، یعنی اثبات ولایت تکوینی امام علیه السلام است.

ص: 149

1- . ر. ک: انوار درخشان، ج 9، صص 518 و 519.

2- ر. ک: کافی، ج 1، صص 219 و 220؛ وسائل الشیعه، ج 16، کتاب جهاد النفس، باب وجوب الحذر من عرض العمل علی الله و رسوله و الأئمه، احادیث 1-25.

3- . ر. ک: انوار درخشان، ج 15، ص 335.

با توجه به این روند، مطالب این فصل، به ویژه مطالب این گفتار، از جهاتی نوبوده، از جهات بسیاری نیازمند تکمیل و متمیم به طور مستقل در مطالعات گسترده تر و عمیق تر است.

## 1. هدفمندی نظام آفرینش و خلقت انسان

طبق قانون ثابت و ضروری هدایت عمومی تکوینی، هر یک از انواع آفریده ها از راه مختص خویش، به سوی کمال و هدف نهایی نوع خاص خود هدایت و راهبری می شوند. قرآن کریم این کشش و رهسپاری جبری به سمت هدف مطلوب را به هدایت تکوینی اله نسبت می دهد:

- (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى) (طه: 50)

[موسی] گفت: پرودگار ما کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده، داده، سپس هدایت کرده است.

- (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى) (اعلی: 1-3)

او همانی است که خلق نموده، سپس درست و راست کرده و همانی است که تقدیر نموده، سپس هدایت کرده است.

بدیهی است نوع انسان نیز که یکی از انواع آفریده هاست، از این قانون عمومی مستثنا نیست. هدایت تکوینی که بر همه انواع، حکومت می کند، در مورد جسم و قوای جسمانی انسان نیز حاکم است. ولی نوع انسان دارای روح مجرد، قوا و تمایلات خاص آن نیز هست. این بُعد به روش خاصی باید هدایت شود تا سعادت دنیا و آخرتش را تأمین کند. خداوند به انسان می فرماید: (خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا)؛ «آنچه در زمین است را برای شما آفریدم». (بقره: 29)

بنا به حکم عقل و نقل و با توجه به حکمت پرودگار، وقتی که تمام اجزای هستی در خدمت انسان هستند، باید هدف مهم و مقدسی برای انسان تعیین شده باشد. با ضمیمه کردن آیات و روایات مرتبط با انسان، روشن می شود که آن هدف نهایی، پس

از علم و معرفت به اسما و صفات الهی، وصول به مقام عبودیت و قرب حق است.

قرآن کریم این حقیقت را چنین مطرح کرده است:

(اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا) (طلاق: 12)

خداوند همان کسی است که هفت آسمان و از زمین، همانند آنها را آفرید، فرمان او پیوسته در میان آنها فرود می آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و اینکه علم او به همه چیز احاطه دارد.

توجه یافتن انسان به احاطه علمی اله، حتی بر افکار و نیت او، مانع عصیان و طغیان، بلکه عارض شدن فکر گناه می شود و این رویکرد، او را به هدف نهایی می رساند.

در جوامع بشری، صدها فرقه و مسلک، انسان را به سوی خویش دعوت کرده، هر یک مدعی اند که تنها آنان می توانند انسان را به سعادت و هدف نهایی برسانند. مرتاض هندو می گوید: دست از کار و کسب و تشکیل خانواده بکش و بسان من در گوشه ای بنشین تا به کمال برسی. دیگری می گوید: کمال انسانی در سایه سرمایه داری یا برعکس، اشتراک اقتصادی است. بعدی می گوید: کمال انسان به آزاد بودن او از هر قید و بند، حتی قید بندگی حق تعالی است و دیگری قدرت و بعدی لذت و رفاه را به عنوان کمال نهایی می شمرند و... (1)

با این اختلافات فراوان در بینش ها، آمال و اهداف بشری که بی گمان بعضی ناقص و بعضی دیگر بی راهه اند، هر انسان خداشناس موحدی قاطعانه حکم می کند که بنا به اقتضای عنایت و حکمت خدایی، لازم است اشخاصی از سوی خالق بشر تعیین شوند که از اسرار خلقت جهان و انسان آگاه باشند تا مسیر، زاد و توشه و مقصد نهایی سیر انسان را از راه وحی درک، به مردم ابلاغ و طالبان وصال را تا رسیدن به مقصود نهایی دستگیری کنند. (2)

ص: 151

1- . ر. ک: انسان کامل، کل کتاب.

2- . ر. ک: شیعه در اسلام، صص 263 و 264.

در غیر این صورت جهان و خلقت آن، همچون مدرسه ای عظیم می ماند که با مصالح و طرح بسیار عالی ساخته شده، دانش آموزان فراوانی ثبت نام شده اند، اما معلم و مدرس نداشته باشد. هر عاقلی حکم می کند که ساختن این مدرسه، عبث و بیهوده است. آری جهان، مدرسه است و آدمیان دانش آموزان این مدرسه اند؛ پس باید معلم و مربی وجود داشته باشد که این دانش آموزان را به اهداف عالی واصل گرداند. آن معلم و مربی حاذق و ماهر، کسی جز منتخب و منصوب خالقِ مدیر و مدبرش نخواهد بود. در غیر این صورت، نقض غرض شده، خلقت جهان و انسان، عبث و بیهوده خواهد بود. (1)

پس انسان بر اساس قانون هدایت عمومی و لزوم وصول وی به کمال خویش، از سویی محتاج به وحی و دین است که به وسیله انبیا و حجج الهی ارائه شود و از سوی دیگر برای اكمال هدایت و اتمام حجت بر همگان، اشخاصی باید پیوسته وجود داشته باشند که دین خدا را آن طور که نازل شده، نگهداری کنند و صحیح و سالم بر مردم عرضه بدارند. از این رو همان دلایلی که ضرورت وجود انبیا را تثبیت می کند، لزوم استمرار امامت و ولایت را نیز تثبیت می کند.

اگر پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله، سلسله نبوت را ختم نمی فرمود، لازم بود تا قیامت، انبیا و رسولان در میان مردم باشند اما چون بنا به حکمت خالق هستی با وجود ایشان نبوت ختم شد، با تمهید نصب مستمر امامت و ولایت تا قیامت، هدایت و اتمام حجت، برای همگان، برای همیشه و در همه جا برقرار مانده است. (2)

هشام، شاگرد زبردست امام صادق علیه السلام، با دلایل ساده اما استوار، عمرو بن عبید را که منکر وجود حجت خدا بود، قانع کرد که جهان بدون حجت خدا، همچون بدن انسان بدون قلب است. هشام به عالم بصری گفت: «آیا تو چشم داری؟» جواب داد: «بلی». هشام پرسید: «چه فایده ای دارد؟» او فواید چشم را بیان کرد و به همین منوال سؤال از

ص: 152

1- ر. ک: ترجمه الفکوک (یا کلید اسرار فصوص الحکم قونوی)، محمد خواجهوی، ص 95، پاورقی متعلق به ملا صدرا.

2- ر. ک: دوازده گفتار درباره دوازدهمین حجت خدا، حسین اوسطی، صص 33-43.

دست و پا و زبان و گوش و فواید آنها کرد و او جواب داد.

در آخر پرسید: «تو قلب هم داری؟» جواب داد: «بلی». هشام گفت: «قلب، چه فایده ای دارد؟» او گفت: «اگر خطایی برای اعضا رخ دهد، مثلاً شبیحی را از دور می نگریم و نمی دانیم که جماد است یا نبات یا حیوان یا انسان، به قلب مراجعه می کنیم و آن رفع شبهه می کند. مثلاً می گوید، چون آن شبیح حرکت می کند، جماد نیست و چون روی دو پا حرکت می کند، حیوان نیست و انسان است و نیز گوش صدایی را از پشت دیوار می شنود و نمی فهمد که صاحب صدا کیست. نیروی عقل بلافاصله می گوید، این صدای فلان شخص است.»

هشام گفت: «خداوند حکیمی که برای بدن یک انسان با داشتن چند عضو مختصر، امامی قرار داده که شبهات را برای آنها رفع کند، آیا می توان گفت برای کاروان بشریت، با این همه اختلافات و سلیقه های متفاوت، امام و راهنمایی معین نکرده است؟» عمرو ابن عبید، مات و مبهوت ماند و نتوانست چیزی بگوید. امام صادق علیه السلام از این مناظره باخبر شد... فرمود: «این استدلال را چه کسی به تو آموخته بود؟ عرض کرد: از شما یاد گرفتم. حضرت فرمود: به خدا قسم این دلیل، در صحف ابراهیم و موسی علیهم السلام مذکور است.»<sup>(1)</sup>

مکرر گذشت که پیش نیاز و پیش شرط انتصاب الهی شخصی به مقام امامت و خلافتی که انسان های قابل را هدایت کرده، به هدف خلقت واصل کند، داشتن ولایت تکوینی و خلافت باطنی است؛ زیرا لازمه توفیق در این امور، اهتدا به امر، اتصال به علوم غیبی، توان تصرف در طبیعت و نفوس انسان ها، عصمت و صداقت ظاهری و باطنی است. شخصیتی که برای امامت بر مردم از طرف خداوند منصوب می شود، باید دارای ولایت تکوینی تام و در اعلی درجه باشد تا بتواند بر سایر اولیاءالله که در

ص: 153

درجات پایین تر هستند نیز اعمال ولایت و امامت نموده و همه را تحت یک چتر حمایتی یگانه و مطیع خود قرار دهد تا اینکه وصول همه سالکان مصمم، به مقصد قرب تضمین و از تشمت و انحراف جلوگیری شود.<sup>(1)</sup>

## 2. ضرورت واسطه فیض، همیشه و برای همگان

ذات اقدس إله، بسی فراتر و متعالی تر از آن است که با یکایک مخلوقات در ارتباط مستقیم باشد. از این سو نیز همه پدیده ها، استعداد و صلاحیت ارتباط با ملکوت عالم و کسب فیوضات حق تعالی، به طور مستقیم را ندارند تا چه رسد که دارای مقام وساطت بین حضرت حق و عالم غیب با عالم مُلک و شهادت باشند.

بنابراین لازم است موجودی که صلاحیت لازم را دارد، از سویی واسطه إفاضه فیض از ذات مجرد محض بر مخلوقات باشد و از سوی دیگر، ممکنات نیز بتوانند به راحتی و بدون دغدغه یا اضطرابِ رویه رو شدن با هیبت و جلالت حق تعالی، با وی در ارتباط باشند. با این روند حجت بر همگان تمام شده، بهانه ای برای تغافل یا تجاهل از شناخت حق تعالی و تبعیت از اله برای شکر منعم، نخواهند یافت. این واسطه و مجلای مناسب فیض، به انسان کامل موسوم است.<sup>(2)</sup>

آری خداوند متعال به برکت وجود ولی الله است که به سایر مخلوقات نظر کرده، همه را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ زیرا در بیان هشام گذشت که انسان کامل برای نظام هستی، به منزله قلب برای انسان است که خون هدایت حیات بخش و سایر فیوضات را در شریان های خلقت به جریان می اندازد. پس به حیات و تحرک اوست که سایرین حیات و فعالیت دارند، وگرنه همه از حرکت، بلکه هستی ساقط می شدند. به تمثیلی دیگر نقش انسان کامل برای عالم، مانند نگین انگشتری است که تمام قیمت و

ص: 154

---

1- ر. ک: صحیفه نور، ج 20، صص 113 و 114.

2- ر. ک: انسان کامل از دیدگاه امام خمینی و عرفای اسلام، محمد امین صادقی ازگانی، ص 53.

ارزش انگشتر بدان وابسته است. وی صاحب آن نقش و علامتی است که أم الکتاب و خزاین ملکوت هستی به واسطه وی مُهر شده، سپس به عالم طبیعت نازل می شود. (1)

به واسطه حضور ولی در میان انسان ها، نه تنها برکات نازل می شود، بلکه بلایا و مصایب نیز از مردم برداشته و برطرف می گردد. چنان چه در مورد اقوام عاصی مثل قوم شعیب، لوط، صالح، هود و امثال ایشان، اول به نبی دستور خروج از میان قوم داده شد، سپس بر آنها عذاب نازل گردید. در مورد مسلمانان نیز فرمود:

(وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ) (انفال: 33)

خداوند این گونه نباشد که ایشان را درحالی که تو در میانشان باشی، عذاب کند و خدا این گونه نیست که عذاب کننده اینان باشد، درحالی که ایشان از او طلب آمرزش می کنند.

امام علی علیه السلام فرمود:

- باید بدانید که جایگاه من نسبت به امور مسلمانان، مانند قطب آسیاب است. سیل معارف از قله بلند دانش من سرازیر می شود. هیچ مرغ بلندپروازی را توان رسیدن به بلندای دانش من نیست. (2)

- بدون تردید، من قطب آسیابی هستم که بر محور من دور می زند و در جایگاهی قرار دارم که اگر از آن فاصله بگیرم، مدار آن دچار لرزش گردیده، سنگ زیرین آن دچار اضطراب می شود. (3)

با این بیانات گهربار و امثال آن، به ویژه با توجه به روایاتی که ائمه هدی علیهم السلام را نور واحد معرفی می نمایند، روشن می کند که بعد از نبی خاتم صلی الله علیه و آله، واسطه های فیض، وجود پربرکت ائمه هدی علیهم السلام هستند.

ص: 155

1- ر. ک: شرح فصوص الحکم، صص 61-73.

2- نهج البلاغه، نامه 853.

3- همان، خطبه 119.



در این دو بیان عمیق امیرالمؤمنین علی علیه السلام، هم به محوریت انسان کامل برای نظام هستی تأکید شده است و هم بر علم وافر ایشان که احدی از معاصران را یارای دست یابی بدان نیست. این دو امر از نمادهای ولایت تکوینی است؛ زیرا محوریت نظام هستی، تعبیر دیگری از واسطه وصول فیض از حق تعالی به بندگان است که اگر این ستون یا حلقه اتصال برداشته شود، نظام هستی از هم گسسته شده، «زمین اهلش را در خودش فرو می برد»<sup>(1)</sup>.

«لساخت الأرض بأهلها». علم وافر نیز لازمه همین اتصال و ارتباط با مبدأ هستی است. این دو نیز بدون رسیدن به نهایت قرب خدای متعال، امکان پذیر نیست. نهایت قرب نیز تعبیری دیگر از مقامی است که بارها از آن به ولایت تکوینی یاد شده است.

بنابراین وقتی خلافت و وساطت فیض انسان کامل اثبات شد، بالتبع ولایت تکوینی و قدرت تصرف در طبیعت و نفوس انسان های مستعد نیز اثبات می شود؛ زیرا بین خلافت انتصابی اله با وساطت در فیض و ولایت تکوینی، تفکیک و جدایی متصور نبوده، این سه، لازم و ملزوم یکدیگرند؛ حتی مفهوم هر یک سبب تداعی آن دو نیز می شود!

گفتنی است در بین ادیان و مذاهب مختلف، این افتخار برای شیعه امامیه است که با اعتقاد به وجود مبارک مهدی موعود علیه السلام و امامت و خلافت ایشان از سوی خدای متعال، استمرار رابطه خدا و خلق و واسطه فیض بودن آن حضرت در همه اعصار و اماکن را معتقد است.

به گفته هانری گربن:

مذهب تشیع به علت وجود مهدی موعود [، تنها مذهبی است که رابطه میان خدا و خلق را برای همیشه باز نگه داشته و به طور استمرار و پیوسته، ولایت را زنده و پابرجا می دارد؛ زیرا مذهب یهود، نبوت را... در حضرت کلیم علیه السلام ختم کرد و پس از آن به حضرت مسیح و حضرت محمد صلی الله علیه و آله اذعان نمود و رابطه مزبور را قطع می کند و

ص: 156

همچنین نصاری در حضرت مسیح علیه السلام متوقف شد و اهل سنت از مسلمانان نیز در حضرت محمد صلی الله علیه و آله توقف نموده و با ختم نبوت در ایشان، دیگر رابطه ای میان خالق و خلق قائل نیستند.

این تنها مذهب تشیع است که نبوت را با حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ختم شده می داند، ولی ولایت را که همان رابطه هدایت و تکمیل است، بعد از حضرت ختمی مرتبت برای همیشه زنده می داند - رابطه ای که از اتصال عالم انسانی به عالم الوهیت حکایت می کند و بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله به واسطه ولایت جانشینان وی، زنده بوده و خواهد بود. (1)

علاوه بر روایاتی که پیش از این دال بر ضرورت امام برای بقای هستی و استمرار حجت تا قیامت ذکر شد، در زیارت جامعه کبیره نیز امام هادی علیه السلام به شیعیان آموزش می دهد که معصومین علیهم السلام را چنین ستایش کنند:

أتم نور الأخیار و هداه الأبرار و حجج الجبار بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض إلا یاذنه و بکم ینفس الهمّ و یکشف الضرّ و عندکم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائکته. (2)

شما نور برگزیدگان و هدایتگر نیکان و حجت های (خداوند) جبار (دارای جبروت) هستید. به واسطه شماست که خداوند بگشاید و به واسطه شماست که به پایان رساند و به دلیل شماست که باران فرو ریزد و به واسطه شماست که آسمان از اینکه بر زمین فرو غلتد، مگر به اذنش، بازداشته می شود و به واسطه شماست که گره ها، گشوده و گرفتاری ها برطرف شود و آنچه بر رسولان نازل شده و ملائکه آن را پایین آورده اند، نزد شماست.

### 3. ضرورت الگو و مربی، همیشه و برای همگان

تربیت به معنای پرورش تمامی استعدادها و توانایی های انسان، وقتی ارزشمند است که تمام وجود انسان را در بر گرفته، او را از بند تعلقات دنیوی رها کرده، انسانیت او را

ص: 157

1- . شیعه در اسلام، ص 265.

2- . مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

تحقق بخشیده، وی را از سایر مخلوقات ممتاز کند. نحوه تربیت، بر شناخت مربی از مربی و گستره تربیت و اهدافی که بر پایه آن دو تعیین می شوند، مبتنی است. آن مربی که انسان را حیوان متمدن ابراز ساز دانسته، گستره تربیت او را محدوده دنیا و در نتیجه هدفش را رفاه و آرامش در آن می داند، تربیت را سازگار کردن انسان با دنیا، برای رسیدن به رفاه و آرامش می شمارد؛ سپس در مقام تربیت، تلاش می کند که خود را الگوی مجسم انسان به هدف رسیده جلوه دهد!

اما کسی که انسان را موجودی مختار، با توان نظارت و مدیریت بر خویش دانسته، گستره تربیت او را تمام گستره هستی، هدفش را رشد و مقصدی بی نهایت بشناسد، تربیت را فراهم کردن زمینه های انتخاب صحیح و مدیریت او بر خویش برای سیطره بر تمامی گستره هستی می داند، که مبتنی بر شناخت امکانات و نیازهای انسان در مراحل مختلف حرکت رشد اوست. انسان در گام اول نیازمند شناختی متقن است که او را به انتخاب صحیح برساند. در مرحله بعد نیاز به الگو و دست گیری واصلانی دارد که وی را در مسیر مستقیم سیر دهند و با هشدارها و یادآوری ها، او را از انحرافات و آفات تا رسیدن به مقصد محافظت کنند.

این مراحل بدان دلیل است که نوع بشر این گونه است که با صرف تعلیم و تعلم تربیتی - اخلاقی، هدایت لازم را نیافته، نتیجه مطلوب را به منصفه ظهور نمی رساند. آموزش و تربیت، وقتی به کمال خود نزدیک می شود که با الگوهای عینی و عملی همراه شوند. هدایت انسان ها به طریق سعادت و کسب قرب و ولایت الهی نیز از این قانون مستثنا نیست؛ به ویژه که سیر و سلوک *إلی الله (عزوجل)* راهی پرفراز و نشیب بوده، وصول به مقام ولایت را - به ویژه طبق ترسیم عرفا - دور از دسترس می نمایاند.

حال اگر در میان مردم، کسی از خودشان باشد که الگو و نمونه واصلان کامل باشد، این سد و استبعاد از بین رفته، انگیزه حرکت و استقامت در راه برای دیگران نیز ایجاد شده، راه بهانه بر معاندان، رفاه طلبان و تنبل ها بسته می شود. (1)

ص: 158

شاید در تربیت های معمول عصمت و علم لدنی شرط نباشند، اما در الگوگیری برای وصول به خلافت الهی ولایت تکوینی، عصمت، علم غیب و قدرت تصرف از سوی الگو، شرط است؛ زیرا تا خود نرسیده باشد، نتواند الگوی وصال برای دیگران منصوب باشد.

به همین دلیل لطف و حکمت الهی، اقتضاء می کند برای اتمام نعمت هدایت و اكمال دین، همیشه انسان های کامل و دارای ولایت تکوینی باشند تا هم حجت بر همگان، حتی معاندان لجوج و دیرباوران تمام شود و هم معصوم به عنوان الگو و نمونه مورد اعتماد، در دسترس همه ره پویان راه سعادت و قرب الهی قرار گیرد؛ زیرا اگر الگو معصوم نباشد، برای وصول به قرب الهی، آن چنان که باید مورد اعتماد و الگوگیری واقع نخواهد شد.

این نفوذ باطنی روحی - روانی و علمی مربی است که می تواند مرتبی را به وی جلب و جذب کند و وی را خودبه خود به تقلید از مربی و رعایت تقوا و ورع بکشاند. آن کس که عهده دار تربیت کل جامعه انسانی است، حتماً باید دارای چنان جذبه، نیرو و سیطره ای باشد که بتواند خیل عظیم انسان ها را به دنبال خود بکشاند تا همه افراد مستعد، به تناسب ظرفیت و وضعیت خود، بتوانند از وی درس گرفته، بهره لازم برای سیر الی الله را از وی دریافت کنند.

قرآن کریم، انبیا و اوصیای ایشان را به عنوان هادیان و الگوهای برین انسانیت معرفی می کند:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا) (احزاب: 21)

همانا به تحقیق برای شما در رسول الله الگویی است نیکو برای کسی که امید به خداوند و روز قیامت داشته و خداوند را زیاد یاد کند.

چنان که همه انبیا چنین بوده اند: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) ؛ «همانا به تحقیق در

ایشان برای شما الگویی شایسته است». (ممتحنه: 6) به ویژه حضرت ابراهیم علیه السلام: (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ)؛ «همانا برای شما در ابراهیم و آنان که با وی همراه شدند، الگویی شایسته است». (ممتحنه: 4)

پیشوایی متقین، مستلزم اقتدا و الگوگیری از ایشان است. حال که انبیا و ائمه هدی علیهم السلام به عنوان الگو و اسوه انسانیت از طرف خداوند به جامعه بشریت معرفی شده اند، لازم است در اوج عصمت و انسانیت واقع شوند تا بتوانند به عنوان مربی، شایسته ترین الگو و نمونه متریان خویش باشند. جامعیت همه جانبه و وسیع مربی جامعه بشری، جز در پرتو علم غیبی، عصمت و ولایت تکوینی (ارائه معجزات و تصرف در نفوس انسان ها) ایشان متصور نخواهد بود؛ زیرا بدون تحقق آن، این همه سیطره و نفوذ معنوی به محال ذاتی می ماند. به ویژه که تربیت مربی باید با شناخت کاملی از استعدادها، ظرفیت ها و توانمندی های متربی همراه باشد.

این امامت (جلوداری سیر قافله انسان ها به سوی انسانیت کامل) و الگودهی نبی اکرم صلی الله علیه و آله، پس از ایشان به اهل بیت علیهم السلام منتقل شده است:

ابان بن تغلب گوید: از حضرت صادق علیه السلام در مورد فرموده خداوند تعالی: (الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) [یعنی: کسانی که می گویند: پروردگارا! به ما از همسرانمان و فرزندانمان روشنائی چشم ببخش و ما را برای پرهیزگاران پیشوا قرار ده]. (فرقان: 74) [پرسیدم؛ ایشان فرمود: «کسانی که این معنا (امامت متقین) را خواهان گردیدند، ما اهل بیت علیهم السلام هستیم و موجب روشنائی چشم پیامبر صلی الله علیه و آله ماییم»]. (1)

امام صادق علیه السلام به یکی از صحابه نزدیک خویش فرمود:

يا عبدالعزیز القراطیسی إن الإیمان عشر درجات بمنزلة السلم، یصعد منه مرقاة بعد

ص: 160

مرقاة، فلايقولن صاحب الإثنين لصاحب الواحد لست على شيء حتى ينتهي إلى العاشر فلا تسقط من هو دونك فيسقطك من هو فوقك...  
و لا تحملن عليه ما لا يطيق فتكسره فإن من كسر مؤمناً فعليه جبره. (1)

ای عبدالعزیز قراطیسی! ایمان ده درجه باشد، بسان نردبانی که پله پله از آن بالا می روند. پس کسی که در پله دوم است، نباید به کسی که در پله اول است بگوید: تو بر چیزی نیستی و همین گونه تا (نفری که در پله) دهم قرار دارد. پس کسی که از تو پایین تر است را ساقط منما که آن کس که در بالاتر از تو باشد، تو را ساقط خواهد کرد... و بر فرد پایین تر آنچه در توانش نباشد را تحمیل منما، که آن را می شکنی و هر کس مؤمنی را بشکند، باید [شخصیت] وی را بازسازی کند! [که بسی صعب بلکه ناممکن باشد].

نکات کلیدی مبانی تربیت اسلامی مذکور در این روایت، بسی شایان تفصیل و تبیین، حتی در حد یک مقاله مفصل است. اما به اختصار می توان گفت، علاوه بر تأکید بر مخاطب شناسی دقیق در مقام تبلیغ و تدریس و تربیت، تحقیر نکردن دیگران، غرور نداشتن به مقام و موقعیت خویش و مانند اینها، تأکیدی بر درجات ایمان است که شناسایی آن در مقام تربیت، بسی مهم است. ولی ایمان افراد، امری باطنی است که شناسایی دقیق آن، تنها در توان معصومین عالم به غیب و سرائر انسان هاست و در توان افراد معمولی نیست. چنانچه تأثیر تربیتی قطعی بر نفوس مؤمنین، نیازمند نفوذ باطنی و معنوی است.

این همه از لوازم ولایت تکوینی است. بنابراین امامت بدین لحاظ نیز، نمی تواند منفک از ولایت تکوینی فرض شود. به ویژه که مربی الهی باید خود قبلاً به تربیت ربوبی پرورش یافته و آموزه های لازم غیبی را دریافته باشد تا به مقام امامت و اسوه مؤمنان منصوب گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «

أدبني ربّي فأحسن تأديبي»؛ «مرا پروردگارم تأدیب نموده، پس تأدیبی نیکو به انجام رسانید». (2)

ص: 161

1- . کافی، ج 2، ص 45؛ ر. ک: کافی، صص 32، 42-44.

2- . همان، ج 1، ص 266؛ ر. ک: الجامع الصغیر، سیوطی، ج 1، ص 51.

امام صادق علیه السلام در ذیل این حدیث نبوی، فرمود:

إن الله (عزوجل) أدب نبيه فأحسن أدبه، فلما أكمل له الأدب قال: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ)

، ثم فوض إليه أمر الدين والأمة ليسوس عباده، فقال (عزوجل): (ما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا). (1)

همانا خداوند (عزیز و جلیل) به بهترین ادب ها پیامبرش را تأدیب نمود. چون تأدیب وی کامل شد، فرمود: «همانا تو بر اخلاقی عظیم هستی». (قلم: 4) بعد امر دین و امت را به وی واگذاشت تا ایشان را سیاست نماید. سپس خداوند (عزیز و جلیل) فرمود: «آنچه پیامبر به شما دهد، از وی بگیرد و از هر آنچه نهی تان نموده، دست بکشید». (حشر: 7)

امام علی علیه السلام نیز می فرماید: «

نحن صنائع الله و الخلق بعد صنائع لنا أو صنائعنا»؛ «ما ساخته های خداوند و مخلوقات (مردمان) پس از آن ساخته برای ما یا ساخته های ما هستند». (2)

### گفتار سوم: شواهد و قراین اثبات ولایت تکوینی

#### اشاره

با توضیحات پیش گفته، روشن شد که ولایت تکوینی، مقام و قدرتی معنوی است که در اثر تصفیه و تزکیه روح با طی مراحل دشوار برای انسان حاصل می شود. این ولایت، حقیقتی تشکیکی و صاحب مراتب است که هر مؤمنی به تناسب تعالی و تقرب روحی خود به حضرت حق تعالی، قدرت ابراز تجلیاتی از آن را پیدا خواهد کرد. در مراتب نخستین، انسان بر افکار و قوای نفسانی خود غالب می شود تا اینکه بر بدن خود تسلط یابد.

در مراتب بعد، ولی خدا کم کم از دایره نفوذ بر خویش پا را فراتر گذاشته و قدرت

ص: 162

1- . کافی، ج 1، ص 366.

2- . نهج البلاغه، نامه 28؛ ر. ک: بحارالانوار، ج 35، ص 178؛ الاحتجاج، طبرسی، ج 2، ص 278؛ الغیبه، طوسی، ص 173، به همین مضمون از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل شد است.

ولایت او، عالم خارج را نیز تحت تأثیر قرار می دهد و کارهای خارق العاده ای نظیر «معجزه» و «کرامت» از او ظهور یافته، می تواند به علت توان روحی فوق العاده خود، حقایقی را از «عالم غیب» دریافت کند. علم به غیب نیز خود یکی از مصادیق معجزه و کرامت، یعنی از نوع خارق العاده های علمی (در مقابل عینی و مادی) محسوب می شود. مثل اخبار حضرت عیسی علیه السلام به ذخیره ها و اعمال مخفیانه مخاطبانش. (1)

در این گفتار، مثنی از خروار معجزات و کرامات ائمه علیهم السلام ارائه می شود تا شاهد صدقی بر ولایت تکوینی ایشان باشد.

## 1. ارائه معجزات و کرامات

یکی از واقعیات هستی که هیچ شک و تردیدی در آن نیست، خوارق عادات است. ارائه خوارق عادات از سوی ولی الله، گتره ای و بی هدف نیست؛ چنان که هدف از آن امور دنیوی مثل کسب شهرت، مال، مقام و مانند اینها نیز نیست. همین شاخصه مهم وجه تمایز کرامات و معجزات الهی از سایر امور خارق العاده مثل سحر، جادو، کهنات، شعبده و از این قبیل کارهاست. به علاوه، امور یادشده از راه تعلیم، تمرین و تکرار قابل انتقال و ارائه هستند؛ بر خلاف کرامت و اعجاز که با نیروی الهی ارائه شده و بدون نیاز به تعلیم یا تمرین و تکرار به انجام می رسند.

به طور کلی می توان گفت انسان با حرکت جوهری در هر دو طرف خباثت و سعادت، می تواند قوت و قدرت پیدا کند. در طرف سعادت از ولایت الهی بهره می برد و قدرتی که در این مسیر کسب می کند، شکست ناپذیر است. در طریق باطل نیز کسانی که به تمرین و ریاضت پردازند، صاحب نفس قوی می شوند، اما این نفس قوی که - قدرتش از محدوده عالم مثال نیز بالاتر نمی رود - در قلمروی اقتدار شیطان است.

علاوه بر این، آنان توانایی انجام هر کاری را نیز ندارند، درحالی که معجزات و

ص: 163



کرامات اولیا، محدود به نوع خاصی نبوده، با توجه به قوت عقلی و قداست روحی برخاسته از مقام مخلصین، تا عالم مجردات عقلی نیز ممکن است سیر کنند و به اشراف بالاتری در عالم وجود دست یابند که حتی گاه صرفاً به اذن و اراده اله و بدون توجه و اراده قبلی خود ولی یا نبی به کم و کیف این امور، از طریق ایشان نمود و بروز می یابند (مثل ید بیضاء و تبدیل عصا به مار جنبنده در اولین برخورد موسی علیه السلام با آنها).<sup>(1)</sup>

این نوع خارق عادات به این دلیل تعبیر به معجزه می شوند که دیگران از تحدی و آوردن مثل آن عاجزند؛ چنان که تفاوت معجزه و کرامت نیز در این است که اگر این نوع خارق عادت مقرون به دعوی امامت یا نبوت باشد، معجزه است و اگر نباشد، کرامت است.<sup>(2)</sup>

بسیاری از متکلمان اشاعره و معتزله معتقدند که معجزه مخصوص پیامبران است و کس دیگری نمی تواند آن را بیاورد؛ ولی دانشمندان شیعه عقیده دارند که امامان معصوم علیهم السلام هم می توانند معجزه داشته باشند.<sup>(3)</sup> سید مرتضی می گوید:

عقیده اصحاب ما این است که معجزات به دست امامان علیهم السلام هم ظاهر می شود و گاهی ظهور معجزه به دست آنان لازم می شود. مخالفان ما از سایر فرقه ها، غیر از اصحاب حدیث، عقیده دارند که معجزات تنها به دست پیامبران ظاهر می شود.<sup>(4)</sup>

اختلاف شیعه با دیگران در این مورد یک اختلاف بنیایی است و آن مربوط به مفهوم امامت می شود. از نظر شیعه امامت منصبی چون نبوت و تالی تلو آن است و از جانب خدا تقویض می شود؛ بنابراین همان گونه که نبوت احتیاج به اثبات دارد و یکی از راه های اثبات آن معجزه است، امامت نیز به عنوان یک منصب الهی، احتیاج به اثبات

ص: 164

---

1- ر. ک: رحیق مختوم، عبدالله جوادی آملی، ج 8، ص 258؛ ادب فنای مقربان، ج 3، ص 50؛ خدا و پیامبران، صص 46-53؛ ولایت تکوینی و تشریحی از دیدگاه علم و فلسفه، ص 10.

2- ر. ک: وحی و نبوت، ص 72.

3- ر. ک: کشف المراد، حلی، ص 351.

4- ر. ک: الذخیره فی علم الکلام، سید مرتضی، ص 332؛ ر. ک: همان، صص 332-334.

دارد و خداوند با اجرای معجزه به دست امام، راستگویی او را تأیید می کند. (1)

ولی فرقه های دیگر امامت را چنین معنا نمی کنند و آن را تنها نوعی ریاست بر مسلمانان می دانند که نه از جانب خدا، بلکه از سوی مردم به آن شخص واگذار می شود و اگر امامت این باشد، دیگر نیازی به معجزه و اثبات این ادعا وجود ندارد.

برای همین قاضی عبدالجبار معتزلی که ظهور معجزه به دست امامان را به شدت نفی می کند، در جایی اظهار می دارد:

اگر شما امام را کسی می دانید که امر دین از او شناخته می شود و برای همین هم معجزه می کند، ما با تو سخنی نداریم و در چنین شرایطی، داشتن معجزه برای او خوب است؛ ولی بحث ما در خود این صفت است و ما برای امام چنین مقامی قائل نیستیم. (2) و (3)

منشأ انکار اعجاز و حتی کرامت از غیرانبیا یا غیر معصومین، تلازم اعجاز با عصمت و علم لدنی است؛ در حالی که در منظر قائلان به تعمیم، ظرفیت وصول به درجات پایین تر ولایت تکوینی در هر انسانی نهاده شده و انبیا و اوصیای آنان، تلاش نموده اند تا همگان را بدین مسیر رهنمون شوند؛ هر چند افراد اندکی این ظرفیت را به فعلیت می رسانند. (4)

کراماتی که از اولیای خدا سر می زند، در اثر ایمان و تقوا و مداومت در انجام فرایض و نوافل است که بنده را به مقام قرب الهی می رساند و او را محبوب خدا می کند. چون انسان به این مقام رسید، چشم، گوش، دست و پای او کارهای خدایی می کند. (5) از آنجا

ص: 165

- 
- 1- . ر. ک: تلخیص المحصل، خواجه نصیرالدین محمد بن الحسن طوسی، ص 431؛ قواعد المرام فی علم الکلام، مبحث امامت؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 29.
  - 2- . ر. ک: المغنی فی ابواب التوحید، قاضی عبدالجبار معتزلی، ج 15، ص 247.
  - 3- . تفسیر کوثر، یعقوب جعفری، ج 3، صص 300-303.
  - 4- . ولاءها و ولایتها، مطهری، صص 97-99؛ ر. ک: در جست و جوی عرفان، محمدتقی مصباح یزدی، ص 293؛ أطيّب البیان فی تفسیر القرآن، ج 5، صص 409 و 410.
  - 5- . ر. ک: کافی، ج 2، ص 352؛ صحیح بخاری، ج 8، ص 189.

که ولی خدا در حکمت و مصلحت نیز مظهر اسمای الهی است، هیچ گاه از این نیرو در راه خلاف مصلحت و مشیت تکوینی و تشریحی اله یا در امور بی فایده و بی مورد استفاده نمی کند. از این رو اعمال آن حکیمانه و خداپسندانه خواهد بود، نه بی حساب و کتاب. (1) امام صادق علیه السلام فرمود:

قلوبنا أوعیه لمشيئته الله؛ فإذا شاء شئنا والله يقول: (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) (انسان: 30)(2)

قلب های ما ظرفی برای اراده و خواست خداوند است؛ هرگاه او بخواهد، ما می خواهیم و خداوند می فرماید: «و چیزی را نمی خواهند، مگر اینکه خداوند بخواهد».

موارد اعجاز ائمه اطهار علیهم السلام فراوان است (3) که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

الف) اسماعیل حقی در «روح البیان» آورده است:

حضرت سلیمان علیه السلام در راه خدا آن همه اسبان فدا کرد و دل از آن زینت و آرایش دنیا برداشت و به عبادت الله پرداخت؛ رب العزه او را به [بهتر] از آن عوض داد. به جای اسبان، باد را مرکب او ساخت و به سبب آن اندوه که به وی رسید بر فوت عبادت، فرشته قرص آفتاب از مغرب باز گردانید از بهر وی تا نماز دیگر به وقت خویش

بگزارد و آن وی را معجزه گشت و چنان که این معجزه از بهر سلیمان پیغمبر پیدا گشت، در این امت از بهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام از روی کرامت پیدا گشت. در خبر است مصطفی صلی الله علیه و آله سر بر کُتار [ران] علی علیه السلام نهاد و بخفت. علی نماز دیگر [نماز عصر] نکرده بود، نخواست که خواب بر رسول قطع کند. همچنان می بود تا قرص آفتاب به مغرب فرو شد. مصطفی صلی الله علیه و آله از خواب درآمد. علی گفت: «یا رسول الله وقت نماز دیگر فوت شد و من نماز نکردم». رسول گفت: «ای علی چرا نماز نکردی؟» گفت: «نخواستم که لذت خواب بر تو قطع کنم». جبرئیل آمد که: «یا محمد [صلی الله علیه و آله] حق تعالی

ص: 166

1- ر. ک: تفسیر روان جاوید، محمد ثقفی تهرانی، ج 3، صص 370-372؛ معجزه شناسی، محمدباقر سعیدی روشن، ص 45.

2- بحارالانوار، ج 25، ص 337؛ کافی، ج 1، ص 441.

3- ر. ک: ارشاد، ج 1، صص 348-354؛ برگزیده تفسیر نمونه، ج 1، صص 285 و 286.

مرا فرمود تا قرص آفتاب را از مغرب باز آرم تا علی نماز دیگر به وقت بگذارد». بعض یاران گفتند: قرص آفتاب را چندان باز آورد که شعاع آفتاب دیدیم که بر دیوارهای مدینه می تافت. (1)

وی از قول کاشفی می افزاید:

آنکه آفتاب به دعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در صهبای خیبر بعد از غروب بازگشت و به جای عصر آمد تا حضرت علی علیه السلام نماز گزارد و نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی در شرح آثار خویش فرمود: که روات این، ثقات اند و از احمد بن صالح رحمه الله علیه نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث که از علامات نبوت [بلکه امامت نه غلو] است. (2)

چنان که مشابه همین جریان پس از عروج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شهر بابل نیز تکرار شد. (3)

ب) از جمله معجزات مشهور امام علی بن ابی طالب علیه السلام، کندن در قلعه خیبر است. ایشان پس از اینکه از چشم درد شدید خویش به برکت آب دهان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله رهایی یافت، به جنگ خیبریان رفت و پس از کشتن برخی از آنان، متوجه در خیبر شد؛ آن را از جا کند و به عنوان سپر خویش از آن استفاده کرد. سپس آن را پل نمودند تا لشکریان از روی آن عبور کرده، وارد خیبر شده و کار خیبریان را یکسره کنند. مردی به آن حضرت عرض کرد: «از برداشتن آن در، سنگینی حس نکردی؟» فرمود: «زیادتر از سنگینی سپری که در جاهای دیگر به دست می گرفتم، نبود». تاریخ نویسان یادآور شده اند که آن گاه که مسلمانان از جنگ فارغ شدند، خواستند آن در را بردارند، اما کمتر از هفتاد نفر که به یکدیگر کمک دادند، نتوانستند آن در را از جای بردارند؛ درحالی که امام یک تنه آن را برداشته و چند متر آن طرف تر پرتاب کردند. (4)

ص: 167

1- . تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی، ج 8، ص 30.

2- . همان.

3- . ر. ک: الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج 1، صص 346-348؛ ارشاد، ج 1، ص 104.

4- . ر. ک: ارشاد، ج 1، صص 84-96، 113-114، 150، 309-311.

ج) یکی از یاران امام حسن مجتبی علیه السلام می گوید: نزد آن حضرت نشسته بودیم، درحالی که عصا و وسایل زراعت ایشان نیز در کنارشان بود. هرگاه حضرت می خواستند آب بنوشند، (بسان موسای کلیم الله علیه السلام) با عصایشان بر سنگ زده و از آن آب می جوشید. برای همراهان نیز از سنگ، طعام بیرون آوردند. (1)

د) کثیر بن شاذان گوید: خدمت امام حسین علیه السلام بودم که فرزندش علی اکبر علیه السلام در غیر فصل انگور، از او انگور خواست. حضرت دست به ستون مسجد زد؛ انگور و موزی بیرون آورد، به او خوراند و فرمود: «آنچه برای دوستان خدا نزد اوست، بیشتر است». (2)

ه) راوی گوید: از امام موسی بن جعفر علیهم السلام پرسیدم: «راه های شناخت امام چیست؟» فرمود: به چند ویژگی:

یک - وصیت و نصی که پدرش (معصوم قبلی) بر حجت بودن وی نموده باشد.

دو - اگر از او پرسید، جواب شنوی (هیچ گاه از جواب در مانده نشود) و اگر ساکت بمانی، (ذهنت را خودش خوانده و) خود ابتداءً جوابت را می دهد.

سه - از فردا و آینده خبر می دهد.

چهار - به تمامی زبان های دنیا سخن می گوید.

پس فرمود، بنشین تا نشانت دهم. لحظاتی بعد مردی از خراسان بر امام علیه السلام وارد و به عربی سؤالاتی پرسید؛ ولی امام علیه السلام به فارسی جوابش را داد و سائل متحیر شد. گفت من فکر کردم شما فارسی نمی دانید. امام علیه السلام فرمود: سبحان الله اگر من به خوبی نتوانم پاسخ تو را بدهم، پس برتری من بر تو در شایستگی منصب امامت در چیست؟ همانا امام کسی است که زبان هر یک از مردم دنیا و حتی زبان هر پرنده و جاننداری را می داند. (3)

ص: 168

---

1- . ر. ک: اثبات الهداه، محمد بن حسن حر عاملی، ج 5، ص 372.

2- . همان.

3- . ارشاد، ج 2، ص 217.

از نظر معارف اسلامی، عالم هستی دو قسم است: عالم شهود و عالم غیب. هر چیزی که با یکی از حواس ظاهری ادراک شود، در عالم شهود است و هر چیزی که با هیچ یک از حواس مصنوعات بشری ادراک پذیر نباشد، غیب نام دارد. (1) علم غیب یعنی نوعی آگاهی که از راه های طبیعی و با ابزار عادی یا با تعلیم و تعلم معمولی حاصل نشود. (2)

الهام که منشأ بسیاری از علوم غیبی است، در واقع تحقق وعده الهی در مورد اولیای خود است. خداوند متعال وعده صادق قطعی داده است که:

- (اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (بقره: 282)

تقوای الهی پیشه کنید و خداوند به شما تعلیم دهد که خداوند به هر چیزی آگاه است».

- (وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) (عنکبوت: 69)

کسانی که فقط در راه ما تلاش کنند، همانا ما حتماً ایشان را به راه های خود هدایت می کنیم؛ زیرا خداوند با نیکوکاران است».

- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا... وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) (انفال: 29)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر تقوا پیشه کنید، برای شما نیروی تشخیص حق و باطل قرار می دهیم... و خداوند دارای فضل بزرگی است.

بدین ترتیب الهام غیبی از جمله هدایت خاصه الهی است که از ویژگی های ولی خدا محسوب می شود که به دلیل تصفیه قلب و طهارت روحانی، شرح صدر لیاقت دریافت این هدایت را کسب نموده است و این الهام یکی از ابعاد و نشانه های ولایت تکوینی محسوب می شود. (3)

ص: 169

1- ر. ک: ادب فنای مقربان، ج 5، ص 414.

2- ر. ک: رسالت جهانی پیامبران، جعفر سبحانی، ص 70.

3- ر. ک: علم الیقین فی احوال الدین، مولی محسن فیض کاشانی، ص 36.

میبدی در «کشف الاسرار» ذیل آیه شریفه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا) (انفال: 29)، چنین آورده است:

مؤمنان را گوید که اگر به راه تقوا روید و به همه حال تقوا را پناه خویش گیرید، شما را فرقانی دهد از علم و الهام که به وی، حق و باطل از هم جدا کنید، و راست راهی و گمراهی از هم بشناسید. شما که عالمانید به علم تمام و شما که عارفانید به الهام درست. عالم ادله شرع است و برهان روشن به بذل مجهود و کسب بندگی و فرقان عارف نوری است غیبی و آئینه روشن به موهبت الهی و الهام ربانی. (1)

علامه طباطبایی قدس سره معتقد است:

داخل شدن انسان در تحت ولایت الهی و تقریش به ساحت قدس و کبریایی خدای تعالی، انسان را به آگاهی هایی موفق می کند که آن آگاهی ها را با منطق و فلسفه نمی توان به دست آورد؛ دری به روی انسان از ملکوت آسمانها و زمین باز می کند که از آن در، حقایقی را می بیند که دیگران نمی توانند آنها را ببینند و آن حقایق، نمونه هایی از آیات کبرای خدا و انوار جبروت اوست؛ انواری که خاموشی ندارد... خدای تعالی هم فرموده است: (الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) (عنکبوت: 69)... و آیه شریفه دیگر که می فرماید: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْبَاقِينَ لَتَرُونَ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْبَاقِينَ) (تکواثر: 7) و نیز فرموده: (إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّنَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) (مطففین: 18-21)... رسیدن به ملکوت آسمان ها و زمین موهبتی است الهی که خدای تعالی هر یک از بندگان خود را که بخواهد، به آن اختصاص می دهد. (2)

در تفسیر قمی در ذیل آیه: (الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) گفته است: «در روایت ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام آمده است که فرمود: «این آیه در باره

ص: 170

1- . کشف الأسرار و عدة الأبرار، احمد بن محمد میبدی، 1371، ج 4، ص 39.

2- . ترجمه تفسیر المیزان، ج 5، صص 442 و 443؛ ر. ک: همان، ج 7، ص 142؛ تفسیر نمونه، ج 23، ص 399.

وقتی محمد بن حنفیه انسان کاملی چون امام حسین علیه السلام را وصف می کند، می گوید:

«أعلمنا علماً، أثقلنا حليماً و أقربنا من رسول الله رَحِمًا»؛ «از همه ما عالم تر است؛ در فضیلت های عقل عملی از همه ما حلیم تر و بردبارتر است؛ از همه ما به رسول الله نزدیک تر است». وی در ادامه دو وصف دیگر را نیز بیان می دارد که برتر از زمان [و حالت عادی] است: نخست اینکه او پیش از آن که آفریده شود، فقیه بود: «

كان فقيهاً قبل أن يخلق»؛ یعنی اسرار و علوم الهی را به همراه خود آورد و آن را از کسی نیاموخت، بلکه به مکتب نرفته، با غمزه، مسئله آموز صدها مدرس شد. دوم اینکه پیش از آنکه به زبان بیاید، وحی را قرائت کرد: «

قرأ الوحي قبل أن ينطق»؛ یعنی پیش از اینکه وحی به مقام لفظ، تنزل کند و در کسوت کلمات و حروف درآید، معلوم آن حضرت بود یا پیش از آنکه آن حضرت به سن تکلم بالغ شود، همانند عیسی علیه السلام آشنای به وحی بود، بدون آنکه نیازمند مکتب و آموختن از راه سمع و بصر باشد. (2)

برای شناخت بیشتر الهام، بهتر آن است که الهام را با وحی مقایسه کنیم تا تمایز مقام ولایت با نبوت روشن شود:

الف) نزول وحی با خاتمه نبوت پایان یافت، ولی الهام به قلوب، ادامه دارد؛ بنابراین وحی از خواص نبوت، اما الهام یکی از ابعاد ولایت است.

ب) منبع وحی همواره برای پیامبر مشخص است؛ یعنی پیامبر می داند که از جانب خداوند به او وحی می شود؛ ولی منبع الهام کاملاً مشخص نیست و ممکن است این منبع الهام، خداوند، ملک یا یکی از ارواح طیبه اولیاء الله باشد.

ج) محتوای وحی، احکام و معارف ضروری برای کمال و رشد انسان است؛ به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه ابلاغ وحی به مردم را دارد؛ اما الهام، شخصی است و صاحب آن، این وظیفه را ندارد.

ص: 171

1- . تفسیر القمی، ج 2، ص 151.

2- . تفسیر تسنیم، ج 3، ص 117؛ شرح حدیثی از کافی، ج 1، ص 302.



د) محتوای وحی برای غیرگیرنده آن نیز حجت است؛ ولی الهام فقط برای صاحب آن ممکن است یقین آور باشد. البته الهام ائمه هدی علیهم السلام به دلیل عصمت ایشان، می تواند برای دیگران نیز حجت و مرجع علمی برای دست یابی به آموزه های ناب اسلامی محسوب شود، ولی الهامات غیر معصومین برای دیگران اساساً حجت نیست. (1)

دفع شبهه: جمع آیات مرتبط به آگاهی بر غیب

بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات، دلالت می کنند که علم غیب، مخصوص خداوند است و جز او کسی عالم به غیب نیست، بلکه کل عالم مشهود خداوند است و غیب برای آن ذات اقدس معنا ندارد، و این برای ممکنات است که غیب و شهادت، آن هم به طور نسبی معنا می یابد: (عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ)؛ «کلیدهای غیب نزد اوست و جز او کسی آن را نمی داند». (انعام: 59)

برخی دیگر از آیات، علم غیب را تنها مخصوص ذات پروردگار ندانسته، آن را برای برخی بندگان برگزیده (انسان کامل) جایز می دانند:

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ) (جن: 26 و 27)

تنها خداوند عالم به غیب است؛ پس غیب را مگر برای برخی رسولان که راضی باشد، آشکار نخواهد کرد.

راه جمع میان این دو دسته آیات این است که علم اله به غیب، شهودی، بالفعل، بالذات، نامتناهی و ابدی است؛ ولی علم اولیا به غیب، بالقوه، اکتسابی، بالغیر، متناهی و در معرض زوال است. یعنی آنان هر وقت و به هر اندازه که خدا بخواهد و نیز خودشان طالب شوند، از غیب آگاهی می یابند. به ویژه که آگاهی آنان به غیب، به نسبت مرتبه آنان متفاوت است که مرتبه عالی، در اختیار انسان کاملی است که در بالاترین مرتبه قرب قرار

ص: 172

دارد؛ ولی الهام به برخی افراد عادی مثل مادر حضرت موسی علیه السلام (طه: 38 و 39) یا حضرت خضر علیه السلام (کهف: 60-82) یا آصف بن برخیا (نمل: 38 و 39) نیز نسبت داده شده است. (1)

البته ناگفته نماند که بعضی از حقایق مانند ذات خدای متعال و برخی امور غیبی مثل زمان قیامت و مانند آن، اساساً در معرض این آگاهی نیست؛ چون آنها غیب مطلق اند که جز ذاتش، کسی بر آنها مطلع نیست:

(لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (اعراف: 188)

اگر من به غیب (بیش از آنکه به من وحی شده) آگاه بودم، همانا خیر را می افزودم و بدی به من نمی رسید. من جز ترساننده و بشارت دهنده، برای گروهی که ایمان بیاورند، نیستم.

اگرچه شواهد، در مورد علم غیب ائمه علیهم السلام و برخورداری آنان از مکاشفات و الهامات الهی فراوان است، اما در اینجا به بیان چند مورد آنها اکتفاء می کنیم:

1. قرآن کریم می فرماید:

آن کسی که بخشی از علم کتاب الهی را دارا بود، گفت: «من پیش از پلک چشم زدنی، تخت را به اینجا می آورم». پس سلیمان تخت را نزد خود مشاهده کرده، گفت: «این توانایی از فضل خدای من است». (نمل: 40)

این کرامتی که از آصف بن برخیا مشاهده شد، به دلیل داشتن مقداری از علم به کتاب بود که سبب ولایت وی بر هستی شد.

در این آیه، علم به کتاب، با «

من» جزئیة همراه شده است؛ یعنی آصف ابن برخیا به اندکی از اسمای اعظم الهی علم داشت، ولی خداوند کسی را که به تمام کتاب آگاهی دارد، به عنوان شاهد بر نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده، می فرماید: «کافران گویند که

ص: 173

---

1- . ر. ک: أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 6، صص 49-51.

تو رسول خدا نیستی؛ بگو: گواه بین من و شما، خدا و کسی که علم کتاب را دارد، کافی است». (رعد: 43)

بر طبق روایات صحیحی که از طریق شیعه و بیش از بیست روایت که در کتاب های اهل سنت در این باره نقل شده، (1) این شخص، حضرت علی علیه السلام است که به علت داشتن تمامی علم کتاب، قدرت تصرف او در نظام عالم، به طور قطع وسیع تر و قوی تر خواهد بود. یعنی امام علی علیه السلام شاهدهی است که جامع جمیع اسمای الهی است و این جامعیت، ولایت تکوینی حضرتش را بانفوذتر قرار می دهد و دامنه سیطره ولایت ایشان، تمام نظام تکوین را تحت تأثیر قرار می دهد. (2)

طبق روایات رسیده، (3) منظور از علم به کتاب، آگاهی بر «ام الکتاب» است که حوادث گذشته و آینده، یک جا در آن جمع باشد و راهیابی به آن سبب کسب علم غیبی می شود. ممکن است مراد، علم به اسمای اعظم الهی باشد که منظور از آن، مظهریت انسان از این اسمای است که در نهایت به ولایت و قرب الهی منجر می شود. مضاف بر اینکه در مورد ائمه علیهم السلام، می تواند به معنای علم لدنی به ظواهر، بواطن، تفاسیر و تأویل های قرآن کریم، بلکه عهدین اصیل غیر محرف نیز باشد. (4)

2. سند به امام باقر علیه السلام می رسد که فرمود:

همانا نام اعظم بر 73 حرف است و از آن نزد آصف یک حرف بود که به آن یک حرف سخن گفت و زمینی را که میان او و تخت بلقیس بود، درهم پیچید و دست دراز کرد و تخت را با دست خود برگرفت. سپس زمین به همان حالتی که بود بازگشت و این جریان در فاصله ای کمتر از یک چشم به هم زدن اتفاق افتاد و از آن

ص: 174

1- . ر. ک: بصائر، صص 261-266؛ ر. ک: ولایت و علم امام (دلایل الولاية)، محمد حسن کوه کمره ای، ص 207.

2- . ر. ک: الأمالی، طوسی، ص 52؛ آیات ولایت در قرآن، صص 317-324.

3- . بحار الانوار، ج 7، ص 105.

4- . ر. ک: ترجمه المیزان، ج 15، صص 517-519، 527 و 528 و ج 11، صص 526-533.

اسم اعظم 72 حرف نزد ماست و یک حرف آن نزد خدای تعالی است که آن را در عالم غیب برای خود اختصاص داده و حول و قوه ای نیست، جز با خدای علی عظیم (1).

چنان که امام صادق علیه السلام به سینه مبارک خویش اشاره کرد و فرمود: «

علم الکتاب و الله کله عندنا»؛ (2) «به خداوند سوگند! تمامی علم الکتاب نزد ماست».

3. تحقق پیش بینی های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد یارانی چون ابذر، مقداد، میثم تمار و... در دل تاریخ ثبت و ضبط شده است. این همه نمونه هایی از اخبار غیبی اند که از سوی اولیای الهی به انسان ها رسیده و تاریخ، گواه تحقق این اخبار و صداقت آنها بوده است (3)؛ چنان که قضاوت های دقیق و عادلانه ایشان که در طول تاریخ، درسی برای همه قضات و داوران قرار گرفته اند، خود شاهد دیگری بر علم غیبی و داشتن علم الکتاب ایشان است (4).

4. رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد قرآن کریم فرمود:

«انَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا اِلَى سَبْعَةِ اَبْطُنٍ»؛ (5) «به درستی که قرآن، ظاهری و باطنی دارد و باطنش نیز تا هفت بطن، باطن دارد».

امام باقر علیه السلام علم به این بطون را در انحصار ائمه علیهم السلام می داند: «

مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ إِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَ بَاطِنِهِ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ»؛ (6) «جز اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله، کسی را نرسد که ادعا کند، همانا ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست».

5. امام علی علیه السلام در کتاب ویژه ای، موسوم به «جفر یا جامعه»، اخبار غیبی را که پیامبر صلی الله علیه و آله بر ایشان املاء کردند کتابت نمود و آن را به همراه متممش یعنی صحیفه فاطمیه، در میان

ص: 175

---

1- . کنز العمال، علاءالدین حسام الدین الهندی، ج 3، ص 665، به نقل از: صحیفه نور، ج 21، پاورقی ص 393؛ شرح دعای سحر، امام خمینی، ترجمه: سید احمد فهری.

2- . کافی، ج 1، ص 257؛ ر. ک: همان، ص 229؛ پرسمان امامت، حیدری، صص 405-417 و 165-173.

3- . ر. ک: ارشاد، ج 1، صص 29 و 30، 315-345؛ صحیفه نور، ج 21، صص 390-393.

4- . ر. ک: ارشاد، ج 1، صص 183-216 و همان، ج 2، صص 273-277.

5- . تفسیر الصّافی، ج 1، ص 8.

6- . کافی، ج 1، ص 228؛ ر. ک: شب های پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، مباحث مفصل علم امام علیه السلام.

اوصیای خویش به ارث نهاد که استفاده از آن در انحصار ایشان قرار گرفت و این مکتوبات محل ارجاع ائمه علیهم السلام در موضوعات دینی و آینده امت اسلام بوده و هست. (1)

امام علی علیه السلام خود در این باره فرمود:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله علمنى ألف باب من الحلال والحرام و مما كان و مما يكون إلى يوم القيامة؛ كل باب منها يفتح ألف باب، فذلك ألف باب حتى علمت علم المنايا و البلايا و فصل الخطاب. (2)

همانا رسول الله صلى الله عليه وآله هزار در از حلال و حرام و آنچه را تا روز قیامت خواهد شد، به من آموخت که از هر در، هزار در دیگر گشوده شد. پس این هزاران هزار (میلیون ها) در شد تا آنجا که من علم خواب، بلايا و قضاوت عادلانه را دانستم.

با توجه به این داشته ها بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «

أنا مدينة العلم و علی بابها و لایؤتی المدینة إلا من بابها»؛ «من شهر دانشم و علی دروازه آن است و کسی وارد شهر، جز از دروازه آن نشود». (3) با استفاده از همین بهره های غیبی بود که ائمه علیهم السلام، استاد همه اندیشمندان مسلمان، در تمامی رشته ها، به طور مستقیم یا غیرمستقیم گردیدند و دوست و دشمن از شرق و غرب عالم، بدان اذعان دارند. (4)

### 3. صدور حکمت های ماندگار برخاسته از علوم غیبی

علوم غیبی ائمه علیهم السلام، سرچشمه حکمت های فراوانی است که بخش اندکی از آن در بیان و بنان آن بزرگواران، زمینه بروز و تجلی یافته است و از آن مقدار، سخنان

ص: 176

1- ر. ک: وسائل الشیعه، باب طهارت تا دیات؛ بحار الانوار، ج 26، صص 18-66؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 125؛ الاحتجاج، طبرسی، ج 1، ص 282؛ ارشاد، ج 2، ص 180.

2- . موسوعه الإمام علی بن ابی طالب، محمد محمدی ری شهری، ج 10، حدیث 16 به بعد.

3- . مجمع البیان، ج 1-2، ص 284؛ تفسیر قمی، ج 1، ص 6 به نقل از: الأملی، صدوق، ص 282. این حدیث متواتر در منابع عدیده شیعه و سنی به طرق مختلف آمده است.

4- ر. ک: امام شناسی، ج 1، صص 119-260.

حکیمانه که بروز یافته است نیز تنها بخش ناچیزی به یادگار مانده است که همین مقدار ناچیز نیز برای همیشه بشریت، تشنه معارف ناب را سیراب کرده و خواهد کرد.

امام علی علیه السلام درباره علم غیب نهفته در سینه خود فرمود:

ها إن هاهنا لعلماً جمّاً (و أشار بیده إلى صدره). (1)

همانا در این سینه، علمی انباشته است که حامل آن را نمی یابم که به او آموزش دهم و بر مخاطبانم ایمن نیستم که آن را در راه دین به کار گیرند و آن را در راه جمع زخارف دنیا و امثال آن به کار نیندازند! به همین دلیل علوم، با مرگ حاملان آن می میرند!

به اقرار سید رضی رحمه الله علیه، نهج البلاغه تنها بخشی گزینشی از فرمایشات مولای متقیان است که خاص و عام را در پیشگاه بیان معجزه آسای خود به اعجاب و امثال جرج جرداق مسیحی را خاضعانه به ستایشش واداشته است. (2)

معاصران ائمه هدی علیهم السلام در مناظرات و مباحثات مختلف، اقرار کرده اند که ایشان اعلم امت بوده، در علم و حکمت سرآمد روزگار خویش و دوران های پس از خویش بوده و هستند.

شرح مناظرات آل الله با منحرفان، معاندان یا علمای اهل کتاب، کتب خاصی مثل احتجاج طبرسی، علل الشرائع صدوق و مانند اینها را به خود اختصاص داده است؛ اما هنوز هم شرح جدید و بررسی های تازه و به روز شده ای را می طلبد. این حکمت ها و مناظرات، حکمت ها و مناظراتی است که با وجود همه تحولات علمی، هنوز هم بر تارک علوم فلسفی، اخلاقی و تربیتی درخشیده و اعجاب بشریت را حتی در عصر ارتباطات برانگیخته است. (3)

ص: 177

1- . نهج البلاغه، ح 147.

2- ر. ک: آیات ولایت در قرآن، صص 455-464؛ مقدمه نهج البلاغه، مقدمه شروح آن، جرج جرداق، صوت العدالة الإسلامیه و... .

3- ر. ک: بصائر، صص 75-78، 94-98، 126 و 289-292؛ ارشاد، ج 1، صص 216-304 و ج 2، صص 155-166 و 177-195؛ احتجاج طبرسی و تفاسیر مختلف: ذیل بقره: 249.

بهره‌هایی که از روایات عدیده آن حضرت علیه السلام در جای جای این رساله نصیب گردید، تنها قطره‌ای از دریای بی‌کران حکم و مواعظ ایشان است و این رساله بیش از مدار موضوع خویش، مجال بهره‌وری از آنها را ندارد.

علاوه بر نهج البلاغه، شاهد دیگر این مدعا، زبور آل محمد صلی الله علیه و آله است که در خود آن چنین آمده است:

پروردگارا! درود فرست بر پاکان از اهل بیت علیهم السلام که ایشان را برای امرت برگزیدی و ایشان را گنجینه علم خود و حافظ دینت و جانشینانت در زمین و حجتت بر بندگان قرار دادی. (1)

چنان که می‌توان بر این مجموعه‌ها بحار الأنوار، کافی، تحف العقول عن آل الرسول، عیون اخبار الرضا و سایر منابع روایی شیعه را اضافه کرد.

این منابع روایی معتبر شیعه، انبوهی از حکمت‌ها، مواعظ و معارف ناب را که ملهم از غیب و برخاسته از اخلاص کامل و توحید همه‌جانبه (عصمت الهیه) است، در اختیار طالبان حقیقت و ره‌پویان راه وصال حق تعالی قرار می‌دهد؛ تا آنجا که بشریت را در امور معنوی و معرفت‌عرفانی - اخلاقی و دینی و فلسفی، اشباع نموده، از بیگانگان بی‌نیاز نماید. اما دریغ که تاکنون آن چنان که شایسته و بایسته است، این معارف، تنظیم، تدوین و به‌روز نشده و در اختیار حقیقت‌جویان و پژوهش‌گران قرار نگرفته است:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم

سال‌ها دل طلب‌جام‌جم از ما می‌کرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

حاصل اینکه نمودهای شایان توجه و جهان‌گیر علوم و اخبار غیبی تحقق یافته یا در شرف تحقق ائمه هدی علیهم السلام در دوران آخرالزمان، حکمت‌های عمیق و دقیق ماندگار آنان که در گذر بیش از چهارده قرن، با وجود تلاش بی‌وقفه و گسترده دشمنان برای محو این آثار،

ص: 178

هنوز سرآمد همه مواعظ و حکم قرار دارند، می تواند اشاره ای به ولایت تکوینی آنان باشد.

این بدان دلیل است که هر معلولی به حکم عقل سلیم، دلالت صریحی بر علت موجبه و تامه خویش داشته، معلول و مسبب را نمی توان بدون علت و سبب فرض کرد. حال که این همه شواهد و دلایل بر معجزات، کرامات، علم غیبی و سرآمدی ایشان در علوم مختلف وجود دارد، این نموده‌ها، بالضروره وجود منشأ و مبدأ خویش، یعنی قوت صاحب خویش بر تصرفات تکوینی (ولایت تکوینی) را اثبات می کند.

## گفتار چهارم: محدوده و قلمروی ولایت تکوینی

### اشاره

بنا به توضیحاتی که قبلاً گذشت، روشن شد که مادی گرایان و منکران تجرد روح، به طور کلی منکر امکان تصرفات ماورایی برای انسان هستند. در میان مسلمانان نیز مجبره و اشاعره که انسان را اساساً مختار، خالق و فاعل محسوب نمی کنند و وی را تنها کاسب می شمارند، نمی توانند پذیرای موضوع ولایت تکوینی انسان باشند. اینها فاعل معجزات انبیا را نیز مستقیماً خود خداوند می شمارند.

افراطیون نیز منکر قدرت اله بر اعطای این نیرو به انسان هستند. به زعم اینان خداوند مستقیماً خالق همه افعال انسان بوده، اعتقاد به غیر این، مستلزم تحدید اله، غلو و منافی توحید است! (1) اثبات عمومیت قدرت اله، در عین حال مختار بودن انسان و رد جبر، از حیثه این رساله خارج و خود موضوعاتی بس مفصل و پرمنزعه است؛ اما عدم تنافی آن با توحید و نیز بررسی و رد غلو در فصل بعد خواهد آمد.

اما آنان که اصل امکان وصول انسان به مقام ولایت تکوینی را پذیرفته اند نیز در ابعاد مختلف قلمرو و سعه آن اختلاف دارند. قلمرو و محدوده ولایت تکوینی در سه محور مورد نزاع است:

الف) قلمرو مصداقی؛

ص: 179



حاصل مباحثی که تاکنون گذشت، این است که از منظر اغلب فلاسفه، عرفا، متکلمان و مفسران شیعه، خلافت، مختص حضرت آدم علیه السلام نیست، بلکه در همه نسل ها ساری و جاری است. اما خلافت تمام عیار، مختص گروه معدودی از انسان هاست که به انبیا، اوصیا و اولیای الهی موسوم اند.

چنان که بین خود صاحبان ولایت نیز درجات مختلف است: (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ)؛ «برخی از انبیا را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم». (اسراء: 55) بین سایر انسان های مؤمن هم در رسیدن به مقام های معنوی، درجات، بسیار متفاوت و به تعدد نفوس آنهاست؛ زیرا «هر انسانی از راهی در سیر و حرکتِ سخت و پرنجی به سوی پروردگارش هست و همه بالاخره او را ملاقات خواهند نمود». (انشقاق: 6) ولی مخفی نماند که خلافت کلیه الهیه (به معنای ولایت بر تصرف کلی و زعامت) در هر عصری تنها در یک نفر منحصر است که حجت الله خوانده می شود.

آن حجت خدای متعال، واسطه فیض دیگران گشته، از دیگران برای رسیدن به مقصد، دستگیری نموده، الگوی حرکت برای همگان است:

ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض و السماء. (1)

به هستی اوست که دنیا باقی است و به برکت اوست که دیگران روزی داده شوند و به واسطه وجود اوست که زمین و آسمان پابرجاست.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«لولا الحجّة لساخت الأرض بأهلها»؛ (2) «اگر حجت الهی نبود، زمین اهلس را در خود فرو می برد». آنچه در ذیل می آید، بررسی آرای متشتت در این زمینه است تا منظر اغلب علمای شیعه که منظر منتخب نویسنده این رساله نیز هست، اثبات گردد.

ص: 180

1- . مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

2- . کافی، ج 1، ص 179.

### اشاره

پس از پذیرش اصل ولایت تکوینی، در تعیین مصداق یا مصادیق آن، بین مسلمانان اختلاف افتاده است. برخی چون وهابیت، تنها انبیاء، از جمله نبی خاتم صلی الله علیه و آله، آن هم تنها در حال حیات دنیوی با ارائه معجزاتی محدود و در آخرت در قالب شفاعت را صاحب ولایت می‌شمارند و بس. (1) برخی نیز تنها معصومان را دارای ولایت تکوینی می‌دانند.

اما نظر اغلب عرفا و محققان شیعه بر این است که امکان وصول به ولایت تکوینی، برای همه انسان‌ها بالقوه است. پس همه در صورت طی مراحل سلوک، می‌توانند به نحو تشکیکی، سعه وجودی یافته، متناسب با همان مرتبه، منشأ اموری خارق العاده، به اذن إله، طبق حکمت و مصلحت شوند. در عین اینکه از این میان، تنها برخی معدود به اوج کرامت و عصمت بار یافته و امام متقین می‌شوند. این اقوال مختلف، در ذیل به نحو مستند ذکر و در وسع رساله بررسی می‌شود.

### الف) نفی ولایت از غیر نبی اکرم صلی الله علیه و آله

به اعتقاد یکی از فرق صوفیه که به اهل حق معروف اند، (2) مرتبه ولایت کلیه، مخصوص سید کاینات است؛ زیرا تنها او انسان کامل است.

و قوله...:

«لولاک لما خلقت الافلاک»؛ [اگر تو نبودی هرآینه من فلک‌ها را نمی‌آفریدم.] دلیل واضح است بر این مطلوب که افضل و اشرف و اکمل جمیع مخلوقات، ذات مقدس آن حضرت است. (3)

این قول چون با آیات قرآنی، نصوص روایی و توضیحاتی که تاکنون گذشت، در

ص: 181

1- ر. ک: فتاوی نور علی الدرب، عبد العزیز بن عبدالله بن باز، ج 1، ص 151.

2- ترجمه و تفسیر رهنما، زین العابدین رهنما، ج 2، ص 483؛ اهل حق یا اهل السر: یکی از فرق صوفیه که به ایشان علی‌اللهی نیز گویند.

3- انواریه، محمد شریف هروی، ترجمه و شرح: حکمة الاشراف سهروردی، ص 166.

تضاد آشکار و مخالف با اعتقاد اکثر قریب به اتفاق علمای اسلام است، مطرود بوده، ارزش توجه و بررسی ندارد.

### **ب) اختصاص داشتن ولایت تکوینی به معصومین علیهم السلام**

انبیای الهی همه متصل به یک حقیقت و نور واحد بوده، صاحب معجزات عدیده و الگو و نمونه های انسان صاعد هستند که به صراط مستقیم و توحید ناب دعوت کرده اند. همان گونه که اسمای حسنی مراتب دارند، انبیا هم که مجلای تبلور این صفات در میان مردمان هستند، در عین حال که همه وسایط فیض خدای سبحان و سفرای الهی هستند، هر کدام مرتبه ای داشته و در رتبه خاصی قرار گرفته اند. بنابراین افضلیت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بر همه بشریت و همچنین تفاضل سایر پیامبران بر یکدیگر، بر اساس فضیلت های حقیقی و عینی است. (1)

نتیجه اینکه انسان کامل، فقط منحصر در معصومین علیهم السلام است که عبارت اند از: انبیاء علیهم السلام، ائمه اطهار علیهم السلام و اوصیای انبیا. اکمل از همه نیز وجود مقدس ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله است. (2)

### **ج) انحصار ولایت تکوینی به مردان**

در مباحث خلقت انسان گذشت که از منظر عهدین، یونانیان و برخی تابعان ایشان، زن موجودی درجه دو است که فقط ابزاری در خدمت اطفای شهوت مردان، تولد مردان آینده، پرورش مردان و خدمت به ایشان است و بس. پس هیچ حقوق انسانی و شهروندی برای طایفه زنان قائل نیستند. عقیده به ولایت تکوینی نیز از سرایت این انحراف در امان نمانده و رسوب این انحراف فکری مردسالارانه، سبب تحت تأثیر واقع شدن برخی علمای مسلمان شده و بر آن مبنای متوهم و بلکه بر خلاف عقل و فطرت،

ص: 182

- 
- 1- . ر. ک: تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، سید حیدر آملی، ج 1، ص 154.
  - 2- . أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 12، ص 370؛ تفسیر أحسن الحدیث، ج 2، ص 83.

نهی ولایت تکوینی از زنان را بنا نهاده اند.

حکیم انسان شناس، ملا- هادی سبزواری، در یک خطاب، انسان را به عنوان وجودی مخاطب قرار می دهد که وجودش از سر تا بن کرامات است. اما با تمام این اوصاف، جای شگفتی است که می نگریم وجود «زن» را ناقص تر از وجود «مرد» می داند؛ آنجا که تحت عنوان یکی از «سِر» های «اسرار الحکم» اظهار می دارد:

... در عبادات تکوینیه، هرگز مرد و زن برابر نبوده اند و «بالعدل قامت السموات والأرض؛ [به واسطه عدل (نظم) است که آسمان ها و زمین پابرجا باشند]» [1] و عدل، وضع شیء است در موضعش. (2)

اما در نقطه مقابل، علامه حسن زاده آملی، «فص حکمة عصمتیه علی کلمة فاطمیه» را بر فصوص ابن عربی افزوده و بینش خویش در مورد زن را چنین می نویسند:

انسان کامل، خواه مرد، خواه زن، میوه درخت وجود است؛ یعنی انسان کامل، غایت حرکت ایجاد و وجودی است. پس راز مطلق آفرینش، بلکه راز ویژه آفرینش انسان، پیدایش این میوه از درخت وجود است؛ پس، زن کارگاه صنع الهی است... زن مانند شجره طیبه ای است که ریشه آن محکم و شاخه های آن در آسمان است و در همه اوقات به اذن پروردگارش میوه می دهد.

... «اوست که در رحم های زنان آن گونه که می خواهد شما را صورتگری می کند». [آل عمران: 6؛ أحقاف: 15؛ إسرائ: 23 و 24؛ بقره: 223؛ واقعه: 64]... از ابن عباس روایت شد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من درختم و فاطمه حمل آن و علی لقاح آن و

ص: 183

1- . اصل این تعبیر به عنوان روایت در مجامع روایی یافت نشد؛ ولی ر. ک: تفسیر الصافی، ملا محسن فیض کاشانی، ترجمه: حسین اعلمی، ج 5، ص 10؛ تفسیر بیضاوی، ج 5، ص 108؛ ظاهراً این تعبیر شایع، مأخوذ از این روایت باشد: «أخرج أبو داود عن ابن عباس قال: «افتتح رسول الله خيبر، واشترط أن له الأرض وكلّ صفراء وبيضاء... قالوا: هذا الحقّ و به تقوم السماء والأرض، قد رضينا أن نأخذ بالذی قلت». سنن أبي داود، به نقل از پاورقی: المفردات فی غریب القرآن، ص 551.

2- . اسرار الحکم، صص 36 و 37.

حسن و حسین میوه آن اند و دوستان اهل بیت علیهم السلام، حقیقتاً برگ بهشتی آن».

انسان کامل اگر مرد باشد، مظهر و صورت عقل کل است و اگر زن باشد، مظهر و صورت نفس کل است. بنابراین، سید اوصیاء و سیر پیامبران و رسولان حضرت علی عالی اعلی، صورت و مظهر عقل کلی به تمام ترین وجه ممکن است و حقیقت ام الکتاب، سیده نساء عالمین، فاطمه زهرا بتول، صورت و مظهر نفس کلی بر وجه اتم است. (1)

علامه طباطبایی رحمه الله علیه نیز وصول به مقام ولایت تکوینی و صاحب کرامت شدن را مختص به مردان نمی داند:

معجزات و موهبت هایی که از مختصات مسیح علیه السلام است، از قبیل ولادت بدون پدر و تأیید به روح القدس و آفریدن مرغ و شفای کور مادرزاد و پیسی و زنده کردن مردگان به اذن خدا، همگی برای مریم نیز نعمت و کرامت است. پس مسیح و مریم هر دو متنعم به این نعمت های الهی هستند؛ چنان که خدای تعالی هم آن نعمت ها را به هر دو نسبت داده و فرموده:

«نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ؛ نعمت من بر تو و مادرت را بیاد آور.» (مائده: 110) و آیه (وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ)؛ «[و ما مریم و فرزندش را معجزه برای عالمیان قرار دادیم].» (انبیاء: 91) نیز به همین معنای اشاره دارد؛ زیرا هر دو را یک آیه و معجزه شمرده است. (2)

ملا فتح الله کاشانی پس از شرح کرامات مختلف حضرت مریم علیها السلام، اضافه می کند:

به اتفاق علمای امامیه، مراد از اصطغای مریم بر عالمیان، برگزیدن او بود بر زنان آن روزگار، نه مطلقاً. چه سیده زنان عالمیان علی الاطلاق، فاطمه زهرا علیها السلام است؛ زیرا او بضعه سید ولد آدم و خاتم رسل است. حیث قال: «

فاطمة بضعه منی من أذاها فقد أذانی و من أذانی فقد أذى الله»؛ «فاطمه علیها السلام جگرگوشه من است، هر که او را بیازارد، مرا آزرد و هر که مرا بیازارد، هر آینه خدای را آزرد است.» [و ابن عباس روایت کرده

ص: 184

1- . ممدّ الهمم در شرح فصوص الحکم، صص 665-667؛ ر. ک: صحیفه نور، ج 7، صص 337 و 338، 341 و 342.

2- . ترجمه المیزان، ج 6، ص 318.

: «أما ابنتی فاطمة سیدة النساء العالمین»؛ «اما دختر من فاطمه علیها السلام، سیده زنان عالمیان است از خلق اولین و آخرین و او، پاره ای از من و نور چشم و میوه دل من و روح من است... و همچنان که [خدا] در حقّ مریم گفت: (وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) در حق اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: (وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً) همچنان که مریم علیه السلام بتول بود، فاطمه علیه السلام من نیز بتول [مبّرّا از عادات ماهیانه زنانه] است. (1)

هنگامی که نفس ناطقه انسانی، خواه مرد و خواه زن، مستعد شود، صور ملکی و ملکوتی برایش متمثل می شود. خدای سبحان درباره مریم علیها السلام فرمود: (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا)؛ «پس روح ما برای وی بسان بشری راست قامت، متمثل گردید». (مریم: 17) همچنین در کافی به اسناد خویش از امام ابی عبدالله علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود:

فاطمه علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله 75 روز زندگی کرد و اندوهی شدید در فراق پدر بر وی وارد شد و جبرئیل به نزد وی می آمد و باعث حسن صبر و دلجویی آن حضرت بر پدرش می شد و نفس او را آرام می ساخت و از پدرش و مکان و منزلت وی به حضرت فاطمه علیها السلام خبر می داد و به وی خبر می داد که در ذریه وی، چه اتفاقی خواهد افتاد و علی علیه السلام آن را می نوشت.

در علل الشرایع به اسنادش از عیسی بن زید بن علی علیه السلام نقل شده است که وی گفت: «از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: فاطمه علیها السلام از آن رو محدّثه نام گرفت که ملائکه از آسمان، بر وی فرود می آمدند». (2)

با توجه به توضیحات پیش گفته، اگرچه مقام نبوت و امامت به معنای حکومت و خلافت ظاهری اجتماعی بر مردم، مختص مردان است، ولی ولایت و خلافت باطنی و امکان تصرف در ماسواه باذن الله، مختص مردان نبوده، به طور یکسان برای زنان نیز بالقوه است. پس هر انسانی، چه زن و چه مرد، سائر إلى الله است و می تواند به لقای

1- . تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملا فتح الله کاشانی، ص 220.

2- . ممد الهمم، ص 679.

جنت و رضوان الهی بار یابد و متصرف بر ماسواه، به اذن اله گردد. ولی تغلیب شهرت مردان به این امر، به دلیل حضور بیشتر مردان در صحنه اجتماع و بروز کرامات ایشان در دید عموم مردم، و بر عکس در انزوا زیستن و کتوم بودن نوع زنان است. (1)

#### (د) امکان ولایت تکوینی برای هر انسانی به نحو تشکیکی

با توجه به مطالبی که در مبحث اختصاص نداشتن خلافت به حضرت آدم علیه السلام یا به معصومان یا به مردان گذشت، روشن شد که جامعیت انسان، سبب خلافت او شده و آنچه معیار خلافت است، برخوردار بودن از همین امکانات بالقوه ای است که درجات فعلیت آن به عدد انسان ها و به رقم شرایط و اوصاف آنان متفاوت است. هر انسانی بر اثر اینکه استعداد او در حد معینی به فعلیت می رسد، از درجه خاصی از خلافت برخوردار و جانشین خدا در زمین می شود؛ جانشینی که چون آیت و مظهر خداوند می تواند خلق و ابتکار داشته باشد و در موجودات عالم تصرف کند و استعدادها و امکانات بالقوه زمین و غیر زمین را به فعلیت برساند.

حاصل اینکه این مقام، امانتی است که بر دوش هر انسانی گذاشته شده است؛ اگرچه بعضی از آنها به جای آنکه از این امانت در راه اراده صاحب امانت بهره گیرند، ظلم و جهالت پیشه کردند، ظلوم و جهول شدند، آن را در مسیر خواست های شیطان به کار گرفتند و دشمن را بر سر سفره دوست نشانند. در مقابل عده ای دیگر حق این منصب را ادا کردند و بعضی از این عده (انسان های کامل) همه شئون خلافت را رعایت کردند و به همه وظایفی که مستخلف عنه برای آنان معین کرده بود، لباس عمل پوشانند. (2)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

- «دانشمندان امت من همانند [یا برتر از] انبیای بنی اسرائیل اند». (3)

ص: 186

1- ر. ک: زن در آئینه جمال و جلال، جوادی آملی، کل کتاب.

2- تفسیر تسنیم، ج 3، صص 48 و 49؛ ر. ک: همان، صص 39-57.

3- تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، ج 1، ص 514؛ به نقل از: عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج 4، ص 77؛ علماء هذه الأمة کأنبیاء سائر الأمم، ابن عربی، ج 3، ص 359؛ علم الیقین، فیض کاشانی، ج 2، ص 750.

- «برخی از بندگان خدا، جزو انبیا و شهدا نیستند، ولی پیامبران و شهدا در روز قیامت به خاطر مکانت و منزلت آنها نزد خداوند، غبطه می خورند».(1)

بدین ترتیب ممکن است یک انسان عادی در طی مدارج ایمان، اخلاص، تقوا، صبر و یقین، به جایی برسد که برخی انبیا واصل شدند و در پی استقامت و ثبات قدم از ایشان نیز برتر شود. هر انسان کاملی که روزی اش شد تا به منزل احسان عروج کند، واجد مقام مشاهده و کشف و عین می گردد.

مقام مشاهده، مقامی روحی است که از جمله [خصائص] مقامات پنج گانه نفس است و آن مقامات عبارت اند از: ظاهر و باطن و قلب و روح و سر؛ چنان که این مقامات را در کلام سید اوصیا، امام علی مرتضی علیه السلام می یابی؛ آنجا که فرمود: «خدایا ظاهر مرا به طاعت و باطنم را به محبت و قلب مرا به معرفت و روح مرا به مشاهده خود و سرم را به استقلال در اتصال به حضرتت منور کن، ای صاحب جلال و کرم».(2)

بدین ترتیب هر انسانی بالقوه خلیفه خداوند متعال بر روی زمین است، ولی به فعلیت رسیدن آن و توسعه و ضیقش، وابسته به بهره وری بهینه فرد از سرمایه های تکوینی و تشریحی است که رب العالمین حکیم در اختیارش نهاده است. بسان دانشجویان یک مرکز علمی که از سوی مسئولان ذی ربط، تمامی تمهیدات لازم برای تحقیقات و پژوهش های آنان و سیر در مدارج علمی، حتی تا هیئت علمی شدن برای یکایک آنان فراهم شده است. ولی در نهایت گروهی انگشت شمار با قابلیت ها و تلاش مستمر خویش، به رتبه هیئت علمی بریافته، برخی در میانه راه متوقف شده و برخی به کلی مردود یا اخراج می شوند.

در دانشگاه انسانیت نیز همین اوضاع حاکم است. کسی که از تمهیدات تکوینی و

ص: 187

1- . تفسیر اثناعشری، ج 14، ص 65، به نقل از: فضائل شیعه، ص 31؛ بحار الانوار، ج 7، ص 180.

2- . ممدّ الهمم، صص 676-682؛ ر. ک: شرح فصوص الحکم، ج 1، صص 97 و 287؛ تفسیر کوثر، یعقوب جعفری، ج 3، صص 467 و 468.



تشریحی اله بهره مناسب ببرد و استعدادهای خود را شکوفا کند، از آن بهره‌ها برده است. چنین فردی اگر با صبر و استقامت، امتحانات و مشکلات را با امتیاز بالا یا مطلوب پشت سر نهاده، به تعبد، اخلاص و ورع خود ادامه دهد، می‌تواند ثمره تلاش خود را بچیند و در قالب امام متقین، خود مدرس، الگو و راهبر سالکان بعدی شود. ولی تبتلان آسایش طلب و دون همّتان، پس از اندکی از مسیر تکامل و ترقی بازمانده و از انسانیت فاصله می‌گیرند؛ سپس به جرگه چارپایان یا درندگان وارد شده و قلوبشان از سنگ سخت تر می‌شود.

## 2. آرای مختلف در زمینه قلمروی زمانی ولایت تکوینی

### اشاره

انسان چند مرحله حیات را از سر می‌گذراند: دوران رحم که از نطفه شروع و معمولاً پس از نه ماه با طی مراحل که جسم و روح وی آمادگی حیات جدیدی را یافت، از رحم به دنیای بیرون رانده می‌شود. در دنیا، تا مدتی اقامت می‌کند و پس از رسیدن أجل مسمی یا أجل اخترامی (ناگهانی در پی حوادث یا بلاها و مانند اینها) به مرحله سوم یعنی عالم برزخ (فاصله مرگ تا برپایی قیامت و حشر موجودات) منتقل می‌شود. پس از حشر نیز دارای حیات تازه‌ای شده، با وضعیت متناسب با حیات چهارم، وارد محشر می‌شود. این مرحله نهایی، ابدی است و زوال و انتقال به مرحله دیگری ندارد.

دوران رحم، جبری طبیعی است؛ پس بالاتفاق در این مرحله ولایتی از آن انسان نیست؛ در میان قائلان به ولایت تکوینی، امکان اعمال ولایت با شفاعت در آخرت، به ویژه در مورد نبی اکرم صلی الله علیه و آله، مورد وفاق است. ولی امکان اعمال ولایت از سوی روح ایشان و بروز کرامات و معجزات از قبور آنان در عالم برزخ، چه از نبی یا وصی، محل نزاع است.

### الف) فقط در حیات دنیوی و اخروی

وهابیت به پیروی از ابن تیمیّه، اعمال ولایت توسط نبی صلی الله علیه و آله را منحصر به حیات دنیوی یا اخروی وی می‌دانند. پس در پی رحلت، بلکه شهادتشان، این ولایت قطع می‌شود.

مانند مادی گرایان؛ اینان معتقدند انبیا نیز بسان سایر مردگان، پس از مرگ، چون چوبی خشک، بدون درک و بی اثر هستند. با همین مبنا زیارت، تبرک، توسل و استشفاع از ایشان و دیگران در برزخ را بدعت، مستلزم ارتداد و تکفیر می دانند.

به همین دلیل معتقدان به این امور (شیعه و برخی دیگر از مذاهب اسلامی) را غیرمسلمان دانسته و خون، مال و ناموسشان را مباح می دانند، کشتن آنان را مایه وصول به بهشت معرفی می کنند و میدان را برای تفرقه مذهبی و فتنه، باز کرده اند! محمد بن عبدالوهاب در بحث توسل به انبیا و اولیا می گوید: «این امر در دنیا و آخرت جایز است، ولی بعد از وفات آنان جایز نیست». (1) این قیم جوزیه نیز می گوید: «از انواع شرک، حاجت خواستن از اموات و استعانت از آنان و توجه به آنان است و این اصل و اساس شرک در عالم است». (2)

در کتاب «پناهگاه توحید» آمده است:

مرده بعد از مرگ، مالک چیزی نیست... و انسانی که از عقل سلیم برخوردار باشد، ممکن نیست بتواند اثبات نماید که فردی که مرده و حرکت از او ساقط شده است و اعضایش از کار افتاده باشد، بتواند بعد از مرگ به خود سودی رساند، چه برسد به اینکه به دیگری سود برساند. پیامبر صلی الله علیه و آله توانایی انسان بر انجام هر عملی را بعد از مرگش نفی کرده است:

«إذا مات ابن آدم انقطع عمله إلا من ثلاث: صدقه جاریه أو علم ینفع به أو ولد صالح یدعوا له»؛ (3) «هرگاه فرزند آدم بمیرد، عملش منقطع می گردد، مگر از سه جهت: صدقه جاریه یا عملی که از آن سود برده شود یا فرزند صالحی که برای او دعا کند».

ص: 189

- 
- 1- . کشف الشبهات، محمد بن عبد الوهاب، ص 70، به نقل از: شیعه شناسی، علی اصغر رضوانی، ص 142.
  - 2- . فتح المجید، ابن القیم جوزیه، ص 68، به نقل از شیعه شناسی؛ ر. ک: کشتی نجات، محمد عریفی، ترجمه: أبوزبیر، کل کتاب و به ویژه صص 57-72؛ حراست التوحید، عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، کل کتاب.
  - 3- . بحارالانوار، ج 6، صص 293 و 294؛ ر. ک: مجمع البیان، ج 1، ص 321؛ صحیح مسلم، ج 3، ص 1255؛ سنن الدارمی، کتاب المقدمه، باب 4.

از این معلوم می‌گردد که مرده، خود نیاز دارد تا کسی برای او دعا و استغفار نماید و زنده نیازی به دعای مرده ندارد.... پس ما چگونه معتقد باشیم که مرده دارای حیاتی است که امکان ارتباط و امکان هر نوع امدادی را به او می‌دهد، درحالی که بینواست و تهی دست و توان بخشش ندارد و هر اندازه مرده را فریاد زند، امکان شنیدن فریاد و دعا را ندارد. (فاطر: 13-14؛ یونس: 106-107)

... امکان ندارد فرد عاقلی که از فطرت سلیم بهره مند باشد، بتواند باور کند که مرده بعد از اینکه روح از کالبدش بیرون رفت و حرکتش از بین رفت و کرم‌ها جسم او را خوردند و کالبدش تبدیل به استخوان‌های پوسیده شد و توانایی انجام هیچ کاری را نداشته باشد، کاری بکند [مثل شفای مریضی که دکترها جوابش کرده اند یا فلج مادرزاد و از این دست کارها] که محال است زنده‌ها قادر به انجام آن باشند. (1)

کتب و هابیت از نفی و انکار حیات برزخی و استمرار ولایت تکوینی از همگان، حتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله مشحون است. اینها با تبلیغات گسترده خود، مرده را بسان بت و زیارت و لوازم آن را بت پرستی شمرده، زائران و متوسلان را مشرک و مهدورالدم می‌انگارند. درحالی که انکار حیات برزخی با صریح آیات قرآنی و نصوص روایی فریقین، در تنافی و تعارض آشکار است. اما سلفیون متحجر با تأویل سلیقه‌ای از آیات و روایت بر عصیبت خویش اصرار ورزیده و تعصب کور آنان هر روزه ده‌ها قربانی می‌گیرد که البته بررسی شبهات سلفیون و دفع آنها در فصل بعد می‌آید.

## ب) استمرار در برزخ

برزخ به معنای حائل و فاصل بین دو چیز است که از حیث ویژگی، برخی صفات این طرف را دارد و برخی صفات آن طرف را. حیات روحی انسان پس از مرگ تا قیامت، بدین دلیل برزخ نامیده شده که به طور کامل از دنیا بریده نیست، بلکه از سویی

ص: 190

---

1- . پناهگاه توحید: توسل به انبیا و صالحین، ناصر بن عبدالکریم العقل، صص 89-100؛ ر. ک: حراسه التوحید، ص 108.

بنا به وضعیت اعمال و ظرفیت وجودیش، می تواند به دوستان و خاندانش سر بزند و از سویی می تواند پاداش سنت های حسنه یا سینه یا خیرات و میراث بازماندگان و دوستان را دریافت کند. ولی از آنجا که زندگی معمولی طبیعی جسمانی او متوقف شده، بدن خاکی اش در دل زمین نهفته و با تجسم برخی اعمالش به صورت نعمت یا عذاب و امثال اینها رویه روست، ویژگی های آخرت را دارد.

بنا به نصوص و شواهد قرآنی و بلکه عقلی و تجربی بسیار که در قسمت تجرد روح بدان ها اشاره شد، در اصل وجود حیات برزخی و عمومیت آن برای همگان، حتی برای انبیا و اوصیا، جای شک و تردید نیست. ولی در اینکه آیا ولایت تکوینی ولی، پس از مرگ هم سریان و جریان دارد یا خیر، محل تردید و نزاع است.

قبل از هر قضاوتی باید توجه کرد، همان گونه که درجات معنوی انسان ها در دنیا، به تبع ایمان، اعمال و ظرفیت روحی شان بسی متفاوت و مختلف است، ارواح برزخی آنان نیز از حیث سعه و ضیق وجودی و ضعف و قوت امکان تصرف در دنیا، بسی متمایز و دارای شدت و ضعف بسیاری است. به عبارتی همان گونه که سعه قلمروی ولایت تکوینی و بالتبع نمودهای آن برای انسان، در دنیا تشکیکی است، در برزخ و قیامت نیز چنین است.

عموم برزخیان که جزو متوسطان محسوب می شوند و چندان با ملکوت مرتبط نبوده اند، روحشان در برزخ نیز در عین حیات، به حالت خواب رفته، بسان بدنشان از حرکت متوقف می شود؛ شبیه انسانی که در دو سوم اول خوابیدنش زنده است، اما خوابی هم نمی بیند. ولی اولیاءالله که ارتباطشان با ملکوت عالم در حیات دنیوی قوی بوده، در برزخ از قفس تن و محدودیت های جسمانی رها شده، نه تنها از حرکت باز نمی ایستند، بلکه سعه وجودی و عملکردی نیز می یابند.

اعتقاد به حیات برزخی، امکان احضار و مشاوره با ارواح یا گرفتن اخباری از ایشان، تجسم مثالی یافتن برخی ارواح برای بستگان، خواب دیدن مردگان و دریافت اخباری از

آنان یا طلب درخواستی از ایشان و مانند آن، مختص مسلمانان نیست، در میان نوع بشر رواج داشته است و بسیاری از انسان ها در طول تاریخ، ارتباط با برزخ را به نحوی تجربه کرده اند. مناسب است برای رد استبعاد حیات برزخی و فعالیت ارواح قوی در برزخ و سیره عقلا در زیارت قبور و تبرک و توسل جستن به مردگان و مانند آن، به برخی نمونه های تاریخی و مختصری از توضیحات برخی فلاسفه بزرگ استناد کنیم.

یک - در کتاب «تاریخ الحکما» آمده است:

پس از مرگ ارسطو، مردم شهر اصطاغیرا، استخوان های او را در ظرفی از مس نهاده و در موضعی که معروف به ارسطاطالیس بود، دفن کردند و آن را مجمعی ساختند. هرگاه ایشان را حل مسئله ای از حکمت دشوار می شد، به آن موضع می آمدند. آمدن ایشان به آن موضع باعث تزکیه عقول و تصحیح اذهان و تلطیف افکار ایشان می شد. (1)

چنان که فخر رازی نیز در «المطالب العالیة» دویار داستان حضور شاگردان ارسطو بر قبر استاد خود برای حل مشکلات علمی را نقل کرده است. (2)

دو - در تورات در باب 28 کتاب سموئیل به شرح ارتباط با برزخ و احضار روح سموئیل نبی، از سوی شائول، پادشاه بنی اسرائیل، از طریق زنی عرافه (فالگیر)، در محلی به نام عین دور پرداخته شده است. (3)

سه - شیخ الرئیس معتقد است: انسانی که به زیارت قبور می رود، نفس او همراه با بدن مادی است، ولی چون نفس صاحب قبر مفارق از ماده است، شباهت به عقول داشته و می تواند تأثیر زیادی داشته باشد. به همین دلیل وقتی به زیارت قبور می رویم، روح شخص زیارت شده، تأثیر بسیاری بر روح زیارت کننده می گذارد و خیرهای زیادی

ص: 192

---

1- ر. ک: تاریخ الحکماء، ص 190.

2- ر. ک: المطالب العالیة من العلم الالهی، ج 7، صص 131 و 228.

3- پژوهشی در روح و شیخ، صص 99-102؛ ر. ک: «زیارات و نیایش ها در متون مقدس»، مرتضی بدخشان، جمعی از نویسندگان، مجموعه مقالات هم اندیشی زیارت، ج 1، ص 179.

را متوجه او و ضررهایی را از او دور می سازد. به همین دلیل است که در مکان های زیارتی، نفوس مردم آمادگی بیشتری برای پذیرش عقاید صحیح دارند.

به گفته او، فواید معنوی و نفسانی زیارت قبور بسیار بوده، مقایسه پذیر با فواید مادی آن نیست. ضمناً شخص زائر می تواند سر خود را همانند آینه ای در برابر روح شخص زیارت شده قرار دهد و کاملاً خود را فراموش کند. در این صورت لذت های معنوی و حقیقی در نهان او نقش خواهد بست. (1)

چهار - شیخ شهاب الدین سهروردی می گوید:

اینان با خلوص نیت و صبر، در خانه های نور را می کوبند و فرشتگان با تحفه های ملکوتی از آنان استقبال می کنند. خود از نور خدا بهره برده و به افراد پایین نیز بهره می رسانند. (2)

پنج - محمد شریف نظام الدین احمد بن هروی در ترجمه و شرح کلام شیخ اشراق گفته است:

از آن نفوس کاملان - که به آن مراتب عقلیه عروج نموده اند - انوار و اشراقات بر نفوس ناقصان فائض می شود. از این عبارت معلوم شد که توجه به مرشد و استاد کامل در حال حیات و ممات او نافع است و توسل به ارواح اولیا و علماء متورع نیز مفید است البته. (3)

شش - فخرالدین رازی برای تفسیر فلسفی زیارت قبور، ابتدا این سه مقدمه را بیان کرده است: مقدمه اول: با فنا شدن بدن، روح فانی نمی شود. مقدمه دوم: روحی که از بدن جدا شد، چون از جهتی قوی تر از روحی است که متعلق و وابسته به بدن است، همه علوم و معارف را فرامی گیرد. مقدمه سوم: ارتباط روح و بدن، ارتباط عاشقانه است و پس از مرگ، این ارتباط بی درنگ قطع نمی شود.

ص: 193

---

1- . ر. ک: الإشارات و التنبیها، ج 3، ص 386.

2- . مجموعه مصنفات، شهاب الدین سهروردی، ترجمه: نجف قلی حبیبی، ج 2، ص 246.

3- . انواریه، ص 232.

وقتی انسان نزد قبری می رود، روح زائر با آن تربت و خاک قبر، ارتباط پیدا می کند و چون روح میت نیز با آن تربت ارتباط دارد. در این هنگام این دو روح با یکدیگر ملاقات نموده و مثل دو آینه متقابل هستند که شعاع و نور از هر کدام به دیگری سرایت می کند و علوم، اخلاق و معارف هر کدام به دیگری می رسد. به این دلیل زیارت قبور، هم برای زائر مفید است، هم برای زیارت شده. (1)

هفت - میرداماد معتقد است: نفس ناطقه از دو جهت علاقه تدبیری با بدن دارد: یکی از جهت ماده بدن و دیگری از جهت صورت جوهری آن. ولی با مرگ، ارتباط تدبیری روح با بدن از جهت صورت جوهری آن قطع می شود؛ به همین روی صورت آن بدن عوض می شود. اما ارتباط روح با ماده آن محفوظ می ماند. به همین دلیل روح به وسیله همین بدنی که متلاشی شده نیز می تواند با دنیا ارتباط برقرار کند یا از بدن مثالی بهره گیرد. (2)

بنا به تجارب مختلفی که از حیات برزخی اولیا حاصل شده و نیز با صراحت برخی اذن دخول ها مانند: «

أشهد أنك تری مکانی، و تسمع کلامی و تردّ سلامی» و همچنین آیاتی که اولیاءالله را شاهد و شافع روز جزا معرفی می کند، در حیات برزخی اولیاءالله و استمرار ولایت تکوینی ایشان در برزخ نباید تردیدی باقی بماند. اما جای تأسف و عجب است، مفسرانی که خود، این امور را دال بر ولایت تکوینی دانسته اند، به جای استنتاج حیات برزخی اولیاءالله، از این دست قراین و کرائم، عکس آن را استنتاج کرده اند!

نویسنده انوار درخشان، ذیل آیه شریفه: (وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ)؛ «و روزی که از هر امتی شاهدی از خودشان را بر ایشان برانگیزانیم». (نحل: 84 و 89) می گوید:

ص: 194

1- . ر. ک: المطالب العالیه فی شرح المباحث المشرقیه، ج 7، ص 228.

2- . ر. ک: زیارت از دیدگاه عقل و نقل، علی رضا حاجیان با همیاری علی و مهدی حاجیان، مجموعه مقالات هم اندیشی زیارت، صص 422-428؛ ر. ک: تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، صص 175، 232-246.

آیه شریفه بیان حوادثی است که از شئون روز قیامت و بررسی اعمال بشر معرفی می شود:

اول - هر یک از اجتماعات بشری که در قیامت برای بررسی به اعمال آنان به پیشگاه کبریائی احضار می شوند، رسول یا پیامبری که در دنیا، پروردگار او را به سیمت شهادت بر گروهی یا اقوامی از اجتماعات بشری گمارده او را نیز احضار خواهد فرمود که... درباره هر یک از افراد امت زمان خود و مردم آن عصر گواهی دهد... و بدون ادای شهادت رسول یا وصی او، بررسی اعمال هیچ یک از افراد بشر انجام نخواهد یافت.

دوم - شهادت و گواهی بر عقاید و اعمال هر یک از اجتماعات بشری اختصاص به همان رسول یا وصی او دارد که در آن عصر می زیسته و با مردم و آن جامعه هم زمان بوده و متصدی تعلیم و تبلیغ احکام الهی به آنها بوده است.

سوم - شاهد و شهید فقط در حال حیات متصدی شهادت و گواهی و معاینه حضوری اعمال آن مردم است، از نظر احاطه معنوی و تصرف باطنی که بر سرائر افراد آن اجتماع دارد و پس از رحلت وی، وظیفه احاطه و شهود به رسول دیگر محول می شود. پس در هر عصر و زمان بر اجتماعات بشری یک رسول و یا وصی به طور تناوب عهده دار معاینه و شهادت و آگهی بر اعمال مردم است.

چهارم - همان طور که تبلیغ احکام، اختصاص به زمان حیات رسول یا پیامبر دارد، همچنین تصدی شهادت و معاینه و احاطه بر عقیده و بر اعمال نیک و بد مردم، اختصاص به زمان حیات او دارد. (1)

این استنتاج چون در مقابل نصوصی است که مثبت شاهد بودن اولیاء الله، حتی پس از مرگ و عرضه اعمال امت در هر روزه یا در شب های جمعه هر هفته به نبی اکرم صلی الله علیه و آله است، پس بی محل و مردود است. امام صادق علیه السلام فرمود:

تعرض الأعمال علی رسول الله صلی الله علیه و آله کلّ صباحٍ، أبرارها و فجّارها، فاحذروها و هو قول

ص: 195



الله تعالی: (اعْمَلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ عَمَلًا صَالِحًا وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ) (توبه: 105)(1)

اعمال خوب و بد، صبحگاهان بر رسول الله صلی الله علیه و آله عرضه می شوند؛ پس مراقب باشید [که چه می کنید]. این همان فرموده خداوند تعالی است که فرمود: «هر چه می خواهید، بکنید که به زودی خدا و رسولش و مؤمنان، اعمال شما را خواهند دید».

امام رضا علیه السلام نیز فرمودند: «

والله إن أعمالکم لتعرض علیّ فی کلّ یوم و لیلئ»؛ «به خدا قسم! همان اعمالتان هر شبانه روز به من عرضه می شود». سپس درباره مؤمنانی که طبق آیه 105 سوره توبه شاهد اعمال هستند، فرمود:

«هو والله علی بن ابی طالب علیه السلام»؛ «به خدا قسم که وی علی بن ابی طالب علیه السلام است».(2)

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

ما لکم تسوؤن رسول الله صلی الله علیه و آله؟! فقال رجل: کیف نسوؤوه؟! فقال أما تعلمون أن أعمالکم تعرض علیه فإذا رأى فیها معصیة ساءه ذلك؛ فلا تسوؤوا رسول الله و سرّوه.(3)

چرا شما رسول الله صلی الله علیه و آله را ناراحت می کنید؟ مردی پرسید: ما چگونه او را ناراحت می کنیم؟ فرمود: آیا نمی دانید که اعمال شما بر ایشان عرضه می شود؟ پس وقتی معصیتی در آن بینند، این امر، ایشان را ناراحت می کند؛ پس ایشان را ناراحت نکنید و [با انجام طاعات و عبادات] خوشحالشان کنید.

علاوه بر دلایل یادشده در آیات متعدد سوره مبارکه صافات بر سلام به انبیا تأکید شده است:

- (سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) (صافات: 79)

- (سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ) (صافات: 109)

- (سَلَامٌ عَلَى إِيَّاسِينَ) (صافات: 130)

ص: 196

1- . کافی، ج 1، ص 219.

2- . همان، صص 219 و 220.

3- . همان، ص 219؛ ر. ک: وسائل الشیعه، أبواب جهاد النفس، باب وجوب الحذر من عرض العمل علی الله و....

- (سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ) (صافات: 120)

- (سَلَامٌ عَلَىٰ الْمُرْسَلِينَ) (صافات: 181)

بنابراین سلام خداوند حکیم بر انبیا نیز دلیل مستقل دیگری بر حیات برزخی ایشان است.

اینکه برخی اجساد مثل پیکر مطهر انبیا، اولیا، اوصیا، برخی شهدا و صلحا، از گزند پوسیدگی، استحاله و خاک شدن در امان مانده اند نیز، دلیل دیگری بر حیات برزخی و تصرف تکوینی آنان در عالم دنیایی است؛ چنان که در کتاب «اجساد جاویدان»، (1) تعداد 136 نفر که اجساد مطهرشان دست نخورده باقی مانده است، معرفی شده اند.

احادیث فراوانی نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل شیعه و سنی روایت شده است: «خداوند گوشت پیامبران را بر زمین حرام کرده است». (2) امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: «خداوند استخوان های ما را بر زمین و گوشت های ما را بر کرم ها حرام کرده است». (3) مواردی از اجساد سالم که وهابیان به شدت آن را مخفی کرده اند، بدین شرح است:

- جسد مطهر اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام است. حدود 35 سال قبل، هنگام تخریب قبرستان بقیع.

- جسد مطهر علی بن جعفر عریضی در مردادماه 1381 ه. ش برابر با جمادی الاولی 1423 ه. ق در قریه عریض مدینه.

- اجساد مطهر شهدای احد در قرن اخیر.

- اجساد مطهر شهدای فخر در مکه در اواخر دهه شصت از قرن چهارده هجری.

- اجساد مطهر یاسر و سمیه هنگام تخریب قبرستان شبیکه مکه، حدود ده سال پیش. (4)

ص: 197

---

1- اجساد جاویدان، علی اکبر مهدی پور.

2- مستدرک صحیحین، ج 4، ص 560؛ مسند أحمد بن حنبل، ج 4، ص 8.

3- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 50.

4- ر. ک: «راز جاودانگی خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله»، ابوالفضل زنگنه، فصلنامه میقات حج، ش 72، صص 107-122.

شرح حال شهدای مشهد اردهال کاشان، جسد مرحوم ابن بابویه (صدوق)، مجلسی، حر بن یزید ریاحی و امثال ایشان در جریان بازسازی مزار و بارگاه شریفشان نیز شواهدی بر این امر است.

روشن است که با باقی و سالم ماندن جسد، ارتباط و علقه مخصوص روح با جسد نیز همچنان مستمر خواهد بود. از این رو مسافرت زائران به مکانی که جسد مطهر این بندگان مقرب الهی در آن جای گرفته، در واقع به منظور زیارت روح مرتبط با این جسد و استمداد از اوست، نه زیارت جسدی که ارتباطش با روح قطع شده است! بنابراین سفر برای زیارت قبور اولیاءالله، تحمل مشکلات سفر بدین منظور، تبرک جستن به تربت آنان و امثال آن، اموری کاملاً موجه است.

در روایات بی شماری نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زیارت قبر مطهر خود سفارش کرده اند:

- من زارنی بعد موتی، فکأنما زارنی فی حیاتی. (1)

هر کس پس از مرگم مرا زیارت نماید، هرآینه گویا در حیاتم مرا زیارت کرده است.

- من زارنی بعد وفاتی و سلّم علیّ، رددت علیه السّلام عشراً و زاره عشره من الملائکه یسلّمون علیه و من سلّم علیّ فی بیتِ ردّ الله علیّ روحی حتّی أُسلّم علیه. (2)

هر کس پس از وفاتم مرا زیارت کند و بر من سلام دهد، من ده بار پاسخ سلامش را می دهم و ده ملک به زیارتش رفته و بر وی سلام دهند و هر کس در هر خانه ای بر من سلام دهد، خداوند روح من را برگرداند تا سلامش را پاسخ دهم.

نتیجه اینکه اولیای الهی حتی پس از مرگ و فاصله گیری از حیات جسمانی نیز از راه شفاعت، دعا، نفرین و مانند آن، به اذن الهی منشأ نفع موالیان یا اضرار معاندان شده، رحمت یا غضب الهی به واسطه ایشان نیز به مستحقان واصل می شود.

ص: 198

1- . کنز العمال، ج 5، ص 135.

2- . سنن ابی داوود، ج 2، ص 218؛ ر. ک: طبقات الشافعیه، ج 3، صص 406-408.

#### اشاره

پس از پذیرش اصل ولایت تکوینی و نیز پذیرش توسعه مصداقی و زمانی آن، سعه عملی و نحوه عملکرد ولی نیز از امور مورد منازعه است. برخی به صورت افراطی، ولی را در عمل، مستقل از خدای متعال دانسته، او را تا مقام ربی مستقل و بلکه مظهر اسم جلاله «الله» بالا می‌برند. برخی نیز به صورت تفریطی، تنها معجزاتی معدود و انگشت شمار را به اولیاءالله نسبت داده، حیطة عملکردی وی - و لوبه اذن الهی - را بسی محدود می‌کنند. ولی طبق معمول، شیعه امامیه اثناعشری، راه اعتدال را در پیش گرفته، از افراط و تفریط به دور است.

شیعه امامیه، حیطة عملکرد ولی به اذن الهی را منوط به سعه وجودی خود و ابراز آن را دایره مدار حکمت، مصلحت و ضرورت می‌داند؛ به گونه ای که اعمال ولایت تکوینی و تصرفات خارق العاده ایشان در طبیعت و نفوس انسان ها، به هیچ وجه روند طبیعی زندگی ایشان و سایر انسان ها را به هم نمی‌ریزد و دچار بی نظمی یا هرج و مرج نمی‌کند. این توانایی فقط گهگاه قدرت الهی را به اذن الهی، به دست ولی به نمایش نهاده، دستگیر محتاجان شده، حجت را بر معاندان تمام می‌کند. (1)

امام صادق علیه السلام فرمود:

سئل عن امیر المؤمنین علیه السلام: بما عرفت ربک؟ قال: «بفسخ العزائم و نقض الهمم؛ لما هممت، فحیل بینی و بین همی و عزمتُ فخالف القضاء عزمی، فعلمتُ أن المدبر غیری». (2)

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده شد: چگونه پروردگارت را شناختی؟ ایشان فرمود: به واسطه برهم خوردن اراده های قطعی و نقض شدن همت ها. وقتی همت گماشتم، پس بین من و همتم فاصله افتاد و عزم نمودم، پس قضا بر عزمم مخالفت کرد. پس دانستم که مدبر، غیر من است.

ص: 199

1- . أطیب البیان، ج 1، صص 109-111؛ ر. ک: همان، ج 5، صص 429 و 430؛ کلم الطیب، ج 1، صص 137-146.

2- . توحید، صدوق، ص 288؛ غرر الحکم، ص 500؛ نهج البلاغه، حکمت 250.

این حدیث شریف در واقع تعبیر دیگری از امر بین الامرین، حتی در مورد اولیاءالله است. در مسئله جبر و اختیار انسان، برخی چون اشاعره، انسان را هیچ کاره و خداوند متعال را فاعل تمامی حرکات و سکنات انسان می دانند که انسان در این میان تنها کاسب است؛ بسان ظرفی خالی که می توان در آن آب یا شربت ریخت و آن را طیب و طاهر نگه داشت یا در آن شراب یا مسکری دیگر ریخت و آن را نجس کرد. کسب طاعت و عصیان در عبد، دقیقاً بسان طاهر یا نجس کردن این ظرف است که انسان هیچ گزینشی از خود ندارد. بهانه اینان عمومیت قدرت و اراده الهی و علم ازلی اله به افعال انسان است.

در نقطه مقابل، معتزله به تقویض قائل اند و انسان را تام الاختیار و مستقل فرض کرده اند. از دیدگاه آنان، خداوند کار انسان را به خودش وانهاده، هیچ دخالتی در کار انسان ندارد. خداوند قدرت و اراده خویش را به انسان داده و انسان در حرکات و سکناتش کاملاً مستقل است. بهانه ایشان تنزیه اله از ارتکاب عصیان و قبایح و لوازم امکانی عباد و نیز ظلم در حق ایشان و نقض غرض از ارسال رسل و انزال کتب است. ولی ائمه هدی علیهم السلام به بیانات مختلف، هم جبر و هم تقویض را مردود دانسته و فرموده اند: «

لا جبر و لا تقویض؛ بل امر بین الامرین»؛ «نه جبر و نه تقویض [نه افراط و نه تفریط]، بلکه چیزی میان این دو است»<sup>(1)</sup>.

بدین معنا که انسان، نه کاملاً به خود وانهاده شده است و نه کاملاً مسلوب الاختیار است؛ چنان که در حدیث پیش گفته که از حضرت امیر علیه السلام گذشت، انسان - اگرچه خود ولی الله باشد - خود اراده کاری کرده، بر انجام امری عزم خود را جزم و بر تحقق آن اهتمام می ورزد؛ در عین حال که همه مقدمات کار را فراهم نموده، در اراده و همت سست شده، امری مرموز، ناخواسته مانع اقدام فاعل و انجام فعل می شود.

ص: 200

---

1- . ر. ک: کافی، ج 1، ص 160؛ عیون اخبار الرضا، ج 1، صص 101 و 114.

امام علیه السلام نتیجه گرفتند که حاکم بر هستی و بر انسان، امری فراطبیعی است که ممکن است بنا به حکمت و مصلحت، مانع به انجام رسیدن اموری شود یا برعکس اموری پیش بینی نشده را به واسطه همین انسان های مختار و مرید، بدون هیچ اکراه و اضطراری تحقق بخشد. در نتیجه مدبر کل و نهایی خداوند است. اگرچه انسان نیز در این میان خود صاحب اراده و قدرتی است که خداوند به وی اعطا نموده تا سعادت یا شقاوت خویش را خود رقم بزند.

به عبارت دیگر انسان طبق قضا و قدر الهی، مختار آفریده شده و با اختیار خود در مجاری قضا و قدر علمی، عینی، تشریحی و تکوینی اله گام برمی دارد. با این بیان، هم اله از قبیح و عصیان و لوازم امکانی افعال انسان میرا خواهد بود، هم عمومیت اراده، قدرت، علم و عدل الهی محفوظ می ماند و هم با حفظ اراده و اختیار انسان، تکلیف و انزال کتب و ارسال رسل ضرورت می یابد. (1)

همان گونه که در مورد جبر و اختیار میان صاحب نظران اختلاف است و به سه نظریه عمده جبر، تفویض و امر بین الامرین منشعب شده اند، در زمینه عملکرد ولایی اولیاءالله نیز همین بحث اطاله یافته است. برخی به دلیل عصمت و الهامات غیبی، ایشان را مجبور انگاشته اند و برخی به دلیل قدرت ماورایی، ایشان را مستقل در فعالیت انگاشته و معتقدند، خداوند اراده، قدرت و فاعلیت (خالقیت و ربوبیت) خویش را به ایشان تفویض کرده است؛ ولی درس آموختگان مکتب جعفری، هم جبر و هم تفویض را مردود دانسته، قائل به امر بین الامرین هستند.

## الف) تفویض

بعضی از اهل تصوف و غلات قائل شده اند که خداوند امر رزق، خلق، إمامت، إحیاء و نحو اینها را به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام تفویض فرمود و آنان

ص: 201

مستقلاً خلق می کنند، روزی می دهند، می میرانند و زنده می کنند. مستند این گروه، اخبار ضعیفی است که اعتنایی به آنها نمی شود. (1)

یک دسته دیگر از مفوضه گفته اند که جعل احکام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تفویض شده، هر چه را بخواهند واجب، حرام، مستحب، مکروه یا مباح می کنند. این قول هم مخالف ضرورت دین و صریح قرآن و در تنافی با توحید افعالی بوده، آیات و اخبار معتبر بسیاری در مذمت این ادعا وجود دارد؛ از جمله:

(مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ) (نجم: 3-5)

از روی هوس سخن نراند؛ این نیست مگر وحیی که بر وی وحی شده است؛ آن را [جبرئیل] پر قدرت به وی آموزش داده است.

آیه ذیل به صراحت تفویض مصطلح را رد می کند:

(لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) (آل عمران: 128)

برای تو از این امر چیزی نیست؛ یا خداوند گناه آنها را بخشد یا آنکه آنها را عذاب می فرماید. پس همانا آنها ظالم هستند.

پس همه تصرفات ایشان به اذن تکوینی و تشریحی اله و طبق مصلحت و عزت است، نه از روی هوا و هوس یا احیاناً در نقطه مقابل خواست خداوند متعال:

(وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ)؛ «و چیزی را نمی خواهید، مگر آنچه را خداوند بخواهد». (تکویر: 29؛ دهر: 30)

قول حق و صحیح این است که اگرچه خداوند (تبارک و تعالی) به نص آیه شریفه: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ «پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنین، از خودشان ولایت بیشتری دارد» (احزاب: 6) و آیه «همانا ولی شما تنها خداوند و رسولش و آنان که ایمان آورده اند، همانان که در حال رکوع نماز، زکات (صدقه) می دهند» (مائده: 55)، به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و

ص: 202

ائمه عليهم السلام، منصب ولایت کلیه الهیه اعطاء فرموده است، اما چنان که گذشت، این ولایت بی حد و حصر و خارج از گستره ولایت الهی و به نحو تفویض پیش گفته نیست؛ چنان که به مقتضای مقام عصمتی که برای آنان متصور است، اعمال ولایت یادشده نیز از روی هوا و هوس و خارج از مصالح و ضرورت نخواهد بود. (1)

به بیان دیگر، شرع، عقل، فطرت، مصلحت و حکمت، مرزهایی هستند که برای فعالیت اختیاری همه انسان ها کشیده شده است. اولیاءالله نیز در اعمال ولایت و انجام معجزات یا کرامات، از این قاعده عمومی انسانی مستثنا نیستند. همین محدودیت هاست که در عین قدرت ولایت تکوینی، ایشان را عبدالله محض قرار می دهد و با همه مرتبت و توانی که می یابند، نمی توان و نباید ایشان را هم طراز رب، قادر، عالم، خالق، رازق و شافی مستقل (جل جلاله) قرار داد.

علاوه بر این، ایشان در هر رتبه ای هم که واقع شوند، اگرچه به دلیل همین قدرت فوق طبیعی شان بر ما سوی الله امتیاز داشته و سیطره پیدا می کنند، ولی تا زنده اند، مضطر به رفع نیازهای طبیعی و غریزی خود، مثل خوراک، خواب، نکاح، تلاش برای کسب روزی حلال و از این قبیل امور هستند.

این مطلب مکرر در قرآن کریم مورد تأکید واقع شده است:

- (قَالَ لَهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (ابراهیم: 11؛ فصلت: 6؛ کهف: 110)

رسولان به ایشان گفتند ما جز بشری بسان شما نیستیم! ولی خداوند بر هر یک از بندگانش که بخواهد، منت می گذارد و ما این توان را نداریم که بدون اذن الهی برای شما معجزه ای ارائه کنیم و مؤمنان [راستین، به ویژه انبیا و سایر اولیاءالله] تنها بر خداوند توکل می کنند.

ص: 203

---

1- . أطيّب البيان في تفسير القرآن، ج 3، صص 345-348؛ ر. ك: همان، ج 12، ص 7 و ج 14، صص 16 و 17.



- (وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ) (فرقان: 20)

و ما قبل از این هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه همانا همه غذا می خوردند و در بازار رفت و آمد می نمودند.

بنا به صراحت این آیات، تنها اسمی که هیچ موجودی - حتی کامل ترین انسان، یعنی وجود ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سایر معصومان علیهم السلام، و لوبه نحو مقید و به اذن اله - نمی تواند مظهری برای آن واقع شود، اسم جلاله «الله» است؛ زیرا هرچه بنده بالا رود، باز از قیود بندگی و قیود طبیعی بشری نرسیده و به مقام الوهیت نمی تواند برسد. (1) تعبیر «عبده» (إسراء: 1؛ کهف: 1؛ مریم: 2)، «عبدین» (تحریم: 10) «عبداً من عبادنا» (کهف 65/18) یا «عبادی» (حجر: 40 و 42؛ إسراء: 53 و 65)، شیرین ترین و لطیف ترین خطاب است که خداوند متعال به انبیا و اولیا مقرب خویش می نماید.

رسیدن به مرحله عبودیت و اخلاص و یقین، نشانه یک عمر ریاضت و مبارزه با نفس، زهد از دنیا و متعلقات آن مثل شهرت، مال، مقام و پرداختن به مناجات و عبادات خاشعانه است. به تعبیر علمای اخلاق، تا تنبه و بیداری، توبه، مشارطه، مراقبه، محاسبه، مؤاخذه، معاتبه و بالاخره تهذیب نفس کامل تحقق نپذیرد، انسان به مرحله مکاشفه و شهود و بالاخره به لقاءالله و ولایت تکوینی نخواهد رسید. به عبارت دیگر تا نفس اماره، مهار و کنترل و با لوازمه مؤاخذه نشود، ملهمه نشده و به مقام مطمئنه و راضیه مرضیه نمی رسد. (فجر: 27-30)

قرآن کریم ولایت تکوینی و تمامی معجزات حضرت عیسی علیه السلام را مقید به «یادنی» می کند:

(إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَ تَبْرِيءُ الْأَكْمَامَ وَ الْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنِي) (مائده: 110)

وقتی که به اذن من، تو از خاک به شکل پرنده ای ساختی، سپس در آن دمیدی، پس به اذن من پرنده ای شد و برص و کور و مادرزاد را به اذن من شفا بخشیدی و مرده را

ص: 204

---

1- . توضیحات و مستندات بیشتر در فصل شبهات، بحث غلو خواهد آمد.

به اذن من [از قبر] خارج کردی.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز در نامه خویش به سهل بن حنیف می نویسد:

والله ما قلعت باب خيبر و رميت به خلف ظهري أربعين ذراعاً، بقوة جسيديه و لاحتك غذائيه، لكني أيدت بقوة ملكوتيه و نفس بنور ربها  
مضيه. (1)

به خدا قسم من در خیبر را با قوت بدنی و حرکت [نیروی برگرفته از] غذا از جای نکندم و به پشت سرم به فاصله 40 ذراع نیفکندم؛ بلکه من به واسطه نیروی ملکوتی و روحی که به نور پروردگارش روشن شده، مؤید گردیدم.

در واقع این تحقق وعده الهی بود که: (هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصَرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ)؛ «او همانی است که تو (پیامبر صلی الله علیه و آله) را با یاریش و به واسطه مؤمنان دست گیری می کند». (انفال: 62) بالاخره در این آیات و روایات، افعال، هم به خداوند و هم به نبی و ولی به صورت طولی نسبت داده شده اند تا هم توحید ناب حفظ شود و هم ولایت تکوینی ولی و قوت روح و اراده وی دخیل باشد.

### **(ب) متناسب با سعه وجودی و روحی سالک**

توضیحاتی که در مباحث قبل (اعم از مفهوم شناسی و مبانی انسان شناسانه و معرفت شناسانه و ادله) گذشت، همه مثبت این نظریه است که تمامی کسانی که بر حسب مراتب وجودی خود، به مراتبی از ولایت تکوینی دست یافته باشند، متناسب با همان مرتبه قوی یا ضعیف، توان تصرف در طبیعت و نفوس انسان ها را می یابند؛ زیرا هستی دارای درجاتی است که پایین ترین آن، عالم طبیعت و عالی ترین آن، حقیقت هستی، یعنی ذات مقدس الهی است. بین پایین ترین درجه هستی و ذات مقدس پروردگار، مراتب و درجات نامتناهی وجود دارد.

ص: 205

---

1- . مفاتیح الغیب، ج 21، ص 436؛ بحار الانوار، ج 21، ص 26.

صدور خارق العاده از انسان، دایره مدار قوت اراده و ظرفیت روح او است که خود مراتبی از شدت و ضعف دارد و چون چنین است، ممکن است بعضی از اراده‌ها، اثر بعضی دیگر را خنثی سازد. همان طور که می‌بینیم معجزه موسی علیه السلام، سحر ساحران را باطل می‌کند. یا آنکه اراده بعضی از نفوس در بعضی از نفوس مؤثر نیفتد؛ چون ممکن است نفس صاحب اراده، ضعیف تر از طرف مقابل باشد و این اختلاف‌ها در فن تنویم مغناطیسی و احضار ارواح مسلم است. (1)

این مسئله بدان دلیل است که انسان که دارای نفس مجرد (غیرمادی) است، در تحصیل کمال و ارتقای در مراتب وجود، دارای استعداد نامتناهی است. اگر انسان استعدادهای درونی خود را شکوفا کند، در تحصیل کمالات و درجات وجود بالاتر رفته، به همان نسبت به ساحت قدس ربوبی نزدیک تر و مقرب تر گشته، بر سعه وجودی او افزوده شده و از آثار معنوی آن بهره مند می‌شود.

از این رو همان گونه که دستیابی به مقام ولایت تکوینی تشکیکی است، امکان تصرف ایشان در بدن و نفوس و تخیل خود یا در طبیعت و نفوس دیگران، بلکه در عالم مجردات نیز تشکیکی است. پس همه از یک مرتبت، یک توان و یک حیظه عملی مشخص و معین برخوردار نیستند. (2)

حوزه خلافت انسان کامل، زمین نیست؛ بلکه زمین، مسکن و مقر وجود مادی و جسمانی اوست و کلمه «فی الأرض» در آیه [خلقت آدم] بدین معناست که در قوس صعود، مبدأ حرکت تکاملی انسان، زمین است؛ نه اینکه موطن خلافت و قلمروی مظهریت او زمین باشد و او فقط کارهایی را که خداوند باید در زمین انجام دهد، انجام می‌دهد؛ به بیان دیگر کلمه «فی الأرض»، قید جعل است، نه قید خلافت. به ویژه با

ص: 206

---

1- ر. ک: ترجمه المیزان، ج 1، صص 366-368؛ ر. ک: ترجمه بیان السعادة، رضا خانی و حشمت الله ریاضی، ج 2، صص 169 و 170.

2- ر. ک: ولاءها و ولایت‌ها، مرتضی مطهری، صص 86-88.

توجه به اینکه خلیفه کسی است که فرشتگان آسمان در برابر او ساجدند و اگر او تنها خلیفه خدا در زمین باشد، فرشتگان خلیفه خدا در آسمان ها خواهند بود و سجده آنها برای انسان کامل، معنا ندارد و در این صورت انسان خلیفه، به همه نظام آفرینش نیز آگاهی ندارد. (1)

سیطره نفوس کامله انسانی که به اعلائی درجه مقام خلافت رسیده باشد، بر تمامی عالم امکان، از جمله عالم مجردات، بدان دلیل است که نفس انسان در سیر صعودی به سمت قرب الهی، به مرتبت تجرد اتم، که مقام فوق تجرد عقلی است، می رسد و وقتی با حسن اختیار، تعبد و تلاش پیوسته خویش، به اذن اله به تجرد عقلی رسید، حتی از ملائکه برتر شده، مافوق ایشان قرار می گیرد. پس بر ایشان ولایت یافته، به عبارتی مسلط بر ایشان می شود. بدین ترتیب می تواند در همه کاینات، بنا به حکمت و مصلحت، تصرفاتی را به اذن خداوند انجام دهد. به این دلیل است که ملائکه، خدمت گزار، بلکه ساجد بر وی می شوند.

حاصل این فصل اینکه ولایت تکوینی امام علیه السلام با ادله مختلف نقلی، عقلی و شواهد تاریخی، اثبات شدنی است؛ زیرا پیش نیازهای لاینفک ولایت تکوینی، مثل مجرای فیض بودن برای ماسواه، صداقت، عصمت تام حقیقی و امکان دستیابی سهل به علوم غیبی از راه ارتباط با ملائکه یا مشاهده ملکوت، در ایشان متمرکز شده است. از این رو ایشان کامل ترین مظهر و مصداق خلیفه و ولی خدای متعال در زمین هستند که در ممکنات بنا به مصلحت و حکمت تصرف کرده، نفوس انسانی را به صراط مستقیم اله در دنیا هدایتگر شده، در قیامت شاهد و شافع امت می شوند.

هر مؤمن سالکی که به ایشان اقتدا کند، بر صراط مستقیم وصول به قرب گام برداشته و با الگوگیری از اخلاص و تعبد ایشان، بالاخره به مقصد نهایی بهشت رضوان و مقام ولایت تکوینی خواهد رسید؛ وگرنه خود را از فیوضات ربانی ایشان محروم و

ص: 207

خویش را دچار انحراف و ضلالت کرده است. پس جز سقوط در قعر جهنم سوزان، بُعد از الله و درگیری با طواغیت و تجسم ناخوشایند تمتعات دنیوی، سرنوشتی در انتظارش نخواهد بود.

این ولایت، به تبع سعه وجودی و قوت روحی ولی، می تواند پس از مفارقت روح از بدنش، در برزخ نیز استمرار یافته، همان گونه که در حال حیات، شاهد و شافع امت بود و با ارائه معجزات و کرامات، قدرت و اراده اله را تجلی می بخشید، در حیات برزخی نیز منشأ برکات، کرامات و معجزات فراوان باشد و دست گیر زائران و متوسلان به خویش شده، حجت را بر معاندان تمام کند.

ص: 208

چنان که گذشت، نظریات در مورد ولایت تکوینی امام، بسی متفاوت است: دسته ای از متفلسفان طبیعی و کسانی که منکر روح مجرد الهی برای انسان اند، سیطره بر طبیعت را در محدوده امکانات تجربی، تکنولوژی و نهایتاً روانکاوانه و روان شناسانه سودمحوری یا اومانیزم ترسیم کرده، منکر هرگونه عوالم برین از طبیعت و بالتبع منکر امکان نفوذ ماورایی یا ارتباط با آن هستند.

دسته دیگر، در مقامات انسان کامل دچار غلو و شرک شده، اولیای الهی را مقام خدایی بخشیده اند. دسته سوم، متعصبان منجمدالفکرند که قائلان به استمرار ولایت تکوینی اولیاءالله در برزخ را مشرک انگاشته و آن را منافی توحید افعالی، ربوبی یا عبادی می پندارند. دسته چهارم، تابعان ائمه هدی علیهم السلام و بهره مندان از راهبردهای ایشان اند. این گروه از افراط و تفریط به دور شده و با تاکید بر امکان ولایت تکوینی طولی انسان از جانب الله تعالی و به اذن آن ذات اقدس یگانه، ولی الله واصل در اوج را نیز جز بنده و مجرای فیض اله نمی دانند. (1)

ص: 209

از این منظر، اولیاءالله به اذن و اراده و قدرت الهی، به علوم غیبی آگاه و منشأ صدور اموری خارق العاده طبق حکمت و مصلحت می شوند. بنابراین نه به رتبه الوهیت یا ربوبیت و خالقیت استقلالی می رسند و نه از جاده طاعت و عبادت حق تعالی، حتی برای لحظه ای و بلکه حتی در فکر و خیال، خارج می شوند.

سایرین - چه در حیات و چه در ممات ایشان - موظف به تکریم، اطاعت، زیارت، توسل و تبرک - نه عبادت - ایشان اند تا بتوانند از سیره و شفاعتشان در دنیا و آخرت بهره مند شوند. این فصل در پی بررسی شبهات و تحلیل پاسخ های داده شده در زمینه ولایت تکوینی اولیاءالله و قلمروی آن است. امید است در طریق تبیین حقایق ناب اسلامی و رفع و دفع اختلافات مذهبی و فرقه ای مفید افتد.

## گفتار اول: تنافی ولایت تکوینی با توحید ذاتی

### اشاره

زیربنای همه معارف و حیانی که انبیای الهی در کتب آسمانی و تبیین های خویش از آنها، بر آن تأکید ورزیده اند، گرایش به توحید و گریز از شرک است که سایر آموزه های دینی - مستقیم یا غیرمستقیم - از آن متأثر می شود. اصل امکان وصول انسان به ولایت تکوینی در طول فصول قبل، به تفصیل بررسی و اثبات شد. ولی شبهات دیگر که عمدتاً از سوی صاحب نظران مسلمان مطرح شده اند، بر محور تنافی این عقیده با شاخه های مختلف توحید می چرخند. به همین دلیل موجه است که قبل از بررسی شبهات، اهم اقسام و مراتب توحید که در این بحث مورد استنادند، با توجه به قرآن کریم به اختصار بررسی شوند:

توحید در ذات: منظور از توحید ذاتی، یگانگی خداوند متعال و شبیه نداشتن اوست؛ زیرا وجود مثل و ماندی برای او، محال و ناممکن است. خداوند در قرآن می فرماید: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)؛ «هیچ چیز همانند و شبیه او نیست و او شنوا و بیناست».

(شوری: 11)

توحید در خالقیت: یعنی در صحنه گیتی، خالق و پدیدآورنده ای مستقل که از غیر خود به کلی بی نیاز باشد، غیر از خداوند متعال نیست و هر آنچه هستی یافته، اصل وجود، افعال و آثارشان، همه مخلوق و معلول اوست. اسباب، علل، مسببات و معلول ها، جملگی آفریده مستقیم یا باواسطه حق تعالی هستند: (قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ)؛ «بگو خدا خالق همه چیز است و او یکتا و پیروز است». (رعد: 16؛ زمر: 62؛ انعام: 102)

توحید در ربوبیت: تدبیر جهان به دست مدبر یگانه و مستقلی است که هیچ موجودی یاریگر او نیست:

(إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ) (یونس: 3؛ رعد: 2)

پروردگار شما، خداوند است که آسمان ها و زمین را در شش روز (شش دوره و مرحله) آفرید؛ سپس بر تخت [قدرت و حکومت] قرار گرفت و به تدبیر کار [جهان] پرداخت.

پس رب و مدبر مستقل و واجب بالذاتی، جز خداوند نیست و رب و مدبر مخلوقات، همان خالق هستی، به وجود آورنده آن و ضامن استمرار خلقت است.

پس سایر خالق ها و مدبرها، همه مخلوق و مآذون تکوینی یا تشریحی از سوی خداوند متعال هستند. این مطلب از آیات بسیاری که آثار را به مؤثر طبیعی و معالیل را به علل قریب آنها نسبت می دهد، استفاده می شود:

- (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)؛ «و آنها که امور را تدبیر می کنند». (نازعات: 5)

- (وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً)؛ «او بر بندگان خود تسلط کامل دارد و مراقبانی بر شما می گمارد». (انعام: 61)

نتیجه اینکه خالقیت، ربوبیت و ولایتی که در خداوند است، خالقیت، ربوبیت و ولایت مستقل و غیروابسته و بدون تکیه گاه است؛ اما خالقیت، ربوبیت و ولایتی که برای مخلوقات مطرح شده، وابسته و متکی به امر و اذن خداوند و تابع قدرت و اراده



اوست. پس هر خالق، ولی و مدبری در عالم هستی مانند فرشتگان، انبیا و اولیاءالله، و نیز سایر علل و اسباب، مظهر اراده و مجری و مجالی اراده و قدرت او هستند.<sup>(1)</sup>

## 1. فِرَق غلات و تبعات غلو

برخی با توجه به اینکه الوهیت، مختص اله است و با این پندار که هرگونه تصرف در کاینات و خلق و ایجاد، از لوازم لا ینفک الوهیت است، هرگونه دخل و تصرف را در انحصار ذات اقدس اله می دانند. اینان با این مبانی، قائل شدن به ولایت تکوینی مخلوقین را با اصل الوهیت خداوند در تضاد دانسته و مستلزم غلو می دانند. در حالی خلق و ایجاد از صفات فعلیه و از شئون ربوبیت و خالقیت اله است، نه الوهیت ذات اقدسش. خالق و موجد و متصرف، دارای تجلیات عدیده ای در سراسر هستی است؛ ولی الوهیت، اسم ذات بوده، هیچ متجلی ای در میان مخلوقات ندارد!

به اجماع مسلمانان، شکی نیست که اگر واقعاً کسی غلو کند، یعنی کسی را در الوهیت، ربوبیت و خالقیت، هم عرض و هم رتبه خداوند متعال و فاعل مستقل در تصرفاتش قرار دهد، غالی محسوب شده، به شرک یا ارتداد و نجاست وی حکم می شود.

ولی باید بررسی کرد که آیا عقیده همه قائلان به ولایت تکوینی، به این فرآیند مطرود منتهی می شود یا خیر؟ به عبارت دیگر، به کدامین تفسیر، ولایت تکوینی مستتبع غلو بوده و شرک است و به کدامین تفسیر در طول توحید در ابعاد مختلف آن، واقع شده و منافاتی با آن نخواهد داشت، بلکه مکمل و مروج آن بنا به حکمت الهی و حفظ نظام هستی است؟

«ماده غلو به معنای تجاوز از حق کردن است؛ منتها هنگامی که در مورد تجاوز مقام و منزلت کسی باشد، غلو گفته می شود. اگر در... قیمت باشد، غلاء گفته می شود و اگر در مورد تیر باشد، غلو (بر وزن دلو) می گویند و اینکه به جوشش، غلیان... و به حیوانی

ص: 212

که فوق العاده سرکش است، غلواء می گویند، همه از همین ماده است. بعضی معتقدند که غلو هم در طرف افراط گفته می شود، هم در تفریط؛ در حالی که بعضی دیگر آن را منحصر به طرف افراط می دانند و نقطه مقابل آن را تقصیر می گویند. (1)

از آنجا که انسان به خود و متعلقات خود علاقه دارد، میل دارد که رهبران و پیشوایان مذهب خویش را بیش از آنچه هستند، نشان دهد تا بر عظمت خود بیافزاید. گاهی نیز آن را به بهانه ایمان، عشق و علاقه به آنان مطرح می کند. غلو درباره پیشوایان، همواره یکی از سرچشمه های انحراف در ادیان آسمانی بوده است که ریشه اصلی معارف و حیانی، یعنی خداپرستی و توحید را خراب می کند. به همین دلیل اسلام درباره غلات سخت گیری شدیدی کرده است و در کتب عقاید و فقه، غلات از بدترین کفار معرفی شده اند. (2)

سیره ائمه علیهم السلام بدان دلیل که حامل، حافظ و ضابط شریعت هستند، چنین بوده که شیعیان را بر تمام آنچه در شریعت از تغییر و تحریف واقع شده و خواهد شد، آگاه می کردند. ایشان اصحاب خاص و نوابی از ثقات داشتند که محرم اسرارشان بوده، تمامی بدعت ها و تحریفات را برای ایشان تبیین می کردند تا آنها نیز ترتیب اثر داده، پیگیری نمایند یا به دیگران برسانند. از جمله این امور مواضع ایشان در مقابل غلات سرشناس بود.

غلات مصطلح، شامل گروه های مختلفی می شود که قائل به الوهیت فرد یا گروهی از انسان ها شده یا همه صفات ثبوتیه را برای فردی از بشر اثبات کنند. برخی قائل به الوهیت همه انبیاء، یهود قائل به الوهیت عزیر علیه السلام، نصاری قائل به الوهیت عیسی علیه السلام و در میان مسلمانان، برخی الوهیت پیامبر صلی الله علیه و آله، برخی الوهیت همه ائمه علیهم السلام، برخی برای امام علی علیه السلام، برخی برای محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام و امثال ایشان

ص: 213

---

1- . تفسیر نمونه، ج 5، ص 41، پاورقی.

2- . همان، ج 4، ص 221.

پس اعتقاد به الوهیت علی بن ابی طالب علیه السلام که منسوب به عبدالله بن سبا است یا الوهیت جعفر بن محمد علیهم السلام چنان که به محمد بن مقلاص اسدی مکنی به ابی الخطاب یا مغیره بن سعید نسبت داده شده است. (2) یا الوهیت امام علی بن محمد الهادی علیهم السلام و امام حسن عسکری علیه السلام، چنان که به فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی نسبت داده شده و بنا به امر امام عسکری علیه السلام، به دست جنید به قتل رسید؛ همگی کفر و غلو است. (3)

در مورد غلاتی چون حسن بن محمد بن بابا، محمد بن نصیر نمیری، ابی طاهر بن محمد بن علی بن بلال، احمد بن هلال کرخی، حسین بن منصور حلاج، ابن ابی عزافر، ابوبکر بغدادی، ابی دلف مجنون، محمد بن علی شلمغانی و بسیاری دیگر از کسانی که خود را شیعه می دانستند و سخنانی چند در غلو، اباحه، تناسخ و مانند اینها از آنها ظاهر شد، از ناحیه مقدس امام زمان [توقیعاتی دال بر لعن، کفر و بیزاری جستن از ایشان صادر شده است. (4)

تمام آنها را شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب غیبت و کشتی در رجال، بیان کرده اند و اصحاب ائمه علیهم السلام به مجرد تشخیص غلو، از اشخاص اجتناب می کردند. احمد بن محمد ابن عیسی قمی که در میان شیعیان قم نفوذ داشت، احمد بن خالد برقی را به جرم غلو از این دیار اخراج کرد؛ ولی چون مبرا بودن وی از آن تهمت آشکار شد، احمد برقی را به قم برگردانید و هنگام وفاتش با پای پیاده جنازه وی را تشییع کرد تا مردم بدانند که وی از تهمتی که به او زده اند، منزّه بوده است.

چنان که ایشان مردم را از آنکه از سهل بن زیاد حدیثی بشنوند و روایت کنند، منع

ص: 214

- 
- 1- . ر. ک: مقالات الإسلامیین، صص 25-32 و سایر کتب ملل و نحل، بحث غلات.
  - 2- . ر. ک: جریان شناسی غلو، صفری، فصلنامه علوم حدیث، ش 1، صص 150-160.
  - 3- . ر. ک: ترجمه بیان السعادة، ج 1، صص 82 و 83؛ تفسیر أم الكتاب، میرجهانی، صص 239-241.
  - 4- . ر. ک: بحار الانوار، ج 13، صص 697-718.

کرد. محمد بن حسن ولید نیز مردم را از اینکه از برخی روایت مثل محمد بن یحیی اشعری، محمد بن علی صیرفی، ابن سمیه، محمد بن سنان، یونس بن ظبیان، یزید صایغ و غیر اینها حدیثی بشنوند و روایت کنند، منع کرد که در کتب رجال، شرح حال ایشان آمده و این رساله، مجال شرح بیشتر را ندارد. (1)

اغلب قریب به اتفاق علمای شیعه بسان شیخ مفید در تصحیح الاعتقاد، صفحه 238؛ شهیدین در لمعه و شرحش، جلد 3، صفحه 180 و سید یزدی در عروۃ الوثقی، جلد 1، صفحه 68، حکم به کفر و نجاست غلات و مفوضه (قائلین به استقلال ائمه علیهم السلام در کرامات، شفاعت و امثال آن) داده اند و آیت الله حکیم در مستمسک عروه، جلد 1، صفحه 386 بر این فتوا ادعای اجماع کرده است. (2)

مشکل اینجاست که گروه های غلات، مانند مغیریه و خطابی، افکار مخرب خویش را با حدیث سازی وسیع ترویج داده و حدیث را با سند آن جعل می کردند. متهم شدن برخی از صحابه مخلص و موثق، به غلو، بی اعتبار شدن حدیث صحیح آنان و لزوم احتیاط در پذیرش احادیث ائمه علیهم السلام، تنها عارضه این دست بردها نبود و واکنش منفی برخی متعصبان سنی به این جریان، برای تمامی شیعیان مسئله ساز شده است.

مثلاً وقتی نزد ابوحنیفه از غدیر خم سخن به میان آمد، وی گفت: «به اصحابم گفته ام جریان غدیر را نقل نکنند». هیشم صیرفی می پرسد: «چرا چنین دستوری داده ای؟ مگر حدیث غدیر برایت روایت نشده است؟» وی در پاسخ می گوید: «این حدیث برایم روایت شده و پیش من ثابت است؛ اما از آنجایی که عده ای از مردم غالی شده اند، دستور داده ام که این حدیث را نقل نکنند». (3)

توصیه وی بر غالب سنیان به گوش جان پذیرش شد؛ تا آنجا که در صحیح بخاری،

ص: 215

1- . ر. ک: تفسیر جامع، ج 7، صص 11-13.

2- . ر. ک: موضع تشیع در برابر تصوف در طول تاریخ، داود الهامی، صص 81-100 و 286-305.

3- . امالی، صدوق، ص 27.

از این حدیث مفصل و خطبه غدیریه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، خبری نیست. گویا توصیه وی وحی منزل بوده و خطبه غدیریه یک سخنرانی؟

امثال این گروه، آن قدر غلو در شیعه را بزرگ نمایی کرده اند که نام شیعه با غلو گره خورده و نگاه بیشتر سنیان به شیعیان، نگاه به یک گروه غالی است. در حالی که شدیدترین برخورد با غالیان را ائمه شیعه اثناعشری و پیروان ایشان داشته و غالیان را کافر و نجس محسوب کرده اند! چنان که دشمن آگاه یا دوست نادان، تمام سنیان را نیز در نظر شیعیان، ناصبی جلوه داده اند؛ در حالی که دوستان غیر تابع اهل بیت علیهم السلام نیز در میان سنیان کم نیستند!

از این بدتر اینکه در قرون اولیه، حوزه حدیثی شیعی بغداد، حوزه حدیثی قم و ری، غیر از صدوق رحمه الله علیه را به غلو متهم کرده، خود سهو النبی فی الصلاة را تأیید کردند؛ زیرا نپذیرفتن آن را مصداق غلو تلقی می کردند و منکران آن را احیاناً سب و لعن می کردند! از این طرف قمیون، بغدادیون را به قصور و تقصیر در معرفت پیامبر و ائمه علیهم السلام متهم می کردند!

به هر حال جریان غلو، چه جریانی جاهلانه باشد یا جریانی که از سوی دشمنان زیرک یهودی، مسیحی و صوفی راه اندازی شد، توانست ضربه ای سخت بر پیکره اسلام و به ویژه مذهب شیعه وارد کند؛ ضربه ای که پیامدهایش تا امروز هم ساری است. (1)

امروزه غالیان و علی الهی ها، عده ای قلیل و شناخته شده اند. پس نباید این اتهام را متوجه همه شیعیان کرد و با این بهانه، افراد بی اطلاع بی گناه را قربانی دسیسه های استکباری یا جهالت کرد.

فرقه اهل حق (غلات) در ایران و مخصوصاً در کردستان منتشرند. این فرقه شاخه های خود را در عراق و ترکیه و پاکستان و هند و افغانستان گسترده است. کتاب های مذهبی آنها بیشتر به زبان گورانی است که گاهی با جمله های کردی

ص: 216

در آمیخته است. محققان خارجی، مخصوصاً مینورسکی، و از ایرانیان دکتر مکری، تحقیقاتی جالب درباره این فرقه به عمل آورده اند.... خوانندگان، خود می توانند به دائرة المعارف اسلامی و به کتاب «راز مگو و سنگ سیاه»، تألیف آقای دکتر مکری رجوع کنند. (1)

## 2. ایهام غلو در عرفان اسلامی

از دیرباز، برخی فقها و دیگر صاحب نظران، عرفان برخاسته از مکتب ابن عربی را آمیخته با غلو دانسته اند. اگر آموزه های وحدت وجود یا فناء فی الله، به گونه ای تبیین شود که مستلزم حلول یا اتحاد باشد، بنا به فتاوی بیشتر علمای شیعه، این دسته از عرفا، به غلو و ارتداد محکوم و گاه بسان حسین بن منصور حلاج به بالای دار فرستاده شده اند.

در مورد شخصیت و مذهب واقعی ابن عربی اختلاف بسیار است؛ چنان که برخی برای توجیه شطحیات ابن عربی در امثال فتوحات مکیه، آنها را از تحریفات و اضافات بر مکتوبات ابن عربی شمرده و ابن عربی را از آن مطالب تبرئه کرده اند. یکی وی را پدر عرفان می خواند و دیگری آن را ناصبی! حتی برخی بزرگان از جهاتی وی را ستوده و از جهات دیگر او را تخطئه و خود را از تمسک به وی تبرئه کرده اند. (2)

معضل عرفان فعلی ابن عربی، آن است که از آیین هندو، رهبانیت مسیحی و گاه از عرفان یهود (قبالا یا کابالا) تأثیر پذیرفته و اساساً شیعه بودن ایشان از سوی محققان مختلف، مورد تردید، بلکه تکذیب است:

ص: 217

---

1- ترجمه فصوص الحکم رهنما، ج 2، ص 483؛ نیز ناگفته نماند که: «تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد» نیز از جمله منابع صوفیه است که در قرن چهاردهم، از سوی سلطان محمد گنابادی، ملقب به سلطان علی شاه به نگارش درآمد؛ مقدمه آن به قلم مصحح چاپ دوم، حسین تابنده گنابادی است که در شهریور 1344 نوشته است؛ ترجمه بیان السعاده، ج 1، ص 86. نعمت الهی ها و قادیانی ها هم به غلو شهرت دارند.

2- ر. ک: روح مجرد، حسینی تهرانی، صص 309-470.

- محیی الدین عربی اندلسی است و اندلس جزو سرزمین هایی است که اهالی آن نه تنها سنی بودند، بلکه به شیعه عناد داشتند و بویی از ناصبی گری در آنها بود. علتش این است که اندلس را ابتدا اموی ها فتح کردند و بعد هم خلافت اموی تا سال های زیادی در آنجا حکومت می کرد.

اموی ها هم که دشمن اهل بیت علیهم السلام بودند و لهذا در میان علمای اهل تسنن، علمای ناصبی، اندلسی هستند و شاید در اندلس شیعه نداشته باشیم و اگر داشته باشیم، خیلی کم است، محیی الدین اندلسی است،... و اصلاً سنی متعصبی است. (1)

- تعلیمات عرفا و متصوفه خودمان، نکات برجسته و تعلیمات عالی زیادی دارد؛ ولی یکی از خسارت های بزرگی که اسلام از راه تعلیمات عرفا و متصوفه دید، این بود که اینها تحت تعلیمات مسیحیت از یک طرف، تعلیمات بودایی از طرف دیگر و تعلیمات مانوی از سوی دیگر، در مسئله مبارزه با نفس و به اصطلاح خودشان نفس کشتن و در مسئله خود را فراموش کردن، حساب از دستشان در رفت. (2)

از جمله مباحثی که میراث تفکرات و نوشته های ابن عربی بود، کاملاً بوی غلو از آن استشمام می شد و توجیهاات مختلف، این مطلب را از غلو پیراسته نکرد، بحث «مظهریت انسان کامل، یعنی: نبی خاتم صلی الله علیه و آله از اسم جلاله (الله)» است که عرفای شیعه تابع وی، آن را به ائمه علیهم السلام نیز سرایت داده، در این امر هیچ تفاوتی میان ایشان قائل نیستند. قیصری در شرح فصوص الحکم ابن عربی چنین می نویسد:

همانا اسم «الله» (عزّوجلّ) مشتمل بر تمامی اسما است و در همه، به حسب مراتب الهی و مظاهر آن متجلی است و بالذات و بمرتب بر باقی صفات مقدم است. بنابراین مظهر آن که همان حقیقت انسانی است، نیز بر تمامی مظاهر آن مقدم است و در همه، بر حسب مراتب آنان متجلی می شود...؛ زیرا ظاهر و مظهر در وجود یک چیزند؛ نه

ص: 218

1- . امامت و رهبری، صص 202 و 203.

2- . آزادی معنوی، ص 206؛ ر. ک: همان، صص 157-160 و 170-172؛ آشنایی با علوم اسلامی، صص 186-202.

کثرتی در آنهاست و نه تعددی و در عقل است که اینها هر یک از دیگری بازشناسی می شوند...؛ زیرا همانا کل، مگر در صورت اجزایش ظاهر نشود و وقتی این مطلب یعنی اتحاد ظاهر و مظهر در اسم جلاله را دانستی، بدان که همانا حقایق عالم در علم و عین، مظاهری برای حقیقت انسانی است که او مظهر اسم جلاله است. پس ارواح ایشان نیز همه جزئیات روح اعظم انسانی هستند. (1)

در شرح خوارزمی آمده است:

مرتبه انسان کامل عبارت است از جمع جمیع مراتب الهیه و کونیه، از عقل و نفوس کلیه و جزویه و مراتب طبیعت تا آخر تنزلات وجود. و این را مرتبه عماء نیز گویند، از برای مشابَهت این مرتبه به مرتبه الهیه و فرق در میان این دو مرتبه به ربوبیت و مربوبیت است و لهذا سزاوار خلافت حق و مظهر اسما و صفات جناب مطلق اوست. (2)

شیخ نجم الدین رازی در مرصاد العباد گوید: از جمله، آفرینش نفس انسان بود که آئینه جمال و جلال نمای حضرت الوهیت خواست بود و مظهر جملگی صفات و اشارت «خلق آدم علی صورته» بدین معنای باشد... خواست تا مجموع را در حقیقتی چون مرآت مشاهده فرماید، حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله را که انسان کامل بود، ایجاد کرد در حضرت علم خود... و خاتم رسل صلی الله علیه و آله مظهر اسم جامع حق است که ظاهر او رسالت و باطن او ولایت است و همه اسما در تحت اسم جامع داخل اند. (3)

آیت الله جوادی آملی نیز معتقد است:

- فرمان الهی مقتضی، صورتی اعتدالی است که در آن وحدت ذاتی یا کثرت امکانی بر یکدیگر غلبه نداشته باشند، تا آنکه بتواند برای حق، مظهری از اسمای تفصیلیه و

ص: 219

- 
- 1- شرح فصوص الحکم، صص 140 و 141؛ ر. ک: همان، صص 165-170؛ تمهید القواعد، ابن ترکه، صص 176-178.
  - 2- شرح فصوص خوارزمی، ج 1، صص 20 و 21؛ ر. ک: همان، ص 24؛ اسرار الحکم، ملاهادی محقق سبزواری، ترجمه: کریم فیضی، ص 37.
  - 3- شرح فصوص الحکم، خواجه محمد پارسا، با مقدمه دکتر مسکرنژاد، ص 36؛ ر. ک: مخزن العرفان، نصرت امین، ج 15، ص 372.



وحدت حقیقیه آن باشد و آن صورت اعتدال که از عدالت کبرا برخوردار است، همان انسان کامل است که احاطه بر جمیع مراتب مطلقه ذاتی و مقیده کونی دارد و از یک سو به واحدیت که در دائره الوهیت و فوق آن است، مرتبط است و از دیگر سو به عالم طبیعت وابسته می باشد. (1)

- چهره باطنی انسان کامل، همان مظهر کلی است که وجوب بحث یا امکان صرف نبوده، بلکه برزخ جامع وجوب و امکان است. یعنی تمام تعینات و حقایق وجوبی و امکانی را واجد می باشد. چهره ظاهر انسان کامل، همان کون جامع است که مربوط به نشئه عنصری و آخرین مرتبه از تنزلات وجود است و این چهره مقتضی تداوم هستی انسان کامل در طبیعت... است. (2)

ملاصدرا می نویسد:

از باب آنکه ولی کامل، مظهر اسم الله است و از باب اتحاد ظاهر و مظهر، حقیقت انسان کامل و ولی مطلق واسطه در ظهور کلمات وجودیه و مبدأ تحقق عقول طولیه و عرضیه و حقیقت مقدسه او، متجلی در مرئی آفاق و انفس است که فرمود:

«إن ذکر الخیر کنتم أوله و آخره». (3)

این در حالی است که «الله» - چه مأخوذ از اَلِه به معنای معبود و اشاره به مقام معبودیت حقه حقیقی ذات اقدس باری باشد که تمام ممکنات سر تعظیم و عبودیت در پیشگاه مقدس او فرود آورند و چه مأخوذ از وَلِه به معنای تحیر باشد که تمام عقول حکما و دانشمندان در ذات او متحیر و سرگردان اند - عَلم برای ذات اقدس و مستجمع جمیع کمالات و منزله از همه عیوب و نواقص است. پس این اسم، مختص به ذات مقدس اوست؛ زیرا غیر او نه جامع جمیع کمالات است و نه منزله از همه عیوب و نواقص امکانی.

ص: 220

1- . عین نضاخ (تحریر تمهید القواعد)، جوادی آملی، صص 551 و 552.

2- . تحریر تمهید القواعد (ابن ترکه)، صص 562 و 563؛ جرعه ای از صهبای حج، ص 245؛ ر. ک: نقد النصوص، ترجمه: ویلیام چتیک، صص 60 و 61.

3- . سه رسائل فلسفی، ص 179.

چنان که رحمان از اسمای خاصه حق است و اطلاق آن بر غیر خدا، جایز نیست؛ زیرا احدی غیر از ذات حق، رحمتش این اندازه توسعه ندارد که تمام اشیا را فرا گیرد. دیگر اینکه اسمای حق توقیفی است. یعنی اطلاق نامی بر خداوند، هر چند دلالت بر کمال یا سلب نقصی داشته باشد، بدون ورود از جانب شرع مقدس، جایز نیست؛ مانند اطلاق علت یا علت العلیل که در لسان حکما است یا اطلاق عاشق و معشوق که در لسان عرفاء است.

بنابراین همان گونه که هر نام و وصفی قابل اطلاق بر کامل مطلق نیست، اسما و اوصاف خاص خداوند متعال که شاخصه این ذات اقدس محسوب می شوند نیز قابل اطلاق بر مخلوقات نیست؛ هر چند به (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) (نجم: 9) رسیده باشد. (1)

### 3. نقد غلات و ایرادهایی بر مکتب ابن عربی

کمال انسان کامل و اولیاءالله، در بندگی محض خداوند است و در پرتو همین بندگی است که مظهر حق تعالی می شوند. اعمال قدرت ولایت از سوی ایشان، همه به اذن و خواست خداوند و در محدوده مجاز شرعی است. یعنی خواست خداوند این است که انسان، خلیفه او و مظهر صفات فعلی حق شود. هر چه که در عالم صورت گیرد، فعل خداوند است، نه چیز دیگر؛ زیرا هیچ کس و هیچ چیزی، به تنهایی از خود قدرتی ندارد، بلکه قدرت خداوند در آنها، تجلی کرده است.

بنابراین اعتقاد به دخالت شروط و تمهیدات مورد نیاز در پیدایش یک پدیده یا دخالت فواعل طبیعی و انسانی که برای تحقق آن در سلسله علل طولی عالم قرار می گیرند، زمانی صحیح نخواهد بود که به صمدیت و قیومیت خداوند که لازمه اش عدم فاعلیت استقلالی غیر او در عالم وجود است، خدشه وارد سازد. (2) در حالی که همه این

ص: 221

1- ر. ک: أطيّب البيان في تفسير القرآن، ج 1، صص 95-97.

2- ر. ک: شمیم ولایت، ص 422.

دخالت‌ها تحت اسم ناظم و حکیم و طبق هدایت تکوینی یا تشریحی اله سیر می‌کنند. پس از قلمروی اله و سنن تکوینی وی که حاکم بر هستی باشد، گریزی ندارند.

در مورد برخی مواضع مکتب ابن عربی و صوفیه، توجه به ایرادات ذیل ضروری است:

الف) اصل چینش وسایط برای پیدایش اولیه همه مخلوقات، حتی پیدایش ملائکه، از جانب الله تعالی - چه به صورت عقول عشره افلاطونی فلسفی و چه به حسب مراتب و چینش عرفانی اسمایی و صفاتی - که مستلزم تقویض و کنار نهادن اله از خلقت سایر ممکنات باشد، با آموزه‌های قرآنی قابل انطباق نبوده، بلکه متناقض با صریح آیات عدیده‌ای از آن است:

یک - بسان محرک اول ارسطویی (قرن دوم ق. م)، مستلزم دست بسته شدن اله، طبق زعم یهود (حداقل قرن پنجم ق. م) است:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ) (مائده: 64)

و یهود گفتند: دستان خداوند در زنجیر است؛ دستان خودشان در زنجیر باد و به سبب این گفته‌شان از رحمت خدا به دور افتند؛ بلکه دستان خداوند گشوده است.

دو - با ربوبیت، نظارت و تدبیر مستقیم و دایمی اله بر مخلوقات نیز در تعارض است:

- (يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) (الرحمن: 29)

هر آن کس که در آسمان‌ها و زمین باشد، از وی درخواست نمایند؛ تمامی روزها در شأن (فعالیت و تدبیر) آن [قادر مطلق] است.

- (وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (بقره: 186)

و وقتی بندگان من از تو در مورد من می‌پرسند، پس من هر آینه نزدیکم و دعای دعاکننده را وقتی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌دهم.

سه - با آیات فراوانی که خلقت ممکنات مختلف، به ویژه آسمان، زمین و انسان را مستقیماً به خود الله نسبت داده است و ملائکه را صرفاً مدبرات امور و عباد مطیع

مقرب معرفی می کند، سازگار نیست:

(هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ \* لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ \* يُورِثُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُورِثُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) (حدید: 4-6)

تنها اوست که آسمان ها و زمین را در شش روز بیافرید، سپس بر عرش، استواء یافت [پس از اتمام خلقت اولیه، به ربوبیت، حکومت و تدبیر ممکنات پرداخت]. از آنچه در زمین فرورود و آنچه از آن خارج شود و آنچه از آسمان فرود آید و آنچه در آن بالا رود، آگاه است؛ و هر جا که باشید، او با شماست و الله بدانچه می کنید، بیناست. سلطنت آسمان ها و زمین از آن وی باشد و امور تنها به سوی او بازگشت نمایند. شب را در روز، فرورد و روز را در شب داخل نماید و بدانچه در دوران سینه ها بگذرد (نیات و افکار)، آگاه است.

بنابراین:

همه عوامل مؤثر در پیدایش و پرورش پدیده ها، مجاری فیض و سربازان الهی هستند: (وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)؛ [«و لشکریان آسمان ها و زمین، برای خداوند است»]. (فتح: 4) [چنین نیست که خداوند تنها سرحلقه سلسله علل باشد، بلکه ربوبیت الهی نامحدود است و در کارهای جزئی ظاهری هم دست خدا را می توان دید: (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ)؛ [«و به هر سو روی بنمایی، پس آنجا وجه الله است»]. (بقره: 115)... از این رو قرار دادن خداوند در سلسله حلقات علی و معلولی (در بحث های بطلان دور و تسلسل)، تنها برای آشنایی ذهن است؛ وگرنه خداوند در همه حلقات بدون امتزاج، اتحاد و حلول، حضور مستقیم دارد. (1)

ب) در کرائم قرآن با تعابیر مختلف، انبیا، عباد مأمور ابلاغ رسالت معرفی و غالیان

ص: 223

به شدت تهدید شده اند:

یک - آیات فراوانی که انبیای عظام، از جمله رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله را صرفاً عباد الرحمن معرفی کرده و از رب و اله قرار دادن ایشان به شدت منع می کند:

- (هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (حدید: 9؛ اسراء: 1)

تنها اوست که بر بنده اش نشانه های آشکار (آیات قرآنی و سایر معجزات) را فرو فرستد تا هرآینه شما را از تاریکی (جهالت و خباثت)، به نور (علم و ایمان) خارج کند.

- (مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (آل عمران: 144؛ احزاب: 40؛ فتح: 29)

نیست محمد صلی الله علیه و آله جز رسولی که همانا قبل از وی رسولانی در گذشته اند (از دنیا رفته اند). آیا اگر وی پس از این بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته هاتان (به دوران جاهلیت، بلکه حدود هزار سال قبل، یعنی دوران یونان باستان و یهود و حتی دوران شمنی های چین) برمی گردید و هر کس که بدان ها برگردد، هیچ ضرری را هرگز متوجه خداوند ننماید و خداوند به زودی شکرگزاران (مقید به تعالیم الهی) را پاداش خواهد داد.

- (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزَّىٰرُ بْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ \* اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِداً لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ) (توبه: 30-31)

و یهود گفت: عزیر، پسر خداست و نصاری گفته: مسیح پسر خدا است، این گفته شان با دهانشان، هماهنگ (هم آوا و هم سو) با گفتار کسانی است که از قبل کفر ورزیدند! خداوند ایشان را بکشد! چگونه دروغ می بندند؟ اینان دیرنشینان، راهبان و مسیح، پسر

مریم علیه السلام را به جای خداوند، ارباب (خدایان) خویش می شمردند، درحالی که مگر به پرستش خدای یگانه امر نشده اند. هیچ معبودی جز او نیست، که از آنچه آنان شرک ورزند، منزه باشد.

در اینکه اعتقاد به الوهیت غیرخداوند متعال، برخاسته از بدعت ها و انحرافات آموزه های مسیحی است که در عرفان اسلامی نیز به نحوی نفوذ یافته، شکی نیست:

- تئودوسیوس در سال 381 [تقریباً 200 سال قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله] دومین شورای جهانی، یعنی شورای جهانی قسطنطنیه را فراخواند. در آنجا آموزه نیکیه، تعریف راست کیشی کاتولیک گردید و اعلام شد کلیسای کاتولیک مسیحیان، «طرفدار تثلیث» است.... یعنی مسیحیت تثلیثی، یگانه دین رسمی و قانونی امپراطوری اعلان گشت و هر دین دیگر و هر قرائت دیگر از مسیحیت، غیرقانونی اعلام شد.... همه مردم... باید به این اعتقاد داشته باشند که یک خدای پدر و پسر و روح القدس با شانی مساوی در تثلیث، مقدس هستند! (1)

- افزون بر این در کلیسای شرق، مریم به عنوان «مادر خدا» مورد پرستش قرار می گیرد و موجودی فرابشری دانسته می شود. درحالی که در [کلیسای] غرب، احترام به این حد نیست. در شعائر هفت گانه نیز بین این دو کلیسا، اختلافی جزئی وجود دارد. اختلاف دیگر بر سر عبارتی است که کاتولیک ها بر قانون ایمان افزوده اند و آن اینکه روح القدس از پدر و پسر صادر شده؛ در حالی که کلیسای ارتدوکس می گوید، فقط از پدر. (2)

ابن عربی در فصوص با تفسیر خاص خود، به تثلیثی متناسب با مبانی خود تصریح می کند:

و از این حضرت الهی (مرتبه ای که حق دیگر احد نیست [!])، بلکه فرد است با سه گانگی درونی) است که عالم به وجود آمد. لذا او تعالی می گوید: «جز این نیست که سخن ما به یک چیز، چون اراده وجود او را کردیم، آن است که بگوییم کن

ص: 225

---

1- . پژوهشی در روح و شبیح، ص 231.

2- . پژوهشی در روح و شبیح، صص 241 و 242؛ ر. ک: تاریخ جامع ادیان، جان بی. ناس، ص 634؛ تاریخ کلیسای قدیم، ص 244؛ سیری در ادیان زنده جهان، صص 225-227.

(باش) و آن هست شود». (نحل: 40) بنابراین ما (سه گانگی) ذات، اراده و کلمه را می یابیم. پس هیچ چیز به وجود نمی آید، مگر به دلیل: 1. ذات، 2. اراده آن (اراده ای که ذات به ایجاد یک شیء خاص برمی انگیزد) و 3. کلمه «کن» که در همان لحظه که اراده ذات را در آن مسیر قرار می دهد، به شیء گفته می شود. (1)

ابن عربی برای اینکه مادر مقدس نیز بی نصیب نماند، همه علل دخیل در آفرینش، حتی ذات را مؤنث می داند:

حتی همسر آدم نیز از نفس آدم [!] که مؤنث است، آفریده شده است. همین طور است اصل همه اصل ها که در بالای او بالاتر نیست [!]. از این اصل با کلمه «حقیقت» تعبیر می شود (یعنی اسمی مؤنث)... همین طور کلمه های عین و ذات و همه الفاظ مؤنث هستند... یعنی انوثن ریشه و خزانه هر آن چیزی است که از آن صدور یافته است. (... حق که منشأ حقیقی و نهایی آفرینش است، دارای عنصری مؤنث در خود است؛ چنان که با اسم مؤنث «ذات» نشان داده شده است! (2))

در حالی که به صراحت کرائم قرآنی:

(مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ \* وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) (آل عمران: 79-80؛ نحل: 48-52 و مائده: 116)

هیچ بشری را نباشد که خداوند به وی کتاب و حکومت و نبوت بخشد، سپس وی به مردم گوید: به جای خداوند، بنده من باشید؛ و لکن [گوید:] به سبب آنچه از کتاب فراگرفته و آنچه بدان آموزش داده شده اید، علمای ربّانی، (مقید به دیانت) باشید و شما را امر نکند که ملانکه و انبیا را ارباب (إله) خود بگیرید. آیا پس از آنکه مسلمان شده اید، شما را به کفر امر می کند؟

ص: 226

1- . شرح فصوص الحکم کاشانی، صص 115 و 116 و 139 و 140، به نقل از صوفیسم و تائوئیسم، ص 213.

2- . همان، صص 274 و 275، به نقل از: صوفیسم و تائوئیسم، صص 217 و 218.

دو - آیاتی که جهات امکانی و بشری انبیا را برجسته نموده، غالیان را شدیداً تهدید می کنند:

- (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (مائده: 17)

هر آینه کافر شدند آنان که گفتند: هر آینه خداوند همان مسیح، پسر مریم است؛ بگو: اگر خدا بخواهد، مسیح، پسر مریم و مادرش و همه آنان که در زمین باشند را هلاک نماید، پس چه کسی، چه توانی در برابر خدا دارد، [تا مانع وی شود.] در حالی که مُلک آسمان ها و زمین و آنچه بین اینهاست، از آنِ الله است. هر چه را بخواهد، می آفریند و خداوند بر هر چیزی تواناست.

- (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قَالَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ \* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ \* أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ \* مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ... \* قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا- تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ \* لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ) (مائده: 72-78)

همانا کافر شدند کسانی که گفتند: هر آینه الله همان عیسی، پسر مریم است؛ در حالی که مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! الله را که پرورنده من و پروردگار شماست، بپرستید. همانا هر آن کس که به خدا شرک ورزد، خداوند بهشت را بر وی حرام نماید و جایگاهش جهنم باشد و ستمکاران، هیچ یابوری ندارند. چرا در حالی که



خداوند آمرزنده مهربان است، به سوی خداوند باز نمی گردند و از وی آمرزش نمی طلبند؟ نیست مسیح پسر مریم جز رسولی که پیش از وی رسولانی در گذشته اند و مادرش راست کردار است. این دو همیشه غذا خورده اند. بنگر که ما چگونه دلایل را برایشان تبیین می کنیم، سپس ببین که چگونه دروغ می بندند. (تا دم مرگ دست از لجبازی بر نمی دارند).

بگو ای اهل کتاب، در دین خودتان به نابجا غلو نکنید و یاوه های گروهی را که هر آینه پیش از این به گمراهی رفتند و کثیری را به گمراهی کشاندند و از راه درست به گمراهی افتادند، تبعیت ننمایید. از بنی اسرائیل، گروهی که کفر ورزیدند به زبان داود علیه السلام و عیسی، پسر مریم لعنت شدند و این بدان دلیل بود که عصیان نموده، همیشه از حد می گذراندند [و به افراط کشیده می شدند].

جالب اینکه این آیات، چهار آیه پس از آیه ابلاغ ولایت در غدیر (مأئده: 67) جای دارند! پس باید نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام را در همان جایگاهی قرار داد که قرآن کریم مسیح علیه السلام را در همان حد معرفی کرده و قرار داده است؛ نه جایگاهی که مسیحیت محرف، مسیح و مادرش علیهم السلام را در آن جای می دهند!

سه - برخی عرفا به حدیث علوی »

وما لله آیتٌ أكبر منی«؛ [\(1\)](#) «و برای خداوند آیتی بزرگ تر از من نیست». برای توجیه مظهریت ایشان از اسم جلاله «الله» تمسک می کنند؛ در حالی که بنا به آیات پیش گفته و آیه ذیل، آیت واقع شدن، دلیل مظهر الله واقع شدن نیست؛ چنان که در مسیح و مادرش نبود:

(وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَ أَوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ) (مؤمنین: 50)

و ما پسر مریم و مادرش را آیت قرار داده و این دو را در یک بلندی دارای آرامش و امنیت و آبی گوارا، پناه بخشیدیم.

تفاوت مظهر با آیه در این است که آیه تنها نشانگر است و راه را نشان می دهد؛ پس

ص: 228

لزومی ندارد که تمامی ویژگی های مقصد و مدلول را دارا باشد؛ مثل دلالت لفظ بر معنا یا دود بر علتش (آتش) یا دلالت علایم راهنمایی و رانندگی بر مسیر صحیح یا هشدارهای رانندگی. ولی مظهر در همان جهت مظهریت، ویژگی های مظهر منه را به خود می گیرد.

البته متجلی و تجلی یکسان نیست؛ چنان که قرآن وقتی در مرحله نزدیک ظهور می کند، با حواس، دیده و شنیده می شود؛ ولی ذات اقدس خداوند در حالی که نزدیک است نیز با حواس درک نمی شود و سر این تفاوت آن است که خداوند ذاتاً بسیط الحقیقه است و این حقیقت بسیط نامتناهی است. از این رو در همه مراحل هستی، ظهور بسیط و مجرد تام دارد؛ بر خلاف شئون و اوصاف فعلی او که بر اثر ترکیب و تنزل، محسوس هم خواهد شد. (1)

(ج) این بیانات عرفا با آیه ذیل و سوره توحید، در تعارض آشکار است؛ زیرا با این بیانات عرفا، انسان کامل مماثل خداوند می شود:

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ \* لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (شوری: 11-12)

بسان وی هیچ چیز نیست و تنها وی شنوای بیناست. کلیدهای آسمان ها و زمین از آن اوست؛ رزق را برای هر کس که بخواهد توسعه و [برای هر کس که بخواهد] به اندازه دهد؛ زیرا وی بر هر چیزی آگاه است.

این در حالی است که این امر با اثبات توحید ذاتی و توضیحاتی که همین بزرگواران در آن مباحث دارند، در تنافی آشکار است؛ زیرا وجوب وجود ازلی، دوبردار نیست:

خدای سبحان دارای آسمای حسناوی فراوانی است که برخی جزو مستأثرات است و احدی را به آن بارگاه منیع بار نیست. عنوان ربوبیت و کبریایی از این قبیل است؛ چنان که حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام در این باره فرمود:

ص: 229

الحمد لله الذي لبس العزّ والكبرياء واختارهما لنفسه دون خلقه وجعلهما حمى وحرماً على غيره واصطفاهما لجلاله. (1)

[استایش مخصوص خدایی است که عزت و کبریا را پوشیده و این دورا برای خودش، نه دیگران، انتخاب نموده و این دورا مرز و حرمی بر غیر خودش قرار داده و این دورا برای جلالت خودش برگزیده است].

بنابراین کسی که خلیفه خداست، خواه بی واسطه و خواه باواسطه، باید رتبه خود را همواره بشناسد و از آن تعدی نکند. (2)

حضرت امیر علیه السلام همچنین فرمود:

ایاک و مساماه الله فی عظمته و التَّشَبُّه به فی جبروته؛ فَإِنَّ الله يذَلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَيُهِينُ كُلَّ مَخْتَالٍ. (3)

[ای مالک اشتر!] از اینکه خود را با الله در عظمتش هم سطح انگاشته یا در جبروتش مشابه بینداری، بر حذر باش؛ زیرا خداوند هر سرکشی را خوار و هر گردن فرازی را پست گرداند.

آیا امکان دارد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مالک اشتر را به چیزی امر کند که خود بدان عامل نباشند؟ درحالی که قرآن کریم می فرماید:

- (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ)؛ «آیا مردمان را به نیکی فرا می خوانید و خود را فراموش می کنید؟» (بقره: 44)

- (كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)؛ «خشم بزرگی نزد خداوند دارد که چیزی را بگویند که بدان عمل نکنید». (صف: 3)

حضرت علی علیه السلام فرمود:

والله ما أمرتكم بطاعة إلا وقد ائتمرت بها ولا نهيتكم عن معصية إلا وقد انتهيت عنه. (4)

ص: 230

1- . نهج البلاغه، خ 192.

2- . تفسیر تسنیم، ج 3، ص 103.

3- . نهج البلاغه، نامه 53.

4- . تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، محمد قمی مشهدی، ترجمه: حسین درگاهی، ج 3، ص 196.

به خداوند قسم! شما را به طاعتی امر نکردم، مگر اینکه همانا خودم بدان عمل کرده باشم و شما را از معصیتی نهی ننمودم، مگر اینکه خود از آن دست کشیده باشم.

به ویژه که نزد اینها، انسان کامل دارای مصادیق متعدد است و حداقل چهارده ولی معصوم علیهم السلام به ترتیب در مقام واسطه فیض لحاظ می شوند. این تعدد و تکثر که با توحید منافات صریح دارد، با مختلف شدن زمان ولایت و امامت ایشان، بر اصل مماثل بودن ایشان خللی وارد نمی کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «

خلقنا واحد و علمنا واحد و فضلنا واحد و کلنا واحد عند الله (عزوجل) فی مبتدأ خلقنا، أولنا محمد، و أوسطنا محمد، و آخرنا محمد، فکلنا محمد» (1) یا «

أشهد أن... أرواحکم و نورکم و طینتکم واحدة» (2) چنانچه تعابیر «نا»، «کلنا»، «کم» و «أول و أوسط و آخر» وقتی معنا دارند که علاوه بر مماثلت و مشابهت، تکثر، تعدد و تمایزی نیز در کار باشد.

خود ابن عربی، 27 فص کتاب خود را بر مظهریت 27 انسان کامل (انبیا) از الله - عزوجل - بنا نهاده است:

آن 27 کلمه تامه و انسان کامل به ترتیب کتاب عبارت اند از: آدم، شیث، نوح، ادریس، ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، یعقوب، یوسف، هود، صالح، شعیب، لوط، عزیر، عیسی، سلیمان، داود، یونس، ایوب، یحیی، زکریا، الیاس، لقمان، هارون، موسی، خالد و محمد - صلوات الله و سلامه علیهم - (3).

قونوی (م 673 ه. ق) نیز تصریح کرده است: «گوید: انسان کامل، الهی مثل خداست و به تمامه بر صورت اوست، لذا مقتضی ذاتش، ظهور و تلبس به هر چه که گفته شده، هست!» (4).

عجب اینکه برخی بزرگان در این مطلب (تکثر در عین وحدت!) نیز ولی الله را

ص: 231

- 1- . بحارالانوار، ج 25، ص 363.
- 2- . مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.
- 3- . ممد الهمم، صص 641 و 642.
- 4- . ترجمه النفحات الإلهیة (صدرالدین قونوی)، محمد خواجوی، صص 41 و 241.

مظهر الله شمرده، بالقوه بودن این مظهریت برای اولیاءالله معاصر را با مظهر واجب الوجود بودن ایشان در تنافی نمی دانند:

چون انسان کامل مظهر تام «لیس کمثله شیء» است، همواره بیش از یکی نیست و لذا هرگاه دو نفر که دارای صلاحیت امامت اند، در عصری قرار گیرند، حتماً یکی از آن دو امام و دیگری مأموم است؛ زیرا آن دیگری فعلاً فاقد برخی از مظاهر است، اگرچه در عصر امامت خویش واجد همه آنها خواهد بود.... البته این نکته هست که اگر تکثر و تعدد انسان کامل به لحاظ زمان ها و عصرهای مختلف اثبات شود، این کثرت که ناظر به ابدان آنهاست، مانع از وحدت آنها به لحاظ مقام جمعی انسان کامل نمی باشد [!]

و شاهد این مدعا گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام است که:

«یا علی! أنت تسمع ما أسمع و تری ما أری، إلا إنک لست بنبی و لکنک وزیر»؛ «[ای علی! تو هر آنچه را من بشنوم، می شنوی و هر آنچه را من ببینم، می بینی؛ مگر اینکه همانا نبی نبوده و لکن وزیر هستی.]» (1) و نیز آیه کریمه ای است که در بیان جریان مباهله (آل عمران: 61) از علی علیه السلام به عنوان نفس نبی صلی الله علیه و آله یاد می کند. (2)

برخی دیگر در متن آیه نیز دخل و تصرف کرده اند تا مقصود خود را اثبات کنند: «انسان کامل - کما مر - وحدت حقه ظلیه دارد، نه عددیه و یکی از وجودیه لیس کمثله شیء، این بود که لیس کمثله الأعلی شیء» (3). چنان که در معنای معهود و مشهور عبدالله نیز تصرفی عجیب تر کرده اند:

هر یک از افعال نماز را مندوبی است: ... بلکه، مصلی، هدایت انسان کامل را باید طالب باشد که هدایت به سوی مظهریت اسم جلاله باشد - که «الله» است - چه، انسان کامل ملقب به «عبدالله» است که عبدالله پیش اهل الله، آن است که حق بر او تجلی کند، با جمیع اسمائه الحسنی و همه را آینه شود؛ زیرا که آن که حق بر او تجلی کند،

ص: 232

1- . نهج البلاغه، خ 192.

2- . تحریر تمهید القواعد، صص 565-568؛ جرعه ای از صهبای حج، ص 246.

3- . اسرار الحکم، ص 578.

به اسم‌ه العلیم «عبدالعلیم» و آن که تجلی کند بر او به اسم‌ه الحکیم، «عبدالحکیم»، و آن که به اسم‌ه الجواد بر او تجلی کند، «عبدالجواد» باشد. و همچنین در اسم «قدیر» و «قادر» نسبت به مظهر آنها، تا آخر اسماء. و اما آن که حق بر او تجلی کند، به جمیع اسمای حسنی و متعلم شود به تعلیم تکوینی، همه را. پس اوست «انسان کامل» و «عبدالله». (1)

اما با دقت در مفهوم عبودیت و لوازم آن، روشن است که عبودیت و عبدالله شدن انسان، عین تعبد محض و خاکساری و تذلل عبد در برابر مولای خویش است. حال در هر رتبه و مقامی که واقع شده باشد؛ زیرا ممکن بالذات بودن، اصلاً از ممکن جداشدنی نیست.

حال این امکان ذاتی چگونه با مظهریت مطلق از واجب بذاته مطلق و این مخلوق بالذات متناهی و محدود و ناقص، چگونه با مظهریت مطلق و همه جانبه از نامتناهی و نامحدود و کامل مطلق قابل جمع انگاشته می شود، تناقض و تعارضی آشکار است که به هیچ وجه قابل جمع و رفع و توجیه نیست. نگاهی به احادیث نبوی ذیل که سرآمد تمامی انسان ها حتی ملائکه، اقرار به بُعد امکانی خویش می نمایند، مقصود را بیشتر می رساند:

یک - الفقر فخری و به افتخر علی سائر الأنبياء والمرسلین؛ [فقر مایه مباهات من است و من بدان بر سایر انبیا افتخار می کنم]. ...

دو - الفقر سواد الوجه فی الدارین؛ [فقر رو سیاهی در دو عالم باشد]. ... سواد وجه موجودات، همان فقر وجودی آنهاست... پس سیه رویی که عبارت از ظلمت و نیستی و وجه امکانیت است، هرگز از ممکن جدا نباشد؛ چون انفکاک شیء، از نفس خود محال است. (2)

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله أعلم (3)

سه - تعابیر «برزخی میان کثرت امکانی و وحدت وجوبی یا جامع وحدت و کثرت

ص: 233

1- . اسرار الحکم، ص 627.

2- . جامع الأسرار و منبع الأنوار، سید حیدر آملی، ص 48.

3- . گلشن راز، شبستری.

بودن نیز جامع حیث و جویی و امکانی شدن و برزخی بین واجب و ممکن بودن» قائلین را به همان معضلی دچار می کند که معتزله با قول به «حال: برزخی بین وجود و عدم» بدان دچار گردیده اند.

چهار - برخی عرفا در اثبات مدعای خود به این تعابیر از ائمه علیهم السلام متمسک شده اند:

یؤید ما ذکرنا قول امیرالمؤمنین علیه السلام ولی الله فی الأرضین، قطب الموحدین، علی بن ابی طالب فی خطبه یخطبها للناس: أنا نقطه باء بسم الله، أنا جنب الله الذی فرطتم فیہ و أنا القلم، و أنا اللوح المحفوظ و أنا العرش، و أنا الكرسي و أنا السموات السبع و الأرضون. (1)

مؤید آن چیزی که ما ذکر کردیم، این فرموده امیرالمؤمنین، ولی الله در زمین ها، قطب موحدان، علی بن ابی طالب علیه السلام است، در خطبه ای که برای مردم می خواند: «من نقطه باء بسم الله هستم، من آن جنب الله هستم که در حقم کوتاهی کردید و من قلم، لوح محفوظ، عرش، کرسی، آسمان ها و زمین های هفت گانه هستم.

با توجه به این مقام است که در تفسیر آیه کریمه (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) (اعراف: 180) می فرماید:

«نحن الأسماء الحسنی التي لا یقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفتنا». (2) یعنی: ما همان اسمای حسنی هستیم که خداوند هیچ عملی را [از بندگان]، بدون معرفت ما قبول نمی کند. (3)

کمتراً تأملی در تفاسیر مختلف، ذیل تعابیر و اصطلاحات قرآنی مستفاد در روایات مذکور، مبین این است که همه این موارد، از اسباب تدبیر یا علم به کاینات و ثبت و ضبط قضا و قدر علمی یا عینی و نیز ثبت اعمال و نیت انسان ها و به عبارتی مرتبط با مقام شهادت اولیاء الله بر افعال امت است؛ بنابراین مظهریت اولیاء الله برای اسم جلاله از

ص: 234

1- شرح فصوص الحکم، ص 142؛ ر. ک: مشارق انوار الیقین، ص 21؛ ینابیع الموده، ج 1، ص 68؛ التوحید، ص 164.

2- نور الثقلین، ج 2، ص 103.

3- تحریر تمهید القواعد، ص 553.

این دست روایات، به هیچ وجه مستفاد نمی شود.

چنان که منع از تقریظ فی جنب الله و نیز توصیه به استفاده از معرفت و اسامی آل الله نیز، مربوط به مقام دعا، توسل و استشفاع است و اصلاً مشیر به این نیست که این ذوات مقدس، وسایطی اولیه در پیدایش اصل مخلوقات یا مظهر الوهیت محسوب شوند. نهایتاً این تعبیر مشیر به مظهریت ایشان از مقام ربوبیت به اذن الهی هستند که مرتبط به تدبیر مخلوقات، به ویژه انسان مختار و مقام فعل است، نه الوهیت و مقام ذات.

حق این است که این تعبیر و توضیحات عرفا در این مقام (مظهریت انسان از اسم جلاله و لوازم آن) از ساحت قدس ربوبی به دور و ذات اقدسش از هرگونه مماثل یا محدودیت در فیض و فاعلیت منزّه باشد. اگر نگارنده این رساله با طعنه «چون عرفان را نفهمیده، انکار نموده» تخطئه شود، نمی توان تمامی متکلمان یا فقها و بزرگانی که به دلیل همین بیانات و مشابه آن، تصوف و عرفان ابن عربی را مشوب به شرک و منتهی بدان شمرده، از ترویج و دفاع از آن منع کرده اند، تخطئه و همه را به جهالت متهم کرد. علاوه بر متکلمین و فقهای عظام، معظم فلاسفه نیز با ایشان در این امر همراه نیست:

شیخ الرئیس در نحوه رجوع خلاق به حق و کیفیت رجوع آنان به مبدأ وجود و قسط انبیا و اولیا، خصوصاً حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله از تعینات وجودی و نهایت سیر آنان در مقام عروج، مطلب عمیقی [!] ذکر نکرده است. در بعضی از مواضع کتب خود، نهایت سیر انسان کامل را تا مرتبه عقل مدبر نظام عالم ماده می داند و در بعضی از موارد، نهایت سیر انسان کامل را تا رتبه عقل اول دانسته [است].<sup>(1)</sup>

پنج - یکی دیگر از معضلات عرفان ابن عربی، مجهول مطلق دانستن ذات حق است. از جمله استدلال های وی، به کارگیری ضمیر غایب «هو» است.<sup>(2)</sup> در حالی که به تصریح

ص: 235

1- . شرح بر زاد المسافر، محقق لاهیجی، ص 97؛ نیز برای مطالعه تاریخچه و اقسام عرفا ر. ک: ترجمه المیزان، ج 6، صص 281-

283؛ جامع الأسرار، سید حیدر آملی، صص 411-562.

2- . ر. ک: شرح فصوص الحکم، صص 120 و 146؛ به نقل از: صوفیسم و تانویسم، ص 65.



مفسران، به کارگیری ضمیر «هو»، نه برای غیبت یا مجهول مطلق بودن إله، بلکه برای جلب توجه بندگان به تعظیم مقام رفیع و منیع ربوبی است؛ چنان که در مواردی دیگر با ضمیر انا یا ایای و ایاک به آن ذات اقدس خطاب شده تا انس و محبت را برانگیزاند. پس برای محیط و حاضر و ظاهر مطلق، به کارگیری ضمیر غایب، صرفاً برای تفخیم است. (1)

چنان که اطلاق غیب بر خداوند، وحی، ملائکه و مانند آنها در مقابل شهادت، یعنی محسوسات است، نه غیب از هرگونه علم و حضور و ظهوری؛ زیرا اگر غیب مطلق باشد که حتی قابل علم شهودی و وحیانی نباشد، ایمان بدان بی معنا خواهد بود. در حالی که هر انسان بالغ و عاقلی، مکلف به ایمان به مبدأ، ملائکه، وحی و معاد است. (2)

شش - ابن عربی تمایزی عجیب بین «حق» و «الله» می گذارد. از «حق» به عنوان حقیقت اصلی و در عین حال ساری در کل هستی یاد می کند که غیب الغیوب و مجهول مطلق است. در مقابل «الله» را در مرتبه سوم هستی جای داده، مرتبه نازله حق می انگارد که مورد شناخت انسان های کامل یا ملائکه قرار می گیرد؛ زیرا حق در این مرحله «الوهیت»، نوعی تعیین اسمی و رسمی می یابد.

هستی (حق) از یک مرتبه تشکیل نشده و بلکه دارای شش مرتبه می باشد: مرتبه اول: هستی (حق) در این مرحله رهای از هر محدودیتی است.... در این مرتبه هنوز تجلی در کار نیست؛... مرتبه دوم:... حق در این مرحله هم چنان واحد باقی می ماند؛ این واحد هنوز به تکثر نرسیده است. با این حال یک حالت کم رنگ و اظهار ذاتی وجود دارد. به عبارت دیگر حق بالقوه اظهار شده است.

مرتبه سوم: این مرحله احدیت الهی یا مرحله الله است. مرحله ای است که در آن همه تحدیدهای فاعلی و مؤثر به عنوان یک کل متکامل صورت بسته است. مرتبه چهارم: در این مرحله احدیت الهی به تحدیدهای مستقل تقسیم می شود؛ یعنی اسمای الهی.

ص: 236

---

1- ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 2، صص 151 و 152.

2- همان، صص 160-165 و 171-174.

مرتبه پنجم: ... این مرتبه نماینده وحدت اشیای ممکن و مخلوق در عالم صیورورت [تکثیر شدن] است. مرتبه ششم: ... این مرتبه عالم است. همه اجناس، انواع، افراد، اعضا و اعراض و نسبت ها در این مرحله تحقق می یابند. (1)

این مبنا نیز از چند جهت خلاف صریح آیات قرآنی و نصوص روایی است:

اول - دقیقاً خلاف موضع و تبیین ابن عربی، در فرهنگ قرآنی - روایی، «الله» - جل جلاله - عَلم خاص ذات اقدس اله فرض شده است که با اوصاف مختلف از جمله «حق»، معرفی می شود و مورد شناسایی بندگان قرار می گیرد: (أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ)؛ «همانا الله تنها حقیقت آشکار است». (حدید: 16) پس در این فرهنگ، تمایز رتبی بین الله و حق، تصورپذیر نیست.

دوم - «اللَّهُ» در تعبیر قرآن و روایات، یعنی ذاتی که مستجمع جمیع کمالات بالفعل است. از این رو کلمه «اللَّهُ» موصوف برای هر صفتی می شود؛ مانند: «اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» یا «اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ در حالی که برای هیچ موصوفی، صفت واقع نمی شود. از این رو، «غفورُ الله» یا «علیمُ الله» و امثال اینها صحیح نیست. در ذکر روز پنج شنبه و نیز حرز امام سجاد علیه السلام چنین آمده است:

)

لا إله إلا الله الملك الحق المبين؛ «هیچ معبودی جز الله نیست که مَلِكِ حق آشکار است». (2) پس جابه جا کردن مورد استعمال این صفت و موصوف، به این دلیل نیز خلاف استعمالات قرآنی است؛ به ویژه که ابن عربی، اعیان ثابته و هکذا عمده، بلکه کل صفات فعلیه را در مرحله سوم (الوهِیت) بالقوه فرض می کند.

سوم - اغلب استعمالات حق در موردی است که شناسایی آن امر، کاملاً ممکن و ابهامی در آن نباشد:

ص: 237

---

1- . شرح فصوص الحکم، ص 239، به نقل از: صوفیسم و تائوئیسم، صص 167 و 168؛ ر. ک: صوفیسم و تائوئیسم، صص 109-132 و 232-240.

2- . مفاتیح الجنان، حرز امام سجاد، صفحاتی قبل از مناجات خمس عشره.

- (إِنَّكَ عَلَىٰ الْحَقِّ الْمُبِينِ)؛ «همانا تو بر حق آشکاری هستی». (نمل: 79)

- (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ)؛ «حق از جانب پروردگار توست، پس از شک و تردیدکنندگان مباش». (بقره: 26، 42، 71، 91، 144، 146، 147، 149 و...)

چنان که در آیه 25 سوره مبارکه نور و حرز امام سجاد علیه السلام، خود خداوند متعال به «حق مبین» توصیف شده است. جالب اینکه مبین در کنار هیچ یک از اوصاف دیگر الهی ذکر نشده است.

در نتیجه مجهول مطلق انگاشتن «حق»، هم مخالف معنای لغوی آن است، هم مخالف صریح استعمال قرآنی و روایی آن در مورد خداوند متعال. پس تمایز بین حق و الله - تبارک و تعالی - بسی بی مورد است؛ زیرا وصف و موصوف از یکدیگر منفک نمی شوند؛ چنان که در مرتبه سوم هستی، قرار دادن الله - عزوجل - و بالقوه بودن اوصاف در آن، با استعمالات قرآنی و قدوسیت ذات حق تعالی، ناسازگار است.

جای تأسف است که مدافعان مکتب ابن عربی برای فرار از غلو مطرود، به همین مبنای پوچ ابن عربی تمسک بسته، انسان کامل را مظهر «الله» می شمارند (مرحله سوم، یعنی مقام تعیین اسمی و رسمی)! نه مظهر مرتبه دوم (أحدیت جمعی)! و نه مظهر «حق» (اصل ذات ساری در همه کاینات که هیچ تعینی ندارد و مجهول مطلق است). حال چگونه می توان مظهر اسم (الله) را از مظاهر مسمی (الوہیت، واجب الوجوب بالذات و معبودیت) تهی کرد تا شرک پیش نیاید، معضلی است که هیچ گریزگاهی نخواهد یافت!

هفت - از دیگر معضلات عرفان ابن عربی، مردمک چشم دانستن انسان کامل برای الله است که اگر انسان کامل نباشد، خداوند به مخلوقاتش آگاه نخواهد شد:

انسانیت او به دلیل عالم بودن نشئه او و در بر گرفتن همه حقایق به وسیله اوست. او در برابر حق، به منزله مردمک چشم برای چشم است که دیدن از طریق آن میسر است... به وسیله اوست که حق به خلقتش می نگرد. (1)

ص: 238

---

1- . شرح فصوص الحکم، صص 49 و 50؛ به نقل از: صوفیسم و تائوئیسم، ص 240.

قرآن می فرماید: (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ)؛ «او الله است که معبودی جز او که آگاه بر غیب و شهادت است، نیست». (حشر: 22)

امام علی علیه السلام نیز فرمود:

» -

عالمٌ إذ لا معلوم؛<sup>(1)</sup> «او عالم بود، وقتی که هیچ معلوم (مخلوقی) نبود».

» -

بصیر إذ لا منظور إليه من خلقه؛<sup>(2)</sup> «خداوند بینا باشد، حتی وقتی که دیدنی [در میان مخلوقاتش] نبود».

منوط کردن علم الهی به بهره گیری از انسان کامل، علاوه بر معضل نیاز خداوند در اتصاف ذات به صفات و خلو ذات از صفت کمالی، مستلزم تشبیه و تجسیم نیز هست. به عبارت دیگر تمامی ایرادات بر قول به زیادت صفات بر ذات، بی کم و کاست، اینجا نیز وارد می شوند.

هشت - دأب ابن عربی این شده که مکرر آیات و تعابیر صریح قرآنی را حتی گاه از معنای لغوی و صریح آن برگردانده، طبق مبانی و رأی شخصی خود ترجمه و تفسیر می کند و برداشتی عجیب و غریب به ویژه در مورد انبیای عظام و انسان کامل ارائه می دهد.<sup>(3)</sup> توضیحات و بیاناتی که در تفسیر حروف مقطعه قرآن کریم ارائه می دهد در تقابل و ناسازگاری آشکار با روایاتی است که از ائمه شیعه علیهم السلام ارائه شده است.

اما موضع بزرگان دین، احتیاط تام در تفسیر قرآن، استمداد از خود قرآن کریم و سنت مأثور در برداشت، تفسیر از قرآن کریم و طرد تفاسیر شاذ و نادر است. به همین دلیل علامه بزرگوار آیت الله جوادی پس از نقل آرای ابن عربی در زمینه حروف مقطعه

ص: 239

1- . نهج البلاغه، خ 152.

2- . نهج البلاغه، خ 1.

3- . ر. ک: شرح فصوص الحکم، صص 48 و 49، 53-58، 64-68، 72-76، 89-91، 101-118، 125-130، 151-153، 182-185، 191-193، 200-211، 231-233، 247، 261 و 273-276، به نقل از: صوفیسم و تائوئیسم، صص 89-97، 101-105، 111-116، 140-144، 185-187، 260-263 و 290.

می فرماید: «جمع میان دو بیان مزبور، قابل تأمل است؛ زیرا در ابتدای امر، ناهماهنگی به نظر می رسد».<sup>(1)</sup> ولی در بررسی روایات وارده می فرماید:

روایات تفسیری معتبر، معانی گوناگونی برای حروف مقطعه بیان می کند و چون اینها از قبیل «مثبتات» است، بدین معنا که هر یک امری را اثبات می کند و هیچ یک مفاد دیگری را نفی نمی کند؛ پس مطالب آنها قابل جمع است و ممکن است همه آنها درست باشد و راهی برای تخصیص یا تصحیح نیست... پس در بررسی روایات تفسیری حروف مقطعه، باید گفت: پس از شناسایی روایات ضعیف و اسرائیلیات و رها کردن آنها، بقیه قابل قبول است و بر تعدد مراتب و مصادیق حمل می شود، نه بر تعدد مفاهیم.<sup>(2)</sup>

این حزم و احتیاط بدان دلیل است که در روایات عدیده ای از تفسیر به رأی، منع و آن را عامل هلاکت و گمراهی خود و دیگران برشمرده اند. امام باقر علیه السلام به قتاده، فقیه اهل بصره تأکید فرمود:

یا قتاده إن كنت إثمًا فسدت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت واهلكت وإن كنت قد فسرت من الرجال، فقد هلكت واهلكت! ويحك يا قتاده! إثمًا يعرف القرآن من خوطب به.<sup>(3)</sup>

ای قتاده! اگر قرآن کریم را از جانب خود تفسیر می کنی، که هم خود را به هلاکت افکنده ای و هم دیگران را، و اگر آن را طبق آرای مردان (غیر معصومین) تفسیر می کنی، هم خود را به هلاکت افکنده ای و هم دیگران را. وای بر تو ای قتاده! همانا قرآن را کسانی (معصومین) می فهمند که مورد خطاب قرآن هستند.

در نقطه مقابل، آنان که قرآن را پاره پاره کردند (حجر: 91)، طعن و سرزنش می شوند. عرضه احادیث و مطالب به قرآن کریم، ملاک صحت یا سقم آن است.

ص: 240

---

1- . تفسیر تسنیم، ج 2، ص 110؛ نیز: ر. ک: همان، صص 496-497 و 619-620.

2- . همان، ص 127؛ برای تشریح ر. ک: همان، صص 107-129.

3- . وسائل الشیعه، ج 18، ص 136؛ ر. ک: همان، ص 30؛ بحار الانوار، ج 89، ص 91؛ نهج البلاغه، خ 18، 91 و 158.

كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ، فَهُوَ زَخْرَفٌ. (1)

هر چیزی باید به کتاب و سنت ارجاع داده شود و هر حدیثی که با کتاب خدا موافق نباشد، پوچ است.

در عین اینکه فهم ظاهری مفاهیم قرآنی به عرف و استعمال رایج عرب ارجاع داده شده است:

کتاب الله بین أظهرکم ناطق لایعیا لسانه و بیت لاتهدم ارکانه. (2)

کتاب خداوند در میان دستان شماست؛ زبانش لکنت و پیچیدگی ندارد و خانه ای است که پایه هایش فرو نمی ریزد.

به هر حال دأب مفسران و دانشمندان بر این است که تفاسیر شاذ و نادر را بر تفسیر به رأی حمل نکنند که بیشتر برداشت های هستی شناسانه و انسان شناسانه ابن عربی از کرائم قرآنی در این قسم جای می گیرند. (3) متأسفانه این رساله بیش از این اشارات، مجال بررسی تفصیلی آنها را ندارد.

نه - از دیگر معضلات عرفان ابن عربی، تمسک گسترده به روایت «خلق الله آدم علی صورته» است که نمونه های آن در ایهام غلو گذشت. محتوای این حدیث که پایه یا محور بسیاری از مباحث انسان شناسانه ابن عربی و تابعانش قرار گرفته است، از مسلمات مسیحیان به شمار می رود؛ تا آنجا که امثال دکتر چارلز وینسترا (استاد ارتباطات در کالج دورت در ایالت ایوای آمریکا) این امر را مبنای اخلاق مسیحیت قرار داده، سایر لوازم اخلاقی را از آن استنتاج می کنند. (4)

ص: 241

- 
- 1- . کافی، ج 1، ص 59؛ ر. ک: همان، ص 67؛ وسائل الشیعه، ج 18، صص 80-84.
  - 2- . نهج البلاغه، خ 133؛ ر. ک: همان، خ 110، 127، 156، 91، 176؛ بحارالانوار، ج 89، صص 89 و 98.
  - 3- . ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 1، صص 52-141.
  - 4- . نگاهی دیگر به اخلاق رسانه ای، جمعی از نویسندگان، ترجمه: جمعی از مترجمان، مقاله چارلز وینسترا: «اخلاق ارتباطات: رویکردی بر مبنای مسیحیت»، صص 23، 59-75.

پس بنا به این مطلب و بنا به روایات و توضیحات پیش گفته، از آنجا که این آموزه های غلوآمیز با سراسر زیارات و ادعیه مأثوره قطعی در تعارض است، باید گفت، آموزه «خلق الله آدم علی صورته» که بارها از سوی عرفا به آن استناد شده است نیز، مثل قدم قرآن و کفاره گناهان امت شدن امام حسین علیه السلام، از اسرائیلیات و مجعولات مسیحیت است تا عقیده خود را در اسلام نیز وارد و آن را تحریف کند. (1)

این بیان به هر شکلی که توجیه شود، از ایهام جسمانیت و محدودیت ذات اقدس إله، مفری نخواهد یافت؛ چراکه انسان کامل را بالا برده، هم ردیف الله می نشاند. ولی (العیاذ بالله تعالی) مستلزم طرو نقص و محدودیت بر ذات اقدس اله و تنزیل خداوند از قدوسیت و سبوحیت اوست. به همین دلیل علامه طباطبایی رحمه الله علیه نیز نزد این روایت توقف کرده، آن را تأیید نمی کند و به شرح یا تفسیر آن نمی پردازد. (2)

نری مختلقات توراتیه - هی من مصادر روایات الرؤیة البصریة - نقول: إن الله خلق آدم علی صورته كما فی (التکوین 3:1:5) «هذا کتاب موالید آدم. یوم خلق الله الإنسان علی شبه الله عمله. ذکرأ أو أنثی خلقه و بارکه و دعا اسم آدم یوم خلق» (3) و ما یروی عن النبی صلی الله علیه و آله: «إن الله خلق آدم علی صورته» هی بین مقطعة و مأولة. (4)

ما کتاب مختلقات تورات که از مصادر دیدن خداوند با چشم سر است را دیده ایم، گوییم: «همانا خداوند آدم را بر صورتش خلق نموده، همان است که در سفر تکوین چنین بیان شده: این کتاب پیدایش آدم است. روزی که خداوند انسان - چه زن و چه

ص: 242

1- . سفر پیدایش در باب اول (26)؛ ر. ک: بحار الأنوار، ج 11، صص 103، 112، 113 و 118؛ تکامل در قرآن، علی مشکینی اردبیلی رحمه الله علیه، صص 58-61؛ انوار ملکوت، ج 1، ص 306؛ قاموس کتاب مقدس، جیمز هابس، ص 84؛ روح در قلمروی دین و فلسفه، ص 30؛ تاریخ جامع ادیان، بی. ناس، جان، ترجمه: علی اصغر حکمت، ص 634؛ تاریخ کلیسای قدیم، ص 244؛ سیری در ادیان زنده جهان، صص 225-227.

2- . ر. ک: المیزان، ج 1، ص 215.

3- . ر. ک: مسند احمد، ج 2، ص 244؛ صحیح بخاری، ج 6، ص 362؛ صحیح مسلم، ح 2841 و....

4- . الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج 11، ص 296؛ ر. ک: فتح القدير، ج 5، ص 567.

مرد - را شبیه الله خلق کرد و بدان برکت بخشید و روز آفرینش آدم را با نامش خواند» و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده: «خداوند آدم را بر صورتش آفرید» برخی مقطوع اند و برخی تأویل یافته اند».

چنان که در مرکزیت زمین این اشرف کاینات نیز متأثر از آموزه های کلیسا در تبعیت از هیئت بطلیموسی و نیز آموزه های مؤسس او مانسیم، یعنی آگوست کنت است:

قلب تمامی صورت های وجودی، انسان کامل حقیقی است که برزخ بین وجوب و امکان است و آینه ای تمام نما برای ذات و مرتبه، از صفات قدم و احکام آن را - و همین طور حادثات را - می باشد. از این رو [خداوند] محل خلافت وی را زمین قرار داد که مرکز دایره وجودی است.... به این علت است که با رفتش از مرکز زمین که عبارت از صورت حضرت جمع و احدیت وی و منزل خلافت الهی اوست، کرسی و عرش مجید که محیط به آسمان ها و زمین اند، نظام و رشته آنها گسیخته و از هم پاره می شود و زمین و آسمان ها تبدیل می یابند. (1)

#### 4. جمع بندی غلو و لوازم آن

(يا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا \* لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا) (نساء: 171-172)

ای اهل کتاب! در دینتان غلو نکنید و بر خداوند جز به حقیقت چیزی مگویید. هر آینه مسیح، عیسی پسر مریم، رسول الله و نشانه و روحی از اوست که بر مریم افکنده شد.

ص: 243

1- . ترجمه الفکوک (یا کلید اسرار فصوص الحکم قونوی)، محمدجواد خواجوی، صص 94 و 95.



پس به خدا و رسولش ایمان بیاورید و به تثلیث قائل نباشید، [از اعتقاد به تثلیث] دست بکشید که این بهتر است.

همانا خداوند معبودی یگانه است که از اینکه دارای فرزند (مماثلی) باشد، منزّه است. آنچه در آسمان ها و زمین است از آن وی است و اعتماد بر خداوند کفایت کند. مسیح و ملائکه مقرب از اینکه عبادالله باشند و عبادتش نمایند، ابائی ندارند و هر آن کس که از عبادت اله خودداری کرده، استکبار ورزد، پس همه به سوی خدا بازگشته [و به حسابشان رسیدگی می شود].

این همه تأکید بدان دلیل است که بین الوهیت و عبادت خلق، رابطه ای مستقیم است. اگرچه برخی برای دفع شبهات غلو، معانی و مفاهیم این دو را از یکدیگر تفکیک نموده و منشأ شبهه را مترادف گرفتن الوهیت با معبودیت دانسته اند، (1) ولی در عین حال که این دو مترادف نیستند، در مقام تحقق، این دو لازم و ملزوم یکدیگر بوده، معنای هر یک، دیگری را تداعی می بخشد؛ بسان معانی آب و رطوبت یا آتش و حرارت.

از دید اغلب محققان، «نام مقدس «الله»، در اصل «اله» بوده و اله به معنای «مألوه»، یعنی «معبود یا متحیر فیه» است. مألوه بودن خداوند از آن روست که همه عقل ها و دل ها درباره آن ذات اقدس، متحیر و سرگردان اند. (2) امام رضا علیه السلام فرمود:

معنی قول القائل «بسم الله»، ای أَسْمُ نَفْسِي بِسْمِ مَنْ سِمَاتِ اللَّهِ (عَزَّوَجَلَّ) وَ هِيَ الْعِبَادَةُ. (3)

مراد از گفته گوینده بسم الله، این است که خود را به نشانی از علایم الله عزیز و جلیل، نشانه می زنم [و مُهر می کنم]، که این نشانه، همان عبادت است.

پس تنها معبود واقعی، همان الله است و الله، تنها معبود واقعی است؛ زیرا سایر

ص: 244

1- ر. ک: شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، صص 136-137.

2- تفسیر تسنیم، ج 1، ص 309.

3- تفسیر نورالثقلین، ج 1، ص 11.

معبودها، نه واجب الوجود و سرمدی اند و نه در هیچ حالی از احوالات خویش بی نیاز از خداوند و سایر مخلوقات هستند؛ زیرا بسان سایر ممکنات، فناپذیر، متحول، متغیر بوده و در وجود و تمامی کمالات، حرکات، سکنتات و تأثیرات، وابسته و مأذون تکوینی یا تشریحی از سوی الله تعالی هستند.

پس چون غیر از خداوند تعالی، کسی مقام الوهیت (جامعیت مطلق کل کمالات) را ندارد، کسی جز او معبود واقعی نیست. انحراف اعتقادی مسیحیت، همین غلو در مقام عیسی و رسانیدن وی به مقام الوهیت است. یعنی حضرت مسیح را که عبد و رسول خداست، فرزند خدا و در عرض خدا قرار می دهند. این غلو، بزرگ ترین غلو و مستلزم شرک و کفر است. به همین دلیل سنگین ترین تحریم ها و توبیخ ها، متوجه مروجان آن شده است. (1)

در مورد ردّ و برائت از غلات، احادیث بسیاری رسیده است؛ (2) از جمله امام باقر علیه السلام فرمود:

آنها کسانی هستند که ما را برتر از مقام و منزلت ما می دانند و به ما چیزهایی را نسبت می دهند که ما خود به آنها معتقد نیستیم. این گونه افراد از ما نیستند و ما هم از آنها دوری می جوئیم. (3)

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

- قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تتجاوزوا بنا العبودیة، ثم قولوا فینا ما شئتم و لن تبلغوا و ایاکم و الغلو کغلو النصارى فانی بریء من الغالین. (4)

حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود: نسبت به ما از عبودیت تجاوز نکنید. پس در حق ما، هر چه می خواهید، بگویید و هرگز مبالغه نکنید و از غلو مانند غلو نصاری پرهیزید. پس به درستی که من از غلوکنندگان بیزارم.

ص: 245

---

1- . ر. ک: توحید در قرآن، صص 524-526 و 613.

2- . ر. ک: تفسیر اثنا عشری، ج 2، صص 158 و 159.

3- . کافی، ج 2، ص 276؛ ر. ک: نهج البلاغه، خ 2.

4- . احتجاج، ج 2، ص 233.

فمن ادعى للأنبياء ربوبيّة او ادعى للأئمّة ربوبيّة او نبوّه أو لغير الأئمّة إمامه، فنحن براء منه في الدنيا والآخرة. (1)

هر که برای پیغمبران، ربوبیت را ادعا کند یا برای ائمه، ربوبیت یا نبوت یا برای غیر ائمه، امامت را ادعا کند، پس ما از او در دنیا و آخرت بیزار هستیم.

- خداوندا! من از حول و قوه بری هستم. هیچ قدرت و نیرویی جز از تو نیست. خداوندا! به تو پناه می برم و از کسانی که برای ما، آنچه حق ما نیست، ادعا می کنند، به آستانت بیزاری می جویم. خدایا! من از آنان که درباره ما چیزی می گویند که خودمان درباره خویش نگفته ایم، به درگاہت بیزاری می جویم.... خدایا! پروردگاری، جز برای تو سزاوار نیست و الوهیت و خدایی جز شایسته تو نیست....

خداوندا! ما بندگان تو و فرزندان بندگان توایم. برای خودمان مالک سود و زیان و مرگ و نشور نیستیم. خدایا! هر که ما را پروردگار پندارد، از او بیزاریم. هر کس خیال کند، خلقت و روزی به دست ماست، ما از او بیزاریم؛ آن گونه که حضرت عیسی علیه السلام از مسیحیان بیزار است. خداوندا! ما آنان را به آنچه ادعا می کنند، نخوانده ایم؛ پس ما را به آنچه می گویند، مؤاخذه مکن. آنچه را ادعا می کنند، بر ما بیخشای و هیچ یک از آنان را روی زمین زنده نگذار. همانا اگر آنان را واگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز فاجر و کافر به دنیا نمی آورند. (2)

حضرت صادق علیه السلام نیز دستور فرمود:

يا أبا محمد! أبرء ممّن زعم أنّا أرباب. قلت: براء الله منه. قال: أبرء ممّن زعم أنّا أنبياء. قلت: براء الله منه. (3)

ای ابامحمد! از کسی که ما ائمه را ارباب گمان نماید، بری باش. گفتم: خدا از او بیزار

ص: 246

1- . بحار الانوار، ج 25، ص 272.

2- . همان، ص 343.

3- . همان، ص 297.

است. پس حضرت فرمود: از کسی که ما را انبیا بدانند، بری باش. من عرض کردم: خدا از او بری است.

در زیارات مختلف پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و نیز ادعیه مأثوره از ایشان، هیچ شاهد و مؤیدی بر غلو یافت نمی شود؛ حتی برعکس، تأکید می شود که آنان عبد خدا، فرزند پدر و اجدادشان و وارث سایر انبیا بودند. آنان، جان، توان و مال و سرمایه خود را در راه تبلیغ دین خدا و هدایت مردم به کار گرفتند. تضرعات و اظهار خضوع و خشوع ذلیلانه معصومان علیهم السلام، درسی برای همه عباد مخلص الله تعالی، برای حضور در محضر رب العالمین است.

مقام بشر هرچه باشد، مقام خاتم النبیین بالاترین مقام [است]؛ لکن وقتی که این مقام را با مقام الوهیت ملاحظه بکنیم که خود آنها می بینند، هیچ است در مقابل همه چیز. آنی که آنها فهمیدند از عظمت خدا، آنها را وادار کرده است آن طور راز و نیاز کنند و اعتراف به تقصیر.... ما چطور بعیدیم از این معانی، چه معارفی در این ادعیه هست که ما محرومیم از آن معارف؟<sup>(1)</sup>

ما خیال می کنیم که این حرف هایی که فلاسفه می گویند، این حرف هایی که عرفای علمی می گویند، این حرف هایی که حکما می گویند،... نمونه ای از آن مسائلی است که برای ولی اعظم، ولی الله اعظم و برای اولیای بزرگ خدا حاصل شده است. اینها... غیر آن معنایی است که باید باشد... همه اش طبیعی است؛ حتی عرفان هم طبیعی است؛ حتی حکمت هم طبیعی است و حتی فلسفه هم طبیعی است.<sup>(2)</sup>

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمودند:

همانا مثل تو در این امت، مانند عیسی بن مریم است. گروهی او را دوست داشتند؛ پس با جهل، بعضی سخن های بی جا از آنها صادر شد و گروهی او را دشمن داشتند؛ پس زیاده روی کردند در دشمنی».<sup>(3)</sup>

ص: 247

1- . صحیفه نور، ج 20، صص 54 و 55.

2- . همان، صص 359-361.

3- . بصائر، صص 511-517.

دو طایفه در مورد من هلاک شوند: یکی دوستدار نادانی که درباره من، به آنچه در من نیست، زیاده روی می کند و دشمن بهتان زنده که دشمنی اش او را واهی دارد به من بهتان زند. آگاه باشید که من پیغمبر نیستم و بر من وحی نمی شود، ولی دانا به قرآن هستم. (1)

پس در آرای بشری، حتی برداشت های برخی بزرگان بنام، نباید شهرت و کثرت استناد به اقوال یکی از ایشان، سبب نادیده گرفتن عیوب و تقایص فکری یا عملی ایشان از سوی سایر صاحب نظران شود، پس نباید عظمت علمی و شهرت ارجاعی یا مانند آن، سبب احتراز از نقد علمی آرای بزرگان شود. خود را در این امور تخطئه کردن، همیشه نشانه شکسته نفسی و تواضع علمی نبوده، بلکه چه بسا از مصادیق کتمان حقیقت و واقعیت محسوب می شود. (2)

به ویژه در عقاید دینی، مباحث خداشناسی، نبوت و امام شناسی که ریشه سایر معارف دینی، اعم از مسائل کلامی، اخلاقی و فقهی محسوب شده، نزاع و اختلافات در اینها سبب تفرقه و منازعات شوم قوم گرایی شده است. این در حالی است که اغلب محققان، به احترام استاد خویش، از نقد آثار وی و اساتیدش اجتناب کرده، همین روال، سبب شهرت آن استاد اول شده است. غافل از اینکه این روند، سبب جمود عقل علما شده، پیشرفت های علمی را متوقف نموده، چه بسا در توجیه اشتباهات فاحش برخی اساتید غلو کرده و از حد حقیقت طلبی و حقیقت گویی منصفانه، در عین احترام به بزرگان، خارج شده اند.

بنابراین انتساب برخی غالیان به شیعه یا طرح برخی مباحث غلوآمیز در عرفان ابن عربی نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سرایت آن به برخی عرفای شیعه در مورد اهل بیت علیهم السلام، نباید سبب توجه اتهام غلو به تمامی علمای شیعه، بلکه همه منتسبان و موالیان

ص: 248

1- . بصائر، صص 511-517.

2- . ر. ک: نفسیر انسان به انسان، صص 388-390؛ ر. ک: حدوث العالم، عمر بن الغیلان البلخی، صص 9-15.

امام علی علیه السلام و ذریه اطهر ایشان شود. در نتیجه نباید حقایق بسیاری را از طالبان حقیقت کتمان و بی گناهان کثیری را در این راه قربانی کرد که این نهایت بی اطلاعی، کم انصافی و بلکه اختلاف افکنی و فتنه طلبی است. همچنین بجاست تا بزرگان دین، در عرفان بازنگری کرده و به جای اخذ آن از امثال ابن عربی، عرفان ناب را از بیانات، ادعیه و زیارات ائمه علیهم السلام استخراج و روح تشنگان معنویت را از زلال زمزم الهی ایشان سیراب نمایند.

## گفتار دوم: تنافی با توحید افعالی و ربوبی

### اشاره

وهابیان در نوشته ها و فتاوی مختلف خود، لوازم اعتقاد شیعه به اصل ولایت تکوینی اولیاءالله و استمرار ولایت تکوینی در برزخ، یعنی زیارت، تبرک، توسل، طلب شفاعت، عزاداری و مانند اینها را به باد انتقادهای شدید گرفته، اصل اعتقاد را شرک اکبر و لوازم آن را شرک اصغر می شمارند. آنان افکار و تبلیغات خود را در قالب کتابچه ها و بروشورها، به زبان های مختلف دنیا ترجمه و در بین حجاج و معتمرین، به صورت رایگان توزیع و مسلمانان را از شیعه و مرام ایشان تحذیر و آنان را علیه شیعیان تحریک و بر کشتار آنان ترغیب می کنند.

البته وهابیان به این اقدامات بدان اکتفا نکرده و با در اختیار گرفتن بیش از هشتاد سایت اینترنتی و برخی رسانه های پرمخاطب، تبلیغات خود را جهانی و فراگیر نموده و روش و منش شیعی را به چالش جدی کشانیده اند. در این میان توزیع گسترده این کتب و جزوات در میان خود شیعیان، سبب تزلزل فکری و اضطراب روحی می شود. وهابیان از سوی دیگر با استخدام اعدامیان زندان های خویش یا تروریسم بین الملل، یا فریب برخی جوانان فقیر مسلمان، به کشتار وسیع شیعیان در پاکستان، عراق، سوریه، ایران و افغانستان می پردازند تا از گرایش به شیعیان بکاهند.

بنا به تحولات جهانی باید گفت که دیگر دوران موضع انفعالی و تقیه شیعیان سرآمده و ضروری است تا با چرخشی جدی، در مقابل مواضع فکری و عملیات انحرافی و

بدعت های وهابیت جبهه گیری کنند. همچنین ضروری است که خرافات و مطالب شبهه برانگیز از عملکرد و متون دینی شیعه زدوده شود تا هرگونه بهانه از دست این دشمنان دین و دیانت گرفته و ماهیت اسلام ناب به جهانیان معرفی شود تا عملکرد غیرانسانی، خلاف فطرت و متحجرانه وهابیان، سبب اسلام گریزی و اسلام ستیزی عموم جهانیان نشود. مطالب ذیل در حد توان علمی و مجال این رساله، به این مهم پرداخته است.

## 1. شبهه شرک

### اشاره

شرک بر دو نوع است: شرک اکبر که به معنای این است که شخصی در عبادت خداوند، کس دیگر را شریک او سازد. به این معنا که غیر خدا را بخواند یا به غیر او امید ببندد یا از غیر خدا بترسد یا غیر خدا را دوست داشته باشد، آن چنان که خداوند را دوست می دارد یا برایش نوعی از انواع عبادت را تخصیص دهد. این گونه اشخاص مشرک اند و خداوند آنان را وارد دوزخ می کند.

شرک اصغر: عبارت است از اقوال و افعالی که به انجام دادن آنها، شخص به شرک اکبر داخل می شود؛ مانند قسم خوردن به غیر نام خداوند، ریا کردن در افعال و اعمال و اخلاص نداشتن در عملی که باید به منظور رضای خداوند صورت گیرد. (1)

همین مضامین در تبیین انواع استغاثه نیز تکرار شده است:

استغاثه به سه نوع است، اول: استغاثه ای که در آن از خداوند چیزی طلب شود. واجب است که این استغاثه خالص برای خداوند و از خداوند باشد و این استغاثه به جز از خداوند، از کس دیگری صورت نگیرد. دوم: استغاثه ای ممنوع و حرام است و آن عبارت از استغاثه ای است که از غیر خداوند چیزهایی خواسته شود که آن چیز را به جز خداوند، کسی قدرت انجام دادن آن را ندارد؛ مانند طلب کردن نفع یا دفع ضرر از مرده ها یا افراد غایب. این نوع استغاثه حرام و شرک است. سوم: درخواست

ص: 250

کمک و مساعدت از زنده حاضر که قدرت کمک کردن را دارد. این نوع استغاثه جائز است. (1)

با کمترین تأمل در این بیانات، روشن می شود که قلم نویسندگان، کاملاً مغرضانه است و به دنبال ترویج توحید ناب نیستند! مثال هایی که برای انحاء شرک می زنند، با صراحت کامل متوجه مراسم مرتبط با زیارت، توسل به ائمه، ندورات، مراسم عزا یا شادی برای ایشان و تبرک به حرم ها و مزار این بزرگواران است؛ وگرنه مشابهت با مشرکان مکه و مظاهر شرک، در میان خود وهابیان کم نیست.

مثل پذیرش ولایت و سلطه مشرکان و همکاری کردن با دشمنان قسم خورده اسلام در مقابل آیاتی چون:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ) (ممتحنه: 1؛ إسرائ: 2؛ توبه: 23؛ مانده: 55)

ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را ولی نگیرید و به ایشان اظهار ارادت نکنید؛ درحالی که اینان به آن حقی که بر شما نازل شده (قرآن)، کافر می باشند.

درحالی که خداوند می فرماید: (مَنْ يَتَّوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ)؛ «هر آن کس از شما که ولایت اینان (یهود و نصاری) را بپذیرد، همانا از این قوم محسوب می شود». (مانده: 51) محو آثار فرهنگی - دینی مسلمانان، به جای «تعظیم شعائرالله» (حج: 32؛ مانده: 2)، غارت اموال، کشتار و ترور بی رحمانه زنان و کودکان غیر وهابی، در طول تاریخ سخیف دویست ساله پیدایش وهابیت، اقداماتی است که رفتار شیعیان در میان این همه بدعت، ظلم و بیدادگری، ناپیداست. (2)

ص: 251

---

1- . مسائل توحید، صص 52 و 53؛ ر. ک: همان، صص 54-68، 92-93 و 106.

2- ر. ک: تاریخ البلاد العربیة السعودیة، منیر عجلانی، ص 126؛ تاریخ العربیة السعودیة من القرن الثامن عشر حتی نهاية القرن العشرين، الیکسی فاسیلیف، صص 52، 124-126، 131-133، 152، 161، 288، 295-297، 301 و 368؛ عنوان المجد فی تاریخ النجد، عثمان بن عبدالله بن بشر، ج 1، صص 44، 60، 87، 257 و 258، 236 و 237، 216 و 217، 119 و 120، 171-173؛ تاریخ نجد، حسین ابن غنام، ترجمه: ناصرالدین اسد، صص 13-15، 95-138 و 170-183.



این تحجرها، غرض ورزی ها و تعصبات کور، مصداق این آیه است:

(أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا) (اعراف: 176)

اینان به زمین چسبیده و از هوا و هوس خود پیروی می کنند؛ پس مثال اینان بسان سگی است که اگر او را متعرض شوی، پارس کند و اگر رهایش کنی هم پارس می کند. این مثال کسانی است که آیات ما را تکذیب می کنند.

خداوند می فرماید:

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ) (اعراف: 179؛ جاثیه: 23؛ فرقان: 43-44)

همانا برای جهنم بسیاری از جن و انس را مهیا کرده ایم که قلب برایشان باشد، اما با آن نمی اندیشند و برایشان چشمی باشد که با آن نمی بینند و برایشان گوشی باشد که با آن شنوا نباشند. اینان بسان چهارپا، بلکه گمراه ترند؛ اینان همان غافلان هستند»

این حافظان و قاریان قرآن، که از هرگونه مناظرات و مباحثات فکری و علمی فراری و تنها زبان ثروت، زر و زور و خشونت و ترور را می دانند؛ معلوم نیست وقتی آیه پیش گفته را تلاوت می کنند، چگونه خود را تنزیه کرده یا به نفهمی زده، احتمال نمی دهند که چه بسا خود مصداق آن باشند و به راحتی از آن عبور می کنند.

### پاسخ شبهه

صفات خداوند سه گونه است: صفات ذاتی، صفات فعل و صفات مشترک.

صفات ذاتی: اوصافی هستند که با لحاظ خود خداوند به آن ذات اقدس، نسبت داده می شوند و برای اتصاف به این صفات، نیاز به لحاظ چیزی جز ذات نیست. اهم صفات ذات عبارت اند از: الوهیت، قیومیت، صمدیت، سرمدیت و قدوسیت که خاستگاه و

ص: 252

منشأ سایر صفات محسوب می شوند. این صفات عین یکدیگر و عین ذات بوده، تغایر آنها فقط مفهومی است، نه مصداقی. به همین دلیل مظهربردار و بالتبع قابل انتساب به هیچ مخلوقی نیستند.

صفات فعل: صفاتی هستند که از فعل خداوند، یعنی رابطه موجودات ممکن با خداوند متعال و بالعکس انتزاع شده، به ذات منتسب می شوند؛ مانند: خالقیت، ربوبیت، رازقیت، تواب بودن و مانند اینها. به عبارت دیگر هر صفت فعل، بیانگر نحوه ای از رابطه خدا با جهان خلقت است. همه اوصاف فعلی، به صفات ذات، به ویژه قیومیت، قدرت، اراده و علم برمی گردند.

صفات مشترک: اوصافی هستند که گاهی به عنوان وصف ذات و گاه به عنوان وصف فعل خداوند، لحاظ می شوند؛ مانند: قدرت، اراده، حیات و علم. از آنجا که صفات ذات، عین ذات اند، حکم ذات را داشته، مانند ذات، نامحدود و مطلق اند. پس غیر آن ذات اقدس، حتی انسان کامل اطلاق نپذیرند؛ زیرا اوصاف ذاتی اله با امکان، قابل جمع نیست، در حالی که ما سوی الله، همه ممکن و محدود هستند.

با توجه به این تقسیم بندی، در پاسخ باید گفت این اشکال (شبهه شرک) در صورتی وارد است که مقصود از استخلاف، یا مظهریت خلیفه و ولی از صفات ذات باشد یا تفویض و واگذاری صحنه باشد. چنین استخلافی به خداوند نیز، مدعای علمای شیعه نیست؛ زیرا نه مورد تأیید عقل است، نه مستفاد از نقل. آنچه در مورد استخلاف از خداوند متصور است، مظهریت خاص و مرآتیت ویژه در صفات فعلیه است. یعنی مراد از خلافت انسان از خداوند، این است که او مظهر صفات خداوند و مرآت افعال اوست.

به بیان دیگر، نه بسان فلسفه یونان و امثال آن، خالی شدن صحنه وجود از خداوند مراد است، نه بسان مزعوم مشرکان، واگذاری مقام ربوبیت و تدبیر به انسان یا ملک یا بت. بنابراین استقلال انسان در تدبیر امور، پذیرفتنی نیست؛ چون انسان ممکن و فقیر، ذاتاً و مستقلاً از اداره امور خود عاجز است، چه رسد به تدبیر کار دیگران. انسان کامل

تنها مجرای صدور فعل و نمود قدرت و اراده رب است. در زیارت اول حضرت سیدالشهداء علیه السلام، معروف به زیارت قتیل الله، آمده است:

إرادة الرب في مقادير أموره، تهبط اليكم و تصدر عن بيوتكم. (1)

اراده پروردگار در تقدیر و مقدرات کارهای او به سوی شما فرود آمده و از خانه شما [برای دیگران] صادر می شود.

اگر بخواهیم ظاهر مفهوم خلافت (تحقق کار مستخلف عنه به دست خلیفه) حفظ شود، باید گفت: چنان که خدا محیط، شاهد و قادر بر هر چیز است، خلیفه او نیز این گونه است. تنها تفاوت در این است که خداوند این صفات را بالأصالة و بالذات دارد و خلیفه او بالتبع و بالعرض و در واقع تفاوت بالأصالة و بالتبع، بلکه بالذات و بالعرض بودن به این نکته برمی گردد که خداوند «از» همه چیز بی نیاز است، ولی خلیفه او «به» وسیله نیرو و اراده الهی و وسایلی دیگر، نیاز خود و دیگران را رفع می کند. (2)

ولی الله که خلیفه الله شده یا نایب او قرار گرفته، در همه شئون خود باید دستور مستخلف عنه و رضای منوب عنه را ملحوظ دارد؛ زیرا خلیفه و نایب در احراز این مقام و انتصاب بدان نیز استقلالی ندارند. خود این سیمت ها برای آنان به نحو امانت ثابت است، نه به نحو مطلق. (3) پس: (وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)؛ «وی از روی هوس سخن نرانده، این (قرآن) مگر وحیی که بر وی وحی شده، نیست». (نجم: 3-4) در حالی که خداوند می فرماید:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ) (حاقة: 44-47)

ص: 254

- 1- . مفاتیح الجنان، زیارت اول از زیارات مطلق امام حسین علیه السلام؛ ر. ک: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 26، ص 191؛ کامل الزیارات، ص 200؛ بحار الانوار، ج 98، ص 153.
- 2- . ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 3، صص 108 و 109.
- 3- . همان، ج 3، صص 112 و 113.

اگر بر ما برخی مطالب را [به دروغ] ببندد \* همانا ما دست راست او را گرفته \* سپس رگ قلب او را قطع می کنیم \* پس هیچ کدامین شما نمی تواند از وی دفاع کند.

چنان که در مسئله نبوت و تشریح چنین است، در مسئله ولایت تکوینی و توسل و شفاعت نیز همین امر حاکم است. شفاعت صرفاً وساطت است؛ نه دخالت یا امر یا حکومت بر خداوند متعال یا غلبه بر اراده تکوینی یا تشریحی إله. بنابراین کار شفیع، صرفاً درخواست و تقاضاست که ممکن است پذیرفته یا مردود یا تعدیل و تصحیح شود. این مطلب از تمامی آیات و روایات مرتبط با توسل و شفاعت مستفاد است و چنین تفسیر و برداشتی، اصلاً موهم شرک یا کفر نخواهد بود؛ زیرا هیچ استقلال یا تقویضی را در بر نداشته و شفیع مجرای رسیدن فیض رحمت و جود به بندگان محتاج است و بس.

هم رتبه خداوند در ربوبیت و خالقیت شدن، منوط به علم و قدرت بی نهایت و مطلق و شناسایی کنه ذات و صفات ذاتی است؛ درحالی که موجود محدود، اساساً قدرت ادراک و شهود کنه ذات و صفات ذاتی را ندارد، هرچند آن موجود، انسان کامل باشد. بدین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «

ما عبدناک حقّ عبادتک و ما عرفناک حقّ معرفتک»؛<sup>(1)</sup> «ما آن گونه که شایسته عبادتت باشد، عبادتت نکرده ایم و تو را آن گونه که شایسته شناسایی ات باشد، نشناخته ایم».

در قدرت و اراده نیز قدرت ممکن محتاج محدود، به هیچ وجه به میزان قدرت ازلّی و بی نهایت رب مطلق نخواهد رسید. هرچند در (کُنْ فَيَكُونُ) (یس: 82) نیز جلوه و مظهر خالقش شود.<sup>(2)</sup> بنابراین چنان که به تفصیل گذشت، مشابهت و هم عرضی و حتی مظهریت برای اسمای ذاتی مثل سبوح، قدوس، صمد، أحد و به ویژه اسم جلاله الله،

ص: 255

---

1- . بحارالانوار، ج 68، ص 23؛ مرآة العقول، ج 8، ص 146 و ج 71، ص 23؛ «قال: لأحصى ثناء عليك، أنت كما أثنيت على نفسك»؛ ر. ک: نهج البلاغه، خ 1.

2- . ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 3، صص 109 و 110.

برای آنها امکان ندارد. اما صفات فعلی یا مشترک به لحاظ فعلی بودن آنها، این گونه نیستند؛ بلکه راه معرفت و شهود آنها از طریق وحی، سنت قطعی، عقل و قلب سلیم باز است و انسان ها می توانند با تعلم و تزکیه، آنها را درک و در خود اجرا کنند و در حد تلاش و ظرفیت خود، مظهر آنها بشوند. (1)

بدین ترتیب در توحید ذاتی، اثبات و اقرار می شود که ذات و صفات ذاتی خداوند متعال، دوبردار نبوده، نه تنها شریکی برایش پذیر نیست، بلکه مظهری هم برایش

فرض پذیر نیست تا مماثل یا هم عرض آن ذات اقدس فرض شود. به عبارت دیگر، خداوند چون وجوب ذاتی ازلی دارد، مماثل، مشابه و مظهر پذیر نیست.

معیار تمایز بین واجب و ممکن، همان وجوب و امکان وجود است که یکی غنی محض و واجد همه کمال های وجودی به نحو نامحدود و دیگری فقیر صرف و فاقد همه آنهاست. (2)

معنای صحیح توحید افعالی و صفاتی نیز، استقلال و بی نیازی مطلق اله در صدور افعال و اتصاف به کمالات بی نهایت، از هر چیز و هر کس است. این ترسیم با انتساب طولی افعال و کمالات به مخلوقات، به نحو اتصال به منبع فاعلیت و قدرت، یعنی ذات اقدس الهی منافات نخواهد داشت؛ زیرا در این صورت نیز هر کس، هر آنچه از کمال و فعالیت و قدرت دارد، مظهر قدرت و کمالی از کمالات خداوند است. این اعتقاد، تأکید بر توحید است، نه در تعارض با آن، پس به شرک منتهی نخواهد شد. (3)

برهان حکم می کند به سریان فقر و وابستگی و حاجت در تمامی موجودات عالم، به خاطر اینکه همه در ذات و آثار ذاتشان ممکن الوجودند و چون حاجت همه آنها به خدای تعالی در مقام ذات آنهاست، دیگر محال علی الاطلاق است که در چیزی از

ص: 256

1- ر. ک: شمیم ولایت، ص 409؛ تفسیر تسنیم، ج 1، ص 322.

2- تفسیر تسنیم، ج 3، ص 96.

3- ر. ک: ادب فنای مقربان، ج 3، ص 394.

خدای تعالی مستقل باشند؛ زیرا اگر برای چیزی از وجود یا آثار وجودش استقلال فرض شود و به هر نحوی که فرض شود، چه در حدود و چه در بقایش - قهراً در آن جهت از خدای تعالی - خالق خود، بی نیاز خواهد بود و محال است که ممکن الوجود از خالقش بی نیاز باشد. (1)

به تعبیر فلسفی، انقلاب ماهیت پیش می آید که محال ذاتی است. در نتیجه بنا به مبانی فلسفی و کلامی شیعه که در جای خود به اثبات رسیده اند، هم نفی علیت ماورایی و منحصر نمودن علیت در علل تجربی (بسان مادی گرایان) مردود و مستلزم کفر و الحاد است، هم نفی قانون علیت طبیعی و قول به جبر مطلق با انتساب مستقیم و بدون واسطه کلیه تحولات و تغییرات به خداوند (بسان اشاعره) از منظر قرآن و عقل مطرود است و هم تفویض مطلق به انسان و اولیاءالله (بسان معتزله) مردود و مستلزم شرک است.

بنابراین تنها نظریه صحیح در توحید افعالی و صفاتی که مورد تأیید عقل و قرآن کریم است، انتساب انحصاری فاعلیت اصلی و استقلالی به خداوند متعال و انتساب تبعی و به اذن اله، به نحو طولی به سایر فواعل فراطبیعی، طبیعی و انسانی است تا اینکه نه مستلزم نفی علیت شود، نه جبر را یدک بکشد و نه مستتبع کفر یا شرک و ضلالت باشد! ولی توجه و رسیدن به کنه این مطالب و وصول به توحید و اخلاص ناب در همه افراد، یکسان نیست؛ زیرا درجات ایمان و بینش و ظرفیت درک انسان ها در این زمینه، بسی متفاوت است. (2)

برخی افراد در عین اظهار اسلام، کارها را به اسباب، وسایط، نیروی خود و عوامل طبیعت منتسب می کنند. برخی به زبان اقرار دارند که همه کارها تحت تقدیر اله است، ولی باز در نیت، همه را به وسایط، مستند می کنند. آنان که به حقیقت توحید رسیده، اگرچه نظر به وسایطی مانند ملائکه، انبیاء، ائمه، صلحاء و اسباب طبیعی دارند، ولی

ص: 257

---

1- . ترجمه المیزان، ج 10، صص 315-318.

2- . ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 3، ص 99.

معتقدند تا مشیت حق تعلق نگیرد، یک برگ از درخت ساقط نشود و اگر تعلق گرفت، احدی نمی تواند جلوگیری کند. (1)

پس نمی توان هر عملکردی را منتسب به شرک کرد، بلکه همه وابسته به بینش، اعتقاد و نیت افراد است. بنابراین باید گوش جان به قرآن کریم سپرد:

(لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ) (نساء: 94)

به کسی که [نزد شما اظهار اسلام کرده و] به شما سلام می کند، برای طلبیدن متاع دنیا [سیطره بر بلاد و اموال آنان که از مرام سخیف شما تبعیت نمی کنند]، نگویید مؤمن نیستید [مشرک یا مرتد هستید]؛ زیرا غنیمت های بسیار نزد خداوند است.

رب یا ربوبیت نیز تدبیر، برنامه ریزی، پرورش و سوق دادن هر چیزی از جمله گیاه یا حیوان یا انسانی به سمت کمال مطلوب آن است و رب کسی است که شأن او سوق دادن مربوب به سوی کمال با تربیت بهینه آن است؛ یعنی این صفت به صورتی ثابت در وی باشد. مفاهیمی همچون مالکیت، مصاحبت، سیادت، قیمومت، ملازمت، تداوم بخشیدن، تعلیم، برآوردن حاجت یا ارتزاق جسمی، روانی و معنوی و مانند این امور، همه از لوازم و آثار ربوبیت بوده، به اقتضای موارد، گوناگون و هر یک مصداقی از مصادیق تربیب (2) است.

کلمه رب، بدون قید و به طور مطلق، جز بر ذات مقدس خداوند اطلاق نمی شود. ولی به صورت مضاف و مقید بر غیر خداوند نیز اطلاق می شود؛ مانند رب الدار و رب الإبل و اگر کلمه ارباب به طور جمع استعمال شده است، مانند (أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ)؛

ص: 258

---

1- ر. ک: اطیب البیان، ج 4، صص 318 و 338 و 339 ج 5، ص 390 ج 6، صص 236 و 237 ج 7، صص 231 و 232 ج 8، ص 272 ج 9، ص 644 ج 10، صص 98، 185 و 228.

2- «در مصدر باب تفعیل از رب، نباید به جای تربیب، تربیت به کار برد؛ زیرا رب از نظر صرفی مضاعف و مربی ناقص وای است و مربی از ریشه ربو به معنی رشد و زیادت است». تفسیر تسنیم، ج 1، ص 332.

«آیا خداوندگاران پراکنده» (یوسف: 39) به لحاظ باورهای باطل و ثنیین آمده است، وگرنه در جهان هستی، بیش از یک رب مستقل و کاملاً بی نیاز از غیر نیست. (1) چنان که تعابیر رب الدار و رب الإبل و مانند اینها کنایه از مالکیت اعتباری است؛ نه ربوبیت تکوینی و نه تربیت اخلاقی - دینی.

کسی که خودش مربوب، یعنی پروریده شده خداست، صفت ربوبیت در او ظاهر می شود که فرد اجلا و اتم آن در این باب، وجود نبی و امام است. رب در اینجا به معنای مربی است و به حول و قوه خدای تعالی در همه فیض هایی که از خدا می رسد، تربیت کلیه همه ممکنات با ایشان است و این امر، منحصر به حیات دنیوی یا اخروی ایشان نیست و در برزخ نیز به دلیل بقای او و بقای نیروی روحانی - معنوی، ضرورتاً استمرار دارد. (2)

بنابراین مربی گری ولی الله برای موالیان خود، چه از باب هدایت تشریعی و چه از باب هدایت موصل به هدف (ولایت باطنی) و چه از باب تصرفات ولایت تکوینی در قالب اعجاز یا کرامات و شفای مریضان و رفع مشکلات مالی، علمی و جسمانی، همه به اذن اله و در طول ربوبیت اله است، نه مستقل و بدون ارتباط با خالق هستی. به عبارت دیگر در همه این امور، ولی، واسطه ایصال قدرت، اراده، رحمت و عنایت خداوند متعال به بندگان خداوند است و خود نیز عبد مقرب، محبوب و مورد رضوان الهی است.

## 2. توارد علتین بر معلول واحد

### اشاره

بهانه دیگر کسانی که ولایت تکوینی انسان ها را منکر می شوند، به ویژه مجبره، این است که قول به ولایت تکوینی، سبب اجتماع دو علت تامه بر معلول واحد می شود و یک

ص: 259

1- . ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 1، صص 331 و 332.

2- . ر. ک: تفسیر أم الكتاب، صص 155-163؛ ر. ک: أنوار العرفان فی تفسیر القرآن، ابوالفضل داورپناه، ج 12، صص 74 و 75؛ معارف قرآن، ج 1، ص 80.



فعل، معلول دو فاعل تامه واقع می‌گردد و این عقلاً محال است. پس بنا به عمومیت علم، قدرت، اراده الهی و توحید افعالی و ربوبی، تنها فاعل، خالق، مربی و مدبر عالم هستی، خداوند است و لا غیر. به همین دلیل، اینان به طور کلی تمسک و تعلق به عوامل طبیعی یا غیرطبیعی را شرک ربوبی و سبب کنار زدن اله از دخالت در هستی می‌دانند.

## پاسخ شبهه

در پاسخ به این شبهه باید گفت که انتساب یک فعل به دو فاعل به صورت طولی صحیح است. یعنی هم می‌توان گفت، حاکم جانی را کشت و هم می‌توان گفت، سرباز جانی را کشت. همین‌گونه، فاعلیت طولی خداوند و بنده ترسیم می‌شود. یعنی فاعلیت خداوند متعال به اعطای اذن و قدرت و زمینه عمل به عبد است و فاعل بودن عبد به واسطه بهره‌گیری از اذن و نعماتی است که خداوند در اختیار وی نهاده است.

در قرآن کریم انتساب طولی یک پدیده به دو فاعل، چندین نمونه دارد. خداوند در قرآن کریم افعالی را گاه به فرشتگان، زمانی به بندگان و گاهی عین آنها را به خودش نسبت داده است؛ با این تفاوت که خداوند فاعل مستقل آن فعل و فواعل ممکن، فاعل وابسته و تابع حق هستند: (مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)؛ «وقتی تو تیر انداختی، تو تیر نینداختی، بلکه خداوند تیر انداخت». (انفال: 17) این کاربردها با یکدیگر تناقض ندارند. (1)

همچنین قرآن کریم در آیه ای می‌فرماید: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)؛ «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند». (زمر: 42) ولی در جای دیگر فرمود: (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ)؛ «بگو جان شما را ملکی که بر این امر گماشته شده (عزرائیل) می‌گیرد». (سجده: 11) قرآن کریم در آیه ای دیگر تعمیم می‌دهد: (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا)؛ «تا اینکه وقتی مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما (زیردستان عزرائیل)

ص: 260

جان او را می گیرند». (انعام: 61) خداوند مستقلاً و بدون نیاز به موجودی دیگر می میراند، اما عزرائیل یا ملائکه موکل مرگ، با تکیه بر قدرت، اراده و امر خداوند، می میرانند؛ همچنین است نزول وحی، بارش باران، کتابت نامه عمل انسان و از این قبیل امور.

بنابراین توحید در تدبیر و تأثیر، به معنای بی تأثیر دانستن ممکنات و تأثیرگذاری مستقیم و بی واسطه خداوند نیست، بلکه به معنای آن است که خداوند متعال به لحاظ اینکه بر همه چیز احاطه و در همه جا حضور دارد، هم بر ظاهر و هم بر باطن عالم اشراف داشته، (1) جایی برای غیر باقی نمی گذارد تا آن غیر، فاعل یا موصوف به صفت کمالی به طور مستقل باشد و اگر فعلی یا وصفی به غیر خداوند سبحان نسبت داده می شود، به نحو طولی و تبعی است. (2)

علل و اسباب طبیعی در عین آنکه دارای تأثیر واقعی هستند، اما تأثیر آنها با کسب قدرت و اراده از خداوند صورت می گیرد. خورشید و ماه واقعاً نورافشانی می کنند و آتش حقیقتاً می سوزاند، اما همگی مظهر و آینه اراده و امر خداوند هستند و هرگاه خداوند اراده کند، می تواند اثر آنها را خنثی نماید؛ مثل سرد شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام، نه دیگران (انبیاء: 69) یا بدون نیاز به اسباب، پدیده ای را حاصل نماید؛ مثل ناقه صالح (شعراء: 155-158). پس در عین پذیرش تأثیر علل و عوامل، آنها را نباید شرط کافی یا مستقل از خالق دانست، چنان که نباید همه معالیل و مسببات را مستقیماً و بلاواسطه منتسب به خداوند دانست. (3)

هنگامی که خداوند، حاکم بر مخلوقات و حوادث و قوانین جاری در نظام هستی شناخته شود، نه محکوم آن، چه مانعی دارد که اموری به فرمان او در موارد استثنایی، تغییر شکل داده و از طرق غیرعادی، یعنی از طریق اولیاءالله به وجود آید؛ در حالی که

ص: 261

---

1- . حدید: 13.

2- . ر. ک: شمیم ولایت، ص 409.

3- . ر. ک: مرزهای توحید و شرک در قرآن، ص 36-39.

وقوع این حوادث، مشروط به «اذن اله» است.

منظور از ولایت تکوینی نیز چیزی جز این نیست. در واقع می توان گفت معجزات و کرامات، هم کار اولیاء الله است؛ زیرا به وسیله آنها انجام می شود، هم کار خداست؛ زیرا با استمداد از نیروی پروردگار و به اذن او انجام می شود. (1)

خلاصه اینکه اگر اولیای الهی و انسان های کامل، مظهر صفات فعلی خداوند لحاظ شوند، نه مظهر ذات یا اسم جلاله یا سایر صفات ذاتی، جایی برای شبهه شرک و اجتماع علتین بر معلول واحد باقی نمی ماند؛ زیرا مظهریت صفات حق شدن، هیچ منافاتی با توحید نداشته، بلکه این از لوازم و آثار حکمت و رحمت خداوند متعال است که انسان را به هدف خلقتش برساند. در ولایت تکوینی، فاعل حقیقی، فقط خداوند است و اولیاء الله، فاعل مستقل از خداوند نبوده، بلکه نشان دهنده اسما و صفات کمالی فعلی خداوند هستند. (2)

### گفتار سوم: تنافی ولایت تکوینی با توحید عبادی

#### اشاره

مفاد توحید عبادی آن است که غیر از خداوند سبحان، خواه به نحو استقلالی یا مظهریت، کسی سزاوار و لایق عبادت نیست و همه مخلوقات، حتی سرور کاینات، حضرت رسول صلی الله علیه و آله، جز وظیفه بندگی و عبادت خداوند، مقامی ندارند. حقیقت عبودیت که غایت تذلل، انکسار و خاکساری است، مختص ذات واجب الوجود، مالک الرقاب، ولی و صاحب اختیار حقیقی و ذاتی، حضرت حق تبارک و تعالی است. (3) پس مقام الوهیت و معبود واقع شدن، بسان سایر صفات ذاتیه، مثل قیومیت و سرمدیت، مختص

ص: 262

1- . ر. ک: تفسیر نمونه، ج 2، صص 557-559.

2- . ر. ک: تقویم الایمان و شرحه کشف الحقائق، محمدباقر میرداماد، شارح: السید احمد علوی، ترجمه: علی اوجبی، صص 70 و 71.

3- . ر. ک: أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، صص 112 و 113.

اله است و قابل اطلاق بر هیچ مخلوقی نبوده، هیچ موجودی، شایستگی معبود واقع شدن را ندارد. (1)

عبادت مصطلح، خضوع و خشوعی است که همراه با اعتقاد به الوهیت باشد. در اصل این عقیده است که به عمل، رنگ عبادی می بخشد و بدون آن، عمل، روح عبادت ندارد. (2) اگر تکریم و خضوع و خشوع نزد مخلوقی، همراه با اعتقاد به الوهیت آن بوده و به تبع آن، ملازم با اعتقاد به خالقیت و ربوبیت استقلالی موجودی غیر از الله باشد، باعث می شود که آن خضوع به عملی مشرکانه و در تضاد با توحید عبادی تبدیل شود. (3)

بنابراین اگر خضوع و تکریم یا استمداد از غیر خدا با این اندیشه همراه باشد که آن موجود به صورت مستقل و بدون نیاز به اذن الهی، می تواند حاجت انسان را برطرف کند، این تواضع و تذلل یا یاری جستن، با توحید مغایر است. ولی اگر انسان به مخلوقات به این دید بنگرد یا مراجعه کند که وسایط فیض بوده، هر کدام در حوزه خاصی با قدرت و اذن الهی و بر اساس خواست خداوند، منشأ اثر یا صدور فعلی هستند، قطعاً با توحید عملی و عبادی ناسازگار نیست؛ زیرا اساساً اعتقاد به الوهیت یا قصد عبادتی در کار نیست. بنابراین استمداد از موجودات عالم، اگر در طول استمداد از خداوند باشد، عملی مشرکانه و مستلزم ارتداد نیست. (4)

### تقریر شبهه

### اشاره

از منظر وهابیان، هرگونه احترام، تکریم، زیارت، نذر، توسل، تبرک به اولیاءالله، بوسیدن ضرایح و مزار ایشان، برگزار کردن محافل جشن و عزا، در واقع پرستش آنان بوده و شرک عبادی محسوب می شود؛ زیرا شیعه ایشان را در کرامت و اعجاز، مستقل

ص: 263

1- . ر. ک: توحید در قرآن، ص 516.

2- . ر. ک: آیین وهابیت، ص 168.

3- . ر. ک: تفسیر تسنیم، ج 2، صص 360-377.

4- . ر. ک: منشور جاوید، ص 41؛ روح مجرد، صص 197-208.

دانسته، ائمه خویش را تا مقام الوهیت بالا برده، هم طراز خداوند قرار داده و با این قبیل کارها به پرستش این مخلوقات و متعلقات ایشان مثل ضرایح و در و دیوار حرم ها می پردازد. درحالی که عبادت و مناسک شرعی، اختصاص به خداوند داشته و احدی در این مقام، انباز خداوند محسوب نمی شود.

و لایجوز لأحدٍ أن يسأل الرسول قضاء حاجه أو تفریح كربه أو شفاء مريض أو نحو ذلك لأن ذلك كله لا يطلب إلا من الله سبحانه و طلبه من الأموات شرك بالله و عباده لغيره.... فلا يطلب منهم شيءٌ لا الشفاعة و لا غيرها، سواء كانوا انبياء و غير الأنبياء، لأن ذلك لم يشرع و لأن الميت قد انقطع عمله إلا مما استثناه الشارع....

و إنما جاز طلب الشفاعة من النبي في حياته و يوم القيامة، لقد رته على ذلك، فإنه يستطيع أن يتقدم فيسأل ربه للطالب، اما في الدنيا فمعلوم و ليس ذلك خاصاً به، بل هو عام له و لغيره، فيجوز للمسلم أن يقول لأخيه: إشفع لي إلى ربي في كذا و كذا؛ بمعنى: أدع الله لي و يجوز للمقول له ذلك، أن يسأل الله و يشفع لأخيه إذا كان ذلك المطلوب مما أباح الله طلبه و اما يوم القيامة فليس لأحدٍ أن يشفع إلا بعد إذن الله سبحانه....

و اما حالة الموت فهي حالة خاصة لایجوز إلحاقها بحال الإنسان قبل الموت و لایحاله بعد البعث و النشور لإنتقطاع عمل الميت.... و إنما بسطنا الكلام في هذه المسئلة لدعاء الحاجة إليه بسبب كثرة من يشبه في هذا الباب و يدعوا إلى الشرك و عبادة الأموات من دون الله.... و اما ما يفعله بعض الزوار من رفع الصوت عند قبره و طول القيام هناك فهو خلاف المشروع....

و هكذا ما يفعله بعض الزوار و غیرهم من تحری الدعاء عند قبره مستقبلاً للقبر رافعاً یدیه يدعو؛ فهذا كله خلاف ما علیه السلف الصالح من أصحاب رسول الله و أتباعهم بإحسان، بل هو من البدع المحدثات.... و هكذا ما يفعله بعض الزوار عند السلام علیه صلی الله علیه و آله من وضع يمينه على شماله فوق صدره أو تحته كهيئة المصلی، فهذه الهيئة لاتجوز عند السلام علیه و لا عند السلام على غيره من الملوك و الزعماء و غیرهم؛ لأنها هيئة ذل

و كذا ما يفعله بعض الناس من استقبال القبر الشريف من بعيد و تحريك شفتيه بالسلام أو الدعاء، فكل هذا من جنس ما قبله، من المحدثات و لا ينبغي للمسلم أن يحدث في دينه ما لم يأذن به الله... و القول بشرعية شد الرحال إلى قبره يفضى إلى... الغلو... أن الزيارة الشرعية للقبور، يقصد منها تذكّر الآخرة و الإحسان إلى الموتى و الدعاء لهم و الترحم عليهم.

فأما زيارتهم لقصد الدعاء عند قبورهم أو العكوف عندها أو سؤالهم قضاء الحاجات أو شفاء المرضى أو سؤال الله بهم أو بجاههم و نحو ذلك، فهذه زيارة بدعية منكرة لا يشرعها الله و لا رسوله و لا فعلها السلف الصالح.... و هذه الأمور المذكورة تجتمع في كونها بدعة و لكنها مختلفة المراتب، فبعضها بدعة و ليس بشرك، كدعاء الله سبحانه عند القبور و سؤاله بحق الميت و جاهه و نحو ذلك و بعضها من الشرك الأكبر كدعاء الموتى و الإستعانة بهم و نحو ذلك» (1)

و برای هیچ کس جایز نیست که از رسول صلی الله علیه و آله برآوردن حاجت یا رفع غصه یا شفاء مریض و امثال اینها را درخواست کند؛ بدین دلیل که همانا همه اینها، اموری است که فقط از خداوند سبحان طلب می شود و طلب اینها از مردگان، شرک به خدا و عبادت غیر خداوند است.... پس از ایشان هیچ چیز، نه شفاعت و نه غیر آن، چه اینکه مرده ها انبیا باشند یا غیر انبیا، طلب نشود؛ زیرا [این طلبیدن از مرده] تشریح نشده و بدین دلیل که همانا عمل مرده [با مرگش] مگر از اموری که شارع، آنها را استثنا کرده (علم، فرزند صالح، باقیات الصالحات) قطع شده است....

و همانا طلب شفاعت از نبی صلی الله علیه و آله، تنها در زمان حیاتش و در روز قیامت جایز است؛ زیرا بر آن قدرت دارد و می تواند پیش افتد و از پروردگارش برای طلب کننده، چیزی را درخواست نماید و اما در دنیا که معلوم است و اختصاص به وی ندارد و شامل وی و

دیگران می شود. پس برای مسلمان رواست که به برادر خود بگوید، در فلان و بهمان برای من از پروردگارم شفاعت نما، به این معنای که از خدا برای من دعا کن و برای آن طرف نیز رواست که اگر مطلوب وی از مباحات باشد، برای برادرش شفاعت کرده، مطلوبش را از خدا درخواست کند و اما روز قیامت، هیچ کس حق شفاعت ندارد، مگر پس از اذن الله سبحانه....

و اما حالت مرگ، یک وضعیت خاصی است که نمی توان آن را به حالت انسان در دنیا یا حالت زنده شدن در قیامت ملحق کرد؛ زیرا عمل مرده قطع شده است.... و همانا ما سخن را در این مسئله گسترديم؛ زیرا حاجت، ما را بدان کشاند، به سبب کثرت کسانی که در این امر مردم را به اشتباه افکنده و به شرک و عبادت مرده ها، به جای خداوند دعوت می کنند.... و اما آنچه که برخی زائران می کنند، مثل بالا بردن صدایشان نزد قبر ایشان صلی الله علیه و آله و طول دادن ایستادن در آنجا، خلاف شرع است....

و همچنین آنچه که برخی زائران و دیگران می کنند که رویه روی قبر ایستاده، دست ها را برای دعا بلند کرده و دعا می خوانند، همه خلاف آن چیزی است که سلف صالح از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و پیروان نیکشان انجام می دادند. بلکه اینها نوآوری در دین [و ممنوع] هستند.... و همچنین آنچه که برخی زائران هنگام سلام بر ایشان صلی الله علیه و آله انجام می دهند، به اینکه دست راست را بر بالا یا پایین سینه چپ به شکل نمازگزار (سنی) می نهند.

این قیافه نه هنگام سلام بر ایشان جایز است نه هنگام سلام بر دیگران، مثل ملوک و رهبران و امثال اینها؛ زیرا این حالت فروتنی و خضوع و عبادت است که مگر برای خداوند شایسته نیست.... و همچنین کاری که برخی مردم از راه دور، رو به قبر ایستاده و لبان خود را به سلام یا دعا حرکت می دهند. که این همه از نوآوری هایی است که برای مسلمان، اینکه در دینش به چیزی که خداوند اذن نداده، نوآوری نماید، جایز نیست....

و اعتقاد به شرعی بودن بار سفر بستن برای زیارت قبر رسول صلی الله علیه و آله، منجر به... غلو و... می شود.... زیارت شرعی برای قبرها وقتی است که از آن یادآوری آخرت و نیکی بر

اموات یا دعا و طلب رحمت برای مرده‌ها باشد؛ و اما زیارت ایشان به قصد دعا نزد قبرهای ایشان یا معتکف شدن نزد قبور، یا درخواست رفع حاجات و شفای مریضان یا تقاضا از خداوند به واسطه ایشان یا به آبرو و منزلت ایشان و امثال اینها، یک زیارتی است که بدعت مردود بوده و نه خداوند و نه رسولش آن را تشریح نکرده و نه سلف صالح چنین کرده‌اند....

و همه این امور در اینکه اینها بدعت هستند، جمع و یکسان است؛ لکن مراتبشان مختلف است. پس بعضی از اینها بدعت هستند، اما شرک نیستند، مثل خواندن خداوند نزد قبور و درخواست از وی به حق میت و آبروی وی و امثال آن و برخی شرک اکبر هستند، مثل خواندن خود مرده و طلب کمک از وی و امثال آن.

وهابیت برخی اسامی شیعیان را در تعارض با توحید ارزیابی می‌کند؛ اسم‌هایی همچون: عبدالمحمد، عبدالعلی، عبدالحسین، عبدالرضا، غلام‌علی، غلام‌حسین، غلام‌رضا و مانند اینها:

ابومحمد ابن حزم اندلسی می‌گوید: علما اتفاق نموده‌اند بر تحریم هر اسمی که در آن عبد باشد و برای غیر خداوند مسمی گردد؛ زیرا این شرک در ربوبیت و الوهیت خداوند می‌شود؛ چراکه همه مخلوق، ملک خداوند و خداوند معبود و پروردگارشان است. پروردگاری که به جز او کسی سزاوار پرستش نیست. (1)

از جمله مستمسکات و هابیان برای تکفیر شیعه، تمسک به آیاتی است که مخاطب آن مشرکان مکه هستند که از بت پرستی و خواندن بت‌ها، منع و به توحید ناب دعوت می‌شوند. این تمسک بدان بهانه است که مراسم دعا، زیارت، عزاداری و از این دست رفتارهای شیعیان، هماهنگ و شبیه رفتار مشرکان با بتان است. پس شیعه نیز با این کارها، مشرک شده و خونس مباح است!

ص: 267

---

1- . مسائل توحید، خضیری، ص 111؛ ر. ک: زیارت قبر از دیدگاه قرآن، طه حامد دلیمی، ترجمه: محمد عبداللطیف انصاری، کل کتاب؛ کشتی نجات، کل کتاب.



خواندن انبیا و اولیا و استغاثه به ایشان و نذر برای آنان و مانند آن، بزرگ ترین شرک است؛ چون اینها شبیه همان کاری است که کفار قریش با بت هایشان می کردند... بت پرستان اعتقاد داشتند بت ها حاجاتشان را برآورده می کنند، بیمارشان را شفا می دهند و آنان را علیه دشمنانشان یاری می رسانند. همان گونه که خداوند سبحان از قول آنان در این آیه خبر داد: (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ)؛ «و غیر از خداوند آنچه را که می پرستند به ایشان ضرر یا نفعی نمی رسانند و می گویند اینان شافعان ما نزد خداوند هستند». (یونس: 18)

پس خداوند [در ادامه کریمه] پندار آنان را با این فرموده رد می کند: (قُلْ أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)؛ «آیا خداوند را بدانچه در آسمان ها و زمین نمی داند، خبر می دهید؟ خداوند از آنچه شما شریک قرار دهید، برتر و منزه است». (یونس: 18) به تبع ابن تیمیه، استناد به این آیه و آیات مشابه آن، برای اتهام شرک به شیعه، در غالب کتب وهابیان با تعبیر مشابه، تکرار و مورد تأکید و اصرار قرار گرفته است. (1)

### پاسخ شبهه

### اشاره

برای تحلیل و بررسی پاسخ های داده شده، نیاز است مقدماتی چند در حقیقت عبادت، تمایزات رفتار مشرکانه از عبادت، زیارت و مناسک شیعی در حرم ها و مجالس مذهبی، اغراض شیعه از زیارت و مانند آن ارائه شود تا بتوان پاسخ نهایی را بررسی و ارائه کرد.

### الف) حقیقت عبادت

الوهیت یعنی مستجمع جمیع کمالات و صاحب خلق و تدبیر نظام هستی بودن و ملازم با معبود واقع شدن است. این ویژگی از شاخصه های اختصاصی ذات اله بوده، احدی با ذات اقدسش در این امر مماثل یا شریک نیست؛ پس جز خداوند متعال هیچ

ص: 268

---

1- رساله ای به شیخ واعظزاده، عبدالعزیز بن باز، ص 14، به نقل از: 12 نکته... تبرک و زیارت، مجمع العالمی لأهل البیت علیهم السلام، فتح الله نجارزادگان، صص 18 و 19؛ ر. ک: شیعه شناسی، ج 1، صص 154-199.

موجودی لیاقت معبود واقع شدن را ندارند و به همین دلیل تنها عبادت او واجب و لازم است: (یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ)؛ «ای قوم من! خداوند را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست». (اعراف: 59 و 65، 73 و 85؛ هود: 50 و 61؛ انبیاء: 92 و...)

عبادت، خضوع و کرنشی است که از اعتقاد به الوهیت معبود سرچشمه گرفته باشد. چنانچه گفتار یا رفتاری ناشی از این اعتقاد نباشد، عبادت محسوب نمی شود. سرزنش و طرد مشرکان مکه در قرآن کریم به دلیل پرستش غیر خداوند به این دلیل است که خضوع آنها برخاسته از اعتقاد به رب مستقل بودن بت ها و لازمه آن اعتقاد به الوهیت آنهاست. هر چند مشرکان در زبان به توحید الوهی یا خالقی اقرار می کردند، ولی در مقابل بت ها یا برای ملائکه، خضوع و کرنش کرده، آنها را «رب» مستقل دانسته، شأنی از شئون وجود و زندگی خود را در دنیا و آخرت در اختیار آنها می شمردند.

عبادت معبود به دلیل ربوبیت استقلالی او، ملازم ضمنی با اعتقاد به الوهیت آن صورت می گیرد. گواه این تعریف، آیاتی است که دلیل منحصر بودن عبادت به خداوند را، یگانه رب بودن او می داند؛ مانند: (إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)؛ «همانا خداوند پروردگار من و پروردگار شماست. او را پرستید؛ راه راست این است». (آل عمران: 51؛ انبیاء: 92؛ مائده: 72؛ یونس: 43؛ حجر: 99، 65؛ مریم: 36؛ زخرف: 64)

چنان که خضوع نزد کسی یا چیزی، همراه با اعتقاد به اینکه امور هستی به او تفویض شده است نیز ملازم ضمنی اعتقاد به الوهیت معبود و مستلزم شرک خواهد بود. حال چه امور تکوینی مانند خلق، رزق، زنده کردن و میراندن به او تفویض شده باشد، چه امور تشریحی مانند قانون گذاری، شفاعت و مغفرت.

انسان موحد معتقد است کلیه امور تکوینی و تشریحی به دست خداوند است و هیچ یک از این امور به مخلوقات او تفویض نشده است و به همین دلیل خداوند را می پرستد. اما مشرک اگرچه آلهه و رب ها را مخلوق حق می داند، اما برخی یا تمام امور را به آنها تفویض شده می انگارد و بر اساس همین اعتقاد از ستاره ها، بت ها یا ملائکه

طلب باران، شفاعت، یاری رساندن و پیروزی در جنگ می کند.

پس هر اطاعت و خشوع و خضوعی که ناشی از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت یا تفویض کاری به مخلوقات باشد، عبادت آن موجود و در تعارض با توحید عبادی، بلکه در تعارض با توحید در ربوبیت، خالقیت و الوهیت محسوب می شود؛ زیرا اینها لازم و ملزوم یکدیگر و تفکیک ناپذیرند.

اما اگر خضوع انسان، بدون این اندیشه و اعتقاد باشد، این خضوع و خشوع، عبادت نیست؛ بلکه تعظیم و بزرگداشت شمرده می شود و نه انسان خاضع مشرک است و نه عمل او شرک آمیز. پس اعمالی مانند بوسیدن قرآن مجید، ضریح انبیا و چیزهایی که به گونه ای به آنها مربوطاند، در صورتی که همراه با اعتقاد به الوهیت و ربوبیت ایشان یا تفویض نباشد، عبادت آنها محسوب نمی شود. (1)

اگرچه در کتب لغت، لفظ عبادت به معنای خضوع و اظهار تذلل، تفسیر شده است؛ ولی این تعبیر اهل لغت به دو دلیل نمی تواند معنای دقیق و صحیح و کامل لفظ عبادت باشد. اگر عبادت با خضوع مرادف باشد، نمی توان در جهان هستی کسی را موحد خواند؛ زیرا بشر فطرتاً در برابر کمال مادی و معنوی انسان های بالاتر و برتر، خاضع و خاشع می شود؛ مانند شاگرد در برابر آموزگار. همچنین قرآن مجید به فرزندان دستور می دهد که بال های ذلت را در برابر والدین فرود آورند. (اسراء: 24) بنابراین اگر کمر خضوع خم کردن، نشانه عبادت طرف باشد، باید فرزندان مطیع، مشرک شمرده شوند و فرزندان عاق، موحد قلمداد گردند. (2)

## **(ب) تمایزات زیارت و لوازم آن از بت پرستی**

از اهمّ لوازم اعتقاد شیعه به ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام و استمرار آن پس از حیات دنیوی در برزخ، اصرار بر برقراری ارتباط با اولیاءالله از طریق بار سفر بستن و رفتن به زیارت

ص: 270

1- ر. ک: مرزهای توحید و شرک در قرآن، جعفر سبحانی، صص 63-68.

2- آیین وهابیت، ص 198؛ ر. ک: أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 7، صص 4 و 5 و ج 8، صص 334 و 335.

قبور ایشان و تبرک، توسل، طلب شفاعت، استمداد از بارگاه و وجاهت ایشان نزد خداوند متعال است. در پی این اهتمام است که بازسازی قبور، بنای گنبد و بارگاه، برپایی مجالس شادی یا عزا برای ایشان، نذر یا قسم به نام ایشان و مانند اینها صورت می پذیرند. وهابیان این اعمال را شرک و شیعیان را مرتد و کافر می دانند. در نتیجه جان و مال و ناموس شیعه را مباح اعلام کرده، کشتار شیعیان را راهکار دخول در بهشت القاء می کنند!

در حالی که سریان حکم مشرکان بر شیعه با صیرف قیاس مشابَهت گفتار مشرکان با معتقدات شیعه ((هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ؛ «اینها شفیعیان ما نزد خدا هستند» (یونس: 18)؛ إِلَّا لِيُقَرَّبُنَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى)؛ «برای اینکه جایگاه ما را نزد خداوند نزدیک نمایند» (زمر: 3)) قیاسی بی مورد و مع الفارق است. مشرکان، به نبوت و معاد ایمان نداشتند تا این امور، مصحح اعتقاد آنها به اصل شفاعت باشد؛ ایمان نداشتن و اطاعت نکردن از نبی، شایستگی شفاعت شدن را از ایشان سلب می کرد.

به علاوه بت ها جماداتی بی جان و بی ارتباط و بدون انتساب به خداوند و به تمام معنای «من دون الله» محسوب می شوند؛ در حالی که ارواح مجرد اولیاء الله، مرتبطن به حق تعالی هستند و اطاعت و استمداد از ایشان در طول استمداد و اطاعت از خداوند است؛ نه بدون ارتباط و نه مستقل از رب. پس اطلاق من دون الله بر ایشان صحیح نیست؛ زیرا ایشان وسایط فیض و رابط بین خداوند متعال و افراد عادی بشر هستند. بنابراین اولیاء الله حتی در برزخ نیز قدرت رسانیدن نفع و دفع ضرر را دارند (ینفع و یضر)؛ بر خلاف بت ها که کاملاً در این راستا، خنثی و بدون اثر (لاینفعهم و لایضرهم) هستند.

اما مشکل استمرار این مظهریت و توان بهره وری از عوائد آن در برزخ، مشکل هر تنگ نظری است که یا تجرد روح و بقای آن پس از مرگ را به کلی منکر شود یا مشکل این گروه متحجر است که پنداشته روحی که پس از مرگ به ملکوت سفر می کند، دیگر هیچ نظارت و ارتباطی نمی تواند بر قبر و جسد خود و سایر حوادث دنیا داشته باشد. پس دست انسان پس از مرگ، به کلی از دنیا قطع شده، توان هیچ گونه تصرفی در دنیا نتواند داشت.

این قضاوت‌ها از یک سو برخاسته از مبنای ظاهرگروی اینان در برداشت از ظواهر آیات و برخی روایات ضعیف است و از سوی دیگر تحجر و خشک اندیشی است که هر امر نو و تازه‌ای که در صدر اسلام از سوی صحابه به کار نرفته است را بدعت می‌انگارند و از سوی سوم اشتباهی است که در مراد از عبادت و هیئت آن مرتکب شده‌اند.

معضل دیگر فکر منجمد اینان، انکار امکان فعالیت روح در برزخ و به عبارتی یکسان انگاری مرده با بت و سنگ است. بررسی یکایک دعاوی شیوخ وهابی از مجال این رساله خارج است. آنچه بدان نیاز بود، یعنی مراد از عبادت، تجرد روح، استمرار ولایت تکوینی در برزخ و نحوه وساطت طولی اولیاءالله از خداوند در تصرفات، گذشت و نیازی به تکرار نیست.

خلاصه آنکه طبق مبانی تجرد روح و هدفمندی نظام آفرینش و حکمت الهی و لوازم آنها، روح انسان یک حقیقت نورانی است که از ویژگی‌های طبیعت و ماده منزّه و مجرد است. اگرچه با مرگ علقه روح و بدن به نحو تدبیری و فعالیت طبیعی قطع می‌شود، اما رابطه محبت و نظارت، به ویژه در ارواح قوی و اولیاءالله، نه تنها قطع نمی‌شود، بلکه چه بسا قوی‌تر و گسترده‌تر می‌گردد. بنا به ادله نقلی و عقلی و تجربی، حیات برزخی و استمرار ولایت در برزخ، شد در حال، زیارت، تبرک، توسل و استشفاع، توجیه عقلانی و شرعی یافته، نباید خلاف شرع و عقل محسوب شود.

اگر مرده بسان سنگ و چوب بت پرستان است و هیچ درک و شعوری ندارد، چگونه سؤال نکیر و منکر و عذاب یا تنعم برزخی توجیه پذیر می‌شود:

زمانی که انسان می‌میرد و در قبر خود گذاشته می‌شود، اگر مؤمن باشد، نعمت‌های خداوند به وی نثار می‌شود و اگر کافر باشد، به عذاب مبتلا می‌شود. دلیل آن فرموده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است:

«القبر اما روضه من ریاض الجنّه و اما حفرة من حفر النار»؛ «قبر، یا باغی از باغ‌های بهشت یا گودالی از گودال‌های آتش است»<sup>(1)</sup>.

ص: 272

آیات نافی شفاعت(1) از یک سو تنها برای خداوند، مثبت شفاعت استقلالی است و از سوی دیگر نافی شفاعت خداوند، اولیاءالله، مؤمنان و ملائکه برای کفار، مشرکان، منافقان و متعصبان معاند و لجوج است. ولی یک سری دیگر از آیات،(2) علاوه بر تثبیت شفاعت الهی، مشروط به شرایط ذیل، مثبت شفاعت دیگران است:

1. اذن الهی؛

2. بحق و بجا شفاعت کردن؛

3. از روی علم و در پی شهود و احاطه علمی شفاعت کردن؛

4. طبق مرضی حق بودن.

پس نفی شفاعت بت ها یا ملائکه یا مؤمنان برای بت پرستان در آیات قرآنی، بدان دلیل است که مشرکان برای بت ها، ولایت و شفاعت استقلالی قائل بودند، نه به اذن خدا. آنان راهی هم برای توجیه و اعتقاد به آن نداشتند؛ زیرا اذن الهی مشروط به اعتقاد متوسل به وحی، نبوت و معاد است، ولی مشرکان قائل به نبوت و معاد نبودند؛ هرچند به الوهیت و خالقیت اله اقرار داشتند! پس شفاعت، شامل مؤمنان می شود که اینها اساساً مؤمن نبودند.(3)

هرگونه نوآوری که به عنوان مناسک دینی منصوص و حکم شرعی نباشد، بدعت مستلزم شرک و مطرود نیست. اگر چنین باشد که هرگونه نوآوری در دین مردود است و باید استفاده از صنعت چاپ و نشر در تکثیر و توزیع قرآن کریم از سوی خادم الحرمین، تذهیب کذایی پرده کعبه، مراسم کذایی در دیدارها، مراسم کذایی سران با شیوخ وهابی یا با سران کفار، استفاده از بلندگو و رسانه های مختلف در ترویج فتواها

ص: 273

---

1- . بقره: 48؛ یونس: 18؛ روم: 13؛ انعام: 94، 51 و 70؛ زمر: 3، 43 و 44؛ سجده: 4؛ شعراء: 100؛ مدثر: 40-48؛ منافقون: 5 و 6.

2- . بقره: 255؛ نساء: 64؛ اسراء: 79؛ ضحی: 5؛ یونس: 3؛ طه: 109؛ سبأ: 23؛ انبیاء: 28؛ نجم: 26؛ زخرف: 86.

3- . ر. ک: ترجمه المیزان، ج 7، ص 140.

و افکار قرن هفتم زاییده شده وهایی و بهره گیری از ترن کهربائی و مانند اینها در مراسم های دینی، بدعت در دین و خلاف سیره رسول صلی الله علیه و آله و صحابه قلمداد شود.

شیعه با تلاوت قرآن کریم، ادعیه مأثوره از خاندان نبوت و شریعت، انجام مراسم دعا یا نماز خالصانه برای خداوند در مواقف کریمه و مشاهد مشرفه، بنا به روایات بسیار، از اهم مصادیق این آیه است: (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ)؛ «در خانه هایی که خداوند اجازه داده تا بالا رفته و نام خداوند در آن یادآوری شود». (نور: 36)

بدین ترتیب عبادت به معنای تذلل، خضوع و انکسار همراه با اعتقاد به معبودیت و الوهیت است که لازمه این معنای اطاعت و فرمانبرداری از اله و مولا است. ولی طبق نصوص قرآن کریم، این اطاعت و تبعیت، دارای مراتبی است: اطاعت بنده از اله و مولای اصیل خود که به حکم عقل و شرع واجب است و اطاعت افراد از کسانی که ولایت شرعی بر وی دارند، مانند: آباء و اجداد و حکام شرع و اطاعت از اُولی الأَمر و صاحب اختیارانی که خدا معین فرموده است؛ چون خداوند در مورد پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلی الله علیه و آله می فرماید: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛ «خداوند و رسول و صاحبان امر از میان خودتان را اطاعت نمایید». (نساء: 59؛ مائده: 92؛ نور: 54؛ تغابن: 12؛ محمد: 33)

اطلاق عبودیت به همه این مراتب، از همان جنبه اطاعت و فرمانبرداری از دستورات مستقیم خداوند متعال است. زیارت و لوازم آن نزد شیعه به دلیل عبادت به معنای اطاعت از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و اولوا الأمر معصوم علیهم السلام است که عین شریعت باشد، نه بدعتی در آن. اگر اهل سنت پس از سقیفه بنی ساعده راه خود را از نبی صلی الله علیه و آله جدا کرد و بدون توجه به آیات ولایت (مائده: 55)، اکمال دین (مائده: 3)، ابلاغ آخرین پیام رسالت (مائده: 67) و... همچنین احادیث یوم الدار، منزلت، سفینه، غدیر و سایر روایات دال بر مناقب حضرت علی علیه السلام، راه تغافل یا تجاهل را در پیش گرفت و پیرو سلف صحابه ای همچون خالد بن ولید، معاویه بن ابی سفیان، زیاد بن ابیه و ابوهریره و مانند اینها شد، شیعه بر بیعت و عهد خود با نبی در غدیر خم استقامت ورزید و امانت الهی را به اهلش، یعنی سلف

صالح معصوم علیه السلام سپرد. (نساء: 58-65) پس آنانی که به تمام معنای کلمه، پیرو سلف به تمام معنا صالح هستند، شیعیان اثناعشری جعفری اند، نه سنی سلفی!

بنابراین صرف ادعای توحید و پیروی از سلف صالح کافی نیست و باید این را در مقام عمل انسانی، عقلایی و دینی اثبات کرد. چنانچه صرف مشابَهت تعظیم و تکریم نمی تواند بدعت یا عبادت باشد؛ بلکه این نیت و بیش و گرایش قلبی فرد است که عملی را ریا، نفاق، شرک و بدعت یا خالصانه، صادقانه و نامعارض با شرع مقدس می کند.

ولی حی یا میت نیز به اذن اله و در حیطه حکمت و شرع عمل می کند، نه بر خلاف آن. ولایت تصرف و استمرارش در برزخ، تنها شأن بنده ای است که از هواجس نفسانی به کلی پاک شده (معصوم)، روح خود را تقویت نموده و توسعه داده، پس خود را به منبع قدرت لایزال الهی (علم غیب) متصل کرده باشد. (1)

رسولان و اولیاء الله، هرگز صرفاً بر وفق خواسته و منافع شخصی دنیوی خود به عملی اقدام نمی کنند. پس بر حسب مقام عصمت و ولایت کلیه الهیه که ساحت پروردگار بر رسولان دارد و روح قدسی که به آنان موهبت فرموده، هرگز اراده ای نخواهند داشت جز آنچه که پروردگار از آنان بخواهد و اراده کند. ایشان صرفاً وسایط فیوضات تکوینی و تشریحی خواهند بود و لازم این مقام آن است که هرچه از انسان کامل سرزند، جلوه گاه اراده ساحت پروردگار باشد. (2)

در این مسائل، مشکل ریشه ای امثال ابن تیمیه، ابن جوزی، ابن باز، عثیمین، خصیری، جبرین و... این است که برای غلو در مقام صحابه و قول به عدالت همه صحابه، بدون استثنا! حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را از مقام و رتبه وساطت و حی پایین تر نشانده و هم رتبه امثال خالد بن ولید و معاویه قرار داده اند و ائمه اربعه فقه را از اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: 275

---

1- . ر. ک: ولاءها و ولایت ها، صص 60-68، 70-86 و 88-86؛ آزادی معنوی، صص 57-62؛ خلافت انسان و گواهی پیامبران، صص 6-18.

2- . انوار درخشان، ج 14، ص 76.



بالا تر برده و به جای اقربا و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، مقلد یکی از این ائمه، بلکه مفتیان درباری امروزی و در واقع مجری نیات پلید صهیونیسم بین الملل، شده اند!

اما شیعه، اگر چه که به (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ)؛ «من جز بشری بسان شما نیستم» اقرار دارد، اما دنباله آیه را نمی برد که: (يُوحَىٰ إِلَيْ)؛ «بر من وحی شده است». (کهف: 110) همچنین شیعه به آیه ذیل بیش از اینان پایبند است تا مبادا به شکایت نبی اعظم صلی الله علیه و آله، به عذاب دردناک جهنم دچار شود:

(التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا \* وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا \* لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا) (احزاب: 6 و 7)

نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر باشد و همسرانش، مادران مؤمنان هستند و در کتاب خداوند، برخی از ارحام نسبت به برخی دیگر از مهاجران و مؤمنان سزاوارترند؛ مگر اینکه نسبت به اولیای خود به معروف رفتار نمایند!! این در کتاب، مسطور و ضبط شد... تا راستگویان را از صداقتشان پرسند و برای ناسپاسان، عذابی دردناک مهیا باشد».

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّىٰ بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ. إِلَيْهِمْ يَتَىءُ الْغَالِي، وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ. (1)

هیچ یک از این امت با خاندان محمد صلی الله علیه و آله مقایسه پذیر نیست و آنان که نعمت هدایت

ص: 276

بر ایشان جریان یافت، هرگز با اینان مساوی نگردند. ایشان اساس دین و ستون یقین اند. غلوکننده به ایشان برگردد و آن کس که عقب مانده، به ایشان ملحق شود و ویژگی های حق ولایت، تنها در ایشان منحصر گشته و وصیت و وراثت [از نبی] به ایشان رسیده است [نه دیگران].

یعنی هرگز هیچ فرد عادی، از صحابی و سلف صالح صدر اسلام، مثل سلمان، اباذر و عمار یا امثال امام خمینی قدس سره یا سایر عرفا و زهاد، با خاندان عصمت و طهارت قیاس نمی شوند؛ زیرا اساساً قیاس شدنی نیستند. انسان های کامل و خلفای واقعی الهی را با یکدیگر مقایسه می کنند، نه با افراد عادی. اینان اهل بیت وحی علیهم السلام، ذواتی نورانی و ملکوتی، مظهر اسمای حُسنای خداوند و مجاری و ولی نعمات تکوینی و معنوی هستند و سایرین هر که و در هر رتبه ای باشند، به برکت وساطت شرعی و تکوینی ایشان، به هستی گام نهاده و بدان رتبه، هدایت یافته اند.

هیچ گاه مُتَنَعَم را با مجرای نعمت و واسطه انعام، قیاس نتوان کرد تا چه رسد که در یک رتبه قرار گیرند و بلکه پایین تر. این عین بی عدالتی و ظلم در حق ولی نعمت، به جای شکر منعم و کفران نعمت محسوب می شود! شیعیان به دلیل اطاعت از دستور اکید این معصومین از اهل بیت علیهم السلام (احزاب: 33)

«أدری بما فی البیت» و به تبعیت از نصوص قرآنی است که به زیارت قبورشان می روند تا با تجدید بیعت و پیمان، ضمانت شفاعت کبرا از سوی نبی اکرم و خاندانش علیهم السلام را دریافت کنند. (1)

هرچند وهابیت متحجر، همه اینها را بدعت انگاشته و همه آیات مرتبط را تأویل و تفسیر به رأی نموده و احادیثی را که به مذاق اربابانشان خوش نیاید، جعلی و دروغین معرفی کرده اند. سپس با تبلیغات گسترده خویش، راه هدایت به صراط مستقیم دین ناب خاتم الأنبیاء را که در شیعه اثناعشری متبلور شده است، سد کرده اند و پیروان خود

ص: 277

---

1- . ر. ک: شفاء السقام فی زیارت خیر الأنام، تقی الدین علی سبکی؛ تتمه المنتهی فی تاریخ الخلفاء، شیخ عباس قمی، ترجمه: علی محدث زاده، کامل الزیارات، بحار الانوار، ج 101 و 102.

وهایبان بر خلاف صریح (لا إكراه فی الدین)؛ «هیچ زور و اجباری در دین نیست». (بقره: 256)، به زور شرطه ها یا مأموران اداره امر به معروف و نهی از منکر یا وزارت ارشاد، مسلمانان را در حج و عمره تحت فشار زور و سیطره خود بر حرمین شریفین، از انجام آزادانه زیارت رسول و ائمه بقیع یا مدفونان در قبرستان حجون یا أحد و اماکن دیگر محروم می کنند؛ یا به طور ناجوانمردانه و غیر انسانی و بر خلاف حقوق بین المللی، زنان و کودکان بی دفاع را در مسیر زیارتگاه ها یا مساجد و محافل به خاک و خون می کشند.

### ج) تعارض نداشتن سجده با توحید عبادی در زیارتگاه ها

متحجران وهابی، به سجده شکر رفتن شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام، بر توفیق زیارت و نیز پرداختن به عبادت و دعا در کنار قبور ایشان را عبادت این بندگان خداوند محسوب کرده، این اعمال را بدعت گذاری مشرکانه، کفر یا ارتداد می شمرند. شبیه این دسته شبهات، در مورد سجده ملائکه بر آدم علیه السلام و سجده یعقوب و خانواده اش علیهم السلام بر یوسف علیه السلام ایراد شده و مفسران شیعه و سنی به توجیه آن سجده ها پرداخته و هیچ یک ملائکه یا آل یعقوب علیه السلام را مشرک محسوب نکرده اند. هر توجیهی که در آنجا جریان بیابد، در مقام اعتقاد به ولایت تکوینی اولیاءالله و عبادت الله تعالی در زیارتگاه ها نیز باید جاری شود.

شبهه افکنان گمان کرده اند یا عامدانه تبلیغ کرده اند که هیئت سجده یا دست به سینه ایستادن در مقابل افراد یا قبور، ذاتاً عبادت است. در حالی که این تصور باطل است؛ زیرا ممکن است کسی سجده و نماز را به انگیزه ای غیر از تعظیم، عبادت و اطاعت از خداوند متعال انجام دهد؛ مثلاً برای ریا و تظاهر یا مسخره و استهزاء طرف مقابل بر او سجده کند یا صرفاً برای التماس یا معذرت خواهی به پای کسی بیافتد و هیئت سجده به خود بگیرد.

ص: 278

از اینها گذشته، ممکن است بیماری دل درد، کسی را مستأصل کرده و به این وضعیت درآورد! درحالی که اگر عبادت، ذاتی سجده بود، این امور هم شرک محسوب می شد. بنابراین ممنوعیت سجده بر غیر خداوند، در موردی است که انسان با سجده، برای مسجودله (غیر خدا) معتقد به الوهیت یا خالقیت و ربوبیت استقلالی باشد.

صرف تواضع و کرنش و تکریم، عبادت محسوب نشده و بدون اعتقاد به ربوبیت یا فاعلیت طرف یا شیء مقابل، مستلزم شرک نخواهد بود. به اعتقاد شیعه، اولیاءالله صرفاً واسطه معبودند نه خود معبود! آن هم واسطه ای که مرتبط به معبود هستند، نه بریده یا مطرود درگاه الهی.

پس قصد شیعه به اطاعت از خداوند، تعظیم شعائر الهی و الگوگیری از انسان های مظهر کمالات الهی برای وصول به هدف نهایی است: (مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)؛ «هر آن کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این نشانه تقوای قلوب آنان است». (حج: 32)

ولی اگر تواضع و تکریم و خشوع، صرفاً یک نحو از تعارف و تحیت باشد، نه دلیل شرعی و نه عقلی بر حرمت چنین سجده ای وجود ندارد. نتیجه آنکه، خضوع و خشوع، رعایت آداب و دست به سینه سلام دادن و حتی سجده برای شکر خدا در این مکان های خاص جایز است، در صورتی که منظور از آن، احترام و تکریم آن غیرخدا، به دلیل خضوع و اطاعت امر خدا باشد. پس ملائکه واقعاً برای خداوند به دلیل خلقت عظیم موجود پیچیده ای چون آدم علیه السلام سجده کردند و در عین اینکه از خود نهایت تذلل نسبت به آدم علیه السلام را نشان دادند، ولی او را عبادت نکردند، بلکه اطاعت امر خداوند را کردند. (بقره: 30-34)

با آنکه روی دعوت تمام پیامبران الهی، به سمت عبادت خداست، قرآن در سوره یوسف علیه السلام (آیه 100) ماجرای سجده یعقوب پیامبر علیه السلام بر یوسف علیه السلام را نقل می کند. حال آنکه از آن به عنوان یک عمل شایسته و حداقل مجاز یاد شده است. سجده یعقوب و همراهانش به قصد معبود قرار دادن یوسف علیه السلام نبود تا یوسف علیه السلام را با نیت الوهیت و استقلال در ذات سجده کنند. بلکه قصد آنان صرفاً تکریم و احترام یا سجده شکر برای

خداوند، به دلیل مقامات یوسف و نجات از قحطی بود.

نظیر اینکه ما هنگام نماز، رو به سوی کعبه نماز می‌گزاریم، ولی هرگز کعبه معبود ما نیست؛ بلکه تنها برای عبادت خداوند است. پس سجده بر یوسف علیه السلام برای تکریم او و شکر حیات و امارت و ملاقات وی و حمد خداوند بر نجات بنی اسرائیل از قحطی بود، نه اینکه شخص یوسف مسجودله یعقوب پیامبر علیه السلام و برادرانش باشد.

درست است که سجده مظهر نهایت تذلل نزد اله است، ولی نباید به ظاهر نگریم. بلکه باید در نیت‌ها، عقیده‌ها و انگیزه‌های فاعل دقت کرد. بنابراین تذلل و تواضع در زیارتگاه‌ها را نیز باید به حساب سجده شکر و عبادت خالصانه خداوند متعال نهاد، نه پرستش مزور یا ضریح و قبر وی! (1) چنان که حکم فقهی سجده بر مظهر نیز چنین است، ولی بررسی آن خارج از حوزه این رساله است.

### **(د) نیت و اغراض شیعه در زیارت**

چنان که گذشت، وهابیان را گمان بر این است که شیعه به نیت پرستش به سراغ اولیاءالله و زیارت قبور ایشان رفته یا ایشان را در فاعلیت مستقل می‌داند؛ ولی اشاره شد که اعتقادات و نیت شیعه، کاملاً در نقطه مقابل این گمان است. اعتقادات و نیت شیعه در حفظ احترام مقربین درگاه خداوند به تعظیم، تکریم و زیارت قبور آنان، همراه اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت و فعالیت استقلالی اولیاءالله نیست تا عبادت ایشان محسوب و شرک لازم آید؛ زیرا اولاً، این امور از سوی شیعیان برای اطاعت خداوند است، نه اینکه بسان بت پرستان، به وهم خود اقدام به عبادت سنگ و طلا کنند. قصد شیعیان، امثال امر الهی بر ادای اجر رسالت است:

(قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) (شوری: 23)

ص: 280

بگو من از شما پاداشی جز مودت به نزدیکانم نمی خواهم و هر آن کس از احسان به ایشان توشه بگیرد، ما برایش در حُسنش بیافزاییم؛ زیرا همانا خداوند بخشنده شکرگزار است.

زیارت قبور اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مظهري از محبت و گوشه ای از وظایف مؤمنان نسبت به این خاندان است. البته خود مؤمنان، از این عمل بهره می برند: (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ)؛ «بگو: هر آن مزدی که از شما خواستم به نفع خودتان باشد».

(سبأ: 47)

پس بنا به این آیات و آیات ذیل تجلیل از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به عنوان یک شعار اسلامی، همیشه - در زمان حیات آن حضرت و پس از آن - زنده است؛ زیرا مقام رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله همواره زنده است. (1)

(إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ) (فتح: 8 و 9)

همانا ما تو را شاهد و بشارت دهنده و ترساننده فرستادیم تا اینکه به خدا و رسولش ایمان بیاورید و وی را عزیز داشته و تکریم کنید.

ثانیاً، استعانت از خداوند متعال بر دو وجه است: یکی استعانت مستقیم از ذات اله با قسم دادن به ذات الهی - جل جلاله - یا به صفات سبحانی: (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا)؛ «و برای الله نام های نیکوست؛ پس با این نام ها، خداوند را بخوانید». (اعراف: 180) دوم استعانت به وسایلی که خداوند تعالی، خود برای رسیدن به مقصودی مشروع و مباح مقرر فرموده است؛ اعم از وسایل و علل طبیعی یا وسایط معنوی مانند طلب شفاعت از اولیاءالله به درگاه الهی در قالب دعا و توسل به ایشان برای رفع حوایج و مطالب.

توحید در توکل و استعانت (توحید عملی) به این نیست که انسان از هیچ ابزار و وسیله طبیعی یا معنوی برای رفع نیازهای جسمانی و روحی - روانی اش بهره نگیرد؛ بلکه به این است که در عین مراجعه و استفاده از این امور، مدبر و خالق اصلی و مطلق

ص: 281

را خداوند بداند که همه این وسایط را آفریده و این خواص را در آنها قرار داده است و اگر بخواهد، می تواند آنها را از اثر و علیت ساقط کند. رب العالمین، خود در قرآن کریم حکم فرمود: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ)؛ «ای کسانی که ایمان دارید، تقوای الهی پیشه کنید و به سوی او وسیله ای برگزید». (مائده: 35)

از بهترین وسایل تقرب به خداوند که ابتغاء و اعتصام به آن، مورد امر پروردگار قرار گرفته، ارتباط با اولیاءالله از طریق ذکر مناقب آل طاهرا و یاسین و احساس سرور در موالید آنان و تألم و اندوه در مصایب آنهاست؛ زیرا ارتباط عقلی و عاطفی به آن ذوات نوری که انسان های کامل اند، مایه بهره وری از معارف قرآن و استفاده از سنتِ معصومین علیهم السلام است. چنان که تعهد الهی نیز در پرتو پیوند با خلیفه خدا تأمین می شود. پس ایشان »

من دون الله»؛ «بریده و منقطع از خداوند» نیستند. بلکه عباد وابسته به ذات احدیت اند که به اذن اله، حتی پس از مرگ می توانند طبق حکمت و مصلحت، در طبیعت و نفوس عباد تصرف کنند. (1)

امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام فرمود:

إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَشِدَّةً بِيَعْتِهِ وَإِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَحُسْنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ، فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ وَتَصَدِيقًا بِمَا رَغَبُوا فِيهِ كَانَ أَيْمَتُهُمْ شُفَعَاءَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (2)

همانا برای هر امامی تعهدی بر گردن موالیان و پیروانش باشد و همانا کمال وفای به آن عهد و حسن ادای آن، در زیارت قبورشان علیهم السلام است. پس هر آن کس با شوق در زیارتشان، به زیارت قبورشان رود و آنچه را آنان رغبت داشتند، تصدیق کند، امامانشان در روز قیامت شافعان آنان خواهند شد.

زیارت، حضور مُحب در پیشگاه محبوب است و ابراز ارادت و فروتنی و محبت به

ص: 282

1- . تفسیر اثنا عشری، ج 2، ص 160.

2- . کافی، ج 4، ص 567.

پیشوایان دین، در واقع اظهار انقیاد از دین و بزرگداشت اعلام ایمان و شعائر دینداری است؛ زیرا اولاً، دین جز محبت نیست؛ (1) ثانیاً، حب محبوب خدا، حب خداست و زیارت جلوه ای از این محبت است. افزون بر این، کسی که مظهر محبت کامل حق و حبیب او، یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دوست دارد، از او اطاعت کرده، پیروی از آن محور محبت الهی، انسان را متعالی و محبوب خدا می کند؛ (إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)؛ «اگر الله را دوست دارید، از من تبعیت کنید تا الله، شما را دوست بدارد». (آل عمران: 31)

انس می گوید:

مردی بادیه نشین از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسید: «رستاخیز چه روزی فرا می رسد؟» همزمان با این پرسش، هنگام نماز شد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از نماز، آن مرد را به حضور طلبید و فرمود: «برای آن روز چه ذخیره ای فراهم کرده ای؟» عرض کرد: «سوگند به خداوند که نماز و روزه فراوانی برای قیامت ذخیره نکرده ام، ولی خدا و پیامبرش را دوست می دارم». آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «انسان با محبوب خویش محشور می شود». انس می گوید: «مسلمانان را پس از رهایی از جاهلیت و نیل به اسلام، ندیدم به چیزی به این اندازه خوشحال شده باشند». (2)

امیر مؤمنان امام علی علیه السلام فرمود:

مردی از انصار به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت: «من توان تحمل فراق و هجران شما را ندارم؛ در منزل یا محل کار، هرگاه به یاد شما می افتم، دست از کار می کشم و به دیدارتان می شتابم. این بی تابی از آن روست که شما را دوست دارم. اکنون به این فکر افتاده ام که روز قیامت که شما وارد بهشت شده و به اعلیٰ علین عروج کردید، من چه کنم؟»

در این هنگام این آیه شریفه نازل شد: (مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ

ص: 283

1- . بحار الانوار، ج 27، صص 94 و 95.

2- . همان، ج 17، ص 13.



عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّالِحِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا)؛ «پیروان خدا و پیامبر، با انبیا و صدیقان و شاهدان و صالحان محشور می شوند و آنها رفقای خوبی هستند». (نساء: 69) زیرا خسته دلان قافله را پشت سر نمی گذارند، بلکه تا نهایت قرب الهی، آنها را همراه خود می برند. پس از نزول این آیه، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آن مرد را به حضور طلبید و آیه را بر وی تلاوت کرد و به او بشارت داد. (1)

نتیجه دفع شبهات مطروحه این شد که الوهیت، ربوبیت، خالقیت و حتی سایر کمالاتی مثل علم، قدرت، حیات و اراده بالأصله، فقط و فقط از آن خداوند متعال است. صفت ذاتی الوهیت به هیچ وجه و با هیچ توجیهی اطلاق پذیر بر غیر خداوند، حتی متعالی ترین ولی الله یعنی رسول الله و ائمه معصومین علیهم السلام نیست؛ وگرنه معتقد شدن به الوهیت یا معبود بودن موجودی غیر خداوند متعال، به اجماع مسلمانان، اعم از شیعه، سنی و وهابی، بسان یهود و نصاری، مستلزم غلو و خروج از دین محسوب می شود.

اما سایر کمالات به اذن و مشیت تکوینی و تشریحی اله، ممکن است بر افرادی که شایستگی لازم را دارند، اطلاق شود. از آنجا که تصرفات تکوینی یا شرعی اولیاء الله به اذن و با وابستگی به اله است، اعتقاد به ولایت تکوینی ایشان، نمی تواند مستلزم شرک و اباحه جان، مال و ناموس ایشان باشد.

بالتبع، شد الرحال (بار سفر بستن برای زیارت)، زیارت قبور، تبرک، توسل، عبادت و دعا نزد قبور ایشان برای الله تعالی، تحافل (مجلس گرفتن) در شادی ها یا عزای ایشان و نهایتاً اعتقاد به شفاعت ایشان در دنیا و حتی در برزخ و بالاخره در قیامت کبرا، هم سیره معصومین علیهم السلام، هم سیره سلف صالح و سایر مسلمانان تا قرون اخیر (قرن 11 ه. ق)، قبل از پیدایش وهابیت بوده و نزد هیچ مسلمان عاقلی، با هیچ یک از ابعاد توحید ذاتی یا افعالی یا ربوبی یا عبادی در تعارض و تنافی نبوده و نیست؛ بلکه در استدامه و در طول آن قرار می گیرد.

ص: 284

اما حاصل فصل اینکه اعتقاد به ولایت تکوینی، نه تنها در تعارض با ابعاد مختلف توحید نیست، بلکه در استدامه توحید ناب و تأکیدی بر قدوسیت و سبوحیت خداوند متعال است. جریان غلو، یک مشی انحرافی است که اگرچه خود را به دروغ به شیعه منتسب می کند، ولی منظر شیعه نیز، بسان اغلب مذاهب اسلامی، مطرود و بلکه نجس العین است. برخی تعابیری که در کتب شیعه دارای ایهام غلو است، از واردات این گروه و از مرام ائمه شیعه به دور است و ائمه هدی علیهم السلام در هر فرصتی، در روایات و موضع گیری های خود، آرائشان را ابطال و برائت خود از اینان را به طور صریح و بارها اعلام کرده اند. علمای بیدار و هوشیار شیعه نیز به تبع ائمه خویش علیهم السلام، همواره غلات را از میان خود رانده اند.

بنابراین انتساب غلو به کل شیعیان به دلیل انتساب بی مورد عده ای قلیل و شناخته شده از غالیان به شیعه یا وجود برخی روایات جعلی در برخی منابع روایی شیعه یا برخی مطالب ابن عربی صوفی در کتب عرفانی شیعی، انتسابی بی محل و سخیف است. پس اعتقاد به ولایت تکوینی و لوازم آن، با تبیین از آن به عنوان وسایط فیض حق - که خود عبدالله محض و متعبد به دین الله هستند -، نه در تعارض با توحید ذاتی و الوهی است و نه در تعارض با توحید افعالی یا ربوبی؛ چنان که در تعارض با توحید عبادی نیز نیست؛ زیرا زیارت، توسل، تبرک، خضوع، خشوع و تکریم ائمه هدی علیهم السلام از سوی شیعه، هرگز همراه با معبود انگاشتن ایشان نیست. شیعیان تنها حرم های مطهر ایشان را از مصادیق بیوت الله می دانند که ذکر حق تعالی و دعا و نماز در آن، به قبول و اجابت نزدیک تر است؛ چنان که در روایات فریقین برای ثواب وافر بر نماز در مسجدین شریفین مکه و مدینه، همین فلسفه ذکر شده است.

بنابراین شیعیان، تکریم اولیاءالله و تبعیت از ایشان و الگوگیری از روش و منش شان را به دستور کرائم قرآنی به دلیل هدایت به صراط مستقیم و به دلیل ادای مزد رسالت، بر خود فرض دانسته و آن را به هیچ وجه با پیرایه های شرک آمیز، مثل توهم استقلال

ایشان در تأثیر یا شفاعت نمی آلاینند. به ویژه که از منظر شیعه، بنا به کرائم قرآنی و نصوص روایی، روح ولی پس از مرگ نیز به قوت و قدرت معنوی خویش باقی و دارای حیات برزخی است.

ص: 286

یکی از معتقدات شیعه، ضرورت وجود امام یا انسان کامل در همه زمان هاست. انسان کامل کسی است که همه ارزش های انسانی اش با هم رشد کرده و آینه ای است که جز جمال و جلال خداوند، چیزی را نشان نمی دهد، که در اصطلاح، خلیفه الله نامیده می شود. مقام خلافت الهی برای انسان کامل، بالجنبه و بالتبع، بالفعل و برای انسان های دیگر، بالقوه و اکتسابی است. یکی از ابعاد وجودی خلیفه الله، ولایت تکوینی است. ولایت مطلق، استقلالی و نامتناهی، تنها برای خداوند است که به برخی بندگان خاص از روی حکمت و به تناسب ظرفیت آنان عطا می شود.

منظور از ولایت تکوینی، امکان و توانایی تصرف در عالم طبیعت و نفوس انسان هاست. جهان آفرینش، تحت نفوذ قدرت معنوی ولی الله، قرار گرفته و او به اذن الهی می تواند طبق حکمت و مصلحت، در آن تصرف غیرطبیعی و غیرمعمول کند که در قالب معجزات و کرامات یا اخبار غیبی بروز و نمود می یابند.

نفوس انسان ها نیز تحت قدرت معنوی و هدایت باطنی ولی خدا قرار گرفته و ایشان با تصرف در قلوب و نیات و افکار، آنها را به سمت سعادت حقیقی سوق می دهند. از این قدرت در اصطلاح به امامت باطنی نیز تعبیر می شود.

ولایت تشریحی تنها به برخی از بندگان الهی (انبیای اولوا العزم) و به طور محدود به

معصومین علیهم السلام عطا می شود؛ ولی راه دستیابی به ولایت تکوینی برای هر کس که با تعبد به قرب الهی رسیده، گشوده است، اما همه در یک مرتبه و رتبه واقع نمی شوند.

آنچه این رساله درصدد بررسی آن برآمده، اثبات ولایت تکوینی برای امام علیه السلام بود که با بهره گیری از منابع تفسیری، کلامی، عرفانی و فلسفی از صاحب نظران گرانقدر مختلف، پردازش شد.

باید توجه داشت که گروهی در مسئله ولایت تکوینی اولیاءالله، به افراط یا تفریط کشیده شده اند. تفریط در آن به این معنای است که عده ای به دلیل درک نکردن مفهوم صحیح ولایت تکوینی، آن را منافی با مقام الوهی (توحید ذاتی)، افعالی یا ربوبی و عبادی اله دانسته، منکر آن شده اند و افراط در آن نیز منجر به غلو در مقام اولیای الهی شده است. این غالیان خواری عاداتی را که از بندگان مقرب الهی صادر شده است، فراتر از توان بشری و کاری صرفاً الهی شمرده، به ایشان مقام الوهیت نسبت می دهند یا امور را به ایشان تفویض شده می انگارند.

در پاسخ به گروه اول، گفته می شود، بنا به تفسیر صحیح ولایت تکوینی که مبتنی بر توحید افعالی و صفاتی اله است، کامل مطلق و فاعل حقیقی فقط خداوند متعال است و اولیاءالله تنها آینه و نشان دهنده اسما و صفات کمالی و جلوه گر و مجری صفات فعلیه اله در میان مخلوقات هستند؛ زیرا اشرف وجودی اله بر کل هستی، جایی برای غیر باقی نمی گذارد تا آن غیر، کامل یا فاعلی مستقل یا هم عرض الله عزوجل - باشد.

پس اسناد فعل و کمالی به غیر خداوند، به نحو طولی، یعنی به واسطه و تبعی است. در پاسخ به گروه دوم نیز گفته می شود، انسان کامل و اولیای الهی، تنها مظهر صفات فعلی خداوند می شوند، نه صفات ذاتی. پس مظهریت «الوهیت» (معبودیت) از آن هیچ بنده ای، حتی خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله نیست.

در حقیقت بنده الله، با یقین، صبر و عبادت خالصانه خود، حقیقت اسما الهی را درک و به لوازم این معرفت، یعنی تعبد و ریاضات شرعی عمل نموده، در نتیجه مقرب درگاه خداوند شده است. در سایه رسیدن به این مراتب، ولی الهی، قدرت بروز خواری عاداتی از

جمله معجزه، کرامت و آگاهی بر غیب را کسب می کند. نمونه های فراوانی از اینها در قرآن کریم و روایات اسلامی از اولیا مشاهده شده است که بررسی آنها، ما را به مفهوم صحیح ولایت تکوینی و قدرت خارق العاده بشر از نظر روحی، رهنمون می کند.

طبق عقیده شیعه، غیر از مصادیق قطعی اولیاء الله، که انبیا علیهم السلام هستند، این مقام مصادیق قطعی دیگری (امام علی و معصومین از ذریه ایشان علیهم السلام) نیز دارد که بر این ادعا شواهد فراوان عقلی، نقلی و تاریخی می توان ارائه کرد. با این همه برای سایر انسان ها راه بسته نیست؛ بلکه هر انسانی به فراخور تلاش، تعب، یقین، صبر و خلوص خود می تواند توشه و بهره ای از آن، در حد سعه وجودی خود بگیرد؛ زیرا وصول به این مقام، هدف اصلی خلقت است و نبود امکان دستیابی بدان، نقض غرض و خلاف حکمت است.

این بدان دلیل است که خداوند متعال، تمهیدات تکوینی مثل روح ملکوتی مجرد، عقل، فطرت و امکان تسخیر طبیعت را برای انسان فراهم کرده است. سپس با تمهیدات تشریحی، یعنی ارسال پیامبران و انزال وحی و شریعت، و با در اختیار نهادن زاد و توشه آن، یعنی عبادات و مناسک، کسب ایمان، یقین، اخلاص، ورع و صبر، به اضافه الگوهای برین انسانیت، حجت را بر همگان تمام کرد تا همه بتوانند سالک قرب شوند و بدان مقام برسند. اگر با توجه به این تمهیدات، انسان نتواند به این مقصود و مطلوب برسد، هدف خلقت انسان، منتفی و نقض غرض می شود که این بر حکیم علی الإطلاق محال است.

بنابراین شیعه امامیه اثنی عشریه، تنها امت وسطی است که در پی ائمه علیهم السلام خویش در قیامت در مقام شاهد بر سایر امت ها به عرصه محشر وارد خواهد شد و سپس با ثبات قدم از صراط مستقیم عبور کرده، به رضوان الهی رسیده، بر سر حوض کوثر به رسول خویش با روی سپید وارد خواهد شد.

### **حسن ختام: توصیه عارفانه امام خمینی رحمه الله علیه**

ای نفس!... پرهیز و بر حذر باش - خداوند متعال در اُلی و آخری یارت باد - از اینکه همت خویش صرف به دست آوردن لذات شهوات حیوانی کنی که این شأن چهارپایان است یا به چیرگی بر نزدیکان و همانندان بپردازی - اگرچه غلبه در علوم و

معارف باشد - که این منزلت درندگان است یا هم خویش به ریاست های ظاهری دنیا صرف کرده، تدبیر و اندیشه را بر آن بگماری که مقام شیاطین است.

بلکه حتی پوسته و ظاهر عبادات را نیز منظر نظر قرار نده و نه اخلاق معتدل یا نیکو را و نه فلسفه کلیه یا مفاهیم مبهم را و نه شیوایی گفتار ارباب تصوف و عرفان ظاهری و نظم کلام ایشان را و نه غرش رعد اهل خرقة و آذرخش ایشان، هیچ کدام را در برابر چشمانت قرار نده که همه آنها حجابی است اندر حجاب و ظلماتی است انباشته بر هم و صرف کوشش در آنها مرگ و هلاکت است و چنین کاری، زیان آشکار و محرومیت ابدی و ظلمتی است بی پایان.

بلکه همت تو باید در همه حرکات و سکنتات و اندیشه و فکرت در توجه به خداوند متعال و ملکوت او باشد؛ چراکه به سوی خدای متعال مسافری و ممکن نیست در این سفر با قدم نفس، راه پیمودن. پس چاره ای نیست جز آنکه با قدم خدا و رسول صلی الله علیه و آله سفر کنی که مهاجرت از سرای نفس با گام های آن نتوان. پس تا هنگامی که با قدم نفس ره می سپاری، هنوز از دیار نفس خارج نشده و به سفر پرداخته ای، در حالی که می دانی که مسافری غریبی. (1)

(رَبَّنَا إِنَّا سَأَلْنَاكَ بِرَبِّكَ يَا مُنَادٍ لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَأَمَّا رَبُّنَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ \* رَبَّنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ) (آل عمران: 193-194)

بار الها! همانا ما ندای دعوت کننده ای که برای ایمان صدا برداشت که به پروردگارتان ایمان بیاورید را شنیدیم، پس ایمان آوردیم. پروردگار ما! [الوعده وفا] پس گناهان ما را بیامرز و لغزش های ما را جبران نما و ما را با نیکان دریافت نما (بمیران). پروردگار ما! و آنچه را که به رسولانت وعده فرمودی، به ما بده و روز قیامت ما را خوار (و پست) مگردان؛ زیرا که همانا تو وعده هایت را تخلف نخواهی نمود.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»

ص: 290

قرآن کریم، ترجمه: محمدکاظم معزی، 1342 ه. ش.

نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، نشر ائمه، قم، چاپ 3، 1380 ه. ش.

صحیفه کامله سجّادیه، ترجمه: سید احمد سجّادی، پیام آزادی، تهران، چاپ 1، 1386 ه. ش.

1. ابتلا از دیدگاه قرآن و سنت، مجتبی بیگلری، رمز، تهران، چاپ 1، 1380 ه. ش.

2. اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، محمدبن حسن حر عاملی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی چا، 1390 ه. ق.

3. اجساد جاویدان، علی اکبر مهدی پور، حاذق، قم، بی چا، بی تا.

4. اخلاق در قرآن، محمدتقی مصباح یزدی، 3 جلدی، مؤسسه... امام خمینی رحمه الله علیه، قم، چاپ 9، 1383 ه. ش.

5. اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین (محمدبن الحسن) طوسی، خوارزمی، تهران، چاپ 2، بی تا.

6. اخلاق نیکوماخوس، ارسطو، محمد حسن لطفی تبریزی، طرح نو، تهران، چاپ 2، 1385 ه. ش.

7. ادب فنای مقربان، عبدالله جوادی آملی، اسراء، قم، چاپ 3، 1382 ه. ش.

8. الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) عکبری بغدادی، ت: سیدهاشم رسولی محلاتی، علمیه اسلامیة، تهران، بی چا، بی تا.

9. اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته های پهلوی، رحیم عقیقی، توس، تهران، بی چا، 1383 ه. ش.



10. اسرار الحکم، ملاهادی سبزواری، مقدمه از استاد صدوقی و تصحیح از کریم فیضی، مطبوعات دینی، قم، چ 1، 1383 ه. ش.
11. اسرار عرفانی حجّ، محمدتقی افعالی، مشعر، قم، چاپ 1، 1386 ه. ش.
12. اسطوره آفرینش در آیین مانی، ابوالقاسم اسماعیل پور، فکر روز، تهران، بی چا، 1375 ه. ش.
13. اسفار اربعه، صدرالدین محمد (ملاصدرا) شیرازی، چاپ 7، تهران، مکتبه مصطفوی، 1412 ه. ق.
14. اسلام و تعلیم و تربیت، ابراهیم امینی، بوستان کتاب، قم، چاپ 1، 1384 ه. ش.
15. الإشارات و التّبیّحات، شرح خواجه طوسی، حسین بن عبدالله ابوعلی سینا، چاپ 5، تهران، دفتر نشر کتاب، 76.
16. أشعّة اللّمعات، نورالدین عبدالرحمن جامی، هادی رستگار مقدّم گوهری، بوستان کتاب، قم، چاپ 1، 1383 ه. ش.
17. اصول فلسفه و روش رئالیسم، سید محمد حسین طباطبایی، تعلیق: مرتضی مطهری، چاپ 5، تهران، صدرا، 1365 ه. ش.
18. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی چا، 1365 ه. ش.
19. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، انتشارات اسلام، تهران، چاپ 2، 1378 ه. ش.
20. الأمالی، خواجه نصیرالدین (محمدبن الحسن) طوسی، دارالتّحافه، قم، بی چا، 1414 ه. ق.
21. امالی، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) عکبری بغدادی، کریم فیضی تبریزی، کتابچی، تهران، بی چا، 1386 ه. ش.
22. امام شناسی، سید محمد حسین حسینی طهرانی، نشر علامه طباطبایی، مشهد، بی چا، 1375 ه. ش.
23. امامت و رهبری، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، چاپ 22، 1378 ه. ش.
24. امامت و ولایت، محسن کازرونی، نهضت، قم، بی چا، 1374 ه. ش.
25. امام شناسی، حسین گنجی، مجمع جهانی شیعه شناسی، قم، چاپ 1، 1386 ه. ش.
26. امدادهای غیبی در زندگی بشر، مرتضی مطهری، نشر اسلامی، قم، بی چا، بی تا.
27. انسان از دیدگاه اسلام، احمد واعظی، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، چاپ 7، 1385 ه. ش.
28. الإنسان الکامل فی معرفه الأواخر والأوائل، عزالدین عمر بن محمد نسفی، ت: ماریژان موله، بی تا، حیدری، تهران، 1350 ه. ش.

29. انسان شناسی، سید حسین ابراهیمیان، نشر معارف، قم، چاپ 1، 1381 ه. ش.
30. انسان کامل از دیدگاه امام خمینی و عرفای اسلام، محمدامین صادقی ارگانی، دفتر تبلیغات اسلامی، تهران، چاپ 1، 1382 ه. ش.
31. انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، حسن حسن زاده آملی، قیام، قم، چاپ 1، 1379 ه. ش.
32. انسان کامل، سید علی طباطبایی، مطبوعات دینی، قم، چاپ 3، 1389 ه. ش.
33. انسان کامل، سید محمد حسین طباطبایی، مطبوعات دینی، قم، بی جا، 1384 ه. ش.
34. انسان کامل، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، چاپ 12، 1372 ه. ش.
35. انسان و سرنوشت، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، چاپ 28، 1384 ه. ش.
36. انسان شناسی، محمود رجیبی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله علیه، قم، چاپ 1، 1379 ه. ش.
37. انوار الحکمه، ملا محسن فیض کاشانی، بیدار، قم، چاپ 1، 1383 ه. ش.
38. انوار العرفان فی تفسیر القرآن، ابوالفضل داور پناه، صدر، تهران، چاپ 1، 1375 ه. ش.
39. انوار درخشان، سید محمد حسین حسینی همدانی، ت: محمد باقر بهبودی، کتابفروشی لطفی، تهران، چاپ 1، 1404 ه. ق.
40. انوار ملکوت، سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبایی، مشهد، چاپ 2، 1368 ه. ش.
41. آدم از دیدگاه قرآن و عهدین، احمدعلی ناصح، رایزن، تهران، بی جا، 1387 ه. ش.
42. آزادی معنوی، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، چاپ 47، 1389 ه. ش.
43. آفرینش انسان، محمدتقی جعفری، شرکت سهامی انتشار، تهران، بی جا، 1351 ه. ش.
44. آفرینش در اساطیر آمریکا، حسن حسینی، ادیان، قم، چاپ 1، 1383 ه. ش.
45. آیات ولایت در قرآن، ناصر مکارم شیرازی، نسل جوان، قم، چاپ 1، 1381 ه. ش.
46. آیین وهابیت، جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، 1382 ه. ش.
47. باب حادی عشر، حسن بن یوسف حلّی، شرح فاضل مقداد، کتابفروشی مصطفوی، تهران، چاپ 2، 1399 ه. ق.
48. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، بی جا، 1404 ه. ق.
49. بررسی مسائل کلی امامت، ابراهیم امینی، دفتر تبلیغات حوزه علمیه، قم، بی جا، بی تا.

50. البرهان فی تفسیر القرآن، سیّدہاشم بحرانی، بنیاد بعثت، تہران، چاپ 1، 1416 ہ.ق.

ص: 293

51. بصائر یا قرآن و اهل بیت، ترجمه شواهد التنزیل حاکم حسکانی، شیخ حسن علی نجابت، سید فخرالدین کسائی (مصطفوی)، شیراز، چاپ 1، 1357 ه. ش.
52. به سوی خودسازی، محمدتقی مصباح یزدی، مؤسسه... امام خمینی رحمه الله علیه، قم، بی جا، 1380 ه. ش.
53. بیان التنزیل، عزالدین عمر بن محمد نسفی، انجمن آثار مفاخر فرهنگی، تهران، چاپ 1، 1379 ه. ش.
54. بیان السعادة فی مقامات العباد، سلطان محمد گنابادی، رضا خانی و حشمت الله ریاضی، دانشگاه پیام نور، تهران، چاپ 1، 1372 ه. ش.
55. بیست گفتار، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، چاپ 32، 1389 ه. ش.
56. پژوهشی در پرسمان امامت، کمال حیدری، تدوین: جوادعلی کسار، نورالهدی توفیق، دار فراق، بی جا، چاپ 1، 1382 ه. ش.
57. پژوهشی در تعلیم و تربیت اسلامی، سید مهدی صانعی، سناباد، مشهد، چاپ 1، 1378 ه. ش.
58. پژوهشی در روح و شبح... فریدون سپری، کلیدر، قم، چاپ 2، 1380 ه. ش.
59. پیش نیازهای مدیریت اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی، مؤسسه... امام خمینی رحمه الله علیه، قم، بی جا، 1376 ه. ش.
60. پیشینه مباحث جدید کلامی در ایران، محمد مشهدی نوش آبادی، دانشگاه تبریز، تبریز، بی جا، 1383 ه. ش.
61. تاج العروس، محمد مرتضی حسینی، دارالهدایه، بیروت، بی جا، بی تا.
62. تاریخ البلاد العربیه السعودیه... منیر عجلانی، ریاض، چاپ 2، 1413 ه. ق.
63. تاریخ العربیه السعودیه من القرن الثامن عشر حتی نهاية القرن العشرين، الیکسی فاسیلیف، شرکه المطبوعات، بیروت، 1995 م.
64. تاریخ جامع ادیان، جان بی. ناس، علی اصغر حکمت، نشر آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چاپ 5، 1372 ه. ش.
65. تاریخ فلسفه یونان و روم، فردریک کاپلستون، ت: سید جلال الدین مجتوبی، ج 1، انتشارات علمی، فرهنگی و نشر سروش، تهران، بی جا، 1368 ه. ش.
66. تاریخ نجد، حسین ابن غنام، ناصرالدین اسد، دارالشروق، بیروت، 1994 م.
67. تأملی در معنای مناسک حج، محمدتقی زاده، مشعر، تهران، چاپ 1، 1385 ه. ش.
68. تتمه المنتهی در تاریخ خلفاء (ج 3 منتهی الآمال)، عباس قمی، علی محدث زاده، پیام آزادی، تهران، چاپ 1، 1379 ه. ش.

69. تجلّی امامت و ولایت الهی، محمّد اسدی گرمارودی، ماهنامه معارف، ش 77، تیر 1389 ه. ش.
70. تجلیات ولایت، علی اکبر بابازاده، قدس، تهران، بی چا، 1373 ه. ش.
71. تحریر تمهیدالقواعد، عبدالله جوادی آملی، الزّهران، تهران، چاپ 1، 1372 ه. ش.
72. التّحقیق و الإیضاح، عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، وزاره الشؤون الإسلامیه و الأوقاف و الدّعوة و الإرشاد، ریاض، چاپ 24، 1427 ه. ق.
73. تحقیقی پیرامون ولایت فقیه، حبیب الله طاهری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، بی چا، 1368 ه. ش.
74. ترجمه الفکوک (یا کلید اسرار فصوص الحکم)، محمّد خواجهی، مولی، تهران، چاپ 1، 1371 ه. ش.
75. ترجمه التّفحات الإلهیة (صدرالدّین قونوی)، محمّد خواجهی، مولی، تهران، چاپ 1، 1375 ه. ش.
76. ترجمه فصوص الحکم رهنما، زین العابدین رهنما، کیهان، تهران، بی چا، 1346 ه. ش.
77. ترجمه و تفسیر رهنما، زین العابدین رهنما، کیهان، تهران، بی چا، 1346 ه. ش.
78. ترجمه و شرح حکمة الاشراف سهروردی، محمّد شریف هروی انواریه، امیر کبیر، تهران، چاپ 2، 1363 ه. ش.
79. تعلیق علی رسالتین بین الشّیخ واعظزاده و الشّیخ ابن باز، سید حسن سقاف، تهران، مشعر، بی چا، 1426 ه. ق.
80. تفسیر اثنا عشری، حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی، میقات، تهران، چاپ 1، 1363 ه. ش.
81. تفسیر الصافی، ملا محسن فیض کاشانی، حسین اعلمی، الصدر، تهران، چاپ 2، 1415 ه. ق.
82. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، سیّد حیدر بن علی آملی، سیّد محسن موسوی تبریزی، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ 3، 1422 ه. ق.
83. تفسیر أمّ الكتاب، سیّد حسن میرجهانی، صدر، تهران، بی چا، بی تا.
84. تفسیر انسان به انسان، عبدالله جوادی آملی، اسراء، قم، چاپ 4، 1383 ه. ش.
85. تفسیر آسان، محمّد جوادی نجفی خمینی، اسلامیّه، تهران، چاپ 1، 1398 ه. ق.
86. تفسیر تسنیم، عبدالله جوادی آملی، اسراء، قم، چاپ 3، 1387 ه. ش.
87. تفسیر جامع، سیّد محمّد ابراهیم بروجردی، صدر، تهران، چاپ 6، 1366 ه. ش.

88. تفسير جوامع الجامع، ابوعلی فضل بن الحسن طبرسی، مترجمان، آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ 2، 1377 ه. ش.

ص: 295

89. تفسیر راهنما، اکبر هاشمی رفسنجانی، بوستان کتاب، قم، چاپ 1، 1380 ه. ش.
90. تفسیر روان جاوید، محمد ثقفی تهرانی، برهان، تهران، چاپ 3، 1398 ه. ق.
91. تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی، دارالفکر، بیروت، بی چاپ، بی تا.
92. تفسیر روشن، مصطفوی، حسن، مرکز نشر کتاب، تهران، چاپ 1، 1380 ه. ش.
93. تفسیر شریف لاهیجی، محمد بن علی شریف لاهیجی، میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، داد، تهران، چاپ 1، 1373 ه. ش.
94. تفسیر طبری، محمد بن جریر طبری، مترجمان، توس، تهران، چاپ 2، 1356 ه. ش.
95. تفسیر کوثر، یعقوب جعفری، هجرت، قم، چاپ 1، 1376 ه. ش.
96. تفسیر مجمع البیان، ابوعلی فضل بن الحسن طبرسی، مترجمان، فراهانی، تهران، چاپ 1، 1360 ه. ش.
97. تفسیر مراغی، احمد مصطفی مراغی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی چاپ، بی تا.
98. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ 23، 1384 ه. ش.
99. تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی الحویزی، تعلیق سید هاشم الرسولی المحلاتی، مطبعة العلمیه، قم، بی چاپ، بی تا.
100. تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، محمد بن حسن حرّ عاملی، مؤسسه آل البیت، قم، بی چاپ، 1416 ه. ق.
101. تفکر در عهد باستان، ترنس اروین، محمد سعید حنایی کاشانی، قصیده، تهران، چاپ 2، 1380 ه. ش.
102. تکامل در قرآن، علی مشکینی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی چاپ، بی تا.
103. تکمله در شرح صد کلمه در معرفت نفس، حسن حسن زاده آملی، صاعدی سمیرمی، برگزیده، قم، بی چاپ، 1384 ه. ش.
104. تلخیص المحصل، خواجه نصیرالدین (محمد بن الحسن) طوسی، دارالأضواء، بیروت، 1405 ه. ق.
105. تمهید القواعد، صائن الدین علی بن محمد ابن ترکه، علامه حسن حسن زاده آملی، نشر: الف لام میم، قم، چاپ 1، 1381 ه. ش.
106. توحید در قرآن، عبدالله جوادی آملی، رجاء، تهران، بی چاپ، 1375 ه. ش.
107. تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ابوعلی احمد بن محمد ابن مسکویه، ذوالقربی، قم، چاپ 3، 1426 ه. ق.

108. جامع الأسرار و منبع الأنوار، سیدحیدر بن علی آملی، هنری کرین، نشر علمی فرهنگی، تهران، بی تا.
109. جامعه شناسی و سائل ارتباط جمعی، ژان کازنو، ت: باقر ساروخانی و منوچهر محسنی، چاپ 10، تهران، اطلاعات، 1387 ه. ش.
110. جرعه ای از صهبای حجّ، عبدالله جوادی آملی، حسن واعظی محمدی، اسراء، قم، چاپ 1، 1388 ه. ش.
111. جریان شناسی غلو، نعمت الله صفری، فصلنامه علوم حدیث، ش 1 و 2، پاییز و زمستان 1375 ه. ش.
112. جهان بینی توحیدی، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، چاپ 22، 1385 ه. ش.
113. حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، سید محمد مهدی موسوی خلیلی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی چا، 1361 ه. ش.
114. حدوث العالم، عمر ابن الغیلان بلخی، مؤسسه مطالعات اسلامی، چاپ 1، تهران، 1377 ه. ش.
115. حدیث نور، ابراهیم رستمی، جمال، قم، بی چا، 1383 ه. ش.
116. خدا از دیدگاه قرآن، محمد حسین بهشتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی چا، 1362 ه. ش.
117. خدا و پیامبران، جعفر سبحانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، بی چا، 1364 ه. ش.
118. خلافت انسان و گواهی پیامبران، محمدباقر صدر، دکتر جمال موسوی، بی جا، بی چا، بی تا.
119. خلقت انسان، یدالله سبحانی، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ 13، 1375 ه. ش.
120. خودشناسی برای خودسازی، محمدتقی مصباح یزدی، مؤسسه در راه حق، قم، بی چا، 1371 ه. ش.
121. دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی، بهاءالدین خرمشاهی، دوستان، تهران، چاپ 2، 1377 ه. ش.
122. الدرّ المنثور فی تفسیر بالمأثور، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، کتابخانه مرعشی، قم، چاپ 1، 1404 ه. ق.
123. در جست و جوی عرفان، محمدتقی مصباح یزدی، مؤسسه... امام خمینی رحمه الله علیه، قم، چاپ 1، 1378 ه. ش.
124. درآمدی بر کلام جدید، هادی صادقی، طه و معارف، قم، چاپ 3، 1382 ه. ش.
125. دروس اتحاد عاقل به معقول، حسن حسن زاده آملی، قیام، قم، چاپ 1، بی تا.
126. دروس فلسفه، محمدتقی مصباح یزدی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، بی چا، 1363 ه. ش.



127. دوساله در سير و سلوک، محمد مهدی بحر العلوم، سید حسین قزوینی، به اهتمام رضا استادی، بنیاد فرهنگی امام رضا علیه السلام، تهران، 1401 ه. ق.
128. دوازده گفتار درباره دوازدهمین حبّت خدا، حسین اوسطی، مشعر، تهران، چاپ 1، 1385 ه. ش.
129. دوازده نکته در بررسی و ارزیابی ادلّه توسل، شفاعت، تبرک و زیارت، فتح الله نجّارزادگان، مجمع جهانی اهل البيت عليهم السلام، قم، بی چا، 1381 ه. ش.
130. دوره کامل آثار افلاطون، افلاطون، محمّد حسن لطفی تبریزی و رضا کایوانی، خوارزمی، تهران، چاپ 2، 1380 ه. ش.
131. راز جاودانگی خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوالفضل زنگنه، فصلنامه میقات حجّ، ش 72، سال 1389 ه. ش.
132. راه روشن (ترجمه المحجّه البيضاء)، ملا محسن فیض کاشانی، سید محمّد صادق عارف، آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ 1، 1372 ه. ش.
133. ریحی مختوم، عبدالله جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، اسراء، قم، چاپ 1، 1382 ه. ش.
134. رسالت جهانی پیامبران، جعفر سبحانی، مکتب اسلام، تهران، بی چا، 1374 ه. ش.
135. رسالت جهانی پیامبران، ملا محسن فیض کاشانی، برهان رسالت، مکتب اسلام، تهران، بی چا، 1374 ه. ش.
136. روح مجرّد، سید محمّد حسین حسینی طهرانی، نشر علامه طباطبایی، مشهد، چاپ 9، 1420 ه. ق.
137. زیارات و نیایش ها در متون مقدّس، مرتضی بدخشان، جمعی از نویسندگان، مجموعه مقالات هم اندیشی زیارت، ج 1، مشعر، تهران، چاپ 1، 1387 ه. ش.
138. زیارة المسجد النبوی، عبدالله جبرین، دار الوطن للنشر، ریاض، چاپ 1، 1420 ه. ق.
139. زیارت از دیدگاه عقل و نقل، علی رضا حاجیان با همیاری علی و مهدی حاجیان، مجموعه مقالات هم اندیشی زیارت، ج 1، مشعر، تهران، چاپ 1، 1387 ه. ش.
140. زیارت قبر از دیدگاه قرآن، طه حامد دلیمی، محمّد عبداللطیف انصاری، دارالنشر زمزم، ریاض، بی چا، 1424 ه. ق.
141. سرّالصلوة، روح الله موسوی خمینی، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، تهران، بی چا، 1360 ه. ش.
142. سرمایه ایمان، ملا عبدالرزاق لاهیجی، ت: صادق لاریجانی، الزهراء، تهران، چاپ 3، 1372 ه. ش.
143. سفینه البحار، عباس قمی، فراهانی، اسوه، قم، چاپ 2، 1416 ه. ق.

144. السُّلوك إلى الله، سيد عبدالله بن محمّد رضا شبر (حسينی)، دارالکتب الإسلاميه، قم، چاپ 2، 1425 ه. ق.
145. سه رسائل فلسفی، صدرالدین محمّد (ملاصدرا) شیرازی، سیّد جلال الدین آشتیانی، دفتر تبلیغات اسلام، قم، چاپ 3، 1387 ه. ش.
146. سیر حکمت در اروپا، محمّد علی فروغی، زوّار، تهران، بی جا، 1381 ه. ش.
147. سیری در ادیان زنده جهان، عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، آیت عشق، قم، چاپ 1، 1386 ه. ش.
148. سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، عبدالله نصری، دانشگاه علامه طباطبایی رحمه الله علیه، تهران، چاپ 4، بی تا.
149. سیمای انسان کامل در قرآن، جعفر سبحانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ 4، 1371 ه. ش.
150. سیمای عقاید شیعه، جعفر سبحانی، مشعر، تهران، چاپ 2، 1387 ه. ش.
151. شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، دارالکتب الإسلاميه، تهران، چاپ 12، 1380 ه. ش.
152. دعای سحر، روح الله موسوی خمینی، سیّد احمد فهري، اطلاعات؛ تهران، بی جا، 1370 ه. ش.
153. شرح فصوص الحکم، داوود قیصری، تحقیق علامه حسن حسن زاده آملی، بوستان کتاب، قم، چاپ 3، 1382 ه. ش.
154. شرح فصوص الحکم، تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی، مولی، تهران، چاپ 2، 1368 ه. ش.
155. شرح فصوص الحکم، خواجه محمّد پارسا، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ 1، 1366 ه. ش.
156. شرحی بر زاد المسافر، سید جلال الدین آشتیانی، بوستان کتاب، قم، چاپ 3، 1381 ه. ش.
157. شفاء السّقام فی زیارت خیر الأنام، تقی الدین علی سبکی، بی جا، بی نا، بی جا، 1419 ه. ق.
158. شمیم ولایت، عبدالله جوادی آملی، اسراء، قم، چاپ 3، 1386 ه. ش.
159. شناخت، مرتضی مطهری، صدرا، چاپ 1، تهران، چاپ 17، 1375 ه. ش.
160. شیعه در اسلام، سید محمّد حسین طباطبایی، نشر اسلامی، قم، چاپ 12، 1376 ه. ش.
161. صحاح اللّغة، احمد عبدالغفور عطّار، دفتر نشر فرهنگ، تهران، چاپ 2، 1404 ه. ق.
162. الصّحاح، جوهری، اسماعیل بن حمار؛ دارالعلم للملایین، قاهره، بی جا، 1407 ه. ق.
163. صحیفه نور، روح الله موسوی خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه، تهران، چاپ 4، 1386 ه. ش.



164. صوفیسم و تائوئیسم، توشیهیکو ایزوتسو، محمدجواد گوهری، روزنه، تهران، چاپ 4، 1389 ه. ش.
165. صهبای حجّ، عبدالله جوادی آملی، حسن واعظی محمدی، اسراء، قم، چاپ 10، 1388 ه. ش.
166. عدل الهی، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، چاپ 24، 1385 ه. ش.
167. عرفان عملی، یحیی یثربی، بوستان کتاب، قم، چاپ 2، 1390 ه. ش.
168. عرفان نظری، حسن معلّمی، هاجر، قم، بی جا، 1388 ه. ش.
169. علم اخلاق اسلامی، محمد مهدی نراقی، جلال الدین مجتبی، حکمت، تهران، چاپ 8، 1385 ه. ش.
170. علم الیقین فی اصول الدّین، ملا محسن فیض کاشانی، نشر بیدار، قم، بی جا، 1358 ه. ش.
171. عنوان المجد فی تاریخ التّجد، عثمان بن عبدالله ابن بشر، مکتبه الرّیاض الحدیثه، ریاض، بی تا، بی جا.
172. العین، خلیل بن احمد فراهیدی، تحقیق مهدی مخزومی، دارالهجره، قم، بی جا، 1409 ه. ق.
173. فتح القدر، محمد بن علی شوکانی، دار ابن کثیر و دار الکلم الطّیب، دمشق، بیروت، چاپ 1، 1414 ه. ق.
174. الفتوحات المکیه، محی الدّین ابن عربی، مشعر، تهران، چاپ 1، 1371 ه. ش.
175. فرار از مدرسه (اندیشه غزالی)، عبدالحسین زرّین کوب، امیرکبیر، تهران، چاپ 8، 1385 ه. ش.
176. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، محمد صادقی تهرانی، نشر فرهنگ اسلامی، قم، چاپ 2، 1365 ه. ش.
177. فروق اللّغات، فرهنگ اسلامی، نورالدّین حسینی موسوی، تهران، بی جا، 1373 ه. ش.
178. فرهنگ فارسی، محمد معین، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ 18، 1375 ه. ش.
179. فرهنگ لاروس، خلیل جر ابهری، سید حمید طیبیان، امیرکبیر، تهران، چاپ 1، 1367 ه. ش.
180. فطرت و اخلاق، مجموعه آثار امام رحمه الله علیه، محمود رجبی، مؤسسه نشر آثار امام رحمه الله علیه، قم، چاپ 1، 1382 ه. ش.
181. فطرت، صدرا، مرتضی مطهری، چاپ 14، تهران، 1382 ه. ش.
182. فقه و عقل، ابوالقاسم علیدوست، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران، چاپ 1، 1381 ه. ش.

183. فلسفه اخلاق در تفکر غرب: از دیدگاه السدید مک اینتایر، حمید شهریاری، سمت، تهران، چاپ 1، 1385 ه. ش.
184. فلسفه اخلاق، ویلیام کی. فرانکنا، هادی صادقی، کتاب طه، قم، چاپ 2، 1383 ه. ش.
185. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی جا، 1372 ه. ش.
186. قواعد المرام فی علم الکلام، ابن میثم بحرانی، مکتبه المرعشی، قم، 1406 ه. ق.
187. قیام الأئمه بإحیاء السنه، سید مرتضی عسکری، نشر توحید، تهران، بی جا، 1414 ه. ق.
188. کامل الزیارات، ابوالقاسم... ابن قولویه قمی، محمد جواد ذهنی تهرانی، پیام حق، تهران، چاپ 1، 1377 ه. ش.
189. کتاب التوحید، محمد بن إسحاق ابن خزیمه، شرکت أبناء الشریف الأنصاری، صیدا، بیروت، چاپ 1، 1427 ه. ق.
190. کشتی نجات، محمد عرفی، ابوزبیر، شبکه الال، ریاض، چاپ 1430، 1 ه. ق.
191. کشف الوجوه... (شرح طائیه ابن فارض)، عزالدین محمود کاشانی، ت: محمد بهجت، آیت اشراق، قم، چ 1، 1389 ه. ش.
192. کلیات عرفان اسلامی، همایون همّتی، امیرکبیر، تهران، بی جا، 1362 ه. ش.
193. کنز العمال، حسام الدین هندی، مکتبه التراث الإسلامی، بیروت، بی جا، 1379 ه. ق.
194. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، حسن بن یوسف حلّی، مکتبه الإسلامیه، تهران، بی جا، بی تا.
195. گلشن راز، محمود شبستری، ت: محمد موحد، طهوری، تهران، چاپ 5، 1386 ه. ش.
196. لسان العرب، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم ابن منصور، دارصادر، بیروت، چاپ 4، 1410 ه. ق.
197. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، مجلس شورای اسلامی، تهران، بی جا، 1335 ه. ش.
198. مباحث علمی در میزان، سید محمد حسین طباطبایی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ 2، 1384 ه. ش.
199. مبادی اخلاق در قرآن، عبدالله جوادی آملی، اسراء، قم، چاپ 3، 1379 ه. ش.
200. مبانی انسان شناسی در قرآن، عبدالله نصری، دانش و اندیشه معاصر، تهران، چاپ 1، 1379 ه. ش.
201. مبانی رسالت انبیا در قرآن، عبدالله نصری، جهاد دانشگاهی، تهران، بی جا، 1365 ه. ش.

202. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی مولوی، پژوهش، تهران، بی جا، 1371 ه. ش.
203. مجموعه مصنفات، شهاب الدین سهروردی، نجف قلی حبیبی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، چاپ 2، 1373 ه. ش.
204. مخزن العرفان در تفسیر قرآن، سیده نصرت امین، نهضت زنان مسلمان، تهران، بی جا، 1361 ه. ش.
205. مراحل اخلاق در قرآن، عبدالله جوادی آملی، إسرائ، قم، چاپ 3، 1379 ه. ش.
206. مرزهای توحید و شرک در قرآن، مهدی عزیزان، مدرسه امام صادق علیه السلام، قم، 1380 ه. ش.
207. مسائل توحید، ابراهیم بن صالح خصیری، نظام الدین نافع ابوبکر، دار أضواء زمزم للنشر، ریاض، بی جا، 1424 ه. ق.
208. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، آل البيت، قم، چاپ 2، 1407 ه. ق.
209. مصباح الشریعہ، ابن بابویه صدوق، تحقیق: حسن مصطفوی، عبدالرزاق گیلانی، پیام حق، تهران، بی جا، 1377 ه. ش.
210. المطالب العالیه فی شرح المباحث المشرقیه، فخرالدین رازی، بیدار، قم، چاپ 2، 1411 ه. ق.
211. المظاهر الإلهیه، صدرالدین محمد (ملاصدرا) شیرازی، جلال الدین آشتیانی، بوستان کتاب، قم، چاپ 3، 1387 ه. ش.
212. معارف قرآن، 3 جلدی، محمدتقی مصباح یزدی، در راه حق، قم، چاپ 1، 1376 ه. ش.
213. معارف و معاریف، سید مصطفی حسینی دشتی، دانش، قم، بی جا، 1376 ه. ش.
214. معجزه شناسی، محمدباقر سعیدی روشن، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه طاهر، تهران، بی جا، 1379 ه. ش.
215. معجم الوسیط، سعید اشروتوتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی جا، 1367 ه. ش.
216. معراج السعاده، احمد بن محمد مهدی نراقی، هجرت، قم، چاپ 11، 1384 ه. ش.
217. مفاتیح الغیب، صدرالدین محمد (ملاصدرا) شیرازی، نشر دانشگاهی، تهران، بی جا، 1372 ه. ش.
218. المفردات فی غریب القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، صفوان عدنان داودی، دارالعلم، بیروت، چاپ 1، 1412 ه. ق.
219. مقالات الإسلامیین و إختلاف المصلّین، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، ج 1-2، مکتبه العضریه، صیدا، لبنان، چاپ 1430، 1 ه. ق.

220. مقائیس اللغه، ابوعین احمد بن فارس ابن زکریا، مکتبه الأعلام الإسلامیه، تهران، بی چا، 1404 ه. ق.
221. الممدّ الهمم فی شرح فصوص الحکم، حسن حسن زاده آملی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
222. من مخالفات الحجّ و العمره، عبدالعزیز بن محمّد سدحان، إداره التوعیه و التّوجیه، ریاض، چاپ 2، 1428 ه. ق.
223. المنجد، معلوف لویس، محمّد بندر ریگی، نشر ایران، تهران، چاپ 3، 1380 ه. ش.
224. منشأ انواع، چاپارلز داروین، نورالدین فرهیخته، زرّین، تهران، بی چا، 1380 ه. ش.
225. منشور جاوید، جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چاپ 3، 1373 ه. ش.
226. منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملا فتح الله کاشانی، کتابفروشی محمّد حسن علمی، تهران، بی چا، 1336 ه. ش.
227. موضع تشیع در برابر تصوّف در طول تاریخ، داود الهامی، مکتب اسلام، قم، چاپ 1، 1378 ه. ش.
228. میزان، سید محمّد حسین طباطبایی، سید محمّد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ 5، 1374 ه. ش.
229. نقد التّصوّص، نورالدین عبدالرحمن جامی، ویلیام چتیک، انجمن فلسفه ایران، تهران، چاپ 1، 1318 ه. ق.
230. نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، محمّد تقی مصباح یزدی، مؤسسه... امام خمینی رحمه الله علیه، قم، چاپ 1، 1384 ه. ش.
231. نقطه های آغاز در اخلاق عملی، محمّد رضا مهدوی کنی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی چا، 1373 ه. ش.
232. نگاهی دیگر به اخلاق رسانه ای، جمعی از نویسندگان، جمعی از مترجمان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها)، تهران، چاپ 1، 1375 ه. ش.
233. نگاهی نو در اخلاق اسلامی، حسین مظاهری، ذاکر، تهران، بی چا، 1383 ه. ش.
234. واکاوی ولایت و ابعاد اجتماعی آن، محمّدعلی شمالی، فصلنامه الهیات اجتماعی، س 1، ش 1، مؤسسه شیعه شناسی، بهار و تابستان 1388 ه. ش.

235. وجود متعالی انسان، تصمیم بگیریید آزاد باشید، دلیو. وین دایر، محمدرضا آل یاسین، هامون، تهران، چاپ 5، 1385 ه. ش.
236. وحی و قرآن، سید محمد حسین طباطبایی، بنیاد علوم اسلامی، تهران، بی چا، 1360 ه. ش.
237. وحی و نبوت، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، چاپ 28، 1389 ه. ش.
238. ولاءها و ولایت ها، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، چاپ 15، 1372 ه. ش.
239. ولایت تکوینی و تشریحی از دیدگاه علم و فلسفه، جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، بی چا، 1382 ه. ش.
240. ولایت تکوینی و تشریحی از نظر قرآن مجید، ملا محسن فیض کاشانی، انتشارات امام صادق علیه السلام، قم، بی چا، 1382 ه. ش.
241. ولایت در قرآن، عبدالله جوادی آملی، اسراء، قم، چاپ 1، 1379 ه. ش.
242. ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، عبدالله جوادی آملی، اسراء، قم، چاپ 1، 1378 ه. ش.
243. ولایت و علم امام (دلایل الولایه)، محمد حسن کوه کمره ای، امیرکبیر، تهران، بی چا، 1387 ه. ش.
244. وهابیت بر سر دوراهی، ناصر مکارم شیرازی، مدرسه الإمام علی ابن ابی طالب، قم، چاپ 3، 1384 ه. ش.
245. هزار و یک نکته، حسن حسن زاده آملی، مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران، بی چا، 1365 ه. ش.
246. یشت ها، ابراهیم پورداود، اساطیر، تهران، چاپ 2، 1377 ه. ش.



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

